تبارک الذی بیدہ الملک وھو علیٰ کل شیٔ قدیر

بفضل خالق لیل و نہار این خریطۂ لآلی بدا مبین آثار فلکیات و ادوار و امصار المسمی و اخبار بلاد



از مولفات علامۂ روزگار قدوۂ فصحای بلاغت شعار فخر الشعرا جناب مولوی ابو محمد حسن شرر

در مطبع چشمۂ نور واقع امرتسر باہتمام امام بخش طبع گردید



بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد سواد افزای بیاض دیدهٔ اولی الابصار که مطلع بلند آفتاب آرایش دیباچهٔ خط محمدی
پس از نعت شگفته معمای ماه که آرایش غزل سلسله بند گیسوی مشکبوی تفسیر والیل که از ماد
سنجی بتوضیح معانی پرداخته فقیر الراجی بالطاف الله الصمد عبد الاحد عبید الله الموسوی الله در
القادری متخلص بزیرک عفی الله عنه ابن سیادت و مشیخت مرتبت سید جمال الدین
تغمده الله بغفرانه بعرض اخوان الصفا و خلان الوفا میرساند که کتاب زبدة الاخبار از تالیفات و
تصنیفات افصح الفصحا ابلغ البلغا علامهٔ زمان فهامهٔ دوران اعجوبهٔ عصر نادرهٔ دهر شرافت و
نجابت پناه فضیلت و کمالات دستگاه فخر الفضلا فخر الشعرا جناب مولانا ابو محمد حسن
قادری شعری تخلص مد ظله کتابیست دلکشا و مجموعه ایست روح افزا در علم مسالک و ممالک
جامع اقوال و احوال ملل متضاده و تحقیق و تبیین امصار و دیار در غایت جامعیت و نهایت
جزالت با سلاست عبارات و لطافت اشارات که اگر آنرا از سواد دیدهٔ حور بقلم نور بر صفحهٔ
اوراق شجر طور مسطور نمایند لعمری سزد این را بملاحظهٔ فیض عام تمنای خیر تمام خواست که از لباس طبع برآمده
در نظر اعیان جلوه گری نماید لهذا شمهٔ از احوال مؤلف موصوف که بمقام دیباچه تواند بود
مرقوم نمودن لازم بود مخفی نماند که جناب مولانا ابو محمد حسن شعری از فحول شعرای

فصاحت شعار و اعظم فصحای بلاغت دثار است لطافت اشعارش چون
نسیم گلزار نعیم و سلاست و عذوبت عباراتش مانند زلال تسنیم پدر بزرگوارش
[illegible] نشان خواجه صدر الدین محمد از اعیان کشمیر بوده قریات و مواضع متعدده
[illegible]طین ماضی بصیغه مدد معاش در جاگیر و سیورغال داشته بمناصب ارجمند
[illegible]ج بلند فایز بوده و از قوم بج است بباء موحده مفتوحه و جیم فارسی
قبیله ایست از نجیب ترین قبایل و رؤسای کشمیر در نجابت و شرافت بابان
ضرب المثل آن دیار خلد آثار اکثر مردم آن قبیله حکام و امرا و صدور و وزرا
[illegible]ه اند مثل نواب عنایت الله خان وزیر عالمگیر بادشاه و هدایت الله خان و
نواب عبد الاحد خان اکبرآبادی و نواب ابو البرکات خان صفدر جنگ و محتشم خان
قاضی حیدر قاضی خان و خواجه عبد الله صدارت خان و امیر نجابت علی خان
[illegible]شرف دیوان و نسب این قبیله بمیر محمد علی بخاری می رسد و او از احفاد خانان
ترکستان است در ایام فترت سلاطین مغول در عهد سلطان زین العابدین بکشمیر
رسیده عمر در امارت گذرانید در محله گوجواره شمال رویه مسجد جامع در مقبره
سنگین مکلف مدفون شد که تا حال آن عمارت باقیست فرد
از نقش و نگار در و دیوار شکسته : آثار پدید است صنادید عجم را : حق سبحانه
تعالی در اولاد و احفاد او برکت[illegible]ان علمی و عملی و عز فخری و مالی عطا کرده بود که
تواریخ و رسایل فضلای کشمیر بآن ناطق اند بالجمله خدمت مولوی ابو محمد حسن
[illegible] در عنفوان جوانی تحصیل کمالات انسانی و فضایل نفسانی از جد مادری خود

حقایق آگاه و معارف دستگاه جناب خواجه محمد خلیل قادری تخلص که عظم شان
آنحضرت از غایت شهرت و وضوح محتاج باظهار نیست چنانکه احوال ایشان در گلزار
خلیل نوشته اند نموده باستعداد خداداد در فنون علم و ادب ترقی نمایان بهم
در صغر سن که هنوز عمر ایشان بمدارج بلوغ ترقی نکرده اشعار موزون لطائف
بنظم میرسانیدند چون ورزش شیون علم و ادب و ملکه و محاوره نظم و نثر
و فنون متفاوته درین خاندان والاشان موروثی است چنانکه مولوی حافظ
طاب ثراه برادر بزرگ ایشان که در اول سنه وفات یافته باوجود آنکه
اعمی متولد شده کتاب بادشاه نامه در احوال سلاطین ماضی و احوال کسیکه
بحر تقارب بنظم آورده خیلی فصیح و ملیح گفته و دیوان غزلیات هم مرتب ساخته
حبیب الله غنا تخلص که از اعمام ایشانست دیوان فصاحت بیان بیادگار
گذاشته بین الجمهور مشهور است و این مولانا ابو محمد حسن زیاده بر اسلاف
خود در شیوه اقسام فنون فصاحت و بلاغت علم استادی افراخته و کوس بلند
آوازگی نواخته از ابتدای سن تمیز و شعور تا حال مورد تحسین و آفرین اهل کمال
در جمیع اقسام سخن شعرهای بلند و فکرهای دلپسند و مضامین رنگین دارد حسب
بتقریب تجارت سیر بلاد هندوستان نموده چنانکه خود فرموده **نظم** خواهم خود
دست بزلف بتان کنم : سیر سواد اعظم هندوستان کنم : با مستعدان روزگار طرح
محاوره انداخته مقبول طبایع خاص و عام شده هر یکی از لطایف صحبت و استفید
و محظوظ گردید کلام خط علو پایه او در مدارج دانشمندی تن تواضع و نیاز مندی

میدادند و می دهند تولد ایشان صبح پنجشنبه غره رجب المرجب واقع شده چنانکه خود
از تاریخ تولد خود خبر می دهند فرد چو من زادم پی تاریخ آن سال شد پدر گفتا
نهال باغ اقبال ۔ اینوقت که در سن کهولت اند شب شباب ایشان را آغاز تا شیر صبح
شیب است تخمیناً زیاده بر پنجاه هزار بیت از سواد و بیاض رسانیده باشند فکری
بلند و شعوری تند و حافظه قوی و استحضای وافر و سخنی و قاد و طبیعتی نقاد و ذکای
مفرط و ذهنی صافی و جودتی کافی دارند باوقات بدیهه شد که در یکساعت کاغذ
طویل و عریض را اشعار هدایت شعار مملو از لآلی آبدار میسازند که دیگری با وجود فکر
رسا و سعی موفا در عرصه یکروز بلکه یکهفته از عهده یکدو بیت مثل آن نتواند برآمد
در جمیع اقسام شعر از قصائد و مثنویات و ترجیعات و ترکیبات و تسمیط و قطعه و رباعی و معما
و لغز و صنایع و بدائع و نثر مرخرف و عاری و مدح و هجا و تهنیه و تعزیه و مخترعات
دیگر از چابک سواران این فن قصب السبق ربوده اند و مثنویات متعدد دارند
بطرز خاص که متانت و عذوبت و سلاست متقدمین با نزاکت و لطافت متاخرین
معجونی مفرح قرار داده اند معانی بیگانه را در مبانی الفاظ آشنا
بجلوه آورده در غزل شیوهٔ نازک خیالی و مضمون سنجی با لطافت عبارات و
شوخی اشارات و تازگی تشبیهات و سنجیده گی استعارات بکار برده اند فرد
زفکر معنی باریک چون موی شدم لاغر ز شعری گران تاب کمر آموختم نازک خیالی را
و رقعات و مکتوبات و دیباجه های کتب و سفاین و رسایل و نسخه لطائف
و ظرائف مشهور ساخته اند چون نمک خوران عشق مجازی سبب شوره

معاف جلوه حسن حقیقی مزه ندارد در خاندان عرش آستان علیه قادریه مرید شده بعد
و ضخامت یک دیوان متوسط در نعت و منقبت و دفتر مثنوی ترتیب داده اند با وجود تربیت از خدمت
حقایق آگاه خواجه محمد خلیل قادری در بزرگان بسیار ملازمت کرده اند و از حسن عقیدت بهره
ور گردیده قصاید و قطعات و تواریخ ایشان بتقریب مستندی تا اهل تسلط و اقتدار در ترکستان
و هندوستان و خراسان عالم را گرفته مثل قصیده تاریخ فتح قلعه سپستول و اجرای آتش بار بر جرّ
ریل و احداث منارهٔ ساعت انگریزی و قدوم حکام عالیشان انگلستان و دیگر امور ما
متعلق بهذا لظهور آمده که معاصرین از ایشان مثل آن مهر سکوت بر دهان نهاده اند باشتهار
ایشان را ساکنان ماوراءالنهر و خراسان و ایران بشوق و شغف تمام بتحفه می برند و زیب دفاتر
و سفائن می نماید بکمال وسعت مشرب از منهل عذب اخلاق ایشان هر فرقه راضی و مسرور است
و تعصب و مغایرت از خلق ایشان بغایت دور با هر یکی گرم می جوشند و هیچکس اسیر دمگونه نظر
بر صانع کرده از صنع کراهت ندارد که هم خوشنویس و نیز خواهد بود نوشت و انشاء الله
تعالی متعاقب بانطباع تصانیف دیگر ایشان گوش و گردن علمای روزگار موشح
نموده آید والله الموفق و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم

دیباچه طراز نسخهٔ آفرینش و افتتاح مجموعهٔ دانش و بینش حمد صانعیست که دایرهٔ آسمان
حلقهٔ چشم موسیلیت در صحرای منتهای قدرتش و بیضهٔ زمین دانه ریگی در دریای ناپیدا
کنار عظمتش سپاس بیقیاس از احاطهٔ وهم بشری بیرون است و حمد بیحد او از حوصله

عقول ناقصه افزون جای که فرازنده لوای کُنْتُ نَبِیًّا وَآدَمُ بَیْنَ الْمَاءِ وَالطِّیْنِ
نوای لَا اُحْصِیْ ثَنَاءً عَلَیْکَ اَنْتَ کَمَا اَثْنَیْتَ عَلٰی نَفْسِکَ نوازد و برزند خلعت لَوْلَاکَ
لِمَا اَظْهَرْتُ الرُّبُوْبِیَّةَ صدای سُبْحَانَکَ مَا شَکَرْنَاکَ حَقَّ شُکْرِکَ آغاز و سر اسمگان
طلسکده امکان را چه امکان که قدم در راه محمدتش چنانکه باید و راه بمنزل سپاس چنانکه شاید برند.
حمدی که سزاوار عظمت اوست خود تواند گفت و گوهر ثنائی که لایق جلال اوست خود تواند سفتن که
تنگ مایه گان بی بضاعت را جز دست تهی وسیله نسبت و گرفتاران سلاسل طبیعت را غبار اظهار
عجز دست آویزی نه. رباعی یارب بثنای سائی خود راه نمای: از نور یقین دلم منور فرمای
پیش تو حبیب تو شفیع آوردم: بر عاجز و ضعیفی من بخشای: و درود نامعدود بر سرور والای
مقام محمود که ذله خواران مائده جود طفیلی وجود اویند صلوات الله وسلامه علیه وعلی
آلِهِ الطَّیِّبِیْنَ الطَّاهِرِیْنَ وَاَصْحَابِهِ الرَّاشِدِیْنَ الْمُهْتَدِیْنَ وَاَتْبَاعِهِ اِلٰی یَوْمِ الدِّیْن.
اما بعد ابجد خوان مکتب نادانی گرفتار بند کمند نفسانی متوثق بالطاف کارساز باطنی
وظاهری ابو محمد حسن قادری المتخلص بشعری غفر الله له ولوالدیه واحسن الیهما والیهم
بعرض خوان الصفا و خلان الوفا میرساند که چون در ایام صبا نشو و نمای نهال طبیعت این
سحاب تربیت جد ماجد فقیر حقایق پناه معارف دستگاه خواجه خلیل قادر او صله الله الی
الغایة المراد رزاق زبود ایشان بغیر از والده فقیر اولادی نداشتند وارد و جز حقیر
یادگاری نمانده و بسبب قضا در طفولیت گوهر داغ یتیمی بر جبهه ام نشسته لهذا این کمترین را
در حجر عنایت و شفقت پرورده و مطمح انظار فیض بار و مطرح الطاف سرشار داشتند
همیشه در ظاهر و باطن متوجه احوال این شکسته بال میبودند در هنگامیکه قلم بلوغ رقم تکلیف

هنوز با ضمیمه نکشیده بود اشعار موزون صنایع مشحون بی تکلفانه از خاطرم سر میزد
در اقسام اشعار چون قصاید و مثنوی و غزلیات وغیره که تعداد آن جمله از شمار
الوف گذشته مشاقی بهم میرسید و اکثر آن در نعت و منقبت واقعست بحمد الله و المنة
گاهی زبان بمدح اغنیای زمان و قدح سفهای دوران ملوث نگشت و مدام پای قناعت
در دامن خورسندی بگوشهٔ توشهٔ خود راضی میبودم نظم دایهٔ من ز مایهٔ هنر است
دستم از آبله پر از گهرست ؛ نان من از خود است بدر مثال ؛ نشوم خم به پیش کس چو هلال
نان کشکین خود خورم بخوشی ؛ میزنم دست رد به پنجه کشی ؛ حامی خود خداشناسم و بس
نیست پروای ریش و سبلت کس ؛ لیک با نیک و بد بآسانی ؛ صبح وارم گشاده پیشانی
هر که آید رضای او جویم ؛ هر که بینم دعای او گویم ؛ تا آنکه بفحوای قل سیروا فی الارض
بتقریب تجارت سیر سواد اعظم هندوستان دست داد اکثر اوقات و اغلب ساعات با فصحا
و بلغای آنجا و فضلای اطراف و اکناف که وارد آن سرزمین بودند طرح مجلس و محاوره
و مشاعره اتفاق افتاد و صحبت افاده و استفاده دست داد و احیاناً با دانایان
فرنگ و دقیقه شناسان صلح و جنگ بقصد اطلاع آثار و اخبار آن قوم آمد و شد اتفاق
می افتاد و آن گروه نیز چون قدردان فضلا اند بخصوص صاحب ولایات و کتب خود مطلع
میساختند درین ایام که سنه ۱۲۶۳ هـ علی صاحبها السلام یک هزار و دو صد و شصت و سه
موافق پانزدهم محرم الحرام یوم دوشنبه رسید این قطعه از ان مخبر است قطعه
دوش از ین نسخه نکته ها راندم ؛ با خرد از کمال استعداد ؛ گوش پر دُر چو کرد نسخهٔ گهر
زآفرین بر من و زبان بگشاد ؛ بهر تاریخ هجری نبوی ؛ گفت تالیف نسخهٔ زیبا باد

در ۱۲۴۷ھ ۱۸۴۷ء یک هزار و هشتصد و چهل و هفت مطابق چهارم ماه جنوری انگلیسی آمده که
این قطعه ازان خبر میدهد **قطعه** باخرد گفته ام که شعری کرد ؛ خوب تصنیفی از نکو فالی ؛
سال تاریخ و حال آن تصنیف ؛؛ تا چگونه است باز گو حالی ؛ بهر تاریخ عیسوی گفتا
داد ترتیب نسخه عالی ؛ بخاطر فاتر آمد که مختصری در بیان طول و عرض کره ارض و
ما یتعلق بها که قدری از روی اخبارات کتابان کوک انگرزی که بالفعل ثلثه بار سیر اکثر
ربع مسکون کرده و پاره از رقمزده های آنفرقه و دیگر اقوام معلوم شد بقلم آورده
شود چون علماء فرنگ تمام روی زمین را بر چهار قسم مختلف المساحت که عبارت
از آسیا و یوروپ و افریکا و امیریکاست منقسم ساخته اند و علمای فارس و هند
ربع مسکون را بهفت قسم که اقالیم سبعه گویند تقسیم رسانیده **ولکل وجهة
هو مولیها** بنا بر علی هذا ترتیب این نسخه عجیبه که مسمی **بزبدة الاخبار** است بر
چهار باب اتفاق افتاد **والله ملهم السداد** و هرگاه جهة تزئین کلام قردی
یا رباعی یا بیتی چند زیب سخن گردیده زاده طبع راقم حروف اند و سوای مصراع
تاریخی که قدما بتقریبات موزون کرده بودند وان در ایضاح مرام مثنا بهیچ نمود
جا بشعر کسی تمسک واقع نشده **نظم** از گل و لاله باغ بردارم ؛ رو بباغ کسان چرا
آرم ؛ پیش من هر چه جنس نیک و بد است ؛ نیست زان کسی از آن خود است ؛ گل
ز بمویش عیان شده حبیب ؛ بوی از موی مستعار چه زیب **باب اول**
دربیان احوال افلاک تسعه و کواکب سبعه و بروج اثنا عشر و منازل قمر وغیره
و مساحت کره ارض بالاجمال موافق ایراد حکمای اسلام و فرنگستان **باب**

باب دوم در بیان اسامی کثر بلاد مشهوره بترتیب اقالیم سبعه اجمالاً و ایجازاً موجب قرار داد مورخان ایران و توران باب سوم در بیان مساحت و تقسیم اربعه زمین که ایشیا و یوروپ و افریکا و امریکا ست مطابق اخبارات انگریزی باب چهارم در ایراد بعض عجایبات بحور و جبال و وحوش و طیور جهان ومن الله الاستعانة وعلیه التکلان

باب اول در بیان احوال افلاک تسعه وغیره موافق ایراد حکمای اسلام و فرنگستان بدانکه اعتقاد حکما آنست که مجموع افلاک تسعه یک کره است یعنی گویا یک فلک هستند مانند توبهای پیاز بر یکدگر پیچیده و هر توی فلک علیحده است و سطوح آنها باهم متلاصق اند در میان فرجه نیست و از روایات شرعیه فرجه نیز ثابت است اما بنای تلاصق سطوح افلاک نزد اهل هیئت بر قاعده لا فصل فی الفلکیات است و آن قاعده ظنی است برهان قطعی ندارد و معهذا نزد اهل هیئت حاجت بفرجه بین السمائین متحقق نشد از ان جهة اثبات فرجه نکردند و ارباب شرع راسیر و دور ملایکه مابین هر دو آسمان معلوم شد اثبات فرجه نمودند پس باقی نماند مگر مخالفت مجموعه آنچه براهین هندسه در بیان ابعاد فلکیات است که بغیر فرجه دریافته اند و آنچه ثابت است بروایت شرعیه اما این مخالفت نفظی است زیرا که مقدار یرا که اهل هیات داخل ثخن آسمان داشته اند شاید بعض آنرا در نظر ارباب شرع فرجه اعتبار کرده باشند و مابقی را ثخن و سطبری فلک فلیرتفع النزاع و افلاک کلی چنانکه حکما ثابت نموده اند افلاک تسعه اند و تمامه کواکب ثوابت و سیاره درین افلاک کلی اند و کره نار درون فلک قمر و اقعشده

که سطح محدب کره نار مماس مقعر فلک است و هوا زیر آتش بدستور و خاک و آب زیر
آن بدستور آتش گرم و خشک و خفیف مطلق است که طلب محیط می نماید و هوا گرم و تر
و خفیف مضاف نیست و آب سرد و تر ثقیل مضاف و خاک سرد و خشک و ثقیل مطلق است

فائده اصول عالم نزد اهل تحقیق چهار چیز است اول آسمان دوم ستاره ها
سیم آب چهارم زمین و چیزهای دیگر همه از آثار و اجزای این چهار چیز ناشی شده اند
موالید ثلاثه که عبارت از جمادات و نباتات و حیوانات است و کائنات الجو و مرکبات
غیر تامه نزد جمیع عقلا از همین چهار چیز پیدا میشوند اما عنصر هوا و آتش را ظاهر
بینان عقل و قیاس ارکان مستقله گمان برده اند اما تحقیق آنست که هوا جسمی است
که بلطافت آب یا بتاثیر بعض کواکب کم و زیاده بوجود می آید و معدن مستقر ندارد
و صورتی نپذیرد کار او سیر دور است و رسانیدن کیفیات مخلوقات عالم از یکی
بدیگری مثل رسانیدن روایح در شامه و اصوات در سامعه و رطوبت و یبوست
و برودت و حرارت و لامسه علی هذا القیاس و آتش همان هواست که بسبب حرکات عنیفه
و شدیده یا بتاثیر آفتاب اشتعال افته بصورت گرفته است و کار او نضج و پخته کردن
چیزهای خام و احراق آنچه بیکار شده است و بمنزله مصالح غذا است که فی نفسه
در کار نیست لهذا معدنی جدا گانه ندارد چنانچه فیلسوفان تخیل میکنند که کره هوا و
کره نار بالای هر دو کره آب و زمین محیط اند سخنی است بی دلیل چنانکه امتناع
خرق و التیام هر آسمان و ستاره ها نیز همین قبیل است که بی دلیل قطعی محض
تبابر اوهام ظنی ممتنع میپندارند حضرت شیخ محی الدین عربی قدس سره برای

که در افلاک سبعه خرق و التیام جایز است فاما در عرش و کرسی که فلک هشتم و نهم اند
جائز نیست اما اصح آنست که در افلاک تسعه خرق و التیام جائز است **فصل**
افلاک کلی چنانکه حکما ثابت نموده اند افلاک تسعه اند اول فلک تاسع است که او را
فلک الافلاک اعظم و فلک اطلس و فلک غیر مکوکب و عرش مجید و فلک معدل
النهار گویند هیچ کوکبی ندارد و مشتملست بر قطبین که یکی قطب شمالیست که قریب
بنات النعش که درین افق ظاهر است دیگری در مقابل او قطب جنوبی است که
تحت الارض است و دایره که بمنطقه اینفلک مفروض میشود آنرا دایره معدل
النهار گویند جهة آن که چون آفتاب محاذی آن میرسد در تمام معموره شب و روز
مساوی میگردند **و زمان** عبارت از مقدار حرکت همین فلکست که اسرع
حرکات است چنانکه **دور** عبارت از حرکت فلک و کوکبست از مبدا معین بحرکت
خاصه و باز رسیدن بهمان مبدا و بحسب اختلاف سیر انجم و افلاک ادوار اختلاف
می پذیرند و یک دوره فلک الافلاک که عبارت از حرکت اوست از نقطه معین
تا باز رسیدن بهمان نقطه از یک شبانروز بمقدار معین کمتر است و یک شبانروز
از یک دوره عرش بهمان مقدار معین زیاده است و حرکت فلک الافلاک حرکت
شرقیه است یعنی از مشرق بمغرب حرکت میکند و بحرکت اولی ازینجهة مسمی است
که اول حرکت که دریافته میشود اینحرکت است و فلک الافلاک باینحرکت خود تمام
افلاک دیگر و کواکب را متحرک میگرداند هر روز همه را گرد عالم بر می آرد و بسرعت
گردش فلک الافلاک بنوعی است که نزد هیات شناسان ثابت و متحقق است که

که هشتاد هزار سال و کسری آنرا بیک شبانروز قطع میکند چنانکه در روایت آمده
که روزی حضرت جبریل علیه السلام شرف اندوز ملازمت حضرت سرور انبیا
شد آنحضرت از وی پرسیدند که وقت صلوة ظهر رسیده است یا نه در جواب باین دو لفظ
لا و نعم معًا متکلم شد حضرت خیر البشر سوال فرمودند که یا اخی جبریل لا و نعم چه
معنی دارد فرمود که چون شما سوال فرمودید هنوز وقت نماز پیشین نرسیده بود
گفتم لا و درینمقدار زمان که بلفظ لا تکلم کردم آفتاب پانصد ساله راه قطع کرده
وقت پیشین شد گفتم نعم **فصل** و نیز بدان چنانکه حرکت اصلی فلک اعظم از
مشرق است بجانب مغرب حرکات اصلیه افلاک ثمانیه کلیه دیگر بر خلاف فلک
اعظم است یعنی حرکات غربیه است که از مغرب بجانب مشرق حرکت میکنند پس
هر یکی ازین افلاک ثمانیه را دو حرکت باشد یکی عرضی که بحرکت فلک اعظم
از مشرق بمغرب میروند و یکی حرکت ارادی که اصلی ایشانست که از مغرب
بمشرق بر خلاف حرکت عرضی میروند و بحرکت عرضی مثل فلک اعظم هر روز شبانه روزی
تقریبا یک دوره تمام میکنند فاما حرکت ارادی آنها چون مختلف افتاده است
مخافة الاطناب متصدی ایراد آن نشد و **فلک دوم** که در تحت این فلک
اعظم است فلک هشتم است که آنرا فلک البروج و فلک ثوابت و کرسی گویند که
بروج اثنا عشر و کواکب ثابته دران اند و کواکب ثابته یکهزار و بیست و دو اند
و این کواکب با جمعها در سطبری و ثخن فلک هشتم مرکوز و مغرق اند بحیثیتی که قطر
آنها مساوی فلک است بلا زیادت و نقصان و این کواکب مذکوره را ثابت

ازانجهة گویند که حرکت آنها در غایت بطواست گویا که حرکت ندارند زیرا که اوضاع آن ها علی الدوام بر و تیره واحد ثابت است که هرگز تغیر نمی یابد بخلاف سیارات و منطقه این فلک هشتم را منطقة البروج و دایرة البروج میگویند زیرا که از میان بروج اثنا عشر میگذرد - و چون دایره منطقة البروج از دوایر عظام و قاطع عالم است پس در سطح اعلی فلک اعظم با معدل النهار متقاطع باشد بدو نقطه متقابله و از این دو نقطه آن نقطه را که چون آفتاب بسیر خاصه خود از و میگذرد و شمالی میشود از معدل النهار نقطه اعتدال ربیعی میخوانند و آن نقطه اول حملست که چون آفتاب با آن نقطه رسد ابتدای فصل بهار است و نقطه دیگر متقابل او که چون آفتاب بسیر خاصه خود از و بگذرد جنوبی شود از معدل النهار اعتدال نقطه خریفی می نامند و آن نقطه اول میزانست که چون آفتاب با آن نقطه رسد ابتدای فصل خریف است و این دایرة البروج را که بسبب سیر آفتاب مفروض میشود و آفتاب آن دایره را بسیر خاصه خود در مدت یکسال تمام میکند بدوازده قسم قسمت مساوی کرده اند مانند قاشهای خربوزه و هر یکی را برجی نام نهاده اند و در جمیع افلاک کلیه بسبب محاذات ایشان با فلک البروج بروج اثنا عشر معتبر است وجه تقسیم این دایره از دوازده قسم مساوی بلا زیاده و نقصان که از جناب الهی در اذهان بنی آدم القا شده و سایر طوائف ناس چون عرب و یونانیان و فارسیان و فرنگیان و هنود وغیره بران متفق اند آنست که چون مدت ماندن آفتاب در هر ربعی از ارباع فلک را فصلی مقرر کرده اند که هوا و خاصیت آن فصول مخالف یکدیگر است

مثل ربیع وخریف وصیف وشتا هر فصل را ابتدای و وسطی و انتهای است که حکم
آن فصل در ین حالات بقوت وضعف مختلف میگردد بنابران فلک را بدوازده قسم تقسیم
نموده اند هر قسمی را برجی نام نهاده و نیر آفتاب در مدت یک دوره تمام خود دوازده
نوبت با قمر اتفاق اجتماع میشود که هر دو در یک مکان محاذی فلک نهم می آیند و از
هر اجتماع ماه قمری نیست لاجرم فلک را بعدد اجتماعات شمس وقمر دوازده قسم کرده اند
و هر قسم را برجی مقرر کرده و در هر برج که قوت کوکب زیاده تر از بروج دیگر دیده اند
آن برج را خانه آن کوکب میگویند زیرا که هیچ خوشحالی وخورمی برابر آن نیست که
کسی در خانه خود باشد و چون نهایت قوت کوکب در برج خانه خود است غایت ضعیف
در برج مقابل خانه خواهد بود که برج هفتمین باشد بنابران آن خانه را خانه وبال
گویند مثلا هر کوکبی را که برج خانه حمل باشد وبال او در برج هفتمین که میزان است
خواهد بود وعلی هذا القیاس وبال در برج خانه است وشمس وقمر هر یکی یک برج دارد
باقی خمسه متحیره را دو خانه و هر برج را موافق صورتی که بسبب اجتماع ستارها در ان برج
پیدا شده و بنام آن برج مسمی کرده اند مانند حمل وثور وجوزا وسرطان واسد
وسنبله ومیزان وعقرب وقوس وجدی ودلو وحوت وهر یکی ازین برجها
بمقدار ایام حرکت آفتاب بسی ۳۰ قسم تقسیم کرده اند وهر قسمی را ازان برج درجه نام
نهاده و هر درجه را شصت ۶۰ قسم ساخته وهر قسم ازان درجه دقیقه می نامند که در لغت
هندی مدت قطع آنمقدار را یک گهری گویند وهر دقیقه را از شصت ۶۰ قسم منقسم کرده اند
ثانیه گفته اند که در هندی آنرا پل نامند وهر ثانیه را نیز شصت ۶۰ قسم تقسیم کرده اند

نامیده که در هندی آن را چهن گویند و روز عبارت از زمان دور شدن آفتاب است
از نقطه معین فلک بحرکت یومی باز رسیدن بهمان نقطه مفروضه و ماه و سال شمسی
و قمری است ماه شمسی عبارت از قطع آفتاب است بحرکت خاصه برجی را از بروج
اثنا عشره و ماه قمری عبارت از یک دور تمام اوست بحرکت خاصه و سال شمسی
عبارت از مفارقت آفتاب است از نقطه معین از فلک البروج بحرکت خاصه تا رسیدن
باز بهمان نقطه و سال قمری عبارت از دوازده دور تمام اوست بحرکت خاصة الحال
بدانکه این دوازده برج باهم در صورت و دور و احکام اختلاف تمام دارند پس
حمل که بفارسیش بره و بهندی میکهه گویند خانه مریخ است و وبال زهره و شرف
آفتاب در نوزدهم درجه است و هبوط زحل و برج مذکر و نهاری و حار و یابس صفراوی
و برج منقلب و ربیعی و شمالیست بصورت بره گوسفند است که سر بجانب مغرب و دم بجانب
مشرق دارد و روی باز پس کرده گویا چیزی را می بیند و ستاره ها که در صورت
صورت او واقع اند بیست و سه ستاره اند و پنج ستاره دیگر نیز بصورت او تعلق
دارند گویا خارج از صورت واقعشده اند و مدت ماندن آفتاب را درین برج بفارسی
فروردی و بانگریزی مارچ گویند ثور که بفارسیش گاو و بهندیش برکهه نامند
خانه زهره است و وبال مریخ و شرف قمر در سیم درجه اوست و برج مونث و لیلی
سرد و خشک و سوداوی و ثابت است بصورت گاویست که سر او بجانب مشرق و دم او
بجانب مغرب است و صورت وی از سی و دو ستاره مرکب است و ستاره های دیگر
مثل پروین النور و ثریا که بر مثل خوشه انگور است و دبران نیز با صورت او تعلقی دارند

اگرچه خارج از صورت اند و مدت ماندن آفتاب را درین برج بفارسی اردی بهشت
و بانگریزی اپریل گویند و جوزا که بفارسیش دو پیکر و بهندی متهن خوانند خانه
عطارد است و وبال مشتری و شرف راس و هبوط ذنب و ندکر و نهاری گرم
وتر و دموی و ذو جسدین انگارند بصورت دو آدمی است با یکدیگر آمیخته و چسپان
و اتصال یافته که سرهای ایشان بجانب شمال و مشرق است و پای بجانب جنوب
و مغرب و هژده ۱۸ ستاره در صورت این برج داخل اند و هفت خارج که ذراع و هنعه
و غیرها باشند و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی خورداد و بانگریزی مئی
گویند سرطان که بفارسیش خرچنگ و بهندی کرک خوانند خانه قمر است و وبال
زحل و شرف مشتری و هبوط مریخ سرد و تر بلغمی و مونث و لیلی و برج منقلب بصورت
خرچنگ است که هندش کهکره خوانند و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی
تیر و بانگریزی جون گویند و اسد که بفارسیش شیر و بهندی سنکهه نامند خانه
شمس است و وبال زحل و در وی شرف و هبوط نیست و ندکر و نهاری و حار و
یابس و صفراوی و ثابت است و بصورت شیر است که از بیست و هفت ۲۷ ستاره ترکیب
یافته و ستاره های دیگر مثل قلب الاسد و جوز هر نیز با و تعلق دارند و مدت ماندن
آفتاب درین برج بفارسی امرداد و بانگریزی جولائی گویند و سنبله که
بفارسیش خوشه و بهندی کنیا خوانند خانه عطارد است و شرف عطارد و وبال
مشتری و هبوط زهره ذو جسدین و مونث و لیلی و سرد و خشک و سوداوی
بشکل زنی است که در دست او خوشه ایست سر آن زن بجانب دنبال آن و پایهای

او بجانب میزان و از بیست و شش ستاره مرکب است و ستاره های دیگر نیز متعلق او
و متصل دست او خوشه در آن دست دارد ستاره ایست که او را اسماک اعزل گویند
و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی شهریور و بانگریزی اگست خوانند میزان
که بفارسیش ترازو و بهندی تولا نامند خانه زهره است و وبال مریخ و شرف
زحل و هبوط آفتاب و مذکر و نهاری و گرم و تر و دموی است و بصوت ترازو است
مرکب از بیست ستاره و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی مهر و بانگریزی ستمبر
گویند عقرب که بفارسیش گژدم و بهندی برچهک خوانند خانه مریخ است و وبال
زهره و هبوط قمر و برج ثابت و مونث و سرد و تر و بلغمی است بصوت گژدم است
مرکب از بیست و یک ستاره و قلب العقرب و اکلیل و دیگر ستاره ها نیز باو تعلق
دارند و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی آبان و بانگریزی اکتوبر خوانند
قوس که بفارسیش کمان و بهندیش دهن گویند خانه مشتری است و وبال
عطارد و شرف ذنب و هبوط راس و ذو جسدین و مذکر و نهاری و گرم و خشک
و صفراوی است و بشکل مردی است که کمان و تیر در دست دارد از سی و یک ستاره
مرکبست و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی آذر و بانگریزی نومبر باشد
جدی که بفارسیش بزغاله و بهندی مگر نامند خانه زحل و وبال قمر و شرف
مریخ و هبوط مشتری و برج منقلب و مونث و لیلی است بصوت بزغاله است
مرکب از بیست و هشت ستاره و سعد ذبح نیز باو متعلق است و مدت ماندن آفتاب درین
برج بفارسی دی و بانگریزی دسمبر گویند دلو که بفارسیش سبو و بهندی کنبه خوانند

خانهٔ زحل و وبال آفتاب است هیچ کوکب را در و شرف و هبوط نیست برج ثابت و گرم و تر و مذکر و نهاری بصورت مردی است که دلوی را از چاه برآورده در دست گرفته آن دلو را واژگون ساخته آب ابر زمین می ریزد و صورت او از چهل و دو ستاره مرکب است و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی بهمن و بانگریزی جنوری نامند

حوت که بفارسیش ماهی و بهندی مین نامند خانهٔ مشتری است و وبال عطارد و هبوط او و شرف زهره و مونث و لیلی و سرد و تر و بلغمی و ذوجسدین بر شکل دو ماهی است که باهم پشت و شکم چسپیده افتاده اند یکی از انهار اسمک مقدم خوانند که جانب جنوب است و صورت آن هر دو ماهی مرکب از سی و چهار ستاره است و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی اسفندارد و بانگریزی فروری نامند والله اعلم

فصل بدانکه نور قمر مستفاد آفتاب است و افلاک چون کروی اند و سیر قمر در غایت سرعت است دو شبانروز و نصفی تقریباً یک برج قطع میکند و هرگاه با آفتاب در یک درجه واقع شود در شعاع شمس محو میگردد و گم شود و چون از آفتاب بمقدار معین که تقریباً دوازده درجه باشد بیشتر گذشت از تحت الشعاع خارج میشود و پیدا میگردد و میگویند که ماه نو شده و هلال برآمده بنا بر کرویت افلاک در آن وقت یک کنارهٔ قمر پیش در محاذی آفتاب نیست و همان کنارهٔ ماه است که بنور آفتاب روشن شده می نماید آنزمان آنرا هلال مینامند هر چند از آفتاب بعید میشود نور در تزاید می آید بجهه آنکه جرم قمر بیشتر محاذی آفتاب میشود همچنین قمر سیر کرده تا بمقابلهٔ آفتاب رسد که شش برج تمام است

و آن چهارده منزل باشد در میان شمس و قمر مثلاً اگر آفتاب در اول ثور بود
ماهتاب در اول عقرب باشد علی هذا القیاس و چون در هنگام مقابله تمام جرم
قمر در محاذی آفتاب روشن شود اشکالات را بدر و ماه تمام گویند و فی مابین
چهارده منزل باشد و آنرا نظر مقابله میگویند و چون از مقابله در گذرد نور
قمر بنقصان می آید تا باز تحت الشعاع واقع شود چنانکه در نص قدیم است
و القمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم و همچنان که
آفتاب را مداری است که میان برج ها میگذرد و آن مدار منطقة البروج است و
قمر را نیز مداریست غیر مدار آفتاب که در دو موضع مقابل این دو مدار همدیگر را
تقاطع میکنند و آن دو نقطه تقاطع عقدتین میخوانند و جوزهرین نیز می نامند
پس نیمه از مدار قمر در جانب شمال از مدار شمس میباشد و نیمه دیگر در جانب جنوب
و آن عقده را که ماه چون از و بگذرد شمالی شود راس میخوانند و آن عقده دیگر را
که چون ماه از و بگذرد جنوبی شود ذنب میگویند از آن که در شکل بسر و دم اژدها
مانند دارند و راس را سعد داشته اند و ذنب را نحس سعادت و نحوست اینها
بدستور کواکب بتجربه است و راس و ذنب حرکت معکوس بطی دارند و باز
این دور فلک را که دوازده برج است به بست و هشت قسم قسمت کرده اند
که آن ها را منازل قمر گویند که هر روز ماه در یکی از آن منازل است و چون
فلک دوازده برج است و منازل بست و هشت حصه هر برجی دو منزل و ثلثی
باشد اسامی منازل بست و هشتگانه این است شرطین بطین ثریا دبران

هقعه [۵] هنعه [۶] ذراع [۷] نثره [۸] طرفه [۹] جبهه [۱۰] زبره [۱۱] صرفه [۱۲] عوا [۱۳] سماک [۱۴] غفر [۱۵] زبانا [۱۶]
اکلیل [۱۷] قلب [۱۸] شوله [۱۹] نعایم [۲۰] بلده [۲۱] سعد ذبح [۲۲] سعد بلع [۲۳] سعد السعود [۲۴] سعد اخبیه [۲۵]
فرغ مقدم [۲۶] فرغ موخر [۲۷] حوت [۲۸] **فصل** بدانکه ستاره **زحل** [۱] برجی را در دو سال
ونیم قطع میکند و **مشتری** [۲] برجی را بیکسال و **مریخ** [۳] چون مستقیم و سبک رو
باشد برجی [را] در بیست وهفت [۲۷] روز و **آفتاب** [۴] برجی را بیکماه و **زهره** [۵] نیز چنین و
عطارد [۶] نیز چون مستقیم و سبک رو باشد برجی را بشانزده [۱۵] روز و **قمر** [۷]
برجی را بزیاده از دو [۲] روز و کمتر از سه [۳] روز و **ثوابت** بقول بعضی متاخرین
در دو هزار [۲۰۰۰] سال و در رنگ نیز مختلف اند که رنگ سیاه تعلق بزحل دارد و رنگ کبود تعلق
بمشتری و سرخ بمریخ و زرد بآفتاب و سفید بزهره و آمیخته مختلف بعطارد
و رنگ سبز بقمر علی هذا القیاس و در سعادت و نحوست و ذکورت و انوثت و تعلق
ایام و عوام و امثالها بر تفاوت اند چنانکه مشهور است **قاعده دریافت**
تحویل آفتاب در برج حمل که نوروز نامند شیرخان منجم مینویسد
که از ایام شبعه یک روز باید افزود مثلاً اگر امسال نوروز در روز شنبه بود سال
آینده در روز یکشنبه [۱] باشد و ده تاریخ و پنجاه [۵۲] و دو نیم گهری زیاده باید کرد
که درین قاعده مختلف نمیشود نه موافق عرض بلد آنجا که تقویم نوشته شد با مکرر
بعمل آمده و مطلقاً تخلف در آن قاعده روی نداده و **عبد الرحیم** منجم
جهته طریق تحویل زمانی می آرد که هر تحویلی که باشد از تحویل دوازده [۱۲] گانه
در حمل یا ثور یا جوزا دادو غیره انقسم است که اگر این بار تحویل روز شنبه شد

سال آئینده البته روز یکشنبه خواهد شد وانه وقت تحویل چهارده گهڑی وسی و سه پل حساب کرده باید افزود مثلاً اگر امسال تحویل روز شنبه اول صبح شده سال آئینده بفاصله ده روز بعد چهارده گهڑی وسی و سه پل روز بلند شده روز یکشنبه تحویل خواهد شد تحویل قمر در بروج ازین دو بیت معلوم میشود که قمر در کدام برج است نظم زمه هر چه باشد مثنی نمای ـ بر و پنج روز دگر بر فزای ـ بهر پنج از ان خانه ز آفتاب ـ بگیر و بدان جای مه در شتاب قوله مثنی کن دوگان کن یعنی اگر یکے و نیز از ماه گذشته باشد دو گیر و اگر دو گذشته باشد چهار علی هذا القیاس و مجموع پنج بیفزای بعد از ان نظر کن که آفتاب در کدام برج است و ابتدا از ان برج کن و بهر برج پنج عدد طرح نمای تا با آن برج رسے که در مقابل آن کم از پنج ماند قمر هم در آن برج باشد والله اعلم فصل بدانکه در ستاره شهاب که در بعضی لیالی دوان مرئی میگردد مردم متردد اند بعضی اعتقاد انکه دخانی از روی زمین متصاعد شده چون بکره نار میرسد بواسطه دهنیتی که در وی باقلیست مشتعل میشود اگر لطیف است بزودی انطفا می پذیرد اگر غلیظ است چند روز بصورت تیره بایستاده دمدار یا دیگر اشکال پایدار میماند و برخی گویند که در تحت فلک قمر کره نار است و از ان کره احیاناً بسبب حرکت اشتعالی که بواسطه قوت شعاع اجتماع کواکب مجروح المزاج در درجه از درجات فلک بهم میرسد چیزی منفصل شده فی مابین سے آید و در طبقه دخانی که فی مابین کره نار و هوائی است صرف نمود میکند و مانند ستاره دوان بنظر می آید چون

لطبقه زمهریر میرسد منجمد میگردد و از نظر غایب میشود و درین هردو سخن بحثهاست
زیراکه نوری که ازین ستاره های دونده مرئی میگردد هرگز مشابهتی باشعله
ناری که از دخان مشتعل شده دیده نمی شود بلکه نور آن ستاره مشابهت
تامه بانور آسمانی دارد چنانکه محسوس است و نیز جهت و طرف و حرکت ستاره ها
منحصر در تحت و فوق نیست تا بر اشتعال دخان صاعد یا انتشار جسم نار که هبوط
کرده باشد محمول تواند شد اکثر اوقات از جب بر است و از راست بجیب
میدوند و صریح معلوم میشود که حرکات آن ها را تعبطی نیست بلکه قاصدے از ذوات
الاراده والاختیار آنهارا بقصد میدواند چنانکه ارباب تحقیق نوشته اند که ستارها
های دوان که آنهارا شهاب ثاقب میگویند سبب حفظ آسمان از شیاطین اند که
که استراق سمع میکنند و این را دو جهت است اول آنکه شیاطین از ماده دخان
مخلوق شده اند و بالطبع ظلمت و تیرگی را دوست میدارند و از روشنی
میگریزند چنانکه مجرب است که بیشتر غلبه آنها در وقت تاریکی و مکان تاریک
می باشد و بسبب حضور شمع و چراغ در مکانها کمتر دخل میکنند پس آسمان را
بقنادیل کواکب نورانی منور ساخته اند که بواسطه انتشار نور در اجزاے آسمان ها
که شفاف محض است شیاطین خیره شده میگریزند و حالت آنها چون خفاش
و آفتاب میشود دوم آنکه از شعاع ستاره فرشتگان مثل گوئی درست کرده
در پی شیاطین میدوانند مانند گلوله توپ که بطرف خصم انداخته میشود و محافظت
آسمان بستاره است و محافظت قلعه بتوپخانه که بالای برج و باره آن میگذارند

مرعیت اینقدر فرق است که ستاره های آسمانی بصوت گوئی که از نفخ یعنی اثر شعاع آنها پیدا میشود هر دو را در لغت ستاره و نجم و کوکب گویند و در توپخانه گلوله را بنام توپ سمی نمیکنند و در قرآن مجید این فوائد انجم جا بجا مذکور است والله یقول الحق وهو یهدی السبیل **فصل** بدانکه اعتقاد حکما آئینیه آنست که چون قوای فلکیه در عناصر تاثیر میکنند بتسخین وتبخیر عناصر بحرکت وباهم مخلوط میشوند واز اختلاط آنها باهم مخلوقات چند از چند تکون می پذیرند مثلاً چون حرارت تابستان در عناصر تاثیر قوی میکند از دریا بخار واز زمین دخان برمیخیزد و بسوی آسمان متصاعد میشود پس دخان گاهی از حیز هوا و ابر بالا میرود و بحد کره نار میرسد و مشتعل میگردد و احیاناً تا چند روز آن اشتعال باقی می ماند و بصوت شهاب و ستاره دنباله دار و تیره بنظر می آید اگر بعد از مشتعل شدن عنقریب زایل میگردد مذ شهاب می باشد و گاهی مشتعل نمیشود بلکه محترق میگردد علامات سرخ و سیاه مابین آسمان و زمین ظاهر میشود و بخار در وقت صعود بچند قسم انقسام می یابد گاهی لطیف است و بسیار بلند نمیرود و بمکانی میرسد که انعکاس شعاع شمس از زمین تا آنمکان منقطع میگردد و سردی تکاثف می پذیرد و قطره و قطره شده بر زمین می افتد و آن بخار متکاثف را ابر گویند و ان قطرات را باران نامند و گاهی چندان لطیف نمی باشد بلکه گونه ثقلی داشته باشد بانجهة بسیار صعود نمیکند بسبب برودت آخر شب بر دو منجمد شده آنرا شبنم گویند و گاهی بواسطه شدت برد هوا بخار کثیف که نزول

می یابد در اثنای راه منجمد شده می افتد آنرا ژاله گویند و هرگاه بخار و دخان و غبار بحد برودت میرسد بخار سرد میگردد دخان در اثنای آن تقلقل میکند آن دخان مشتعل میشود و آنرا برق می نامند و گاهی بسبب تکاثف و برد منجمد شده بر زمین مے افتد آنرا صاعقه گویند فی الحقیقت با این اسباب اسباب دیگر هم بدستور جمیع کارخانجات عالم در کار است که اراده و اختیار ارواح مدبره موکله بر این مواد و صور مقرر است و آن ارواح را در لسان شرع ملایکه و فرشتها خوانند و خصوصیات زمانی و مکانی و تخلف اثر باوجود اجتماع اسباب مادیه و صوریه از اختلاف همین اراده و اختیارات لهذا شارع علیه الصلوٰة والسلام اتمام آن کارخانه بلکه جمیع کارخانجات عالم را نسبت بفعل ملایکه نموده و ملایکه را تابع امر تکوینی او سبحانهٗ و تعالی داشته که از طرف خود هیچ چیز بفعل نمی آیند اگر قوت فکریه انسانیه در اسباب مادیه و صوریه هر چیز تعمق و غور نماید بکمال غفلت از منتهی الاسباب او را دست دهد و معرفت مسبب هرگز میسر نشود اگر نفی اسباب مطلقاً نماید کارخانه حکمت او سبحانه جل شانه را منکر شده باشد و خلقت اینهمه اسباب را باطل فهمیده سبحانك ما خلقت هذا باطلا

پس اعتقادی که در دین و دنیا نافع و سودمند بود آنست که بداند که حضرت حق سبحانه فاعل بلا واسطه هر متکون است اما بوساطت اسبابی بنا بر اجرای عادت خود میفرماید تا تعطیل هیچ یک از حکمت و قدرت لازم نیاید نظم گهی ز حکمت کرده ایجاد سبب ⁂ روز را پوشیده در جلباب شب ⁂ قدرت خود ساخته گاهی

عیان؛ صورت اسباب برده از میان؛ پس باید دانست که آنچه حکمای
فلاسفه در تکون ابر و باران و رعد و برق گفته اند محض برای تصویر صورتی
از صور واقعه بقدرت آلهی گفته اند تا استبعاد دفع شود و ذهن مالوف بادراک
جریان قدرت کامله در ضمن اسباب متعارفه قبول نماید **تفصیل** بدانکه مفسرین
و مجتهدین شکر الله سعیهم چنین روایت کرده اند که ارتفاع آسمان
دنیا از زمین مقدار پانصد ساله راه است و همچنین مابین هر دو آسمان از آسمانهای
هفتگانه همین مقدار است و ثخن و سطبر آسمانها نیز همین مقدار است ازینجا بلندی
آسمان هفتم و وسعت او را قیاس باید کرد و ارباب هیأت را در عالم ابعاد
و اجرام بر مقدار ثخن و سطبری آسمانها طریقه دیگر است که براهین و دلایل هندسیه
بر آن قایم ساخته اند و چون راه پانصد ساله که در روایات صحیحه وارد شده
متعین و مشخص نیست که تحرک متحرک بکدام حرکت مراد است و نیز قطع مسافت
صعود نسبت بقطع مسافت هموار دشوارتر است و زمان قطع مسافت
اول بنسبت بزمان قطع ثانی اضعاف مضاعف میگردد چنانکه در رفتن بر زمین
هموار و بالا بر آمدن بر کوه مجرب است و اهل هیأت بفرسنگ و میل ها تقدیر ابعاد
کرده اند درین صورت احتمال دارد که روایات شرعیه و براهین هندسیه تطبیق یابند
والله اعلم بحقایق الامور **فصل** اما حکمای فرنگ انگریزیه در باب گردش
آسمان و زمین و ثخن و بعد کواکب و تعداد سیارات سخنهای مخالف مذکوره
الصدر بیان می نمایند ما خلاصه اقوال آنجماعه کما وعدناه فی العنوان

باختصار و ایجاز بتحریر میرسانیم تا بر لبیب فطن معتقد طرفین روشن شود
و آن آنست که حکمای فرنگ مطابق اقوال خود در شهر لندن در مدرسه علم هیأت
شکل آسمان و زمین از چوب ساخته اند و قرار داده که فلک هفتم محیط است بر افلاک
دیگر و هر یک آسمان بطرحی دیگر پیچ بر پیچ چون پایه گردون وار آن به میانهی یکی بر
دیگری وضع شده طبق بر طبق و ته بته نیست اگر چنین میبود نه یکی بر دیگرے
حایل و حاجب میبود و ستارهای ثوابت که در فلک هشتم اند بنظر نمی آمدند
قطر آفتاب چهار لک و چهل هزار کروه است و از زمین بفاصله هشت کرور
و سی و شش لک کروه دور است و نسبت بزمین ده لک حصه بزرگ است
لهذا او را نیر اعظم خوانند و عطارد از زمین سه کرور و بیست و پنج لک و هشتصد هزار
کروه دور است جای گنجایش آن دو هزار و هشتصد و سی و سه کروه است اینجا
عطارد تمام دیده نمیشود که بسبب متصل بودن با آفتاب در شعاع پوشیده می ماند
و زهره از آفتاب پنج کرور و نود و هشت لک و چهل هزار کروه تفاوت دارد و قدر آن برابر
زمین کلانست مریخ از آفتاب دوازده کرور و شصت و هفت لک و بیست هزار
کروه فاصله دارد و آن از زمین اندکی خورد است جای گنجایش او سه هزار و
ششصد و هشتاد و شش کروه است مشتری بسبب فاصله بعیده مانند نقطه بنظر
می آید اما از زمین یکهزار و سیصد بار بزرگ است و بیست و هشت کرور و پنج لک
کروه از زمین فاصله دارد از دوربین بالای جرمش چند داغها بنظر
می آیند و زحل از آفتاب هفتاد و نه کرور و بیست لک کروه دور است و بر گرد

انگریزی در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و سه عیسوی ستاره و سیاره بر شکل سیاره دیده است
لهذا آنرا بنام او خوانده اند و آن از آفتاب یکصد و نود و هشت کرور و چهل
لک کروه بعید است بعد آن در سنه یکهزار و یکصد و نود عیسوی دیگر یک ستاره
سیاره بنظر آمد نام آن جرجیم کردند و ایضاً چهار ستاره سیار اول سیرس دوم
پالش سیم جونو چهارم نشاتین در سنه یکهزار و دو صد و هفتاد عیسوی بنظر آمدند
سیرس و نشاتین از آفتاب بیست و دو کرور و هشتاد لک کروه تفاوت دارند و جونو
از آفتاب بیست و شش کرور و چهل لک کروه دور است و پالش آنقدر بعید واقع است
که تا حال بعد مسافتش متعین نشده و چهار سیاره دیگر اند که بنظر نمی آیند مگر بدور
بین خاص و برای این زمین یک قمر است که گرد کره ارض در بیست و نه روز
و یازده ساعت میگردد و برای ستارگان دیگر نیز چندین قمر اند چنانکه برای
مشتری چهار قمر از دوربین بنظر می آیند و برای زحل هفت قمر و دیگر ستارگان
نیز حیرت افزا و هوش ربا اند بملاحظه آن که باهمدیگر بستگی میدارند آنها را
ثابت میگویند اگرچه از جمله آنها بدید چشم بشری فقط قریب سه هزار بنظر می آیند
مگر بوساطت دوربین زیاده از لکها که شمار آن در واهمه نگنجد مرئی میگردند
و تیز روی و بعد آن ستارگان از حیطه وهم بشری بیرون است و از جمله آنها
ستاره هائیکه قریب بزمین اند فاصله فیما بین آنها و زمین آنقدر است که اگر
ممکن میباشد که گوله توپ که بسرعت چون ریح عاصف بلکه کالبرق الخاطف
میرود از اینجا تا بآن ستاره برسد پس در عرصه هجده سال هم آنجا نمیرسید

آن ستاره ها در مقام خود مانند آفتاب روشن اند بطریکه خمسه متحیره و زمین که
آن نیز حکم ستاره سیاره دارد علاقه با آفتاب دارند بهمان طرز اہل ہیات این
ستارگان را نیز میدانند که ہر یک از ثوابت ستاره سیاره خود را مرکز است چنانکه
عطارد گرد آفتاب در عرصه یک پهر یک لک و شصت و پنج کروه میگردد و گرد
زمین آفتاب در عرصه یک پهر یک لک کروه میگردد و سرعت گردش این
ستارگان بنحوی است که فهم ناقص انسان از دریافت آن قاصر است معهذا در تیز روی
با ستاره های دیگر هیچ نسبت ندارند و احوال آنها باین منوال است که گاهی
در دوره با آفتاب نهایت قرب بهم رسانند و گاهی بعید شوند هرگاه نزدیکی
با آفتاب بهم رسانند چنان درخشنده میگردند که گویا آهنی است که فی الحال
از کوره آهنگر تافته بر آورند بلکه بهزار مرتبه از ان زیاده تر و مدام روشنی
دران ها می ماند و هرگاه یکی از انها در دوره خود از آفتاب بُعد پیدا کند
فاصله فی مابین با نصد و شصت کرور کروه میباشد و چون نهایت قرب
بهم رساند بیست و شش لک و چهل هزار کروه در عرصه یک پهر که سه ساعت
نجومی است قطع میکند و آفتاب در تمام روز از برجی ببرجی تخمیناً میرود
و ماهتاب که سریع السیر است در یک لمحه ششصد و شصت بار مانند گردش
دنیا میگردد و در هر ماه بوقت با آفتاب قران میکند اعتقاد حکمای فرنگ
آنست که آفتاب و ستارگان گرد زمین نمی گردند بلکه معامله بالعکس است یعنی این زمین
که ما بر وی ساکنیم آن هم یک ستاره ایست بدستور یازده ستاره دیگر که

بنوبت و فاصله گرد آفتاب میگردند و از روشنی اقتباس مینمایند و زمین گرد
مرکز خود در بیست و چهار ساعت یکبار میگردد سبب شب و روز این است و
هر حصه زمین که پرتو آفتاب می افتد در آنحصه روز میشود و در حصه که آفتاب
نباشد در آنجا شب است گردش روزمره زمین از جانب مغرب بطرف مشرق است
ازینجهة شعاع بر سطح شرقی زمین جائیکه می افتد در آنجا صبح میشود و همان
شعاع چون بسمت الراس رسد نصف نهار میگردد و چون شعاع بجدی غربی
افتاد در آنوقت شام شد لهذا قبل از شش ساعت از ولایت انگلنڈ در
ملک بنگاله آفتاب طالع میشود و زمین بسبب کشش آفتاب معلق است در یک
دقیقه گهڑی سیصد و چهل کروه گردش مینماید و در سالی یکبار ته و بالا میشود
لیکن چون اختلاف قول حکمای فارس و فرنگ در باب گردش آسمان و زمین
متضاد فیه است بدون واقف بودن از علم ریاضی و هندسه و حکمت
خصوصا علم هیأت طرفین تشفی خاطر بالکلیه نمیشود و هرگاه از گردش زمین بروج
افلاک جرا بر دنیا آید گویند عمل فلان برج است و هرگاه عکس آفتاب و مهتاب
و ستاره های سیاره بمقابل دنیا و بروج تابان شود قیاس نمایند که فلان ستاره
در فلان برج آمده موافق این امر در لندن تمثالی نمونه اشکال آسمان و زمین
در مدرسه علم هیأت ساخته اند و شکل دنیا درمیان دایره افلاک که شش
جهة مساویست مانند بیضه معلق نهاده چون آنرا بچوبی خورد مانند دسته
چرخه میگردانند دنیا بحرکت در آید و آسمان ها ساکن باشند و نقش اقالیم سبعه

فوق و تحت و چپ و راست ببیضه زمین منقوش ساخته چون دنیا درمیان آسمانهاست و مرکز آن ها و حضیض بدلایل نجومی لازم ارض و اوج مستلزم افلاک لهذا ساکنین هر مرز و بوم را همین آسمان و ماه و خورشید و ثوابت سیاره بنظر می آید همه را ادعاست که تا بالای دنیا هستیم و ساکنان دیگر سر زمین زیر ما و آنچه گردش ستارگان برای العین مشاهده میشود این بمنزله آنست که راکب سفینه در بحر تصور میکند که ساحل میگردد و آن نه چنانست بلکه تحرک سفینه اینچنین تصور می آید و الله اعلم چون از اقوال حکما در باب افلاک فارغ شدیم بنذی شروع در بیان مساحت زمین و ایراد اقالیم سبعه ایجازاً و اختصاراً می رود **فصل در بیان مساحت کره ارض و ما یتعلق بها** از حضرت حسن بصری رضی الله تعالی عنه منقول است که حق تعالی اول زمین را با آب یا خورد آفرید و در وی رگهای کوهها پیدا کرد و دران رگها حرکتی داد که بسبب آن انهار الجود میکشند و چشمه هاجاری میشوند و تقدیر اقوات فرموده باز متوجه بسوی آسمان شد و آسمان مانند دود بود آنرا هفت آسمان ساخت باز زمین را بهمن فرموده مقدار یکه هست گردانید ابتدای خلقت زمین در مقام کعبه معظمه بود از همانجا منبسط و فراخ ساخت لهذا در حق آنخانه معظمه فرموده **ان اول بیت وضع للناس** و شهر مبارک که مکه را ازینجهة ام القری نامند و باتفاق محققین زمین کروی است و آنچه بعضی کوته اندیشان از آیه شریفه الذی

جعل لکم الارض فراشا استدلال کرده اند که زمین بر شکل کرویت
زیرا که کره را فرش نتوان گفت این استدلال بغایت پوچ است زیرا که فرش
بودن زمین را بر فرشهای مالوفه خود قیاس کردن بکمال غلط است کرهٔ زمین
با وجود کرویت و استداره چون جرم بزرگ دارد و اطرافش باهم تباعد
کلی دارند و ارتفاع و انحطاط آن در نظر نمی آید قابل فرش بودن است
بلاشبهه معهذا دلایل قویه قطعیه قایم اند بر کرویت وی و آنچه اوضح دلایل
عقلیه این مدعا است آن است که طلوع و غروب کواکب بر اهل مشرق
مقدم بر طلوع و غروب اهل مغرب میشود و در مابین شمال و جنوب از دیاد
و ارتفاع قطب ظاهر و انحطاط قطب خفی در صورت توغل در جانب شمال
و بالعکس در جانب جنوب دلیل واضح بر کرویت آنست و شخصی از ولایت
انگلنڈ بر جهاز سوار طرف مشرق روان شد از ان طرف اصلا رو ے
نگردانیده همچنان طرف مشرق راست میرفت تا بجای که اول روان
شده بود رسید اگر زمین مدور نمیبود باین منوال نمیرسید لهذا محققین فقها
علیه الرحمة در فتاوای خود نوشته اند که اگر مقارن طلوع آفتاب دو برادر
بمیرند یکی در چین یکی در سمرقند ثانی وارث اول میشود دون العکس زیرا که
طلوع آفتاب در چین مقدم بر طلوع آفتاب در سمرقند است پس موت
برادر چینی مقدم بر موت برادر سمرقندیست و آنچه از اوضح دلایل شرعیه
براین مکلف است آنست که اوقات صلوة را برا وضاع آفتاب قرار داده اند

قرار داده اند بوجهی که جمیع مکلفین را که در اطراف و جوانب را اقالیم مختلفه نشسته اند
عام و شامل باشد و این معنی بدون کرویت زمین راست نمی آید و زمین قدری
از طرف جنوب و شمال منحدب است لیکن بعضی مایل بمربع و مثلث گفته اند تا بتحقیق
رسیده که بهچو کل قدم مدور الشکل است مقدار دورهٔ زمین بیست و یکهزار و دو هشتصد
و هفتاد و پنجکروه است جائی گنجائش متند بر آن هفت هزار کروه و بر این
کرهٔ هر گاه که دایره معدل النهار که منطقهٔ فلک الافلاک است و خط استوا نیز
خوانند و قاطع عالم فرض کنند بگذرد زمین بدو نصف میشود یک نصف که در
جانب قطبی است که بنات النعش واو واقعست شمالی میخوانند و نصف دیگر را
که در جانب قطبی است که در مقابل قطب شمالیست جنوبی میگویند هر وقت
که دایره افق را دایره عظیم که فاصل است میان آنچه از فلک می بینیم و
میان آنچه فلک دیده نمیشود قاطع عالم فرض نمایند هر یکی از ان دو نصف
زمین را بدو قسم میکند چنانکه کرهٔ زمین باین دو ایر مفروضهٔ متقاطعه یک
دیگر بچهار ربع میشود بدو ربع شمالی و دو ربع جنوبی و ازین دو ربع شمالی
یک ربع که بالائی افق است مسکون و معمور است و آنرا ربع مسکون خوانند
حکما گویند از سه حصه زمین دو حصه در بحر اعظم که آنرا اوقیانوس نیز گویند
زیر آب مستور است و یکحصهٔ دیگر بر منصهٔ ظهور بصورت بیضیه که در آب افکنند
وازین حصهٔ مکشوفه بسیاری در جانب جنوب ویران افتاده و نهایت
جانب شمال هم آب دارد و دو گوشه جنوب شمال نهایت سرد سیر اند الغقد

آب یخ می بندد که عبور جهاز ممکن نیست الی آن کسی بآن دو طرف نرفته
پس از چهار حصه یکحصه کمتر عمارت دارد و کوهها و بیابانها نیز از ینجمله بسیار اند
لیکن در لسان عرف و عادت بربع مسکون اشتهار یافته و این ربع مسکون
در شمال خط استوا است که محاذی معدل النهار بر زمین از مشرق تا مغرب
معروض کرده اند و هر شهریکه برین خط بود شب و روز در انجا
برابر باشد و سالی هشت فصل در آن دیار بوقوع آید دو بهار دو تابستان و دو
زمستان و دو تیرماه اکثر اوقات در صحاری و میادنه آن بلدان گل و ریحان
باشد اعدل بقاع است در مجمع الانساب و صور الاقالیم می آرند که جمله ربع مسکون
صد ساله راه است چنانکه کسی همه وقت در سفر باشد بقدر طاقت طعام و
شرابی که قاعده است بکار برد و آسایشی که رسم است بجای آرد از ینجمله هشتاد
ساله راه بمرور دهور و اعوام و ظهور حوادث ایام خراب گشته و بطوفانها
زیر آب آمده و بیست ساله راه باقی مانده و ازین بیست ساله راه نیز چهارده
ساله کم آمده چه از طرف شمال هفت ساله راه بواسطه شدت سرما و سردی
هوا ذی حیات نمیتوانند زیست و از طرف جنوب نیز هفت ساله راه بسبب
گرمی هوا جانداری نمیتواند بود پس شش ساله راه مانده و اینقدر زمین را هفت
قسم کرده اند و اقالیم سبعه نامیده و بعضی حکما در تواریخ قدیم نوشته اند که
زمین سیصد و شصت درجه است چون کرویست یکصد و هشتاد درجه تحت
و یکصد و هشتاد درجه فوق است نود درجه زیر آب است و نود درجه خشکی است

که آنرا ربع مسکون خوانند و از جملهٔ ربع مسکون شصت و دو درجه زمین محترقه و کوه های برف است در انجا جانداری نیز بید و امکان آبادانی ندارد و بیست و هشت درجه از جمله سیصد و شصت درجه که باقیمانده قابل زراعت و آبادانی است و در تاریخ اسکندری آورده که ربع مسکون هفتاد و هشت هزار کروه است و تمام بر و بحر سه لکهه و دو از ده هزار کروه گرد گرد دنیا کوهی است بلند ترین کوه ها زمردین رنگ آن قاف و بصورت حرف قاف مابین جنوب و مشرق فرجه دارد بصورت دره که آب روی زمین از آن دره بمحیط که آب بسیط است میرود و آنجای را کام شیر خوانند هر کسیکه بآن دره رسد بزور آب بمحیط میرود و صورت بازگشت ندارد فی الجمله زمین منقسم باقالیم سبعه است طول هر اقلیمی از مشرق تا مغرب است و اقلیمی که بخط استوا نزدیک است درازی او از پهنای او زیاده است و باتفاق واقفان مسالک و ممالک بحار عظیمه در ربع مسکون پنج است بحر هند بحر شام بحر مغرب بحر نیطس بحر طبرستان لیکن دو دریای دیگر نیز از خلیجات آنها بآنها ضم میکنند و هفت بحر خوانند و این اصح است اگرچه مجاری بحور دیگر در این ربع است امّا بواسطه انکه مبادی آن در دیگر ارباع واقع شده از حساب این ربع نداشته اند و بحیرات کلان تیر پنج اند و در بحار و بحیرات این ربع جزایر بزرگ و کوچک بسیار اند و ایضا پنج کوه وسیع و رفیع در این ربع واقع است و عدد مجموع جبال از دو صد متجاوز است

ونزدیک بدو صد وچهل انهار و جوی بزرگ باشد که عبور ازان ها میسر نشود
نگذشتی والله تعالی اعلم **فصل** بدانکه حکمای فرنگ و دانایان بی ریو ورنگ
بتحقیق رسانیده اند که از سه حصه زمین دو حصه زیر آب و یکحصه خشکی است
ومقدار دوره انیقدر زمین چنانکه در صدر گذشت بیست و یکهزار و هشتصد
وهفتاد وپنجگروه است وگنجایش مذکوره ان هفت هزار گروه بحر عظیم زمین
سه دریا اند اول دریای شور که حصه یوروب و افریکا را از سواد ملک
امریکا جدا میسازد دوم بحر عظیم هندوستان که طرف جنوب آسیاست سیم
بحر عظیم پرسانت ساگر که آن زمین آشیا را از سواد حصه امریکا علیحده میگرداند
اینهمه بحرها از آب شور مالا مال اند مابین این ها مقدار هشتصد جزیره کلان
واقعشده و غدیرها دو سه جا در ملک امریکا هم هستند که مقدار طول یکی
ازان ها دو صد و شصت و چهار گروه است و جانب شمالی ملک پارس
غدیریست بزرگی بحر و در ملک هندوستان نیز غدیریست مجهد هنود مانسر نام
غدیر آنست که با بحر عظیم ملصق و ملحق نباشد ورود بار آنکه از کوهها بر آمده
جریان می یابد و کره زمین چون از خط استوا و معدل النهار بر چهار
حصه منقسم شده است و هر حصه را نامی است اول آشیا دوم یوروب
سیم افریکا چهارم امریکا که آنرا نیگی دنیا و دنیای نو نیز گویند اشیا نسبت بدیگر
سه حصه بزرگست و یوروب از همه خورد بر روی زمین درین ایام تخمیناً
مقدار هفتاد کرور مردم اند در آشیا پنجاه کرور در افریکا دو کرور در یوروپ

شانزده کرور در امریکا دو کرور و هشتاد لکهه مردم اند و بر روی زمین چهار دین و کیش رواج دارند اول اهل اسلام اعزهم الله دوم نصاری سیم یهود دوم آن چهارم اقسام مذهب بت پرستان و غیر از ان بسیار مردم اند که هیچکس را نمی پرستند بت پرستان دو کرور و بیست لکهه اند و مردمان هنود که در میان آنها شعب و قبایل بسیار اند شش کرور و پرستندگان کینوس و شاکموتی که مردم چین اند سه کرور و دیگر متفرقه مردم که بعض دیوانرا میپرستند هفت کرور و مردم یهود نا بهبود سی لکهه نصاری عیسوی نوزده کرور و مسلمانان بیست و چهار کرور و پنجاه لکهه سرداری و حکومت از یهود و غیره بدر رفته و مسلمانان و نصاری روز بروز زیاده شده میروند سلطنت و ثروت و زور و غلبه دارند در دین مسلمانان ضبط و ربط و بند و بست و استحکام تمامست

والعاقبة للمتقین والسلام علی من اتبع الهدی **نظم** خیز شعری پر کشا چون باز باز ٭ خویشتن را با سفر دمساز ساز ٭ گر شدی در خطهٔ کشمیر پیر ترک این سر منزل دلگیر گیر ٭ در جهان انکسکه او ازاد زاد ٭ در همه عمر است چون شمشاد شاد ٭ پند پنداری تو ای ناکام کام ٭ گشته چون خاک با ارام رام ٭ چشم یاری از دل بیدار دار ٭ بند بر سیر جهان یکبار بار

باب دوم در بیان اکثر بلاد مشهوره بترتیب اقالیم سبعه اجمالا اینجا بموجب قرارداد مورخان ایران و توران الا اقلیم اول این اقلیم منسوب است بزحل عامهٔ این اقلیم اسود اللون مجعد موی اند ابتدای این اقلیم از

جانب شمال جزیره یاقوت که بگیوا است میباشد پس بر جنوب و بلاد چین و شمال
سرندیب و وسط دیار هند و سند گذرد و بحر فارس را قطع کند و از جنوب بلاد عمان
و وسط بلاد یمن گذشته به بحر محیط منتهی شود و مساحت این اقلیم دو هزار و ششصد
و شصت و چهار و نیم فرسنگ است و در این اقالیم بیست کوه رفیع و سی نهر بزرگ و یکهزار و
و سیصد و چهل شهر است از جمله آن بعض بلاد مشهوره اکتفا میرود و شروع
بولایت یمن میکند که بحکم الایمان یمان تیمناً میشود یمن ولایتی است در غایت نزاهت و
نهایت طراوت بعضی در وجه تسمیه اش چنین آورده اند که چون از ابنیه یمن ابن قحطان
بن عابر بن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح علیه السلام است بیمن اشتهار یافته و بر حسب
اعتقاد آنکه چون میرین مکه معظمه واقعست هر آینه بیمن اشتهار شده بهر تقدیر بقعه مبارک
و با میمنت است اکثر ولایاتش نزدیک بخط استوا است چون حضرت نوح علی نبینا و علیه
السلام متوجه عالم باقی شد حضرت سام بن نوح آن ولایت را بنظر احتیاط دیده جهت
سکونت خود پسندیده بعد از سام اولادش در انتقام عمرها لوای مقاومت بر افراختند
امروز در دست اولیای دولت سلاطین علیه عثمانیه است و از مضافات معروفه
یمن زبید است که حضرت سام بن نوح همت بتعمیر آن گماشته در اینجا آنیه و حرنا
نیک میشود دیگر مخا است در تمام یمن بندری باین لطافت نیست در شهر مخا ریال
فرانسه رایج است و یک ریال را ششصد خماسی می آید و خماسی بهاخورد و باریک مثل
کاغذ از نقره قلب آنجا است و کوه یلملم در میان مخا و جده جائیست که مواقیت
حج است و حجاج یمن و هند از آنجا احرام می بندند و قبر حضرت شیخ حسن

شاذلی قدس سره در مخا واقعست و دیگر لغز است که آصف بن برخیا همت
بر تعمیر آنجا گماشته و در انجا درختی است که آنرا آفات مینامند و برگش از عالم افیون
کیفیت بوقلمون می بخشد میوه های سردسیر و گرمسیر در انجا نیک میرسند دیگر
صنعا است که بکمال لطافت آب و هوا و نزاهت کوه و صحرا از سایر امصار
مستثنی است چه قریب بخط استوا واقعشده در سالی دو زمستان و دو تابستان در انجا
میشود و اشجار در سالی دو بار میوه میدهند و ارتفاعاتش دو بار بعمل می آیند چنانچه
از حمل تا سرطان یک تابستان و از سرطان تا میزان یک زمستان باشد باز از میزان
تا جدی یک تابستان و از جدی تا حمل یک زمستان بود و قصر عمدان
صنعا بود ارکان آنقصر را بسنگ الوان درست کرده بودند که هر طرفی از آن
برنگی ظاهر میگشته و درمیان حقیقی قصر خانه بود که سقف آنرا بیک تخته سنگ
رخام پوشیده بودند و بر هر رکنش صورت شیری ترتیب داده که چون باد
در انخانه وزیدی از ان تمثالها آواز شیر مسموع شدی و آنقصر چندان
ارتفاع داشته که وقت طلوع و غروب آفتاب سایهٔ آن تا سه میل ممتد میشد
و در چهار فرسنگی صنعا صفوان نام مردی باغی داشته قریب بدوازده
میل که حاصل آن در راه خدا میداده و خود تیر میخورده بعد از چند گاه پسری
که پدر را ازان شیوه مرضیه باز داشت هر آئینه آتش سخط آلهی آن باغ را سوخته
خاکستر ساخت چنانکه در عرصه سیصد سال آن آتش التهاب داشته بر حوالی آن
طیور را مجال طیران و وحوش را قدرت جولان نبوده و انقصه در سوره ن نون مسطورست

دیگر از مضافات یمن سبا است از صنعا تا انجا سه روزه راه است و بانی آن سبا بن
یشجب بن یعرب بن قحطان بود اما الحال بنا بر نوایب روزگار ازان آثار خرابه
باقی نمانده و در سبا از غایت لطافت آب و هوا مگس و پشه و مار و عقرب و دیگر
هوام نباشند و دیگر حضرموت است و آن نیز شهری با نام بوده و ناحیتی بامزه
داشته گویند در انجا آبیست هر که ازان بیاشامد مخنث گردد و ایضا عدن است
که در ازمنه سابقه آبادانی بغایت داشته امروز آن آبادانی بمخا منتقل شده و تا مخا
سه روزه راه است ... تا بحر عدن همان قلزم است که بحر احمرش نیز خوانند و از
جمله خلیجات بحر هند است طولش چهار صد فرسنگ است عرضش دو صد فرسنگ
رسد و چون قلزم بر ساحل دریا و طرف غربی واقعشده هر آئینه باین اسم موسوم
گردیده و بعضی عمان را نیز داخل این شمرده اند اگرچه گرمسیر است اما در بعضی از ولایاتش
سرمای سخت شود احیانا برف بارد در اصل معموره اش بر کنار دریای فارس
که بحر عمان و بحر بصره و بحر هندش خوانند واقعست و مردم ازین دریا بمنافع بسیار
رسند و سفاین ازین دریا بسلامت بر آیند و اضطرابش از دیگر بحور کمتر باشد اما
گردابی دارد که چون جهاز دران افتد دیگر خالصی ممکن نباشد طول این دریا یکصد
و شصت و عرضش را یکصد و هشتاد فرسنگ شمرده اند در میان دریای عمان و قلزم پانصد
فرسنگ زمین خشک افتاده که آنرا جزیرة العرب خوانند و اعراب بیشتر دران ساکن اند
هجر بلده ایست میان عمان و عدن و دران ناحیه نسناس بسیار است و آن جانوریست
مانند نصف بدن انسان که یکدست و یکپائی و یکچشم دارد دست دیگر او در سینه اوست

و بزبان تازی تکلم میکند مردم او را صید کرده میخورند شخصی میگفت که من بدان دیار رسیدم
و بسیار آنجا بودم و گفتم که این نسناس ندیده ام فی الفور بغلامی اشاره کرد غلام نماز دیگر آمده
نسناسی زنده بیاورد چون در من دید گفت بخدا که مرا فریاد رس من با آن غلام گفتم او را بگذار
و گفت بکلام او فریفته مشو من قبول نکرده و او را رها کنانیدم او چون آواز من بیرون رفته والله اعلم
و نیز شهر باغ ارم شداد عاد در یمن ما بین صنعا و حضرموت است و کیفیت آن اینست که چون
عملیق بن لاود بن ارم بن سام بن نوح پادشاه یمن در گذشت پسران او شدید و شداد
والی شدند و بر جهانیان غلبه کردند ضحاک را بزمین بابل فرستاده اند تا جمشید را قمع کرده
آن ملک را گرفت تا آنکه از جناب مقدس الهی حضرت هود علی نبینا و علیه السلام بشداد
و قوم او مبعوث گردید و وعدهٔ جنت نعیم داد شداد در مکابره آنحضرت صد کس را از معتبران
خود متعین کرده هزار هزار نفر همراه یک از آنها مقرر کرد و در جمیع ربع مسکون حکم فرستاد که
زر و نقره بصورت خشت از معادن درست کرده بفرستند و گنجهای مدفون زمین آکنده برآورده
متصل کوه عدن شهر مربع الجوانب که دور آن چهل کروه بود بنیاد نهاد اول فرمود تا
اساس آن را آکنده با آب سایند و بسنگ سلیمانی پر کردند چون اساس آن بروی زمین ظاهر شد
بخشت نقره و طلا چهار دیوارش را بر آوردند ارتفاع دیوار صد ذراع متعارف آنوقت ساختند
چنانکه در وقت طلوع آفتاب چشمها از تابش آن دیوار خیره شدید در میان چار دیوار شهر
یک هزار کوشک بنیاد نهاد و هر کوشک مشتمل بر هزار ستون همه با نواع جواهرات قیمتی چون
یاقوت و زمرد و مروارید مرصع نموده در آن عمارات خشت زرین و سیمین بکار برده در
وسط آن شهر نهری جاری ساخته و از آن نهر جداول خورد بکوشکها و سراهای آن

کرده و صحن آن نهر و جداول بریزه های یاقوت و پاره های زمرد و دیگر جواهر پر کرده و بر کنار
نهرها درختها منصوب کرده که تنه از طلا و شاخ و برگ از زمرد و بجای شگوفه گلهای یاقوت
و مروارید درست کرده و در میان میوه ها عطریات بکار برده که بوزیدن نسیم کام آن
باغ معطر میگشته و دیوارهای مکانات و دکاکین اندرون بمشک اذفر و عنبر اشهب با
گلاب خمیر کرده اندوده و تمثال جانوران بر درختان از زر و جواهر تعبیه کرده و گرداگرد شهر
هزار مناره از زر و جواهر بلند ساخته و از برای تمام شهر قالینها و فرشهای ابریشمین زرتار
و ظروف زر و نقره مقرر کرده در بعضی نهرها و حوضها آب شیرین و در بعضی شیر آن
و در بعضی شهد و شربت جاری کرده و بازار و دکاکین را نیز از پرده های زرتار و منقش
آراسته اهل حرفت و صنعت را فرموده که بکار خود مشغول شوند و انواع اطعمه و حلویات
در مطبخها مهیا ساختن فرمود که برسم راتبه و الوش از سرکار بادشاهی بنام اهل شهر رسیده
باشد در عرصه دوازده سال این شهر باین کیفیت بسیار کارگران تمام عالم تیار شد بالجمله
در وصف و زیاده این مذکور نتوان کرد که خود از حضرت رب العزت با وصف احاطه
علم او بجمیع معلومات در حق آن باغ میفرمایند ارم ذات العماد التی لم یخلق
مثلها فی البلاد و القصه بعد اتمام آمکان شداد خواست که قدم در آن عمارت نهد
که ناگاه بشدت صیحه حضرت جبرئیل علیه السلام شداد با سپاهش جان بمالکان دوزخ سپردند
و آیه کریمه ان کانت الا صیحة واحدة فاذا هم خامدون دلالت برین
قصه میکند بعد هلاک شداد و لشکریانش آن شهر از نظر مردم پوشیده شد مگر آنکه در بعض
شبهای تاریک مردم گرد و نواح شهر عدن را تابش و درخشندگی از آنجا بنظر می آید

ومیگویند که تابش از دیوارهای آن شهر است در نظام التواریخ مسطور است که در زمان تسلط
وحکومت معاویه ابن ابوسفیان یکی از اصحاب رسالت مآب صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم
عبدالله بن خلابه انصاری رضی الله عنه بواسطه طلب شتر گم کرده در بیابان عدن
بشارستانی عظیم رسید چون دران شارستان درآمد متحیر شد دروازه های آن از زر سرخ
بود گوشکی بنظر او درآمد شتری که بر آن سوار بود بر در آن گوشک بسته خود داخل شد
عمارتی نمونه بهشت دید اندیشه کرد که اگر این حکایت پیش معاویه بگویم باور نخواهد کرد
چند نشانه از ریزه های سنگ که در انهار آن ریخته بودند قدری بر داشت گویهای عنبر
نیز افتاده دید بسبب طول مدت بوی از آن بر رفته ندانست که چیست یکعدد نیز از آنها
برگرفت نزد معاویه آورد وی آن مرواریدهای بزرگ وانواع جواهر که در آن تا مایه کسی
مثل آن ندیده بود ملاحظه کرد و آن گوی را شکسته بوی از آن ظاهر شد که مجلس معطر
گشت بعد از آن معاویه کعب الاحبار را طلب نموده از وی استفسار کرد او گفت در
توریت آمده و در قرآن مجید هم ذکر آن باغ هست که ارم ذات العماد الآیه وکیفیت آن
بنوعی که در توریت دیده بود بیان کرد و گفت از امت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم
عبدالله نامی انجا رسد و به بیند و نشانه از آن بیارد بعد از آن تا قیامت هیچ آدمی بانجا
نرسد واز چشم مردم پوشیده باشد بعد از آن معاویه گفت اینک عبدالله نشانه اورده است
عبدالله را تشریف داد و آن جواهر را در خزانه نهاد بعد از مرگ شداد پسرش مرشد بن
شداد بحضرت هود علی نبینا وعلیه السلام گروید و در حضور آنحضرت اوقات
زندگی بانقضا رسانید واز لطایف عقیق است که با خود داشتن خاتم عقیق میمنت

بسیار دارد چنانکه احادیث بسیار درین باب نقل میکنند قرن نیز از مضافات یمن است
که سهیل یمنی حضرت اویس قرنی رضی الله عنه در آن زمین بوجود مسعود آمده بلاد زنگ
ولایتی است وشمالش آن امصار مملکت یمن است وجنوبش بیابانهای باسکون شرقیش
ولایت نوبه وغربیش مملکت حبشه مردم آن دیار هرگز غمگین نباشند فردوسی
کند زلفت آزار دل آرام * بلی هرگز غمی در خاطر زنگی نمیگردد * حکما سبب
فرحت وخورمی آنجماعت را از ظهور وطلوع ستاره سهیل یافته اند که هر شب برایشان
طالع میشود وجمع زنگیان از زنگ بن کوش بن کنعان بن حام بوجود آمده اند وانجماعت را
سباع الانس خوانند چه هرگاه بر دشمن خود ظفر یابند گوشت او را بخورند وهمچنین اگر از
بادشاه خود برنجند او را بکشند باآنکه طلا در آن دیار بسیار است زیور وحلیه خود را
از آهن سازند وگویند هر که آهن باخود دارند دیو وجن بروی دست نیابند وشجاعتش
افزون گردد وگاو آندیار با اسپ تازی در کارزار برابری میکند وغذای خود بیشتر
از گوشت فیل وزرافه سازند گویند در آن ولایت درختی است که اوراق آنرا هرگاه
در آب می اندازند فیلان از آن آب بیاشامند چنان مست شوند که بسهولت آنها را
صید کنند نوبه شهریست بکنار نهر نیل واقع شده طولش را بمدت هشت شبانه روز
قطع کنند ومتوطنان آن امصار نصاری باشند غذای ایشان بیشتر جو بود وگوشت
شتر بسیار بکار برند وزرافه بسیار در آنملک باشد مملکت نوبه متصلست ببلاد السودان
ودر آنجا طلا از ریگ رویند وهوایش در غایت گرمی باشد چنانکه اهالی آن شهر
روزها در زیر زمین بسر برند چون شب شود بیرون آمده طلاها بدست آرند متاع

ایشان همانست و پوشش ایشان پوست حیوانات باشد و بازرگانان بجهت فراوان
در آن دیار روند چون رسند بآواز طبل آنها را آگاه نمایند و امتعه خود در موضعی
جدا جدا نهند آنها از آمدن تجار وقوف یافته شب بر سر امتعه روند در برابر هر متاعی
جهة ثمن آن طلا گذارند و صباح بازرگانان آنجا رفته اگر بدانچه گذاشته راضی
نشوند بضاعت را از ثمن دورتر نهند و باز گردند و شب باز آنمردم انجا آمده پاره
طلا بر آن بیفزایند تا وقتی که تجار راضی شوند نوبه جمله از پسران حام بن نوح
بوده و این شهر بنام او شهرت یافته و حام در سلک انبیا انتظام یافته اما از
فرزندان او احدی بمرتبه نبوت نرسید باعث آنست که روزی نوح را علیه السلام
در خواب کشف عورت شده بود او در ستر آن نهاون ورزید بلکه بخندید از این
سبب رنگ اولادش سیاه گشت از پیغمبری مایوس شدند حام را ۹ پسر بود هند ۱
زنج ۲ نوبه ۳ کنعان ۴ کوش ۵ قبط ۶ تبر بر ۷ حبش ۸ چین ۹ والله اعلم مملکت
چین زمینی است که آب و هوای خوب دارد و میوه های موفور و در آنجا بسیار
کان طلا و نقره است و از آنها مبلغی گران بحصول میپیوندد و از جمله معاون یک
معدن طلا از بر آوردن زر ممنوع است که به مرد کلائی ظاهر گشته لهذا گنهگار شده
مسلسل است و در چین معدن شنگرف هم هست و زعفران خوش رنگ هم در انجا
دکار مصور و نقاشی را رونق و اعتبار است چنانکه مانی نقاش از انجا بر خاسته
و کتابی ساخته دعوی نبوت نموده خلقی از مردم تبت باو گرویده اند و از کمالات وی
آن بوده که دایره چند خورد و بزرگ که لااقل قطر آنها تخمیناً پنج شش گز بوده بدست

رقم کردی چون پرکار بدان نهادندی یکسر موی تفاوت نداشتی وهمچنین خطهای
دراز وکوتاه کشیده همه بمسطر راست وبرابر بودی طرفه تر ازینها آنکه صورت ربع مسکون را
چنانکه تمامی شهرها وکوهها وصحراها ودریاها دران ظاهر بودی مع شمه ربع غیر مسکون در
گویی که بزرگی آن برابر بیضه باشد کشیده غریب تر ازینها آنکه ویرا نیمه پیراهنی بود
که چون پوشیده نمایان بودی وچون از تن بدر کردی غایب وناپیدا گشتی واورا
کتابیست در علم مصوری ونقاشی که آنرا ارژنگ خوانند تمثیل در انموذج التواریخ
عبدالقادر بداونی می آرد که خواجه عبدالصمد فارسی بر یکدانه خشخاس سورهٔ اخلاص تمام
درست وخوانا نوشته وپسر او شریف یکدانه خشخاس را هشت سوراخ باریک کرده
تارها دران گذرانیده ودر دانه برنجی صورت سواری مسلح وجلودار در پیش مع دیگر
خصوصیات از تیغ وتیر وچوگان وغیر آن نقش کرده وطبع موزون پسندیده نیز
داشت وصاحب دیوان هم بود بالجمله مانی نقاش بسیار مردم را بطریقهٔ خود آورده
وشاکموتی کل مردم چین اورا پیغمبر میگویند وبر طریقهٔ او هستند برهمنی بوده است
کشمیری در کشمیر تولد وپرورش یافته وهمچنین رفته کل ختا وختن والغور وتبت بملاحظه
استدراجات اورا پیغمبری برگزیدند وبکیش ومذهب او گرویدند در دین آنها گوشت
جمیع جانوران اهلی ودشتی حتی سگ وگربه وآدمی حلال است ظهور شاکموتی قبل از
هجرت بلکه از او ششصد وبیست ودو سال بوده واز استدراجات بسیار نیز دو
کرور در کرور مردم از پیروان او بکمال جاه وجلال واستقلال در عالم موجوداند وبتبیّت
اوقات بعیش وعشرت وحکومت وثروت صرف میکنند اهل چین جمیع ساکنان ربع مسکون

کور میدانند الا مردم روم میگویند که آنها یکچشم دارند آورده اند که پادشاه ایشان در سالی یک نوبت مجلس سازد خاص و عام را بار دهد و آنروز فرمان برداران پارهٔ چوب آورده در میدان افکنند هر کس بسلام آید بحکم پادشاه تیشه بران چوب زند بعد از ساعتی هیاتی بحصول پیوندد که متصوران روی زمین بهزار تامل چنان صورتی بنوک قلم جادو رقم نتوانند نگاشت و نیز مشهور است که در آنولایت گردونی از چوب ساخته اند که بی تحرک متحرکی هر قدر میخواهند حرکت میکند و در وقت ایستادن بی اشارهٔ مانعی باز می ایستد و شاه چین از قوم موغل است و در ملک خود کسی بیگانه را در آمدن نمیدهد لشکر و خزانه بسیار دارد و ساکنان چین اگرچه بحسن صورت متصف اند اما بیشتر بلند قامت و بزرگ سر و خورد چشم می باشند دار الملک آن سرزمین را ماچین خوانند و رودی عظیم در میان شهر جاری دارد از متاع لطیفه و نفیسه آنجا یار جای فرحت افزای است که در وصف کیفیت آن زبان تحریر معترف است و لسان تقریر بقصور متصف زهی مفرح روح پرور و منشط و معطر که رائحهٔ آن بیخته عطر گلاب است و بخور بخار آن ریخته کیفیت می ناب محبوب صغیر و کبیر است و معشوق غنی و فقیر بیماران را دواست و تندرستان را غذا تریاق افعی غم را مقاوم سم است و شکستگان را مومیائی و مجروحان را مرهم یار شب زنده داران الفت و آفتاب روز باران کار بسته را گره کشائی است و آشتی آموز آشنا بیگانه چهرهٔ زعفرانی را ارغوانی سازد و ذرآوان پیری به نشوونمائی جوانی پردازد نظم زهی شراب جلالی که عقل افزاید * شباب آورد و ضعف بزداید * که زفاف

چو عنین بخاطرش آرد بیک اشاره او فتح قلعها آید و اینچنین جنس بغیر از اقسام
بسیار دارد و بعضی از ان قسم است که در چین هم وزن طلا فروخته میشود و از مستر
گارڈ س انگریزی شنیده شد که چای نخ قسیم است اوّل گن بود که برگش نهایت
خورد و ریزه و مدور در طبخ بسیار ایچه خوش دارد و رنگ آبش زرد مایل بسبز است
و این بهترین اقسام چای است و از دیگر اقسام گران بها و آنرا امپیریل یعنی شاهنشاه
چای نامند دیگر هیسن برگش اندک از قسم گن بود و طولانی دارد و رنگ سبز است
در طبخ آبش مایل بسبزی بود دیگری موسوم به گمرن که مثل هیسن باشد با ندک
تفاوت دیگری مسمی به الجو فری برگش خورد و رنگش سیاه و در طبخ رنگ آبش
سرخ میشود قسم پنجم مسمی به بوی برگش کلان و مزه آبش تلخ است وجه تسمیه این
برگ بچای آنست که در زمان سلف بادشاه آنجا خود را ضعف معده و قصور هاضمه
کار بهلاکت رسانیده و جمیع اطبا از معالجه آن عاجز آمده بروزی بادشاه در بالاخانه
نشسته بود اتفاقاً زاغی که بهتر از هزار هما بود بر دریچه آمده شاخی پر برگ که در
منقار داشت آنجا انداخت و بهر پادشاه آنرا بر داشته بخواهش طبیعت ملهمه
برگی از ان خائید و فی الفور دفعةً تخفیفی فاحش یافت مردمان کار دیده با طراف
ملک خود فرستاد تا آن درخت را پیدا کردند چون چند روز بنوشیدن جوشانده
آن مداومت کرد از علت بدهضمی و ضعف معده خلاص یافت و نام برگ را
چائی نهاده چه بزبان چینی زاغ را چای گویند و چون مردمان منافع آن بتجربه رسانیدند
شروع در شرب قهوه چای فرمودند و فضلاً در طبخ آن تصرفات بکار بردند

تصرفات بکار میبردند رفته رفته عالم را گرفت و چون استعمال آن جز در پیالهای چینی لطفی
نداشت آنهم را انهماک است و از دو چیز یکی از نفائس چین است ظروف و اوانی چینی است که
تتبع آن از ممتنعات است و مادهٔ آن سنگیست که در کوههای آن مملکت بهم میرسد و آن سنگ را
آس کرده در حوض آبی می افکنند و برهم زنند تا آنچه ثقیل و درد باشد در ته حوض نشیند
و صاف آنرا گرفته در حوض دیگر ریزند و برهم زنند همچنین چند کرت این فعل را بعمل آرند
تا آنچه صاف بماند آنرا در سرکار پادشاهی ضبط نمایند و ظروف فغفوری و پایهٔ تختی آنرا
بحصول می پیوندد و باقی را بسایر مردمان گذارند در عجایب البلدان مسطور است که در
یکی از قرای چین غدیریست که سالی یکمرتبه اهل آن قریه جمع آمده اسپی در آن اندازند
و بر اطراف آن ایستاده اسپ را از برآمدن مانع آیند مادام که اسپ در آب باشد باران آید
چون بقدر کفاف بارش شود آن اسپ را برآورده ذبح کنند و گوشتش را بر قلعه کوهی که
نزدیک غدیر است گذارند تا طیور و وحوش را طعمه گردد و نیز در حدود چین چشمه ایست
که چون مریض از آن آب بیاشامد اگر اجلش رسیده باشد فی الفور بمیرد و الا بفور نیک شود
و همچنین در یکی از مضافاتش آسیائیست که سنگ اسفل آن آسیا متحرک است و سنگ
اعلی برقرار زیر آسیا آرد بی سبوس و سبوس بی آرد بیرون آید و بحر چین را بحر اخضر نیز
گویند طول آنرا پانصد فرسنگ و عرض دو صد و هفتاد و پنج فرسنگ گرفته اند و در جزایر
چین معادن طلا و یاقوت و دیگر جواهر باشد از انجمله جزیرهٔ الرابج است که طول آن
هزار کرده است و مردم آنجا پادشاه را مهاراج گویند هر سال ششهزار من طلا از محصول
بجزیره اش عاید است و آن پادشاه را اسپان باشند که موی گردن شان بزمین رسد

گشند و در آنجزیره مرغیست که او را جواهری گویند و آن طایر سخن کند فصیح‌تر از طوطی لیکن
مدت حیاتش زیاده از یکسال نباشد و در آنجزیره فارة المسک و طاؤس باشد و قسمی
از روباه در آن جزیره پیدا شود که فیل و گاومیش را فرو برد جزیره ولواق متصل
جزیرهٔ رایج است و در آنجا طلای بسیار دارد چنانکه قلاده سگ و میمون از طلا سازند
و آبنوس در این جزیره بجای هیزم سوزند جزیره کله و سوره خط استوا در حدود شرق
از میان این جزیره گذرد و معدن قلعی در آنجا بسیار است و در آنجا ماران باشند که گاو و میش را
فرو برند جزیره محکوب در عین خط استوا واقع است و مساحت آنجزیره سیصد کروه
در سیصد کروه است و در این جزیره شجره ایست و ثمره آن مشابه باشد بصورت انسان
چون آنصورت بزرگ شده اعضایش درست گردد چیزی بلند کند و با دو پستان که شیر
از آن در جریان باشد بر آن درخت پدید آید و آنصورت از آن پستان شیر بکند تا مقدار
یک گز بلند شود بعد از یکسال خشک گردد و هم در آن جزیره گربه‌ایست که یک گز طول
دارد و هر چند او را پاره پاره کنند باز بهم می‌پیوندد و حیات یابد اگر بقدر یک دانگ از آن آبی
گرم بگیرند هر کس را که استخوان و اندام بشکند چیزی از آن بر شکسته بندند و از آن آب
بیاشامند و آن شکسته فی الحال درست شود و قوت گیرد جزیرهٔ یاقوت جزیره ایست
که در وی یاقوت سرخ و زرد و کبود توان یافت و نوعی دیگر از جواهر است که اهالی آنجا
از یاقوت بهتر اعتقاد دارند و در آنجا و جزیره دیگر است که در محل جریان آتش قطعات
نقره افتاده باشند از یکمثقال تا نیم من جابلقا شهریست در نهایت مشرق از
ابن عباس روایتست که اهالی جابلسا از اولاد ثمود اند و اهل جابلقا از اولاد عاد یا یهود یا ن

برآنند که چون اولاد موسی از بخت نصر گریختند حق تعالی ایشانرا در آن شهر انداخت و آنجا عجب
در انجا اقامت نمودند و از جابلقا و جابلسا روایات دور از عقل می آرند و شیخ اکبر و محققین
می نویسند که وجود آن دو شهر در عالم مثال ثابت است نه در عالم شهادت سراندیب که به بنگاله
هم مشهور است جزیره ایست معظم از بحر هند که دوره آن دو صد و چهل (240) کروه است در این جزیره یاقوت
سرخ و زرد و کبود توان یافت و در بعضی انهار آن جزیره الماس هم میباشد و بعضی از حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و سلم نقل میکنند که از این بقاع مکه است و خوشترین مساجد مسجد
اقصی و نیکوترین جزایر جزیره سراندیب انجا کوهیست موسوم به بهون که نزول حضرت آدم
صفی الله علی نبینا و علیه السلام از بهشت بر آنکوه بوده و اثر قدم آنحضرت در آنکوه ظاهر است هر
شب چندان باران بارد که اثر قدم شسته شود و از صباح ظاهر باشد و همیشه روشنایی
در آنکوه بغایت بنظر میرسد گویند در جوار سراندیب درختی است که هر صبح ورقی از آن فرو افتد
که در یکصفحه کلمه طیبه لا اله الا الله محمد الرسول الله بر صفحه دیگر وی آیتی از قرآن مجید
نقش باشد و پادشاه آنملک آنرا ضبط کرده در هر دردی و علتی که بکار برد صحت قرین
گردد والله اعلم جزیره ملی در انجا درخت فلفل بسیار بود گویند که بر سر خوشه فلفل
برگی بزرگ باشد که باران باریدن گیرد آن برگ خوشه را بپوشاند تا باران بر آن نبارد
چون باران باز ایستد برگ از روی خوشه برخیزد والله اعلم چون شمه از بیان اقلیم
اول نوک قلم داده شد شروع بتحریر پاره از حالات اقلیم دوم کرده آید نظم چون
بغواصی دریای نخست : دامنم پر شد از گوهر چست : غوطه در بحر دگر خواهم خورد :
خوشتر از آن ز مکنون آورد : گوهرم زیب جهان خواهد بود : ذره ام تاج بیان خواهد بود

الاقلیم الثانی این اقلیم بمشتری منسوبست ابتدای آن از مشرق بود پس بر وسط بلاد
چین و شمال سرندیب بلاد هند و قندهار و وسط بلاد کابل و جنوب بلاد کرمان و کرز گذرد
بعد از آن بحر فارس را قطع کرده بر وسط بلاد ورقه و افریقیه و شمال بربستان و جنوب
قیروان و وسط بلاد مرطانه گذشته به بحر اوقیانوس منتهی گردد مساحت سطح این اقلیم دو
هزار و پانصد و شصت و شش ۲۵۶۶ فرسنگ و تکمیل است و هفتاد و هفت شهر دارد از آنجمله بچند
شهر مشهور اکتفا کرده آید و دیار عرب داخل این اقلیم است و آن مکه و مدینه و یمامه و طائف
و بادیه شام و مصر و یمن است و از مکه معظمه تا نجف اشرف دو صد و سی ۲۳۰ فرسنگ جزیره
عرب است و ایضا ما بین بحر فارس و بحر حبشه و دجله و فرات نیز داخل جزیره عرب است
و این مسافت نیمی تعلق باقلیم دوم و نیمی تعلق باقلیم سوم دارد و چون کرسی حجاز مکه مبارکه است
و خانه خداوند تعالی عز اسمه در وی است هر آئینه ابتدا از آن متیمن و متبرک جسته بیان داده آید
مکه معظمه زادها الله تعالی تعظیما و تشریفا و این شهر مستطیل است که طول او بر عرض او
زیادتی دارد و کوهها گرداگرد مانند قلعه واقع شده با وصف این از جانب ۳ طرف دیوار
شهر پناه نیز ساخته شده است دیواریکه جانب مشرق است معروف بدیوار باب معلاست که بمقبره
شریفه آن شهر است دیواریکه در جهت مغرب پاره از شمال مقابل مدینه مقدسه نبویه است
و آنرا سور باب الشبیکه گویند دیواریکه در جانب یمن است آنرا سور باب الیمن و سور باب الماجن
نیز نامند و تعمیر این هر سه دیوار در سنه ۹۱۶ نهصد و شانزده بحکم شریف آنجا که سید حسن
بن عجلان بود واقع شده طول و عرض آن شهر این است که از باب معلات تا باب ماجن
چهار هزار و چهار صد و هفتاد و دو ذراع است از باب معلات تا باب الشبیکه نیز همین مقدار

باز یادت دو صد و بیست ذراع است و کوهها که محیط باین دو شهر اند دو کوه اند یکی را
بوقبیس گویند و دیگری را که سنگ سرخ دارد و مقابل بوقبیس ست قعیقعان گویند
این هر دو کوه را جبلین مکه گویند ابوقبیس را اخشب شرقی و قعیقعان را اخشب غربی
و در مکه معظمه بناهای بسیار و خانه های عالی اکثری بلند و سنگین پنج منزله و شش منزله
و چشمه های جاری و چاهای سبیله و حوضهای وقفی و حمامات نیز بسیار است و در زمان
فاکهی که مورخ انجاست شانزده حمام گرم میشد و آن را دو قسم کرده اند مغلات و
مسقله دار الحجر ان نزدیک کوه صفا که جانب راست مکه است حد مغلات است و دار العجله
که جانب چپ مکه است علامت حد مغله است و این شهر معظم مکرم داخل ولایت حجاز است
که در میان ولایت شام و عراق و مصر و یمن واقعست و آن ولایت مشتملست بر چند
شهر که از انجمله است این شهر معظمه و از انجمله است مدینه منوره از انجمله است یمامه و برکنار
بسیار باین هر شهر تعلق دارند عمل مکه معظمه از بعضی جوانب تا مسافت ده روز است
خصوصا از جانب یمن سرحد که واقعست آنرا صنکان گویند و آن مسافت ده روزه است
از مکه و از بعضی جوانب دیگر کمتر از آنست چنانچه از طرف مدینه سرحد آن موضعی است
که او را ذات عرق صنفی نامند و آن دهی است درمیان عسفان و مکه بر مسافت یکنیم روزه است
و از جانب عراق موضعی است که او را غمیر گویند و آن نیز همین قدر مسافت دارد گردا
گرد مکه معظمه حد حرم است که در انجا شکار کردن و درخت بریدن درست نیست و اگر
از کسی قطع شجر یا صید در آن مکان واقع شود بروی کفارت می آید و حد حرم از دیوار
باب مسجد الحرام که معروف به باب بنی سلیمه است تا دو مناره که سمت عرفه بر چند

حرم منصوب است سی و هفت هزار و دو صد و ده ذراعست از باب معلات تا همان دو مناره که

بنخله بنا کرده اند پنجهزار و هشتاد و سه ذراع است و در جانب عراق تا دو مناره که بر راه وادی نخله بنا

بیست و هفت هزار و یکصد و پنجاه و دو ذراعست و از باب المعلات تا دو مناره مذکوره بیست و

پنجهزار و بیست و پنج ذراعست و از جانب تنعیم که بر سمت مدینهٔ منوره است حد حرم دوازده

هزار و چهار صد و بیست ذراع است و از جانب یمن از دیوار باب ابراهیم تا علامت حد

حرم بیست و چهار هزار و پانصد و نه ذراعست و از دیوار باب باجن تا علامت حد حرم

در آن جهت که نیز بسمت یمن است بیست و دو هزار و هشتصد و هفتاد و شش ذراعست بحساب

گروه ها و در حرم راستی و هفت گروه نوشته اند از خصوصیات حرم است که مذکور شد یعنی

جانوران شکاری را نه در انجا شکار کردن درست است نه از سایهٔ آب گریزانیدن و درخت

نبات آنجا را بریدن و کندن و برگ ریختن جایز نیست مگر از خر و سنا که بنا بر ضرورت دوا

جایز داشته اند و خانه کعبه ده نوبت بنا شد اول از ملایکهٔ زمین بفرموده حضرت رب العلمین

که در محاذی بیت المعمور خانه ساختند که هرگاه ملایکه آسمان بیت المعمور را طواف کنند

ملایکهٔ زمین در بیت الحرام رسم طواف بجای آرند مدت بنای بیت الحرام بعد از بنای

بیت المعمور چهل سال بوده و بنای دوم از حضرت آدم صفی الله است که بتعلیم حضرت

جبرئیل علیهم السلام آدم و حوا زمین را حفر کرده از گل خانه ساختند و فاصله میان این

عمارت تا زمان بنای ملایکه دو هزار ساله بوده سیم بنای اولاد آدم است که در

زمان حضرت شیث خانه از گل و سنگ ساخته بودند که تا طوفان نوح باقی بود

چهارم بنای حضرت ابراهیم است علی نبینا و علیه السلام پنجم و ششم بنای جرهم و

و عمالقه است و هفتم بنای قصی کلاب است هشتم بنای قریش است و قریش ارتفاع خانه
کعبه را نه گز از بنای حضرت ابراهیم بلندتر گردانیده بیست و هشت ذرع ساخته بودند
در آن وقت حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه وسلم بیست و پنج ساله یا سی و پنج ساله بود
اول سنگ بنای خانه بدست مبارک خود نصب کرده نهم بنای حضرت عبدالله
ابن زبیر است رضی الله عنه که در حین محاصرهٔ وی بواسطهٔ سنگ منجنیق که باشارهٔ یزید
پلید انداخته بودند خللی بارکان خانه راه یافته بود هرآئینه عبدالله بعد از وفات یزید
شقی آنخانه را بطریقی که حضرت خلیل الرحمن وضع کرده بود بنا نهاد دهم بنای
حجاج بن یوسف است آورده اند که چون حجاج لجاج حضرت ابن زبیر را بشهادت رسانید
بعبدالملک بن مروان نوشت که ابن زبیر چیزی چند در بنای کعبه افزوده که در زمان جاهلیت
نبوده در جواب نوشت که هر نوع در زمان جاهلیت بوده چنان نماید حجاج در سنهٔ هفتاد
و چهار آنچه ابن زبیر داخل کرده بود بیرون کرده باقی را چنانکه بود بگذاشت بعد از آن
یکی از سلاطین عباسیه خواسته بود که بر وضع خلیل الرحمن بنا نماید به منع بعضی از بزرگان ممتنع
گردید که مبادا رسم شود که پادشاهان هر یکی در بنای کعبه مبادرت می نمودند و موجب گستاخی میگردید
و خانه کعبه مربع التشکل واقع شده طول آن بیست و چهار ذراع و دوازده ارش و شبری است و عرض
بیست و سه ذرع و شبری ارتفاعش بیست و هفت ذرع دوازده ارش بجانب مشرق و
حجر الاسود که استلام آن از جملهٔ مناسک حج است بر رکن شرقی نزدیک بدر خانه موضوع است
دروازهٔ کعبه چهار و نیم دست از زمین بلند است و به این قدر زر و بان نقره که جا بجا نصب است
با پایه ها مثل گردون منصوب است و پهنا آنقدر که چهار پنج کس برابر روند در اندرون بهر جا

دیوار غلاف سرخ و در بیرون غلاف سیاه وخانه کعبه در وسط مسجد الحرام واقعست واین
مسجد الحرام موصوف در طول سی و شش طاق بلند و وسیع سه درجه پس وپیش آن سمت شرق
و مغرب است بدرازی سیصد و هفتاد ذراع و در عرض مسجد جنوبی و شمالی بیست و چهار طاق بلند
و وسیع به پهنای سیصد و پنجاه ذراع و سقف از سنگ و گچ و ستونهایش که چهار صد و سی و چهار است
از سنگ مرمر شمن و مدور بلند و تنا در یکسان و چهار مصلای ائمه اربعه بر چهار طرف مصلای
حنفی طرف مغرب و حنبلی شمال و مالکی جنوب و شافعی مصلای ابراهیم که بکمال تکلف و زرق و برق
سمت مشرق است وقت صلوة فجر اول شافعی بعده مالکی بعد آن حنبلی بعد از آن که
روشنائی صبح خوب شود حنفی میخوانند مقام ابراهیم سنگیست که حضرت خلیل الرحمن علی نبینا
وعلیه السلام در وقتیکه مردمان حاضر و غایب را بسوی حج بر میخوانده بر آن قیام نموده
و قدم هدایت توام آنحضرت در آن رفته اثر عمق قدم بیست اصبع است وچاه زمزم که از
یمن قدم فیض مقدم حضرت اسمعیل علیه السلام پیدا شده محاذی در خانه است هیچنانکه
تشنه را سیراب میسازد گرسنه را از جوع اطمینان بخشد و سیر میکند و بجای طعام قایم میشود هر
قدر آب که ازو بر دارند کمی مفهوم نگردد خوردن و غسل کردن بآن از امراض شفا میدهد
و هر گز در آن آوند متغیر نشود و در شب برات بحدی بجوشد که قریب بلب چاه میرسد خصوصیات
حرم بسیار است چنانکه آدمی را بر قصد گناه در آن بقعه مواخذه میشود بخلاف مکانات
دیگر و طاعات و عبادات در آنجا مضاعف میشوند و از حضرت عبد الله عباس رضی الله عنه منقول
که نداشته ام شهری را که یک نیکی را در وی حساب صد کنند مگر مکه متبرکه و داخل حرم حج ادا
حج و عمره ایمن است از عقوبات حرامی که قبل از آن کرده باشد و مغفور است آنست

حرام الا حق الناس و از حضرت حسن بصری رض مرویست که روزه یک روزه در مکه برابر صد
صد هزار روزه است و یکدرم لله تعالی بکسی دادن در آن بقعه صد هزار درم است و نیز از آیات
و علامات عظام که در آن بقعه واجب الاحترام محسوس و مشاهد است آنست که اگر درنده مثل
گرگ و پلنگ در پی جانوری میدود و آن جانور داخل حد حرم میشود و آن درنده باز گشت
میرود اصلاً داخل حرم نمیشود و در میان حد حرم مردم آهوان و سباع و درنده را با هم مختلط
مستانس دیده اند و هیچ پرنده ببام خانه کعبه نمی نشینند و چون در پریدن مقابل خانه رسیدند راست
و چپ منحرف میشوند و محاذی آنخانه نمیگذرند و آنهمه کبوتران که در حرم با هر کز بنچال
در آنجا نیندازند و این آیه همیشه در نظر مردم جلوه گر است و نیز چون در ایام حج مردم
هزاران گوسفند و شتر قربان میکنند بسبب وفور قربانی تیمنا و تبرکا قدری از آن بر داشته
و باقی به مستحقین میگذارند هرگز بالائی آن گوشت مکس نمی نشینند و سباع گرد آن نمیگردند
تا محتاجان در آفتاب خشک کرده قدید میکنند و در مکه و مدینه اکثر امراض شدیده مثل جذام
و صرع نیست و طاعون و وبا و زلزله هم در نفس این دو شهر نیست و کوه ابو قبیس چنانکه نوشته شد
بر یکجانب مکه است از عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما نقلست که اول کوهی که در روی
زمین مخلوق گشته ابو قبیس است و قبر حضرت آدم صفی الله در آنکوه است و شق قمر که از روشن
ترین معجزات خیر البشر است نیز درین کوه واقع شده گویند هر که دو کله بر سر کوه ابو قبیس بخورد
مادام الحیات از درد سر ایمن باشد و در عقب ابو قبیس کوه خیدمه است که در آنجا قبر ستانهای است
و ایضاً صفا و مروه است آورده اند که صفا و مروه مردی و زنی بوده اند که در خانه کعبه
بفعل زنا مرتکب شده بودند حق تعالی آن هر دو را سنگ گردانیده مردم جهت عبرت نگری را

زیر کوی نهاده بودند و آن دو کوه بنام آنها موصوف گردیده و صوت ایشان تا زمان هدایت
نشان پیغمبر آخر زمان موجود بوده در زمانی که بشکستن تان مامور گشته آنها را تیر شکسته
و همچنین کوه حرا است که حضرت خاتم الانبیا قبل از زمان بعثت در انجا اکثر اوقات و چند
ساعات بخلوت میگذرانیدند و جبرئیل امین در انجا نزول کرده دیگری جبل ثور است که حضرت
رسالت مرتبت با یار غار خود در آن بوده چنانچه آیه کریمه ثانی اثنین اذ هما فی الغار
بر آن دلالت دارد از انجا بمدینه سکینه هجرت فرموده و جبل ثور الکام در میان مکه و مدینه
تا شام ممتد شود و بنجد و حمص رسد و از انجا بانطاکیه و ملاطیه کشیده بر دریای طبرستان
گذرد و بر نواحی دیار دیالمه و گیلان و قزوین و ری و جرجان و سمنان و طوس و نیشاپور عبور
کرده تا جلود و غور و غرجستان و بلخ گذرد و کشمیر در بطن این کوه واقع شده از انجا بهمالا نام
گردیده و بسوالک مسمی شده بجزیره سراندیب رفته به محیط منتهی شود و بعضی را اعتقاد آنکه کوه
قاف عبارت از همین کوه است جده متصل شهر مکه ناموران هیچ درختی در آن شهر نیست
در انجا و در مکه و مدینه این وقت عملداری محمد علی پادشاه مصر است که از جانب قیصر روم
سلطان عبد المجید خلد الله ملکه حاکم آن بلاد است در انجا هم ریال فرانسه رایج است بدستور
مکه و مدینه و از جده تا مکه شتران بکرایه فی شتر یک ریال می آید و بر هر شتر دو سواری
یک و نیم من هندوستانی بار مقرر است و خرچ هم که از فرط جلدروی همروزه داخل مکه
میشود و بکرایه یک ریال می آید و حویلی ملا عبد الله سراج که متصل حرم است برای چند روز
ایام توقف در مکه مبارکه بیک صد و بیست ریال که یکصد و پنجاه روپیه هندی میشود بکرایه
گرفته شده بوده است و از مکه تا مدینه دو صد و دو کرده فاصله است مدینه منوره ۵

زادها الله تعالی تکریماً و تعظیماً در ازمنهٔ سابقه یثرب نام داشته چه یثرب بن قابر که یکی از اولاد
نوح است آن را بنا نهاده و چون زبان حق ترجمان معجز بیان با آن نام جاری گشته هر آئینه بمدینه
صفت اشتهار پذیرفته حق سبحانه تعالی آنرا مدخل صدق خوانده و این بلدهٔ عظیم الشان
زیاده از یکصد نام دارد و هر که در انجا رسد بوی خوش استشمام کند و عطر در آن شهر بیشتر از
شهرهای دیگر بوی دهد و از خاک پاک او بوی عنبر بمشام میرسد **فرد** در هر زمین که رایحه
زلف او رسید ۞ بخشید صد ختن نسیمی مشام را ۞ و خاک آنجا شفای امراض است حتی جذام و
برص هر که هفت دانه خرما عجوه که قسمی است از خرما ناشتا خورد هیچ زهری و سحری در وی
کار نکند و مرض تب و لرزه و طاعون در انجا نباشد و حضرت رسول مقبول دعای
برکت بساکنان آنشهر کرده و این بلده در آخر الزمان از شر دجال ایمن باشد و کفار هرگز
برین بقعهٔ شریفه مسلط نشوند و سید الانبیا امت را رغبت و تحریص فرموده بر اقامت
درین بلدهٔ طیبه و صبر بر شدت و اختیار موت در آن لهذا اکثر دعای اجابت پیرای حضرت
فاروق اعظم رض همین بوده اللهم ارزقنی شهادة فی سبیلک واجعل موتی فی بلد رسولک و درین
شهر مقدس بهر مسجد شریف نبوی و مرقد مطهر مصطفوی است و مسجد قبا که اول مسجدیست
که در دین محمدی تاسیس یافته و نزول این آیهٔ لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم الآیه
بقول اکثر مفسرین در شان همین مسجد قبا است مابین قبر شریف و منبر منیف روضه ایست
از ریاض جنت و منبر عالی منظر که قوایم عنبر شمایمش بر بهشت برین مقام دارد و کوه احد
که از جبال جنت و محب و محبوب حبیب خداست صلی الله علیه وسلم و مقبرهٔ بقیع مقام و مضجع
آل کرام و اصحاب عظام است و مشهد معطر سید الشهدا و سایر مشاهد دیگر و اماکن شریفه

ومقامات متبرکه در فضل وکرامات هر کدام از آنها اخبار بیشمار و آثار بسیار ورود یافته و تحریم و تکریم
حرم او مثل مکه چنانکه ذکر آن در احادیث بسیار وارد شده و ائمه اثنا عشر غیر از امام موسی رضا علیه التحیة
که در منزل ابوا که مابین مکه و مدینه است جمله در آن بلده بهینو مرتبه تولد یافته اند و بیر
که در باب آن احادیث مشهوره ورود یافته در اصل بلده واقعست و هر مریض و علیل که از آن
آب خورد و غسل کند البته شفا یابد و بیر المسک چاهی است که حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و سلم
آب دهان قدسی بیان در آنجا افکنده الحال بیماران آن شهر را از آن آب شفای کلی حاصلست و روایح مشک
از آن آب لایح بالجمله فضایل و کرامت این بقعه والا مرتبت از آن بلندتر است که در طی تقریر
و صفحه تحریر آید بزرگان امت و اعیان ملت در باب فضایل و خصایص آن بلده منیره که
کتب بسیار تالیف رسانیده اند اما برابر این فضیلت که مضجع و مرقد حضرت خیر البریه است هیچ
فضیلتی نیست که آن بر سایر بلاد حتی مکه معظمه و عرش مجید بمزید فضل ممتاز است و مسجد مدینه
پس و پیش هفت درجه مرتب بطاقهای کلان عظیم الشان و سقف مطلا و مرصع اکثر ستونهای
لاجوردی و میناکار رنگ برنگ و قسم بقسم بکمال خوبی و تکلف قندیلهای مطلای
مرصع و جهاڑهای کلان ملون بالوان مختلفه نهایت پر تکلف که بی نظیر اند و عقل بمشاهده آنها
حیران میشود قیصر روم و امرا و وزرای آن مرز و بوم محمد علی پادشاه فرستاده اند جا بجا
بموقع آویخته که هر شب همه ها روشن میشود و فرشها و قالین ها نهایت متکلف باندازه مسجد ساخته
شده و منبر در اندرون مسجد در غایت زیبایی از نقره و طلا و پوشش زربفت اعلی و شمع
های موم سفید عنبر آمیخته هر دو سمت منبر نهاده بزرگ و تناور که وزن هر یک از آن یک و
پنج من بوزن روم میباشد از اول سال تا آخر سال از شام تا صبح میسوزد و معهذا

بطول گز و ربع باقی می ماند هر سال آن را بر داشته شمع جدید که در روم تیار شده مرسله قیصر بجایش نصب میکنند از جمله غرایب وقایع که درین دیار عظمت شعار وقوع پذیرفته و سید ابرار بآن اخبار فرموده ظهور نار حجاز است که حکمت در وجود آن در آخر زمان تخویف و انذار اشرار روزگار بوده در تخصیص این بلده عظیمه آنکه چون این بقعه محل رحمت و مقام شفاعت است ظهور او در اینجا در باب تخویف و اعتبار و شهرت و اعلان ضرور بود بعد از ظهور آن رحمت که خاصه آنحضرت عالیست بسبب آن کار خود کرده آتش غضب الهی فرونشاند وکیفیت آن آنست که ابتدای سلخ جمادی الاول در سنه ۶۵۴ ششصد و پنجاه و چهار هجری در مدینه طیبه چند مرتبه زلزله آمد و بتاریخ سیم جمادی الآخر بعد از نماز عشا آتشی از جانب حجاز نمایان شد مانند شهر بزرگ که او را قلعه و برج باشد گویا جماعه از آدمیان او را میکشند بهر کوهی که میرسید خاکستر میساخت و چون ارزیز میگداخت و مانند رعد فریاد میکرد و چون دریا جوش میزد و بقرب مدینه منوره رسید با وجود آن نسیمی سرد از انطرف بمدینه می آمد و از روشنائی آن نار صحرا و حرم نبوی و بیوت مدینه روشنتر از روز بوده نور ماه و مهر در ایام از کار رفته و انخساف پذیرفته طول آن آتش چهار فرسنگ و عرض یک فرسنگ و ارتفاعش سه مناره و جریان او مثل سیل و تموج او چون دریا بود و از سنگها که از تاب آن بگداز رسیده بودند سدی عظیم در وادی پدید آمده و احجار را میجوزد و اشجار را آسیبی نمیرسانید و درمیان وادی سنگی عظیم بود که نصف آن داخل حد و حرم و نصف آن خارج حرم بود نصف خارج را آتش خورد و چون بداخل رسید منطفی گشت آورده اند که قاضی و امرا مدینه و کلان سال آن جمع شدند و تضرع و ابتهال و توبه و انابت و استغفار و رد مظالم و اعتاق بجا آوردند

ممالیک گوشیده تصدق و خیرات دادند و گردو دو ز ہشتم لقعده سوده ها ی برهنه لوازم تضرع بجا آوردند حق سبحانه بیمین و برکت حبیب خود روی آن آتش بجانب شمال گردانید و سیلها و موجهای او باتحدود روی آوردو مدت بقای این آتش سه ماه بود و العظمة لله الملک المعبود طایف موضعی است درمیان کوههای مکه دوازده فرسنگ و رهوای نیک دارد گاهی در زمستان آب آنجا یخ بندد و در مملکت حجاز غیر طایف جائی یخ نشود و درختها میوه ها بسیارست و سجن حازم آنجاست و آن جائی است که عبدالله ابن زبیر محمد حنیفه را آنجا محبوس داشته و مردم بزیارت آن بسیار روند یمامه منسوب بیمامه بنت مره بود و لاتیش حدی بحجرین و حدی بعمان و حدی بهجر دارد ساکنانش درغایت حسن و ملاحت می باشند و خدمتگاری این ولایت یک لکه دینار به بیع و شری میرسد و دیگر گندمی است که آنرا ابیضا یمامه گویند از غایت سنگرفی آن گندم را بعد ذبحر دشمند و خرمای آنمقام نیز با نام است مردمان عجب ازین ملک برخاسته اند مثل نمرود مردود و چندی از فراعنه مصر و زرقا که نور باصره وی تا سه منزل احساس اشیا میکرد و مسیلمه کذاب و حجاج بن یوسف و رافع شیب و ابونواس فرزدق و غیره از امهات جزایر بحر فارس است در ابتدای اردشیر بابکان بر ساحل دریا شهری ساخته موسوم بهرموز گردانید و چون بارها رهگذر دزدان و مفسدان خللی در آن راه می یافت ملک قطب الدین نامی به بندر جرون که الحال هرموز عبارت از آنست رفته متوطن گردید بعد ازان در سیصد و پنجاه بتصرف فرنگیان آمد بر ضمیر منیر سالکان مسالک اشتر و بنیش مخفی نماند که مملکت هندوستان مشترک است درمیان اقلیم اول و دوم و سوم و چهارم و چون دکهن و گجرات کلان و دیگر ولایات داخل این اقلیم اند واجب دید که قدری از آن ولایات بیان کرده

باقی را در تحت هر اقلیمی که تعلق بآن اقلیم دارند گوشزد سازد دکهن مملکتی است وسیع و زرخیز که در
ولایاتش از هر طرف مقصود دل میسر است منظور خاطر. بهر نظر نسیم عنبر شمیمش گرد ملال از
خاطرها رفته و هوایش غنچهٔ دل را شکفته و در دکهن هشتصد و شصت قلعهٔ فلک فرسا است که بسر تفوق بقلهٔ
قلعهٔ سما و قمهٔ قبهٔ جوزا برافراخته اند که پای نظر هم بجانب سنگ آید تا بسر آن رسد و کمند خیال
هزار گره خورد تا بکنگره اش پیوندد احمدانگر بحسب آب و هوا و کیفیت کوه و صحرا مستثنی
از جمیع شهرهای دکهن است در ظاهر شهر چند قنات جاریه که تا حال در هند بعمل نیامده پیوسته بصورت
جریان دارند و در میان آن باغ که در وسط آن حوضی است بزرگ و در نفس آن حوض
عمارت در غایت متانت و نهایت ندرت و هر یک ضلعهٔ شهر قلعه ایست رفیع که سر بکاخ سما برده اند
و اندیشهٔ تسخیر از خاطر قلعه گیران سترده و مومین که سکانش نساجی را در غایت مهارت
و لطافت بتتبع کرده در سه منزل احمدانگر واقعست دولت آباد در ازمنهٔ سابقه بدیوگیر
شهرت داشته پیش از زمان اسلام همیشه دار الملک می بوده و مردمش اکثر نساج اند و آن
فن را بکمال ورزیده اند و کاغذ آن مقام نیز با نام است چه بعد از مردم ختا و ختن کسی
بدون لطافت و صفا تتبع آن شیوه ننموده و قلعه اش نیز از امهات قلاع جهانست و
مقبرهٔ عالمگیر پادشاه بمسافت تمام در آن واقعست جونیر شهریست مملو آبهای خوشگوار
و اثمار حلاوت آثار و در انجا نیز قلعه ایست که اساس آن به ثری و باره اش به ثریا رسیده
جیبول بساحل عمان واقعشده از بنادر مشهورهٔ دکهن است تلنگانه ولایتی است مشتمل بر
مضافات بسیار در زمان سلف همیشه یکی از رایان معتبر هندوستان بر آن مملکت فرمانروا
بوده حال دار الملک آن گلکنده که بوفور باغات و خوبی عمارات و پاکیزگی برزن و

اسواق و دیگر صفات مستثنی از دیگر ولایات هندوستان و ساکنانش از غش وثمین همه هیچ و تمکین
احمدآباد دار الملک گجرات است بحسب لطافت و کیفیت آبادانی و شهرت بر تمام ولایت هند رجحان
دارد نیز است و خوبی عمارت مستثنی از دیگر بلاد است اگر گفته شود که در کل بلاد عالم باین
عظمت و آراستگی شهری بنا نیافته اغراق مبالغه نباشد نهایت وسعت و پاکیزگی دارد دکاکینش
دو مرتبه و سه مرتبه در کمال تکلف و زینت ساکنانش از اناث و ذکور رشک افزای پری
و حور اند که بغمزهٔ فتنه انگیز دل می ستانند و بخندهٔ شکرریز جان میبخشند **نظم** همه کافران
مسلمان فریب ؛ بتان سهی قامت جامه زیب ؛ مغان پریچهرهٔ شعله خوی ؛ بهمن خوی و
بت روی و زنار موی ؛ ملاحت نمکخوار رخسارشان ؛ طلاقت زباندان گفتارشان
بعشاق داده بوقت حرام ؛ بایمای ابرو جواب سلام ؛ و احمدآباد از شهرهای جدید است
سلطان احمد بن سلطان محمد بن مظفر شاه همت بر بنای آن گماشت در طبقات اکبری
آمده که چون سلطان احمد آب و هوای قصبه ساول را موافق مزاج خود یافت باستصواب
حقایق پناه شیخ احمد کهتو قدس سره که از کبار مشایخ آن روزگار بود اراده بنای شهر
نمود در سنه هشتصد و بیست و سه ۸۲۳ بر کنار آب سابرمتی آغاز عمارت نهاد قلعه و مسجد و بازار
های متعدد طرح انداخت و در بیرون قلعه ۳۰۶ سیصد و شصت پوره مشتمل بر بازارها و مساجد آباد ساخت
چون نوبت سلطنت بسلطان محمود ثانی رسید وی در دوازده کروهی احمدآباد شهری
بنا نهاد محمودآباد نام که اینوقت آبادی جداگانه از احمدآباد تا آنجا بازاری دو رویه ساخت
و مردم را فرمود تا بر اطراف آن عمارات ساختند و در حقیقت هر دو یک شهر شده بود
و در کتاب عقول العشره می آرد که بیرم خان از زبان شاه کمال الدین شیرازی نقل میکند

اگه در وقتی از او فات سلطان مظفر بدر پسلطان بهادر در آحمد آباد بمقدار بیضه مرغ خانگی
تگرگ باریدو ما عجب داشتیم و در این اثنا از کینابیت خطی آمده که اینطرف ژاله ۲ دو گزو ۲ دنیم گز
افتاد کتابت رانجلس پیش سلطان بردیم سلطان گفت که حاکم بیجاپور بما نوشته بود که
فلان روز در اثنای باریدن ژاله یکپاره قطعه ابری متوجه زمین شده ماخیال کردیم که بر
قریه خواهد افتاد گریخته بیرون قریه رفتیم اما آن قطعه از بالای دِه گذشته بر زمین مرتوع
افتاد چون نزدیک رفتیم معلوم شد که یک قطعه ژاله بود چون آنرا پیمودیم در طول یکصد او
بیست درعه و در عرض پنجاه گز و ضخامت و سطبری بیست گز بود و الله اعلم بالصواب و از
مضافات این اقلیم بندر سورت و گیا است که در خوبی سیم ندارند و بندر سورت که از
بنادر مشهور ست قلعه دارد که ثانی آن کلک خیال بر صفحه تصور که صورت نگار صور اصورت
نبشته **نظم** قلعه ست آسمان پیوند * رفته چون فکر فیلسوف بلند * یافت از برج آن بلند خصائ
کره خاک حکم کره نار * در طبقات اکبری آمده که آقا صفر نام غلام سلطان محمود گجراتی
که خداوند خان خطاب داشته در سال نهصد و چهل و هفت ۹۴۷ این قلعه را بر ساحل دریای عمان جهت دفع
فساد فرنگیان ساخته که متعرض سکان آن مکان می بودند و در آن ایام که خداوند خان بعمارت
آن پرداخت و فرنگیان چند نوبت در جهازهای جنگی بقصد محاربه آمده بودند کاری نتوانستند ساخت
چون قلعه باتمام رسید چوکندی بر در دروازه که مخصوص فرنگیان قوم پرتگال است شروع
نمود مردم فرنگ چون بجنگ مانع نمیتوانستند شد مبلغهای کلی قبول نمودند که آن چوکندی
نسازند صورت نیافت عرض آن قلعه پانزده ۱۵ درعست و ارتفاعش بیست درع بنا بر
رعایت استحکام هر دو سنگ را بقلابهای آهنین محکم ساخته و سرب گداخته در درزهای

آن پخته و کنگره انداز دسنگ انداز بنوعیست که عقل حیران می ماند الحال این قلعه بدستور
قلاع و بلاد دیگر هند بتصرف فرنگیان انگریزیه درآمده و جزیرهٔ مبنی درین ایام آبادی تمام دارد
و در مبنی قلعه ایست در غایت استحکام و متانت و چون هندوستان بتصرف پادشاه انگریز
درآمد این جزیره را آنقدر رواج دادند که محسود ایران و توران شد و سوداگران هند و آتش
پرستان زردشتی در آن سکونت ورزیدند چنانچه مولارای نسک که در علم سیاق و تواریخ مهارت
تمام داشته رسایل بسیار در آن باب تالیف رسانیده در یکی از آنها مینویسد که آزردشت حکیم
کشمیری الاصل است و او برهمنی بوده از براهمهٔ کشمیر که بواسطهٔ علتی جلای وطن اختیار کرده
در سال یازدهم جلوس گشتاسپ پیش او رفته و چون در سحر و نیرنگ یگانه روزگار بود گشتاسپ
و پسرش اسفندیار را بر آن آورد که دین او را قبول کردند درین زمان که این سواد بیاض
میرود از پیروان زردشت بسیار مردم در جزیره مبنی ساکن اند که محاصل یومیه بعض آنها کم از
لک روپیه نیست که محاصل یکساله کرور و شصت لکهه روپیه میشود و میرزا ابوطالب خان در مسیر
طالبی می آرد که آتش پرستان مبنی بسیار بحسن صورت متصف اند و دختر خواهر را بزنی گرفتن
در کیش آنان درست است اگر احیاناً اصل آتش آنها در آتشکده مرد باید که آتشکدهٔ یزد بخرج
هزاران هزار روپیه آتش نو بیارند و آتشکده خود را گرم دارند و سنهٔ زردشتی اینوقت دو هزار
و دو صد و سی و شش گذشته موافق سال تالیف این کتاب والله اعلم تری ملی بندریست
آباد و سکانش اکثر مسلمان اند از انجا تا بندر سورت چهار صد کروه است کالیکوت بندریست
مشابه بهرموز متوطنان انجا اکثر کافر اند و جمعی از اهل اسلام نیز در انجا مقام دارند دو مسجد
جامع متکلف در آن ساخته اند اکثر مردم کالیکوت برهنه اندام میباشند لنگوته ها از ناف

تا بالای زانو بسته هر کافری که وفات یابد خواهرزاده اش وارث باشد و پسر و برادر را معتبر
ندارند اگرچه سکان اینجا بر یک ملت کفر اتفاق دارند لیکن هر قومی را روشی علیحده است و
قومی ازان قبیل اند که یک زن آنها را شوهر متعدد باشد هر یک موسمی از موسمات آنرا متعهد
و اوقات شبانروزی در میان شوهر کاشتراک است و اگر یکی از انها پیش آن زن باشد نشانی
بر در گذارد و اگر شوهر دیگر در انحالت رسد آن نشان را دیده باز گردد رباعی
منعم مشو خواجه باین نقره و زر ٭ تا چشم به بندی رود از پیش نظر ٭ این روسپی لچّن که
نامش دنیا است ٭ تن داده باغوش هزاران شوهر ٭ بیجانگر شهری است در نهایت تکلف
و خوبی و سکنه اش در نهایت لطف و محبوبی و آن شهر هفت حصار و شهر بند دارد گرد یک
دیگر کشیده در حصار اول و دوم و سیم مزارع و باغات بسیار است از سوم تا هفتم اسواق
و دکاکین بی شمار و بازارهای آنجا بغایت کشاده در بیجانگر پیوسته گل میباشد و در دکاکین
آنجا پیوسته گل فروشند زیرا که متوطنین اینجا مانند خوردن طعام اشتمام گل را ضروری
دانند خط مردم بیجانگر دو نوع است یکی بر برگ جوز هندی که قلیل البقا باشد دوم آنکه جلد
سفیدی را سیاه کنند و اهار داده مهره زنند و سنگ نرمی را که دران دیار میباشد
شبیه دسته قلم تراشیده بر داشته بآن بنویسند و ازان سنگ رنگی سفید بر این جلد سیاه ظاهر شود
و این خط دیرپای است و خرابات انجا نیز بتکلف است که هندو صنمان زنا موی و سنگ
پرستان آفتاب روی بر صندلیها و کرسیها با آرایش موفور و زیور نامحصور صفحه آخر روز بر
بازار صلای عیش در دهند هر که خواهد با هر که خواهد خوشش بر آید گلو زنند رسیت از
بنادر هند در معدل بیجانگر در سه فرسنگی آن بتخانه ایست مربع ده گز در ده گز و ارتفاع

پنج گز جدا از آن تمام از روی گداخته در انجا بتی است بصورت آدمی تمام قد از طلا در دو چشم
او یاقوت احمر در نهایت صنعت که گویا بیکمین می نگرد بابرام نیز در آنجا بوده است در آن
بلده مردیست بر یک پهلو خفته در بعضی سنوات بی تحرک متحرکی بر پای ایستاد و ازو [illegible]
ظاهر شود و ایمعنی علامت ارزانی و رفاهیت باشد و الّا قحط غلات واقع شود سریره
بلده ایست و در آنمناره که زعم مردم در انجا آنست که در زیر مناره گنجی تعبیه کرده اند و بر
مناره خمی از سنگ موضوع است و بر سر آن خم خروسی از طلا و هر کسی که قصد آن مناره کند آن
خروس در طیران آید مانند سگ فریاد کند چنانکه مردم بشنوند جمع شده منع و زجر نمایند کلنبایت
نیز بلده ایست و بزعم صاحب تحفة الغرایب در آن بلده مناریست از مس که بالای آن صورت
بطی ساخته اند و در پیش این مناره چشمه ایست که هر سال در روز عاشورا آن بط منقار خود
در آن چشمه تمام بیاشامد پس بعد از آن بط چندان آب مترشح گردد که تا یکسال مردم آنجای را
کفایت باشد پونا و ستاره دو بلده عظیم اند در دکهن مشتمل بر میوه ها و انواع نعما ساکنان
آنجا از ملاحت بهره مند اند هانسی نیز مقامیست با نام مردم انجا اکثر نساج اند گوالیار
شهریست دارالملک بدیل کهنڈ در اطراف آن کوه پاره ها واقع شده قلعهٔ رفیعی دارد که دست
هیچیک از سلاطین روزگار بدامن آن نرسیده و آن قلعه بالای کوهی واقعست و سطح آن بسیار وسعت است و
دارد و توپهای کلان اژدها نشان در آن منصوب اند و طبلی کلان از نیمه تا جبل در انجا افتاده
و این قلعه جز یک راه بالا رویه ندارد و بر نیم فرسنگی گوالیار شهر لشکر است که بالفعل دارالملک
شده در زمان تسلط رایان مرهٹه چهاونی و لشکرگاه بوده چون راجه آنجا در آن سکونت ورزیده
و شهر کلان شده در شهر لشکر هر نعمتی که تصور توان کرد موجود است در آنجا کالا و قندهای بهات

تمام است و دستارها و مندیل انجا نام و علم موسیقی را خوب می ورزند چنانچه تانسین که باربد
وقت خود بوده از انملک برخاسته دلیران انجا با هر کس گرم میجوشند و زنان اعیان مرهتها
بکمال زیبایی و رعنایی سواره اکثر اوقات در جلوه گری مشغول میباشند و در آن ایام که راقم وارد آنشهر
ملاحت بهر بوده باین ابیات خود ترنم داشت نظم در دکهن گرچه گلرخان هستند ؛ دلبر نازنین و
ماه وشند ؛ همه گلچهرگان مشکین موی ؛ همه غنچه دهان نسرین بوی ؛ نیست زانها ولی بهر
جای ؛ بهره ما بجز تماشای ؛ کاینهمه سرو گل که قد افراشتست ؛ باغبان از برای دیدن کاشتست
دهاولپور شهریست کوچک لب دریای جنبل که تا لب اتک رود و گوالیار است الحال از آن شهر
بجز نامی نمانده سومنات شهریست بر ساحل دریای عمان در بتخانه آنشهر بتان بسیار بوده و بزرگ را
منات میگفته اند و در زمان ظهور حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و سلم آن بت را از خانه کعبه آورده
بهند آورند و برابر جواهر زر بهندوان فروختند آنها بتخانه جهت وی ساختند سومنات نام کردند بعضی را
اعتقاد آنکه این بت از دریا برآمده و برخی را معتقد اینکه از آسمان نازل شده چنانکه فرخی در
قصیده که در فتح سومنات بنام سلطان محمود غزنوی گفته این معانی بیان کرده اما از کتب سلف
برابر همه معلوم میشود که این بت از زمان راجه کرشن که چهار هزار سال میشود بهم رسیده ناگور
شهریست معروف ساکنانش سنقرلاط را تتبع نموده بهتر از شهرهای هندوستان بسیار زرخیز
سیلان که صاحبان آنرا سیلون خوانند بسمت گوشه جنوب هندوراس بفاصله پنجاه کروه است
وا نهلبهری نزدیک از کناره دریا بکرور کشتی میتوان رفت شیخ اعتصام ساکن نجپور متعلقه
تپناب لعل شگرفنامه می آرد که دوره جزیره سیلان هفتصد کروه است و تمام آن معمور
صوبه بنگاله بنگاله از ابنیه بنگ بن هند بن حام بن نوح علیه السلام است در زمان

سابق اینملک را ملک بنگ میگفتند و لفظ آل که باوی ترکیب یافته آنست که آل در زبان بنگالی پشته
کلانیست که گرد باغ و زراعت و غیره بارتفاع بر افرازند تا سیلاب داخل نشود و چون در زمان سلاطین
راجایان بنگاله در زمین نشیب پشته ها بدستور بلندان بارتفاع ده دست و بعرض بیست دست در حدود دیها ساختند
و عمارت در میان آن میکردند لهذا در زبان به بنگاله اشتهار یافت و این صوبه ولایتی است
در غایت وسعت از اسلام آباد عرف چاتگام تا به تیلیاگهری شرقاً و غرباً چهارصد کروه است
دارد و از کوهستان شمالی تا سرکار مدارن که حد جنوبی اینصوبه است دو صد کروه و عرض از
متصل آب شور است که بحر عمان است و غربی اش پرگنه سورج کهد باشد که متصل صوبه
بهار است و شمالیش ولایت کوچ منتهی میشود و جنوبیش پرگنه جونته است که مابین اودیسه و بنگاله
واقع شده و از متعلقات بنگ است و درین صوبه بیست و هشت سرکار و هشتاد و هفت محال است
و در از منه ماضیه و قرون سابقه پنجاه و نه کرور و هشتاد و چهار لکهه و پنجاه و نه هزار و سیصد و
و نوزده دام جمع متقرری آن صوبه بوده است که یک کرور و چهل و نه لکهه و شصت و یکهزار و
و چهارصد و هشتاد و دو روپیه و پانزده آنه و کسری از روپیه سکه میشود و بیست و سه هزار و
و سیصد و سه سوار و هشت لکهه و یکهزار و یکصد و پنجاه و هشت نفر پیاده و ایچی و یکهزار و
یکصد و هشتاد زنجیر فیل و چهار هزار و دو صد و شصت ضرب توپ و چهار هزار و چهارصد منزل
کشتی متعین می بود و هوای بنگاله بنهایت اعتدال دارد حاصلش برنج و نیشکر و ابریشم و
نوفل و دار فلفل است از میوه انبه و کیله و انناس خوب میشود و نیز میوه دیگر است
موسوم بکوله که مشابهت تمام بنارنج دارد اما لذیذتر از نارنج است و دیگر لیکن است و آن
برابر گردگانی باشد و از طعم انار معلوم میگردد و در ایام برشکال مدام ابر چون دست

مدام ابر چون دست کریمان در باریدنست و از غایت بارش تمام آن ملک گویا دریاچه ایست و
مدار آن بر کشتی است و ساکنانش نسباهی را نیک تتبع کرده اند چه خاصهٔ آن مملکت با نام است و
و تار ریسمان خاصه و ململ را هم وزن طلا بیع و شرا میکنند محمد یوسف هروی می آرد که در زمانی
و در یکی از شهرهای بنگاله شخصی پارچه میفروخت که بدقّقان باریک بین آن تخمین پارچه بدید بودند
بلکه نشنیده لطافتش بغایتی که کتان پرتو ماه در مقابل آن ستبر می نمودی و از رفت شعاع
مهر در برابر آن ضخیم بودی در اثنای ماجرا صاحبش آن پارچه را برداشته به بالای دیوار
بر آمده از هم گشوده یک سر آنرا بدست خود نگاه داشت باقی آن پارچه را بر هوا انداخت و آن تا
دو ساعت چون غبار در هوا استاده چون سپیده صبح بر جهان طلوع کرده قایم بود و هم او
آورده که تاج خان برادر سلیمان خان افغان حاکم بنگاله جهت ملا غزالی دستاری فرستاده که
بیست و هفت درعه عرض صد و پنجاه درعه طول هرگاه در مشت گرفتندی پنهان شدی
و حلبسی از خاصه مهیا شد که هزار روپیه قیمت یک تهان آن مهیا شد آنچه در بنگاله
نهایت پر زور است شبانگاه بدون آنکه چادری ابریشمی بسر کشیده باشند بخواب
رفتن امکان ندارد که هر پشه خیال نمرودی در سر دارد و از نهایت آنچه از بنگاله تا لواحی
آن جمله یود و هفت هزار و یا نصد و هفتاد روپیه است و در بعضی پرگنات این تومان ابریشم
طلعتیه و دو دیگری شریف آباد است که در بعضی از مواضعش عورت به ابر ذکر آدمی چیزی
از سفال ساخته بعد از استنجا آن سفال را به ذکر قبل استعمال کرده رفع آلودگی میکنند.
هر چند حکام سعی کرده اند که این همه ها بازین عادت نسازند که این شیوه را بر طرف
سازند صورت نیافته و ایضا مداران است و دیگری از منسوبات شش هزاری ناصر کان المبارک

میباشد و ایضاً در بعضی از مضافات این تومان نمک را میکارند و گاه آنرا که هنوز سبزی
دارد میسوزانند و خاکستر آنرا در دیگ کرده چندان میجوشانند که نمک بحصول می پیوندد و سات
گام که از انبار در مشهوره است داخل این تومان است و در انجا خاصه و صحن و دیگر اقمشهٔ مهین بحصول می
پیوندد و سلیم آباد تومان دیگر است و صحن سلیم آبادی مشهوره است و در یکی از مضافاتش
محمود آباد نام فلفل دراز را بپای میکارند و اگر بدست کارند درشت و ضخیم بحصول می پیوندد
و در این تومان فیل بسیار باشد سند کالو سی لکهه و سی هزار روپیه حاصل دارد و بغیر
برنج چیزی دیگر حاصل نمیشود و اما خاصه و ململ قرنگه و گنگه جل آنمقام بانام است و
تومان دیگر سری هت است که متوطنانش اکثری فرزندان خود را خواجه سرا میسازند
جنت آباد نیز تومانی بسر خود است و چوتار موتی درین تومان میشود و مالده که ارتفاع عشر
در غایت خوبی میشود و از منسوبات این تومان است و ایضاً گور که لکهنوتی است که در
ازمنهٔ سابقه دار الملک بنگاله بود هم داخل این تومان است و قلعهٔ گور از قلاع معتبرهٔ هندوستان است از
چه در غربی این قلعه آب گنگ واقعشده و جانب شرقی و شمالی و جنوبی هفت خندق دارد
و فاصلهٔ فی ما بین الخندقین نیم کروه است و عرض هر خندق تخمیناً سه طناب و عمقش بحدیست
که قبل از عبور آن عاجز آید کورکات سرحد ولایت کوچ است حاصلش برنج و ابریشم
و فوفل باریک نیز تومان علیحده است بنیتکر و فلفل دراز و فوفل در انجا نیک میشود
خاصه و ململ و صحن آنموضع نیز نامدار است و خاصهٔ شهباز پوری خاصهٔ آن تومان است
ملک تپیره متصل حدود شمالی چاتگام است راجه آنجا خطاب مانک و امرا خطاب
نراین دارند و راجه انجا یکهزار زنجیر فیل و دو لکهه پیاده نوکر میدارد و سواری اسپ

بهم میرسید مابین شمال و مغرب بنگاله مایل بطرف شمال ولایت کوچ بهار است و طولش شرقاً
و غرباً از ابتدای پرگنه پتهر بند که داخل ممالک محروسه است تا پاٹت کانو که سرحد ملک مورنگ است
پنجاه و پنج کروه جریبی و عرضش جنوباً و شمالاً از پرگنه باج هاٹ که از جمله ممالک محروسه است تا بهوٹنگر
پور متصل کهونٹا کهاٹ است پنجاه کروه جریبی و اینملک در عذوبت و گوارائی و اعتدال و
لطافت هوا و نزاهت امکنه و بساتین از سایر زمین شرقی ممالک هندوستان ممتاز است یک
حدش بولایت ختا منتهی میشود و حد دیگرش گورکانست از سرحد ختا که آنرا موضع راشام میگویند
تا بولایت کوچ بهیت ده روزه راه است و پیوسته مردم ختا در انجا آمد شد دارند و ابریشم هم در انجا بحصول
میرسد و نهال فلفل در آنملک میشود و بیخش باریک و شاخهایش بالای درختهای بلند میرسد
و خوشه هایش بطور خوشه های انگور از شاخ می آویزد و راجه انجا سکه بر زر میزنند و روپیه
مرزوب آنملک را نرائنی گویند و رایان عظیم الشان در انجا بوده اند و یکهزار سوار و یک لکهه
پیاده علی الدوام ملازم رای انجا بوده و درانولایت غاریست که بعقیده ساکنان انجا مسکن
دیو است و نام آن دیو آی و مردم آندیار را بدستور دیو پرستان بآن اعتقاد بسیار است در
سالی یک روز عید کنند و دران روز از هر قسم جانور که در ولایت ایشان می باشد میکشند و
ثواب آن بآن غار عاید میباشند همچنین بهوگیان را نیز در آنروز بقتل میرسانند و بهوگیان جماعتی اند
که جان خود را فدای راه آی میکنند و میگویند که مارا آی طلب کرده از آنروز که آنها بهوگی
میشوند هرچه میخواهند میکنند و با زن و دختر هر که خواهند صحبت دارند بعد یکسال در آنروز
کشته میشوند. **ملک کامروپ** که آنرا کانو دیر گویند در تحت حکومت رایان انجا بوده
مردمان ملک کامروپ خوبصورت میباشند و در علم جادوگری قلم استادی می افرازند

اکثر حکایات اینجا اعقل باور نمی تواند کرد چنانکه از نباتات اینجا میگویند که بوی گلها تا چند ماه
بدستور اول قایم و بحال می ماند و درخت انبه بطور انگور بر بارها می بالد و میوه انبه خوب بسیار
کوهستان بهوتنت که مسکن بهوتنتها است در سمت جنوبی کوچ بهار واقع است اسپ تانگن و
بهوت و اهوی مشکین در آن کوهستان می شود و در وسط آن تا آنک نهری در نهایت ... و کوه چار نسبت
عرض کم وارد آب بسیار تند و عمیق است زنجیری از آهن بالای آب بسته و هر دو سر زنجیر را
بسنگهای طرفین بجسر استوار کرده و زنجیری دیگر محاذی آن زنجیر بسطور بر فوق آن بارتفاع قدآدم
نصب نموده میگذرند مترددین پای بر زنجیر اسفل نهاده و دست بر زنجیر اعلی زده عبور
مینمایند طرفه تر آنکه اسپ تانگن با جمیع احمال اثقال را نیز از این آب بر همین زنجیر میگذرانند مردم
این ملک سرخ و سفید تنومند میشوند و موی سر سگون از اطراف روی و گردن فرو
هشته دارند لباس غیر از یک لنگ که ستر عورت توان کرد دیگر ندارند اناث مذکوره اینملک
بهمین هیات و وضع میباشند و گویند کان فیروزه هم درین کوه هست و مابین شمال و مغرب ممالک
بنگاله پیوسته بملک کامروپ ولایت آشام واقع است و نهر برهمپتر در وسط آن از شرق
جانب مغرب جریان دارد و طول اینملک شرقاً و غرباً از گوالپاره تا سدیه تخمیناً دو صد کروه
بمری و عرضش شمالاً از کوهستان قوم مری مچهمی و قله دلانده تا جبال قوم ناگه قریباً هفت
هشت روزه راه است جبال جنوبیش با کوهستان کچار و کشمیر بطول الاحق و در عرض
باو ماسکونه قوم ناگه لاحق و کوهستان شمالیش در طول بار داسی شامل کامروپ پیوسته
و در عرض بتیر و کوههای سابق قوم قله دلانده کشیده سرزمین ساحل شمال بحر برهما
پتر را اونزاکول و اراضی کنار جنوبیش را دکهن کول خوانند طول اونزاکول از گوا

تا مسکن قوم مری مچهی و استداد و گهن کول از ملک رنگتی رافی تا موضع سدیه است و خروج
جنگی آن ملک و از حریف نمی باید اگرچه معارض او قوی و بزرگ باشد آنقدر بجنگد که
مغز سرش پریشان شود و بمیرد فیل کلان متساوی الاعضا در صحاری جبال انجا و
از ریگ دریای جرمها پتهر طلا حاصل میشود و دوازده هزار اشامی بهنیکار مقرر اند
هر سال فی یک نفر یک توله طلا بسرکار راجه داخل میسازند اما طلامی کم عیار یک توله
ونه روپیه فروخته میشود و اشرفی و روپیه مسکوک بنام راجه انجا و خر مهره رایج است
فلوس مس رواج ندارد و راجه خراج دیگر از رعیت نمیگیرد و از هر خانه فی سنه نفر یک نفر
بخدمت راجه قیام مینماید و در اطاعت و حکم او سر نهادن نمی ورزند و اگر سر نهاد
و انحرافی واقع شود به قتل رسند و راجه انجا بر مکان بالا میباشد و پا بر زمین نمیگذارد
و اگر پای بر زمین رساند از حکومت و راجگی معزول شود اعتقاد آن مردم آنکه آبا و اجداد
راجه بر آسمان می بوده اند وقتی از بالای نردبان طلا از آسمان بر زمین فرود آمده اند
لهذا او را راجه سرگی گویند و سرگ بزبان هندی آسمان و بقول بعضی بهشت و
گویند چون راجه انجا فوت شود خواص و خادم و حرمها و خدمتگاران ذکور و اناث
از است با تجمل و تنکوه و رخت و لباس و فروش و سایر حوایج ضروری با چراغی کلان
پر از روغن با او در دخمه مدفون میسازند و سر دخمه را باستحکام تمام بچونه سیاهی قوی
می پوشند و متصل ملک اشام تبت بست و متصل تبت ختا و ماچین و در کوههای
جانب شرقی اشام معدن نقره و مس است و زیر است و مابین جنوب و شرق بنگاله
ولایتی وسیع که اکثر از ختک گویند و اقشده و چاتگام تابن متصلست و کیش و ملت مردم انجا

انجا خارج از کیش اسلام و هندوان است و سوای مادر هر زن را بزوجیت متصرف میشوند
چنانکه برادر و خواهر و پدر دختر را در تصرف می آرد و در حکم و اطاعت سردار خود که او را والی
گویند ثابت قدم و راسخ دم میباشند و زنان سپاه بدربار حاضر میشوند و شوهران آنها مانند زنان
در خانه مانده بکار خانداری و امورات زنان میپردازند و سکنهٔ انجا کلهم اسود اللون اند و مردمان
مطلقا ریش ندارند و هذا من النوادر و متصل با ملک زخنک ملک پیگو مابین جنوب و شرق
بنگاله است و در حدود آنملک کان جواهر خصوص یاقوت و فلزات بسیار است و فیل سفید
که در تمام عالم بهم نمیرسد در انجا موجود است و متصل این ملک ملک مگهه است که حیوانی چند
بصورت انسان ملتبس گشته از جانوران بری و بحری هر چه بدست آرند میخورند و دین و آئین و
مذهبی ندارند و خواهر خود را که از مادر دیگر باشد بزنی میگیرند و در حدود جنوبی صوبه بنگاله ولایت
اڈیسه واقعست مشتمل بر دو سرکار است سی و چهار لکهه (۳۴۰۰۰۰۰) روپیه جمع دارد و از لانڈه دیول تا مالوه در
عهد سلطان اکبر جلال الدین آنملک بهمت حضرت میان محمد کالا پهار مفتوح شده داخل دیوان
اکبری گردید و در بنگاله منتظم گشت و گویند که حضرت کالا پهار صاحب کرامات بوده آنملک را بزور
ولایت با آوازه نقاره گرفته طرفه اینکه در زمان مراجعت در سرزمین کیونجهر در جنگلی نقاره
گذاشته رفته که هنوز معکوس افتاده مردم آنملک احدی از بیم جان براست کردن آن کوس
معکوس جرأت نمیکنند بالجمله در ولایت اڈیسه شکار فیل بسیار میکنند و اکثر حکام و سلاطین
بگرفتن فیل بعرصه میدان رخ می آرند هر وقت بفرزین بندی سعی و تلاش فیلمانی دست
دهد اسپ بساط افتخار و مباهات می تازند و اهل آن دیار را کاغذ و قلم و سیاهی نمیباشد
بجه برگ درخت تار کاغذ ایشان است و از آهن سلاقی راست کرده اند که بنوک آن نقش حروف را

و سر دیگرش مانند درفش که از ان بر برگ تار هر چه میخواهند مرقوم میسازند و این رقم تا سالهای
دراز باقی می ماند و اعتبار تمام دارد شهر مرشد آباد که از کلکته تا یکصد و هشتاد کروه
دور است شهری کلانست بلب آب بهاگرتی واقعشده بر هر دو کنار نهر آبادانی دارد
در ابتدا شخصی سوداگری مخصوص خان نام سرائی در انجا ساخته مخصوص آباد نام
گذاشته بود خانه چند از دکانداران در انجا سکونت داشتند چون در عهد اورنگ زیب
عالمگیر بادشاه مرحوم نواب جعفر خان نصیری که خدمت دیوانی اڈیسه داشته کارطلب خان
خطاب داشته بدیوانی ممالک بنگاله سرفراز گشت بعد رسیدن در جهانگیرنگر عرف ڈاکه که از
شهر کلکته جانب شمال و مشرق بتفاوت یکصد و بیست کروه است و در آنوقت جای
حاکم نشین بود شاهزاده عظیم الشان از حضور عالمگیر بادشاه بحکومت بنگاله اختصاص
یافته از بیشتر در انجا بود چنانکه بعد ازین مذکور خواهد شد صحبت خود با شاهزاده برابر ندیده به بهانه
آنکه محالات بنگاله از انجا بعید المسافت است از ملازمت شاهزاده جدا شده در مکان مخصوص
مخصوص آباد طرح اقامت افکنده و عمله زمینداران و قانون گویان و ارباب دفاتر دیوانی
خالصه شریفه را در انجا ساکن ساخته و در کلهریه که ویرانه محض بود محل سر او دیوانخانه و
کچهری بادشاهی آراسته تحصیل مالواجبی مقرر کرد و چون اصالة بصوبداری بنگاله
و اڈیسه بانضمام دیوانی خطاب مرشد قلیخانی و عطای خلعت فاخره و طبل و علم و اضافه
منصب مباهات اندوخته بعد رسیدن مخصوص آباد بنای شهر بنام خود حکم کرده موسوم
بمرشد آباد ساخت و دار الضرب مقرر فرموده در سکه ضرب مرشد آباد مسکوک گردانید از ان
وقت همین شهر صوبه حاکم نشین گردید شهر کلکته در سنین ماضیه دهی بود در تعلقه

مصارف کالی و کالی نام بتی بوده که در انجا است چون در زبان خاص اهل بنگاله کرتا و کتا
بمعنی مالک خداوند است و لهذا آن ده بکالی کتا موسوم شد یعنی مالک آن کالی است و
شهر مذکور آبادی این شهر موجب قایم شدن کوتهی کمپنی انگریزیه چنین است که در نظامت نواب
جعفر خان کوتهی کمپنی انگریز که در بندر هوگلی متصل کول کهات و مغلپوره بود ناگاه
بعد زوال آفتاب که سرداران انگریز بطعام مشغول بودند بزمین فرو شدن آفت آنها از
معاینهٔ آن افتان و خیزان بسرعت تمام بورطهٔ خلاص و مناص یافتند تمامهٔ مال و
اسباب و سامان کج بلکه کمی از رسیده وقت قعر آب گردید بلکه بسیاری از مردم و چارپایان
نیز تلف شدند و مستر چارنک نام سردار انگریزی باغ بنارسی گماشتهٔ کمپنی را که در کهول
کهات متصل شهر بود خریده قطع اشجار نموده باحداث کوتهی پرداخت و طرح عمارت
سه منزلی انداخت چون چار دیواری مرتب گشت و نوبت بآن رسید که مسقف بشاه
تیرها سازند شرفا و نجبا و سادات و مغلیه که عمده تجار بودند پیش میر ناصر فوجدار بندر
هوگلی رفته مستغیث شدند که هرگاه نامحرمان بیگانه بر بالای بام مرتفع و بالاخانه بر آیند
موجب شکست پردهٔ حرمت و بی ستری و خرابی ننگ و ناموس ما خواهد شد فوجدار حقیقت
این احوال را بحضور نواب جعفر خان عرضداشت نمود و متعاقب تمامی مغلیه و شرفای
انجا را نیز روانه ساخت آنها بحضور رسیده تظلم و استغاثه نمودند نواب جعفر خان
پروانه باین مضمون که از تخار خشتی بالای خشتی ننهند و چوبی بالای چوبی نگذارند
بنام فوجدار مذکور قلمی نمود فوجدار بمجرد ورود پروانه مانع شده معماران و نجاران را
حکم کرد که برای کار عمارت نروند و انگریزان همچنان نادرست ماندند تا زمانیکه آتش زده

آزرده گشته مستعد بجنگ شد تا چون جمعیت قلیل داشت و سوای یک نزل جهاز دیگر در آن وقت
پیش او موجود نبود علاوه بر آن حکم نواب جعفر خان غالب و ازدحام مغلیه بسیار لهذا
دست و پا زدن را بیحاصل شمرده با مال و متاع خود بر جهاز سوار شد لنگر بر داشته آینه
کلان آفتابی از بالای جهاز محاذی عمارت شهر با آفتاب مقابل نموده آبادی کنار
شهر را تا چندین لنگر آتش زده روانه شد فوجدار هجلی بجهت تدارک این فعل به تهانه‌دار مکهوه
نوشت که مانع جهاز شود تهانه‌دار مذکور زنجیر آهنی سطبر که هر حلقه آن مقدار ده آثار پخته
بود در جهت انسداد راه آمد شد کشتیهای غنیم زخنک و قوم مگهه از این روی دریا تا آن روی
ساخته به دیوار قلعه تعبیه کرده پیشتر مهیا داشته بود بر روی آب کشید جهاز بزنجیر رسیده
بند شد از رفتار باز ماند مستر چارنک زنجیر را بشمشیر فرنگی بریده راه نورد شد و جهاز را بدریای
شور رسانیده عازم ولایت دکهن گردید چون اورنگ زیب عالمگیر پادشاه در آن ایام
در دکهن با سلاطین آنجا جنگ داشت و غنیم از چهار طرف رسد غله بند کرده قحط
عظیم در لشکر پادشاهی روی داده بود سردار کوٹهی کرناتک رسد غلات بجهل جهاز
بپای لشکر رسانیده مجرای دولتخواهی و نیکوخدمتی خود بظهور رسانید عالمگیر پادشاه
از فرقهٔ انگریز بسیار راضی شده استفسار مطالب کمپنی انگریز نمود سردار انگریز
درخواست استعاده فرامین احداث کوٹهی‌ها در ممالک محروسه علی الخصوص بنگاله نمود
خواهشش از درجه پذیرائی یافته فرمان والا موشح بآل تمغا بمعافی محصول جهازات
کمپنی انگریز و گرفتن سه هزار روپیه در وجه پیشکش و حکم والا در باب احداث کوٹهی‌ها در
کل ممالک محروسه خصوص در بنگاله صادر شد مستر چارنک با احکام و فرامین از پادشاهی

مراجعت کرده باز به بنگاله آمد در مکانیکه بالفعل باچانک مشهور است لنگر اقامت انداخت و
وکلای زباندان با تحف و هدایای فراوان نزد نواب جعفر خان فرستاده سند اجازت تعمیر
کوتهی کلکته حاصل نموده احداث کوتهی نو کرده بآبادی شهر پرداخت و کار و بار تجارت بنگاله
بکمال رونق و عروج ساخت چنانکه کوتهی مذکور تا تحریر این سطور موجود است و بقلعه کهنه شهرت دارد
چندن نگر عرف فرانس ڈانگه از کلکته بفاصله دوازده کروه واقع است سرداری از طرف
فرانسیس در آنشهر ضابط نظم و نسق و امور تجارت میباشد و دران انگریز در انجا عمل
و دخل دارند چوچره متصل بندر هوگلی جانب بندر ندکو و از فرانس ڈانگه بفاصله یک
کروه جانب شمال واقع و در انشهر دخل ولندیز است و همچنین سیرامپور بر لب دریای
آچانک کوتهی فرقه دنیامار است و در اینجا هم سوای مالک کوتهی که از قوم دنیامار است عمل دخل
دیگری نیست بندر هوگلی و ساتگام بفاصله نیم کروه از یکدیگر واقعشده پیش ازین
ساتگام شهری کلان بود و آبادی تمام داشت و جای حاکم نشین بود و کوتهی نصارای
پرتکیس و دیگر تجار هم در انجا بوده چون ساتگام بسبب دریابری ویرانشده بندر هوگلی آباد
تمام یافت فوجدار این بندر همیشه از حضور سلاطین دهلی مقرر شده می آمده با ناظمان بنگاله
چندان تعلقی نمیداشت اما نواب جعفر خان نصیری ناصر جنگ در ایام نظامت خود
فوجداری انجا ضمیمه خدمت نظامت در علاقه خود نموده والله اعلم و چون قدری از
احوال بنگاله بتحریر آمد مجملی از سحر سازی و جادو طرازی بازیگران انجا نیز بنوک قلم داده میآید نور الدین
جهانگیر پادشاه غازی مرحوم که در توزک که بدست خود نوشته اند اینچنین ارقام نموده اند
که در زمان سلطنت روز افزون من بازیگری چند از اقصای مملکت بنگاله آمده تماشای

چند نمودند که پیشتر از من هیچ پادشاهی را دیدن آن نصیب نشده و آن اینکه اول تخم اقسام

درختان بر زمین ریخته چند بار گرد آن گردیدند و افسونها خواندند و یکبار از چند جا در

آغاز بر آمدن کردند در طرفة العین درخت توت و سیب و ناجیل و شفتالو و انناس و انجیر و

انگور و غیره نمودار شد بتدریج بقدر اندازهٔ خود بلند شدند شاخ و برگ و شگوفه بهم آورده

بعد ساعتی میوه‌های بالیده بهم رسانیده بحضور آوردند حاضران همه خوردند و ما میوه

های مرغوب لذت یافتند بعد آن مرغی چند بر بالای آن درختان نواسنج و نغمه طراز پدید

شدند که بخوش رنگی و مقبولی و نغز آوازی آن مرغان دیده نشد و بعد از ساعتی آن درختان

برگهای خزانی سرخ و زرد نمودار شده و بزمین فرو رفتند و از نظر پوشیده شدند

دیگر در شب تاریک یکی از بازیگران برهنه شد بغیر از ستر عورت چیزی نگذاشت و بعد

آن یکپادری گرفته آئینه حلبی درمیان آن بر آورد که از شعاع آن شب تیره چون روز روشن

شد و آنقدر نورانی گشت که از ده روزه راه هر کس که آمد اظهار کرد که در فلان شب آنچنان

روشنائی از آسمان ظاهر گشت که ما تصور کردیم که آفتاب بر آمد بلکه زیاده تر از آن روشنائی

محسوس شد بعد از ساعتی آن روشنائی ناپدید گشت و دیگر هفت نفر از آن بازیگران

بر آمده ساکت و صامت بحضور ایستادند و مطلق زبان را بنطق آشنا نکردند و آنگاه

از ایشان نغمه زمزمه خوانی و خوش گوئی بظهور می آمد که گویا هفت نفر باتفاق

سرایند و دیگر یکی از بازیگران پنجاه تیر پیکاندار حاضر ساخت و یک کمان تیر آورده کمان بدست

گرفته تیری بهوا انداخت که همچنان در هوا ایستاده تیر دیگر زد که به تیر اول بند شد همچنین

تا چهل و نه تیر و هر تیر یکی می انداخت به تیر دیگر بند میشد تا تیر آخر آنهمه تیرها از هم؛

جدا ساخت و دیگر بلبنث من گوشت و برنج و روغن و مصالح باندازآن در دیگ بسیار کلان انداخته و آب نیز بالای آن ریختند و سر دیگ بستند اصلاً اندک آتشی هم در زیر آن نکردند بعد از ساعتی که سرپوش آن را برداشتند و طعام پخته و پرحلاوت مهیا یافتند و زیاده از صد لنگر طعام از آن کشیده بحضور شاگردپیشگان پادشاهی که در انجا حاضر بودند دادند و بکر فواره بر زمین خشک نصب کردند و سه دفعه برگرد آن گشتند یکبار فواره مذکور بجوش آمده بقدر ده گز بلند شد هر لحظه برنگی دیگر آب از آن میجوشید و چون بزمین می افتاد زمین مطلقاً نم نمیگرفت پس فواره دیگر متصل آن نصب کردند که از آن آتش گل افشانی می نمود تا دو ساعت این هنگامه را گرم داشتند و دیگر یکنفر از بازیگران آمده بحضور ایستاد پس بازیگر دیگر آمده بر کتف او سوار گشت همچنین شصت نفر یکی بر دیگری سوار گشته از مناره بلندتر گشتند انگاه بازیگری دیگری آمده شخص اول را معه آن شصت نفر برداشته بر دوش گرفته تا یکمید این همچنین دو بدو دیگر بازیگری دیگر آمده استاد دیگری دست در عقب او کرده ایستاد تا اینکه چهل نفر بر پشت یکدیگر چسپیده ایستادند پس شخص اولین زور کرده این چهل نفر را برداشته در میدان گردید و دیگر بازیگر را آورده گفتند این گنهگار است جلاد سر کار برا حکم شود که از بند او جدا سازد چنانکه جلاد نطع انداخته روبروی همه بند از بند او جدا ساخت پس بازیگر آمده چادر را بر روی آن مرده انداخته افسونی خواند بعد از لحظه که چادر برداشت آن مرده بسلامت برخاست که هیچ اثری از آثار زخم بر بدن او ظاهر نبود و دیگر بازیگری مسلح و مکمل با کلافه ریسمان بدست حاضر گشته یکسر کلافه بدست گرفته آن را بهوا انداخت و تار آن کلافه بنوعی بلند گشت که از نظرها غایب شد پس بحضور مجرا کرده معروض داشت که دشمنان

آمده در هوا ایستاده اند من بجنگ آنها میروم این را گفته براه تار ریسمان بآسمان عروج
کرد چندانکه از نظر تماشائیان غایب شد بعد از ساعتی از آن ریسمان خون تقاطر کردن
گرفت اول اسلحهٔ او یک بیک پس از آن بدفعات اعضای تمام بدن و سر او بزمین افتاد
و در آنوقت زنش این احوال را از رفقا دریافته از پس پرده بیرون برآمد چون اعضای
شوهر خود را از همدیگر جدا دید فریاد و فغان بکرهٔ اثیر رسانید همچنان گریه کنان و موکشان بخدمت
بهاراون التماس اجازت سوختن خود با اعضای پاره پاره شدهٔ شوهر خواست چون اجازت
یافت هیمهٔ عظیمی جمع کرده دران آتش افروخته بخوشی خاطر چنانکه رسم مستمرهٔ اینقوم است با اعضای
شوهر خاکستر گردید و بر این اتفاق ساعتی نگذشته که آن شخص بهمان طرز با یراق و اسبابیکه
رفته بود از بالای آسمان براه تار ریسمان فرود آمد و تسلیمات و کورنشات بجا آورد
گفت باقبال بیزوال حضرت اعلی بر دشمنان خود ظفر یافته یکی از آنها که دشمن قوی بود
هلاک ساخته باز بحضور حاضر گشتم و اسلحه و اعضائی که فرو رفته از دشمن من بود
چون بر حقیقت سوختن زوجهٔ خود خبر یافت زیاده از ناله و فریاد بنیاد نهاد و گفت
که بی او زندگی بر من حرام است اگر رسید پیدا شد بهتر و الا خود را نیز چون او در آتش خواهم
سوخت جزع و فزع و نوحه را از حد گذرانید خواست که متصل خاکستر زوجهٔ خود آتش افروخته
خود را نیز بسوزد که بیک ناگاه تودهٔ خاکستر شگافت و زوجه اش تندرست برآمد و
و دیگر کیسه آورده افشاندند هیچ چیز دران نبود بعد از ان دست در کیسه کرده دو خروس خوش رنگ
کلان برآوردند و هر دو را بجنگ انداختند و هر گاه این خروسها بال بهم میزدند آتش از
بال آنها گل افشان میشد تا یکساعت نجومی باهم در محاربه بودند چون پرده بالای آن

دو خروس کشیده برداشتند کبک رنگین نمودار شده و بنیاد خوشخوانی و قهقهه نمودند که گویا
آدمی در آنجا نبوده بکمال خوشی نوا سنج بودند باز پرده بر روی کبک انداختند چون برداشتند
دو مار سیاه کفچه دار نمودار گشته با همدیگر پیچ خوردند چندان جنگ کردند که مست و بیهوش شده
افتادند و از نظرها غایب شدند دیگر بر روی زمین گولابی ساختند و گفتند که سقایان
آنرا از آب پر سازند چون پر گشت پرده بر روی آن کشیده برداشتند آب بسته یخ شده بود که
فیلان کوه پیکر بران گذشتند اصلا نشکست گویا سنگ بود دیگر دو خیمه برابر و بهم بفاصله یک
تیر پرتاب استاده کردند پس دامن خیمه‌ها برزده گفتند که ببینید که درمیان خیمه چیزی نیست
و خیمه‌ها خالی هستند آنگاه یکی از بازیگران در یک خیمه و دیگری در خیمهٔ دیگر رفته گفتند که از
جانوران چرنده و پرنده هر که را نام برید از خیمه‌ها بیرون برآورده در جنگ اندازیم حکم شد
که شترمرغ برآورند فی الفور ازین خیمه یکی و ازان خیمه دیگر برآمده چندان جنگ کردند که
خونین شدند و از همدیگر جدا نمیگشتند تا بازیگران آمده از هم جدا کرده در میان خیمه بردند
بعد ازان بفرمایش بابا خورم یعنی شاهزاده شاهجهان از میان همان دو خیمه دو نیله گاو
فربه کلان و مست برآورده جنگ کنانیدند خلاصهٔ کلام آنکه ازین هر دو خیمه هر جانوری را
از چرنده و درنده و پرنده که نام میبردند بازیگران در حال حاضر آورده بجنگ می انداختند
دیگر یک طشت بزرگ از آب صاف پر کرده بر زمین گذاشتند یک گز سرخ در دست
گرفته گفتند هر رنگ که بفرمایند که در آب فرو برده نماییم آنگاه آنرا در آب فرو برده
برآوردند زرد بود باز در آب انداخته برآوردند نارنجی شد مجملاً آنکه هر چند بار گز را در آب
انداخته هر بار که برآوردند رنگ دیگر ظاهر گشت دیگر کلاه و ریسمان سفید در ان آب فرو

بر وند سرخ شد باز که در آب غوطه زده بر آوردند آبی شد دیگر بار که در آب انداختند باذنجانی
گشت همچنان چند مرتبه که آن کرباس را در آب انداختند هر مرتبه رنگ دیگر نمودار گردید دیگر
قفس چهار پهلو آوردند از یکطرف آن که ملاحظه شد بلبل خوش رنگ الحان در آن نمایان
بود و طرف دیگر که نمودند جفت طوطی ظاهر شد و طرف سیم جانوری سرخ سخنگو بنظر
در آمد طرف چهارم جفت کبک پر خط و خال و خوش آواز ملحوظ گشت و همچنین چهار طرف
قفس را که مینمودند در هر طرفش جانوری دیگر نمودار میشد دیگر قالین کلان
خوش رنگ طرح انداختند و چون آنرا بر گردانیدند روی و پشت شد و پشت او رو گشت اما
بطرح و رنگ دیگر هر چند بار که گردانیدند هر بار رو پشت شد و پشت رو گشت اما برنگ و
طرح دیگر و دیگر آفتابهٔ گلابی پر آب نمودند و آفتابه را سرنگون کردند آب ریخته نشد پس دست
نگهداشتند باز سرنگون کردند آتش از آن ریختن آغاز نهاد باز چون دست نگهداشته سر
زیر کردند آب ریخته شد همچنین چندین مرتبه آب و آتش ریخته موقوف کردند دیگر بازیگری آمده
بحضور ایستاد و دهن را باز کرده ماری که چه دراز از دهن او بیرون آمده بازیگر دیگر سر آن
مار را کشیده چهار ذرعه کشیده شد دم او بر آمد بازیگر آن مار را از دست انداخت درین اثنا
سر مار دیگر از دهن او نمایان گشت بازیگر نیز آنرا بیرون کشیده بر زمین انداخت تا اینکه
بیست مار بیک قامت و جسامت بیک صورت و یک هیأت از دهن او بر آمدند تا ساعتی
مارها باهمدیگر جنگیدند از نظرها ناپدید گشتند و دیگر آئینه بر آوردند یک گل در دست گرفتند
آنگاه در آئینه هر بار برنگ دیگر ظاهر میگشت دیگر ده عدد مرتبان خالی آوردند و بحضور
گذاشتند بر هر یکش مشاهده نمود که آن مرتبانها خالی است پس سر آنها سرپوشها نهاده باز بلحظه

که برداشتند یکی پر از عسلِ مصفی و دیگر پر از شکر سفید شیم پر از حلوای گرم همچنین هر یکی
پر از قسمی از اقسام شیرینیهای تازه بود که حسب الحکم اهل مجلس خورده لذت یافتند و بازکه
آن سرپوش نهاده برداشتند همه خالی بودند بطریقی که گویا کسی آنهارا پاک نشسته بیست
و دیگر کیسه آورده از میان آن کتاب گلستان آورده بدست حضار مجلس دادند که همه دیدند
باز در کیسه گذاشته که بر آوردند دیوان حافظ بر آمد چون در کیسه نهادند کتاب دیگر بنظر
رسید غرضکه هر بار کتابی علیحده مرئی میگشت و دیگر زنجیر آهنی طولانی مقدار پنجاه ذرعهٔ شاهی
آورده در هوا انداختند آن زنجیر در هوا استاد بطریقی که از جای آویخته باشد پس
سگی آوردند آن سگ زنجیر را گرفته بالا رفت چون بسر زنجیر رسید ناپدید شد پس
خرسی کلان آوردند او نیز سر زنجیر گرفته بالا رفت چون بسر آن رسید ناپدید گردید همچنین
شیر و پلنگ و هر قسمی جانوران درنده حاضر شده سر زنجیر را گرفته بر بالا صعود کردند چون
بانتها رسیدند چنان ناپدید گردیدند که اثری از آن ها ظاهر نشد انگاه زنجیر را فرود آورده
در کیسه کردند و دیگر لنگری خالی آورده سرپوش نهاده در حضور گذاشتند بعد ساعتی
که سرپوش برداشتند پر از لیمو و گوشت لذیذ بود که بخار از روی آن بر میخواست و باز سرپوش
گذاشتند چون بر داشتند لنگری مذکور پر از فیولی و کشمش و بادام و قیمه یافتند انگاه باز
سرپوش نهادند چون برداشتند لنگری پر از کله و پاچه است همچنین چندین مرتبه که
سرپوش نهاده برداشتند هر مرتبه خوردنی تازه بنظر می آمد و دیگر طاس کلانی با
سرپوش حاضر کردند و آنرا پر از آب نمودند که غیر آب در آن چیزی نبود پس سرپوش
بر آن نهاده برداشتند درمیان آن هفت هشت دانه ماهی یافتند که میگردیدند باز

سرپوش گذاشته که برداشتند مرغابی در آن نمایان بود ناگاه باز سرپوش بر طاس نهاده که برداشتند
چهار مار کلان در هم پیچیده میان آب نمودار گشتند همچنین با ین دستور جانوران غیر مکرر در آن
یافتند و دیگر بازیگری انگشتری یاقوت عقیقی آورده در انگشت خود کرده چون از آن بر آورد در انگشت
دیگر نمود نگینش زمرد شد چون در انگشت دیگر کرد الماس شد و چون در دیگر کرد فیروزه شد
و دیگر یک تیر پرتاب راه شمشیرهای برهنه را دم بالا نموده در زمین نصب کردند بازیگر آمده برهنه
شده پهلو بر آن نهاده غلطان از این سر تا آن سر رفت باز از آن سو غلطک زده پیش آمد که اصلاً
به بدنش آزار نرسید و دیگر بیاضی سراسر کاغذ سفید بدست من دادند چون نیک نظر کردم من
ابتدا الی انتها بجز کاغذ سفید چیز دیگر بنظر نیامده عرض کرد که باز ملاحظه شود چون نظر کردم ورق
را سرخ افشان کرده جدول کشیده در لوح و پرگار در آن ساخته نمودار گشت ورق دیگر که باز نگاه
کردم رنگ کاغذ آبی افشان کرده و در هر دو صفحه تصویر مرد و زن برابر هم کشیده بنظر آمده
چندان پر تکلف که کار استاد بهزاد معلوم میشد ورق دیگر که باز کردم برنگ زرد در کمال
خوبی و افشان و تصویر شیر و گاو در آن کشیده بودند و ورق دیگر برنگ سبز افشان کرده نمونه باغ
سبز با عمارت پر تکلف بر آن مصور گشته بنظر در آمد ورق دیگر که گردانیدم رنگ کاغذ سفید
و بر آن مجلس رزم کشیده که دو پادشاه با همدیگر بجنگ و جدال مشغول بودند مجملاً هر ورقی که
باز میکردم رنگ کاغذ غیر مکرر و صورت نو و مجلس تازه بنظر می آمد القصه تا دو روز و یک شب
هنگامه بازی و سحر سازی این بازیگران جادو کاران و نادره کاران سامری کردار انبساط
برای خاطر مقدس ما بود پنجاه هزار روپیه نقد با خلاع فاخره مرحمت کردم همچنین با امرای عظام
و دیگر شاهزاده ها و خوانین چندان انعام نمودند که قریب دو لکهه روپیه سوای خلعتها بآنها
رسید این علم را علم الطاهر اسیمیا میگویند انتهی تا اینجا بعبارت جهانگیر شاه است که از خط او نقل

برداشته شد جزیره النساء در انجا همه زنان باشند و مرد در میان آنها نبود و بعضی گویند

انجا آبیست بغسل کردن دران آب حمل گیرند همه دختران ایند و بعضی گویند انجا درختیست

که در انجا است سمج قریه ایست در میان کوه انجا شگافیست که ولد الزنا از ان شگاف نتواند

گذشت قاع بیابانیست میان عمان و حضرموت تا جبل در وقت توجه نعمان در آن

بیابان آوازی بشنوند که ای فلان ابن فلان بهای ساعت اینقدر درهم است چون نعمان

در آیند مطابق آن به بیع رسد و کسی زیاده تر زان نخرد کولم نیز از بلاد هند است که اکثر

فلفل از انجا باطراف برند و درخت بقم نیز در انجا است و آن چون درخت انار است برگ

آن چون برگ عناب جزیره حامه نیز در انجد و داست در انجا صنفی از آدمیان است که روی

ایشان بر سینه آنها است و انجا کوهیست که روزانه دود عظیم از ان مینماید و در شب آتش بسیار که کسی

نزدیک آن نمیتواند رفت جزیره سلامت نیز در بحر هند است صندل و کافور از انجا ببلاد عالم

برند و در انجا چشمه ایست که میجوشد و ثقبه ایست که در انجا فرو میرود و قطرها بکنار ثقبه

میماند اگر روز بود آنها سنگ سفید شوند و اگر شب بود سنگ سیاه باطبقر قلعه ایست در بلاد هند بر سر

کوهی که بالای انکوه آب بسیار و مزارع بسیار است و در حوالی آن صنفی است از مرغان بر صورت

قمری و اگر در پیش آن مرغان طعام مسموم آورند آب از چشم آن جانوران روان شود و مانند

دانهای سنگ منعقد گردد و طلا کردن آن دانه ها بر جراحات نهایت سودمند است مرتبین اذا

در غیر آن موضع زنند و اگر بخیه نیایند و زیاده از یکسال نشد مرتبین نیز در انجد وده است

نیسانی در انجا است هرگاه خشک شود خود بخود بوزیدن باد آتش در آن افتد تا پنجاه

فرسنگ تخمیناً بسوزد خاکستر آن تا شهر باشد و از انجا باطراف هند و غیره برند قلعه از بیان اقلیم دوم

بنوک خامه داده آمد الحال پارهٔ از کیفیت اقلیم سیم نیز نقلم آورده شود نظم از طبیعت چو فرد رجنب
درّ عقد دوم راز گهر کرد پُر * بر سر آنم که ز بخت بلند * درج سیم را بکشایم زبند * دُرکشم انگو
که هر یک سخن * از پی آویزه گوش خسن * **الاقلیم الثالث** این اقلیم تعلق بمریخ دارد و
اهالی انجا احمر اللون باشند ابتدای این اقلیم از حد مشرق از بلاد چین بود و بر جنوبی بلاد یاجوج و ماجوج
و تمامی بلاد هند و جنوب بلاد ترک و وسط بلاد کابل گذرد پس بامصار قندهار رود و بر وسط
مکران و کرمان و سیستان و بلاد فارس و عراق و جنوب دیار بکر و شمال بلاد مغرب و وسط ولایه شام
بگذرد پس بر بلاد مصر و اسکندریه و وسط قادسیه و قیروان و بلاد طنجه گذشته به بحر اعظم منتهی
شود چون زمین مقدسه شام بفحوای بارکنا حوله مهبط اصفیا و مولد و ماوای انبیا است تیمناً شروع
دران میرود **شام** ولایتی است وسیع حق تعالی آنرا ارض مقدسه خوانده و حضرت
رسول صلی الله علیه و سلم بر زبان معجز بیان گذرانیده که نیکوئی ده قسم است ۹ نه قسم آن بشام است
و یک قسم بتمام جهان و از خواص شام یکی آنست که هرگز از ولی خالی نبوده و ابدالان که هفتاد
تن اند در شام میباشند در عجایب المخلوقات آورده که یک ارش زمین نباشد که جبرئیل در انجا
نزول نکرده باشد و یک لکهه و بیست و چهار هزار پیغمبر ۱۲۴۰۰۰ اکثر ازان دیار برخاسته اند صاحب
مسالک و ممالک آورده که غربی و شمالی شام روم است و شرقیش بادیهٔ آبله است تا فرات و جنوبش
حد مصر و تیهه بنی اسرائیل است بهترین ولایت شام فلسطین است و ابتدای شام نیز از وست دار
الملکش بیت المقدس است **بیت المقدس** مهبط وحی و محل توطن انبیای بنی اسرائیل
بوده است و آن شهر را بعبری ایلیائی خوانده اند و اورشلیم نیز میگفته اند و در آخر زمان
تمام عالم خراب گردد الّا مکه و مدینه طیبه و بیت المقدس و در قیامت حشر و نشر عالمیان

ازانموضع کنند و بنی اسرائیل بعد فوت والد خود از کنعان هجرت کرده در بیت المقدس متوطن
گشتند چون نوبت خلافت بداود علیه السلام رسید در صدد آبادی آنشهر گردید باتفاق علمای
بنی اسرائیل مسجد اقصا بنا نهاده چون دیوار آن بقد آدمی رسید خطاب الٰهی باب
آمد که اکنون دست ازین عمارت باز دار که باهتمام دیگری زینت اختتام خواهد یافت چون
حضرت سلیمان علیه السلام بر سریر نبوت و خلافت نشست در اتمام مسجد اقصی و تعمیر بلده
مقدس اهتمام فرمود شهری ساخت مشتمل بر دوازده سور و بنای آنشهر را از سنگ رخام
نهاده آورده اند که هر روز صد هزار است گمر اش در آنشهر کار میکرده سی هزار نفر از کوهسار
سنگ میبریدند و هفتاد هزار پیل و شتر را سنگبار کرده بشهر می آوردند بعد اهتمام
دیوان بمعادن و بحور شتافته جواهر بسیار و بیشمار جهت آرایش مسجد اقصی آوردند و مسجد
اقصی در شرقی بیت المقدس واقع شده اول مسجدیکه در عالم بعد کعبه شریفه ساخته شد
این مسجد است از ابن عباس رضی الله عنهما مرویست که در تمام مسجد اقصی یکدست زمین
نباشد که در آن پیغمبری نماز نگذارده باشد و یا آنکه فرشته مقام نکرده و یک لکهه و بیست و چهار
هزار پیغمبر و پیروان در مسجد نماز گذارده اند طول آنمسجد هفتصد و هشتاد و چهار درعه است
و عرضش چهار صد و پنجاه و پنج درعه و ششصد و چهار ستون دارد و هر شب چهار هزار
قندیل در آن روشن میکرده اند و هزار هزار گز حصیر هر سال صرف آن میشود و هفتصد
نفر فراش بمعیت خدمت آن مسجد میکردند و پنجاه خم برگ سه زرین جهت آب نهادن در آنجا
گذاشته بودند و چهار صد منبر افراشته و در صحن مسجد مصطبه ایست که ارتفاع آن پنج درعه است
و در میان مصطبه قبه عظیم است مشهور که آن را قبة الصخره گویند و در درون قبه

سلیمان دارانی و ابراهیم بن دلو و قشیری و داود بن آحمد و احمد بن ابی الحواری و محمد بن حسن شیبانی
وغیره از دمشق اند و در اقلیم شام درختهای زیتون نشانیده یونانیان تا حال موجود و
یونانیان در عهد سکندر در آن دیار وارد شده بودند پس عمر هر درختی تا این تاریخ قریب دو هزار
می رسد **بعلبک** در نزدیکی دمشق واقعست قلعه در غایت حصانت داشته در زمان الیاس پیغمبر
علیه السلام فرمانروای بعلبک شخصی بوده اجب نام داور اصنمی بود از طلا موسوم به بعل شیطان از
جوف آن بت با مردم تکلم مینموده و آن شخص آن بت را بک میخوانده اند پس از آن بعل را با بک ترکیب
کرده بعلبک خوانده و برخی گفته اند در آن زمان زنی بوده آزبیل نام که هفت نفر از ملوک بنی اسرائیل
شوهر کرده و هفتاد پسر داشته و همواره با انبیا در مقام عداوت بوده اجب نیز باغوای آن زن نگونبخت
از طریق هدایت دور افتاده به پرستش بعل مشغول شد چون حضرت الیاس هفت سال بدعوت ایشان
پرداخت وکسی نگروید مفارقت آنها از بارگاه کبریا مسئلت نموده از نظر خلق پنهان گشت
والحال اقامتش در صحاری و بیابانها میباشد و سرگشته گان و گمشده گان را راه نماید در
حبیب السیر آمده که خضر و الیاس هر سال در عید ضحی در عرفات بیکساعت با یکدیگر ملاقات
نموده پس از آن بمشیت شعار خود قیام نمایند **غزه** بالطافت آب و هوا انضارت کوه
و صحرا بر بسیاری از ولایت شام تفوق دارد از حضرت رسالتپناه صلی الله علیه و سلم
منقولست که شما را بشارت دهم بعروس که یکی غزه و دیگری عسقلانست حضرت امام
شافعی از غزه است **حلب** از مشاهیر بلاد شام است آب و هوا نیک دارد وجه تسمیه
بعضی فضلا گفته چون حضرت ابراهیم خلیل الله علی نبینا و علیه السلام در ایام جمعه
گوسفندان خود را در آنجا میدوشیده و عشیر را فقرا قسمت میکرده فیرا ...

گشتی آن مدعی کذاب اسوختی وطور زیتا کوهی است بر شرقی بیت المقدس مشرف بر مسجد اقصی در
حدیث وارد است که چون ام المومنین حضرت صفیه رضی الله عنها که از ازواج مطهرات آنحضرت است
صلی الله علیه وسلم برای زیارت بیت المقدس تشریف بردند واز نماز در مسجد اقصی فارغ شدند از آن
مسجد آمده بر کوه زیتا صعود فرمودند در انجا نیز نماز گذاردند و بر کناره انکوه ایستاده ارشاد کردند
که از همین جا مردم روز قیامت متفرق شوند بعضی به بهشت روند و بعضی بدوزخ رسند واین همان
کوه است که حضرت عیسی را از ینجا باسمان برده اند و آمکان انصاری تعظیم کردند و میگفتند و بر سر
انکوه هیلانه نام فرنگی زنی کنیسه بنا کرده بود و درمیان آن کنیسه قبه ساخته مصعد عیسی میگفته رفته
رفته آن کنیسه منهدم شد لیکن بالفعل در آن درخت خرنوب بنطی است و متصل آن مسجدی ساخته اند
و ما بین آن مسجد غاریست مصغار مردم بسیار برای زیارت آمکان میروند و آن درخت را خرنوبة الغشه
میگویند و چون صلاح الدین بیت المقدس را از دست فرنگیان استخلاص کرد تمام زمین طور زیتا را بر شیخ
احمد هکاری و بر شیخ علی هکاری بالتسویه تقسیم کرده وقف نمود این در هفدهم ذی حجه سال
پانصد و هشتاد و چهار واقع شده آن زمین تا تحریر این سواد در دست تصرف ذریات شیخین
مذکورین است **دمشق** دار الملک بلاد شام است تخت ارم بن سام بن نوح در آنجا بود
باعی ساخت باعتقاد بعضی باغ ارم که درمیان طوایف امم اشتهار دارد و عبارت از انست بعد
از ارم شداد عاد بتقلید بهشت هم در آن سرزمین فردوس آیین بنا کرد و بقول بعضی مفسرین ارم ذات
العماد آلی آیه کنایه از انموضع است زمره گفته اند که دمشق بن قال بن مالک بن ارفخشد بن سام
بن نوح همت بر آبادانی آنشهر گماشته قولی آنکه پدر ابراهیم خلیل دمشق را احداث نموده
و سکندر رومی تجدید آنعمارت فرموده و جمعی بر این رفته اند که از محدثات ضحاک بیوراسب است

بکسر تقدیر شهر بدان لطافت نشان نداده نظم همیشه شهر خورم تازه صحرااش مقام عشرت و جای تماشا: بباغش گل میدان جوش لاله: مکان ساغر و جای پیاله: سرود و رود در هر کوی و برزن: ز عالم کرده اینجا عیش مسکن: حضرت رسالت پناه چند کرت از نزدیک دمشق گذشته و بقدوم خود آنشهر را شرف نساخته بر زبان حق ترجمان گذرانیده که دمشق بهشت دنیا است چون مطمح نظر من عقبا است قدم من آنرا نسپرد و در آنشهر هیچ منزل و برزن و بازار نیست که خالی از آب روان باشد و عمارات عالی و اسواق بتکلف و حمامات نیکو چندان دارد که زبان از کمیت و کیفیت آن بعجز اعتراف مینماید از جمله عمارات مشهوره آنشهر یکی مسجد بنی امیه است که ولید بن عبدالملک بن مروان در سنه ۸۷ هشتاد و هفت هجری آنرا بنا نهاده و در تعمیر و تزئین آن مسجد که بقعه در عالم بدان زیب و زینت نیست و نتوان یافت غایت اهتمام بجا آورده و بعد از مسجد اقصی بدان عظمت و لطافت مسجدی ساخته نشده هفت ساله خراج ممالک شام صرف آنمسجد شده و این مسجد دو طبقه است تمام فرش و ستونهای آن از سنگ رخام است سقف و جدار آنرا از لاجورد و طلا منقوش بنقوش غریبه گردانیده شده اند اگر کسی عمر طبیعی خود را صرف ملاحظه و مطالعه صنایع و بدایع آن نماید عشری از عشیر آنرا ندیده باشد نظم چه مسجد یکی باغ رنگین بهار: بد بنیاد خلد برین یادگار: لبسان فلک طاق فیروزه خشت: نمودار ی از قصر باغ بهشت: ز حلکاریش عقده دلکشاد: طلسمی فرو طرز بنهاد: ز سقف و جدارش بوقت عبور: نگه غوطه خور شد بدریای نور: کند سایه در روی زر بس آب تاب: بفاگیری سپر نور آفتاب: و حاصل اوقات آن مسجد هر روزه ۱۲۰۰ هزار و دویست دینار زر سرخ بوده و دویست دینار صرف روشنائی آن میشده و در ظاهر دمشق کوهیست ملموز

مقابر انبیاء و اولیاء در انجا منارهٔ ایست که آن را معارج الجوع خوانند گویند که چهل پیغمبر از
گرسنگی در انجا وفات یافته‌اند در زعم بعضی آنست که قابیل هابیل برادر را انجا بقتل آورد حضرت
ایوب پیغمبر علیه السلام در یکی از مضافات دمشق بوجود آمده و آن موضع الحال بدیر ایوب
شهرت دارد و چشمه که از زیر آنجناب پیدا شده امروز جاریست محمد بن جریر طبری
آورده که من در سال سیصد و سی ٣٠٣ بدان چشمه رسیدم و ازان آب آشامیدم و هر بیماری که
ازان چشمه آب آشامید سقمش بشفا مبدل شد و هوای دمشق بحرارت مایلست و آبش که از
بعلبک می آید که اکثر نهر باغات و در میان درختان جاری میشود باین جهة گونه اتقالی دارد
و دمشقیان بلهو و نشاط مشغول‌اند و اکثر اوقات بارتکاب مناهی و ملاهی مشغوف اند
عفا الله عنهم طبریه شهریست نزدیک بدمشق و در انجا حمامهاست که بر سر چشمه‌های
آب گرم ساخته اند احتیاج باتش ندارند و گویند در آن موضع دوازده چشمه آب گرم است
بغایت خوشبو هر یک مخصوص بعلاج مرضی است چون صاحب مرض از آن چشمه غسل
کند شفا یابد صاحب تحفة الغرائب گوید که در طبریه نهر عظیمست که نصف آن آب گرم
و نصف سرد که این هر دو آب با یکدیگر آمیخته نشوند و قبر لقمان حکیم انجاست گویند
هر کس چهل سال آنرا زیارت کند حکیم شود و در انجا هفت چشمه است که در هفت سال متوالی
ازان آب بسیار بیرون آید و هفت سال دیگر خشک باشد **ناصره** قریه ایست بقرب
طبریه اهل آن قریه حضرت مریم علیها السلام تهمت کرده بودند بشومی آن هر دختری که انجا
متولد شود از مهر بکارت نورانیت او عاری باشد و در انجا درختیست که ثمره آن بصورت
زنی باشد که او را دو سینه و دو دست و دو پا باشد و موضع فرج او مفتوح بود حضرت شیخ

سنگیست بر هوا معلق که اثر قدم فیض توام پیغمبر آخرزمان صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم بحفظ
آن ظاهر است و آنحضرت در شب از انجا بمعراج توجه فرموده و آن سنگ بموافقت سعی معبود علیه
الصلوة والسلام قریب دو ذرع از زمین جدا شده بود که آنجناب فرمودند که همچنان معلق بحال خود
مانده و محراب حضرت ذکریا و محراب حضرت مریم و کرسی حضرت سلیمان علیهم السلام که در انجا نماز بگذارده
خدا را یاد میکرده اند در انجا است و محراب حضرت داود در بیرون شهر است و معتبرترین محرابها مقام
خلیل الرحمن علیه السلام است که در سیزده میلی واقعست و دوازده فرسنگی بیت المقدس است بهمرا
که آنرا ناصره الخلیل خوانند ولادت حضرت عیسی در انجا بوده و عیسویانرا از آنجهة نصرانی خوانند و بعضی
گفته بلکه اعتقاد انگریزان هم همین است که حضرت عیسی علیه السلام در بیت اللحم بوده که بر شش میلی بیت
المقدس است در سال چهل و یکم جلوس اغسطس قیصر شب شنبه پانزدهم قانون الاول تولد یافته
و هم در بیت اللحم بآسمان شتافته قبر حضرت ابراهیم و اسحق و یعقوب و یوسف و ساره و غیرهم علیهم السلام
در انجا است و در عهد هدایت مهد خود حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه محراب مسجد اقصی که بسمت کعبه است
ساخته در سنه چهارصد و نود و نه فرنگیان در آنشهر مستولی شده بودند محرابها خراب ساخته تا نود و دو سال
در تصرف داشتند تا در پانصد و هشتاد و پنج از آل ایوب از فرنگیان انتزاع کرده بتصرف آوردند و شعار مسلمانی آشکارا
ساختند محرابها باز درست نمودند از آن زمان تا حال در دست مسلمانانست و اینوقت در انجا عملداری
سلاطین عثمانیه است حضرت داود علیه السلام و یونس و شعیب و ارمیا و دانیال و غیرهم
و ذکریا و عیسی و یحیی علی نبینا و علیهم السلام جابجا در بیت المقدس و مضافات آن متولد شده اند و
گویند از ابتدای مسجد اقصی عصائی از موسی منصوب بوده هر کس دعوی کردی که از اولاد انبیاست
گفتندی که این عصا را مس نما اگر دعوی صادق بودی متصرف شدی و الا عصا طاهر گشتی

قسمت میکردند هر آئینه بحلب موسوم گردید چه در لغت عرب حلب بمعنی شیر دوشیدن باشد
گویند دران نواحی چاهیست که هرکه را سگ دیوانه بگزد که پیش از گذشتن چهل روز آب آن چاه را
بیاشامد شفا یابد در سنه ۲۴ چهارصد و بیست و چهار اژدهای در حلب پیدا شده بود که دوازده
فرسنگ از نفسش گیاه نمیرست تا بقدرت الهی از نظرها غایب شد **براق** قریه ایست
در حلب در انجا معبدیست که چون بیماری شب در انجا گذراند در خواب می بیند که شفای او
در فلان چیز است تخلف نکند و انجا قسمی از اشجار است که برگهای آن چون چراغ روشن
باشند و چون از درخت جدا شوند آن خاصیت ندهند **عین جاره** موضعیست از
مواضع حلب در انجا عمودیست از سنگ قایم چون آنرا ببینند زنان انجا آنقدر بعلت
شهوت مضطر شوند که بی اختیار از مردان اجنبی و بیگانه طالب جماع کردند تا عمود مسعود را
باز قایم کنند اگر این ستون در هیچ جای قوت باه در حق مردان اثری میداشت لا محاله مردم هند
آنرا بهزار جر ثقیل بولایت خود می آوردند و قعود آن عمود محمود میشمردند **مره** از حدود
شام است و آن زمین یهود را قبول نکند اگر در قبر اندازند قبر او را بیرون افکند و دیگر زنان
آنجا را بعد ولادت بکارت عود کند **منبج** در میان حلب و فرات واقعشده از ابنیه نوشیروان
هارون رشید نیز آنرا عمارت کرده **عسقلان** بر ساحل بحر شام واقعشده عبدالله
سلام گوید که تاج دنیا شام است و تاج شام عسقلان از پیغمبر علیه السلام نقل میکنند که
هرکه از عسقلان بغزا بیرون رود و بعد از شصت سال بمیرد درجه شهدا یافته باشد
قیروان داخل ممالک افریقیه است در انجا دو ستون است که جسم آنها با حجار و جواهر
مشهور مشابهت ندارد و در جمعه پیش از طلوع آفتاب از ان ستونها آب ترشح کند

دو روز بسیار روزها اصلاً آب موجود نباشد معراوه شهریست بقیرشان و از انجا راهی بقسطنطنیه
میرود و مسافران در وسط راه روند و اگر بهمین وسیبا منحرف شوند در زمین فرو روند که آن زمین
چون صابون تازه بهرب و نرم است انطاکیه شهریست بزرگ بر دریای روم با نزهت جنت‌سا
و عمارت بانیه آن دختر روم بن تقن بن سام بن نوح است و قلعه انطاکیه سیصد و شصت برج است
جهه محافظت هر برجی در قدیم چهار هزار کس از نصارا میبوده اند و از منه سابقه درون انطاکیه
پشه نبود و در بیرون انقدر بود که کسی دست از پنجره قلعه شهر بیرون کردی تخمیناً یک لکه بر
دست وی چسپیدی ناگاه مناره از رخام که در آن بلده بود بشکست از درون او حقه از
مس ظاهر گشت و بالا مال از تمثال پشه بعد ازین واقعه درون شهر نیز پشه پیدا شد و نیز در انجا موشی نیست
که گربه از صید او عاجز است حمص در ان بلده هیچ آفریده از مار و کژدم ضرر نیابد و اگر
جامه را از آب حمص بشویند مادام که آنرا بیرون نکنند در هر جا که باشند کژدم متعرض نشود
در بعضی از نسخ بنظر رسیده که بر دریکی از مساجد حمص تمثالی است نصف اعلی آن تمثال
مشابه انسان و نصف اسفل بصورت کژدم چون پاره از گل پاک بر آن صورت نهند و انگل را
در آب اندازند و کژدم گزیده از ان آب بیاشامد شفا یابد مخفی نماند که از پنج بحر که در ربع
مسکون است یکی بحر شام است که آنرا بحر الروم و بحر افریقیه و بحر کبیر خوانند طولش
از مغرب تا مشرق یکهزار و نهصد فرسنگ است و بعضی جا عرض وی دویست فرسنگ
چون بحدود شام رسد دویست و شش فرسنگ گردد و دیار اندلس بر شمال بلاد مغرب
بر جنوب این دریا است و اکثر رودها که در روم است بدین بحر پیوندند و دو شعبه ازین دریا
بمیان اقلیم ششم در آید یکی را خلیج ادرنه و دیگر را خلیج یونان گویند و درین بحر دویست

شبهت و دو جزیره معموره است که تجار بحار در انجا رسیده اند و بعضی خبر اورده اند که در انجا نخیل و زنان
زفت اما بحر مغرب که آنرا دریای اندلس و بحر طنجه و بحر الاسود و بحر الاکبر نیز خوانند ابتدائیش از
اقصای جنوب از برابر ارض سودانست و بر حدود سوس و بلاد اندلس و قبرس گذرد و
بجانب مشرق جاری بوده بر اراضی غیر مسکون عبور کند تا به بحر اعظم منتهی شود و در نهایت
الادراک مسطورست که بحر اوقیانوس این دریاست و سفاین و مراکب تجار بسبب شدت تلاطم امواج
و کثرت ظلمت و بخار درین بحر جریان نیابد مگر قریب سواحل این بحر روند و اندک منفعتی
گیرند صاحب عجایب البحار گوید که درین بحر موضعیست که آنرا مرج البحرین گویند و
آن محلی باشد که بحر هند باین دریا پیوندد و در آنجا مناره ساخته اند از سنگ که صد
گز ارتفاع دارد و در انحوالی جزیره ایست بغایت معمور و این دو دریا بشکلی غریب باهم می پیوندد
چنانکه از هنگام طلوع آفتاب الی زوال آب مغرب بالا گیرد و در بحر هند ریزد و از زوال تا غروب حال
بر عکس باشد و دو شعبه از بحر مغرب بمعموره ارمن در آید یکی را خلیج اندلس و دیگر را خلیج طنجه خوانند
و بنابر عدم جریان سفاین حال جزایر این دریا معلوم نیست جزایر خالدات که ابتدای آبادی
دنیا از طرف مغرب است آنها میگویند درین بحر معمور بودند اما اینوقت همه در زیر آب آمده اند
و مخفی نماند که شام ولایت وسیعی است که اگر در صدد ذکر تمامی شهرهای آن آیم سخن بدرازا کشد و مطالعه
کنندگان را ملالت افزاید لهذا بنمی از یمی و بدانه از خرمنی اکتفا شد مصر بمصر بن ایم بن حام
بن نوح علیه السلام منسوبست از جمله اعاظم بلاد قدیمه بوفور عمارات و زراعات و آبادی و نفاست
و شهرت در میان طبقات انام امتیاز تمام اشتها دارد و معموری و آبادی و کثرت باغات و بساتین
آن در ازمنه سابقه بمرتبه بود که سبب غرور فرعون شده گفت الیس لی ملک مصر و هذه الانهار

بجوی بی من بخیتی واز نوادر انش یکی رود نیل است که از معظمات انهار ربع مسکون است واز
جانب جنوب بشمال میرود و برخلاف دیگر انهار و ابتدای آن از پس خط استوا بود از جبال
قمر و بحر الروم منتهی شود و نهری دراز تر از وی در تمامه ربع مسکون نیست زیرا که بیک ماه راه
در میان بلاد اسلام رود و دو ماه در میان دریای ملک نوبه و چهار ماه در صحاری و خرابها
و در زمستان تمام آبهای روی زمین بکاهد الا رود نیل سبب آنست که چون در بلاد ما تابستان
شود در پس خط استوا زمستان بود چه آفتاب از سمت الراس ایشان دور تر افتد و باین
بلاد نزدیکتر شود چون اینجا زمستان روی نماید آنجا تابستان بود عبد الصمد ابراهیم قانعی
در اسباب العجایب نقل میکند و صاحب روضة الصفا نیز می آرد که سبب ارتفاع و هیجان آب نیل
آنست که بحر روم در فصل خزان بجهة آنکه مطارح اشعه کواکب واقع شود هیجان کند و موج
زند و از مواضع خود مرتفع گشته پس رود و چون سد می شود نگذارد که آب نیل در وی ریزد
هر آئینه رود نیل رجعت کند و اراضی مصر مملو گردد و چون بمقدار کفاف بحصول پیوندد باری تعالی
جلت عظمته باد جنوب را فرمان دهد تا آب بحر روم را بکشد و جاری گرداند پس دیگر باره
نیل بر گردد و این معنی از عجایب قدرت الهی است و اهل مصر را مقیاسی بود که بآن مقادیر زیادت
و نقصان آب معلوم کنند و آن در میان حوضی موضوع است بر آن خطی چند است که از آن دستور
کفاف اهل مصر معلوم شود و آن تا چهارده خط باشد و چون بشانزده رسد خیر و منفعت بسیار
حاصل آید و غایت زیادت هژده خط بود هر گاه ازین بیشتر شود به مصر خرابی راه یابد و همچنین
چون از چهارده کم گردد دیگر دانهٔ غله بحصول نه پیوندد و گویند این مقیاس از موضوعات حضرت
یوسف صدیق است علی نبینا و علیه السلام و چون در زمان هدایت نشان ناطق بالحق والصواب

حضرت امیر المؤمنین عمر ابن الخطاب رضی الله عنه شهر مصر بدست عمرو عاص مفتوح شد و مصریان را
بشارت رسانید که حضرت رسول مقبول صلی الله علیه و سلم به نیکویی با شما امر کرده با خویشی
حضرت اسمعیل علیه السلام بدر شرف از بنات ملوک مصر بوده و آنها از آن بشارت مبتهج و مسرور
از نوادر امور که در زمان امارت عمرو عاص در مصر بظهور آمد آن بود که مردم مصر او را اعلام
داشتند که رود نیل را سنتی است هر ساله که تا مردم مصر بآن سنت قیام ننمایند روی
مسالک جریان را جایز و مباح نمی دارد عمرو عاص پرسید که آن سنت چیست گفتند که چون یازده
شب از فلان ماه بگذرد ما دختری را که در نهایت حسن و جمال و غایت غنج و دلال
شکر لبی و عنبرین بویی ماه رویی هلال ابرویی سیمین غبغبی ارغوانی
صندلین سیمای عنبرین گیسوی از دو گل گوشش گزیده پری زمین دلی که رشک جیب و دامن پری
پیدا میباید ساخت و پدر و مادرش را بانواع رعایت نواخته آن دختر را باصناف حلی و حلل
و جواهر نفیس ثمین مزین ساخته در جای که عشاق از میانه رود نیل بیندازند تا آب وی جوش
زند و بجریان آید عمرو گفت قواعد دین متین محمدی که دافع بدعتهای شنیعه است از اقدام باین
امر مذموم امتناع مینماید و بدستیکه اهل اسلام بر هم زنان رسوم جاهلیت نموده ابواب
سعادات بر وجوه خود گشوده اند روزی دیگر اهالی مصر آمده گفتند بارها حضرت نسبت معهوده خود
ده بار حضرت جلای وطن فرما که امور معاش ما بی جریان نیل اجرا نمی یابد عمرو عاص نامه
بامیر المؤمنین عمر نوشت و کیفیت ماجرا استدعا داشت امیر المؤمنین بطاقه فرستاد و امر کرد که
بطاقه را در رود نیل اندازد و مضمون هدایت علامه بران بطاقه نوشته که من عبد الله عمر
امیر المؤمنین اما بعد یا ایها النیل ان کنت تجری من قبلک فلا وان کان الله الواحد القهار

بحریلک فاسال الله الواحد القهار ان یجریلک عمرو عاص بطاقه را برداشته اشراف و اعیان و عامه مصر را جمع کرد بر رود نیل آمدند بیکروز قبل از میعاد هر ساله حالانکه مصریان دل از دیار برکنده مستعد جلا گشته بودند در حضور جمهور بطاقه را در نیل انداخت چون خطاب حضرت عمر خطاب باب رسید در زمان هیجان کرده روان شد بمرتبه که شانزده گز ارتفاع یافت و به محل خیر و برکت شتافت از آن باز الی یومنا هذا هرگز سرکشی نکرده نخواهد کرد نظم ای خوش آن سلطان که باشد هر زمان ؛؛ حکم او بر آب و بر آتش روان ؛؛ مولوی در مثنوی فرموده است ؛؛ نایب حق است و دست او دست خداست ؛؛ و دیگر از جمله عجایب بنیاد مملکت اهرام مصر است و آن عبارت از چند گنبد است که حکمای سلف ساخته اند بروایت بعضی حمیر المؤتفکی آنرا بنیاد نهاده و در مدت هفتاد سال باتمام رسانیده و هفتاد هزار مرد در آنجا کار کرده بعضی گویند که حضرت ادریس پیغمبر را که در لسان حکما هرمس الهرامسه مشهور است بوحی سماوی معلوم شده بود که در عهد نوح علیهم السلام طوفان عظیم خواهد شد که همه عالم را فرو گیرد هر آئینه گنبدهای اهرام بنا نهاد و تصویر جمیع صنایع و آلات و ادوات خوفاً الذهاب العلوم و الاثار در آنجا نقش کرد و قبر بندی آبا و اجداد خود با زر و جواهر بسیار در آن مکان دفن فرمود و بر زبر آن قبها ساخت و آن گنبد عالی در دو فرسنگ مسافت تعمیر یافته کوچکترین آنها از عمارات بزرگ عالم بغایت کلان تر است و در زمان حضرت یوسف در مصر غلات را در آن گنبدها انبار کرده اند از آنجمله سه گنبد بزرگتر است و از آن سه گنبد یکی کوچکتر و آن دو گنبد بزرگ را اهرام گویند هر یک از هرمان چهار صد گز در چهار صد گز است و ارتفاع آنها نیز همین مقدار است و بهیچ جه آهن و فولاد در آن ها

ترنکند و آن گنبد که ششصد و سیصد گز است نوبتی از مشایخ پادشاهی از پادشاهان مصر را بتخریب
آن گنبد بطمع خزانه ترغیب نمود پادشاه با بسیاری بیلداران با بیل و کلند و میتین بر آنجا رفت اجتماع
مدتی بویرانی گنبد غایت سعی بجا آوردند اندکی ازان ویران نشد چنانکه از منظر بنبیده در نیاید
و در نزدیک چنان نماید که گویا روی آن دیوار را خراشیده اند و برخی را اعتقاد آنست
که طلسمی است هرکه از کشادن طلسم بهره بود ازان بخشی یابد موید این قول بعضی مورخان
نوشته اند که شخصی از بزرگ زادگان مصر پریشانی دریافت و بفقر و فاقه مبتلا گردید بمظنه
آنکه شاید او را ازان طلسم نصیبی باشد هر روز بقبه های هرمان رفتی و نظر احتیاط را وقف اطراف
آن ساختی تا روزی ورق پاره یافت که بر آنجا نوشته بود که اگر فلان طرف قبه کوچک چون
هشت ذرع به پیمایند البته چیزی یابند او بدان عمل نموده صندوقی ظاهر شد از آهن چون
سر آنرا باز کرد کاسه ازان برآمد که قرص طلایی در میان آن بود صندوق را رها کرده کاسه را
با قرص طلا برگرفت و بشهر آمد و طلا را بصراف برده چند اشرفی در عوض ستد چون بخانه
آمد طلا را در میان نیز خود مشاهده نمود دیگر بار بصرافی فروخت باز طلا در میان آن دید
و دانست که این طلا را خاصیت آنست هرچند فروشند باز پس آید ازین سبب مالی بیقیاس
حاصل گردید و کاسه خاصیتی داشت که چون آب در وی کردندی شرابی شدی که در همه مصر
مثل آن شراب نبودی پس در کنار رود نیل خانه بساخت و خمرفروشی اختیار نمود چون
خمرش بهتر بودی و ارزان ترفروختی هر آئینه مردم مصر روی بوی نهاده کسادی در
متاع دیگر خمرفروشان افتاد آنها در تفحص احوال کوشیده حقیقت را بملک مصر عرضه
نمودند ملک او را حاضر ساخت و آن کاسه طلا از وی بستد و در آثار البلاد آورده که

شخصی را در مصر طلسم کشائی بدست افتاد و در حوالی قبه کلان زمین را حفر کرده چاهی ظاهر
شد که هر که نظر در آن چاه افکندی چندین اژدها در نظرش آمدی و او طلسم کشائی که داشت بچاه
افکند همه ناپدید شدند پس بادهٔ تن بدرون آنچاه رفت چهار صفه بنظرش در آمد در
هر صفه ده خم زرین نهاده بودند و بر سر هر خمی شیری از زر تعبیه کرده که هر که دست پیش
آن خم بردی شیران پنجه دستش مجروح ساختندی و همچنین در هر صفه خرمنی از جواهر بود
شخصی از آنجماعت جرات کرده سه دانه از آن برداشت فی الفور از نظر آنجماعت غایب شد
پس از ساعتی دیوار خانه شکافی بهم رسانید بر اثر آنمرد سر بریده ظاهر گردید و آنجماعت
چون طریق تصرف آن نمی دانستند محروم تمام باز گشتند حضرت مرتضی علی کرم الله
وجهه الجلی از صورت طلسمش که کرکسی است جانور پنج پایه را در پنجه گرفته تاریخ ایام بنا
معلوم فرموده اند و ارشاد کرده که بنی الهرمان والنسر فی السرطان از ین ظاهر
میشود که تقریبا پنجهزار سال پیشتر از خلقت حضرت آدم ابو البشر علیه السلام از بنی جان
بنا یافته چه حالا نسر در جدی است و نسر در دو هزار سالی یک برج طی میکند صاحب تحفة
الاصحاب شیخ احمد شرجی و صاحب جد بروایات مختلفه میگویند که هرمانرا از سنگهای
بزرگ بنا کرده اند بنحوی که هر دو جانب آنرا سوراخی کرده و سلاخی از آهن در آن سوراخ
داخل نموده و همچنین سنگی دیگر بر آن سلاخ نصب کرده در جنب سوراخ رصاص گداخته
انداخته در آن سه هرم است ارتفاع هر یک از آنها صد ذرع بگزی است و آن پانصد ذرع
ابر بانسنت و اضلاع جهات آنها نیز صد ذرع مذکوره گو بنا بود. سه هرم غربی خزانه از سنگ
صوان که قسمی از سنگ است ساخته در آن جواهرات نفیس و اموال و چیزهای اکثر

اشکال غریب و سلاح نیکو گذاشته اند و در هرم شرقی هیات فلکی نیکو اکثر مرتسم کرده و در آن
حالات ازمنه ماضیه حال ثبت کرده اند و در هرم سیوم هیئت اخبار کاهنان است که تابوتها از
سنگ صوان ترتیب کرده صورت کاهنان نقش کرده اند و با هر کاهنی لوحی نهاده اند از انواع
حکمت و عجایب صنایع و بر سر هر گنبد خزانه نهاده گویند مامون چون بمصر رسید سعی
در اهدام آن نمود اما صورت نبست مگر آنکه بکمال جد و جهد و صرف مال بسیار و عدد طاقی
کوچک از یکی از اهرام بر کند و بعقب آن طاقچه مالی یافت بمقدار آنکه در کندن آن اهرام صرف
نموده بود بملاحظه اینحال بسیار متعجب شده ترک آن گرفت و بعضی گویند که سورید نام
دو هرم بنا کرده است و سبب تعمیر آنکه خوابی دید که آسمان بزمین رسیده طایران سفید
بر بینند مراد مبانزاد با بیت الصورت زنی سر پریشان که بر روی خود طپانچه میزند
سورید در حال خواب با زن این واقعه سوال کرد او گفت آفتی است که از آسمان نازل
شده است چون از خواب بیدار شد تعبیر از معبران پرسید گفتند طوفانی خواهد آمد و جمیع
عالمیان را هلاک خواهد کرد پس حکم فرمود تا هرمین سازند و جمیع اموال و خود را در آنجا
نقل کرد و بر آنجا نوشت که بنا کردیم این دو هرم را در شش ماه از خوف حادثه تا زنده کسی
هست که در ششصد سال آنرا منهدم سازد و آنرا بحریر بپوشاند بهم گیست که آنرا از
بوریا بپوشاند والله اعلم صاحب تاریخ الفی از ابن کثیر شامی نقل کرده که در عهد ملک عادل
در سال پانصد و نود و شش در مصر قحطی روی داد که در عرض یکماه دویست هزار
از گرسنگی هلاک شدند ملک عادل همه آنها را از مال خود کفن پوشانید و بعضی گویند احوال آنجا
بمرتبه رسید که از غایت بیرون بودند و در آخر کار بجایی انجامید که در مصر سگ و گربه

نماند بعد از ان مردم فرزندان خود را میخوردند چون فرزند نماند شروع باطبا نمودند چه بهانه بیماری که بهر کسی طبیبی را بخانه میبردند و از اطراف و جوانب کارد ها کشیده هر عضو آن بجای به ... ماندند گوشت قربانی از هم میربودند و علاج جوع البقر می نمودند در تمام مصر آب دان نبت مگر رود نیل ... اصلا نبارد و باران نیز احیانا بارش کند و هر گاه بسیاری بارد باعث قحط باشد زیرا که حبوبات در زمین بوسیده گردد و در بعضی جاهای آن گیاهی است که ریسمان کشتی های کلان از ان کنند و نیز مانند شمع روشنائی دهد چون بمیرد چند مرتبه بگردانند باز روشن شود و از غرایب دیار مصر آنکه مردم آنجا تخم مرغ بسیار در زیر سرگین پنهان کنند بعد از چند روز بعد هر بیضه چوچه مرغی بیرون آید و انها را دانه چیدن کنند و بتدریج بزرگ شود و طریق دیگر همین ماده دارند و خوبیست و چشمه که آب آن چشمه بآن حوض آید و از انجا باطراف جاری شود و هر گاه زن حایضه و یا مرد جنب دست بآب چشمه کند آب از رفتار باز ایستد و متعفن گردد آنجا حایض و جنب در نشوند آب ملوث از حوض بیرون نکشند جاری نشود در تاریخ مغرب مسطور است که در حد مصر جانب غربی ریگی روانست در زمان سابقه بطلسم مردی از سنگ رخام ساخته اند در غایت مهابت چوبی در دست و بافسون چنان راه را بند کرده اند که ریگ روان از ان موضع تجاوز نمیتواند نمود تا بمامت ضرر نرساند و هیبت آن تمثال بمرتبه ایست که آنرا ابو الهول گویند و در مصر خران و شتران بیش بها بسیار باشند چون اندگو بند کمتر گیرند از انجهت دونده و چابک باشند و در تنگی از ناحیه خربوزه شود که دو عدد آن بار یک شتر بار کنند و سری بپیچ ... ...

چنانکه میانهٔ دنبالهٔ شکم قریب بسیار دارد و شاه عبدالعزیز محدث دهلوی در بستان المحدثین
آورده است که حضرت ابوداود صاحب سنن که از کبار محدثین است از سنن خود گفته که من در مصر
خیار دراز می‌دیدم و آنرا پیمایش نمودم سیزده بالشت بر آمد و یک ترنج را دیدم بالای شتر بار
کرده بودند مثل دو نقارهٔ کلان هر دو نصف آن ترنج بران اشتر نموده از شنیده در زمین مصر و دریاچه
البته که سبب آن شور است چون رود نیل غلبه کند آب دریاچه شیرین شود و هرگاه دیگر نهر نباشد
گرد و دران دریاچه قسم ماهی باشند که دیگر جا نیستند و از حد و این دریاچه تا ولایت
شام همه ریگستان و دشت و آن مابین را جفار خوانند و در حفظ باران گزیده و چند بسیار اند
اگر کسی در محل باشد خیمه ها بیرون تحمل افتاده و زخم انکاران مهلک باشد
دوم وحدی به تیهٔ بنی اسرائیل آرد و مساحت تیهٔ بنی اسرائیل چهل فرسنگ و یکسو
پارچه سنگ ها نیز دارد و آنرا بادیة العرب نیز خوانند و دران هیچ درخت نیست که او سال ظهور
می باشند مثل چکاوک اینجا بوجه استفاده می یابد و بعد ازان مستقطع میشود و مو
مابین فلسطین و ایله و اردن واقع شده و مدت ابتلای بنی اسرائیل در آنجا به چهل سال بوده
و عدهٔ جماعت شان ششصد هزار کس گفته اند چون طعام و قوت ایشان به پایان رسیده قوم
علی الاطلاق من و سلوی بایشان کرامت شد من مشابه ترنجبین چیزی بوده و سلوی
مرغابی که با کبک مشابهت داشته بصحت پیوسته که در اوقات تیه جامه بنی اسرائیل کهنه
پاره نشده و هر فرزند که متولد شده با جامه بوده چندانکه نشو و نما یافته جامه نیز بقدر
قامت وی می افزوده و مسافت طول و عرض مصر چهل شبانه روزه راه است و نهنگ
و سیبلی و سقنقور در هاوه نیز خاصه رود نیل است و شهر مصر که در زمان سابق دارالملک بوده

فسطاط است که بر شمال نیل واقعست و درین شهر کوچه‌ها و محله‌های عالی است که چند
مردم که از هر قبایل میباشند و عمارات‌اش جمله سه طبقه و چهار طبقه است و مزار امام شافعی در
فسطاط است و فسطاط بدو قسم منقسم است علیای آنرا صعید و سفلی آنرا ریف خوانند و صعید با حدّ
جنوبی فسطاط در غرایب الاسرار آورده که در صحرای صعید مغاره‌ها است که مردگان در آنجا
افتاده‌اند از وحوش و آدمیان و طیور و آن اموات را از کتانهای بسطبر کفن کرده‌اند
و دوا بر آنها مالیده که پاره و پوسیده نشود و گویند نوبتی کفن جاریه از آن مردگان باز
کردند اصلا تغییر به بدنش راه نیافته و اثر حنا در دست و پای آن متنبه باقی بود در عجائب
البلدان است که مومیائی مصر از آن مردگان حاصل میشود و آن بهترین مومیائیها است
و در نزدیکی فسطاط کوهی است که آنرا معظم خوانند و از آنکوه زبرجد حاصل میشود و
مکان دار الملک مصر قاهره معزیه است در حبیب السیر آورده که در زمان معز الدین
بالله اسمعیل جوهر خادم که در سلک غلامانش انتظام داشت در سنه سیصد و پنجاه و هفت
مصر را تسخیر آورده و در میان فسطاط و عین الشمس شهری بنا نهاد موسوم بقاهره
معزیه گردانید و آن بلده را دار الملک ساخت و در وقت آمدن پانزده هزار اشتر ده هزار
اشتر را از زر بار کرده همراه آورده بود و هر روز چندین صندوق زر پیش بارگاه وی می نهاد و
و آنرا به متوطنان و ساکنان آن شهر و سکان تخشید چون نوبت سلطنت بآل ایوب رسید
در آن بلده بقاع خیر و عمارات عالی بسیار ساخته شد و بکمال آبادی رسید و قاهره معزیه
بلده ایست طولانی بر کنار نیل و عمارات آن چهار طبقه و پنج طبقه ساخته اند و اکثر آنها
منقش داشته به طاقهای بدیع و رواقهای دلکش اقسام عمارات از رخام الوان است

ومنارهایش قریب بپنجصد سنگ تمام از رخام است و تعداد منارهایش از حد و حصر بیرونست و
دیگر از شهرهای معروف **اسکندریه** است که آن نیز بر کنار نیل واقع شده از بناهای
سکندر رومی است عمارات آنشهر از رخام است و حصار سنگینش چهار دروازه دارد
که یکی همیشه مسدود است دیگری را باب الرشید گویند و سیم را باب البحر خوانند از آنجهة
که بجانب دریای روم باز میشود و در کنار این دریا نیز حصاری در کمال متانت ساخته اند که
سفاین مغرب و روم و شام بدین بندر آمد شد مینمایند و از اقمشه نفیسه آنچه خواهند درین
بندر بوفور یافت میشود و ازین دریا بشهر اسلامبول که از خشکی سه ماه است و پنج روز میرسند و
اندر سفر مردم انگریز اکثر بطرف لندن از همین راه است و در دروازه چهارم را باب السدر خوانند
چه درخت سدری در پیش آن دروازه واقعست گویند این درخت از زمان اسکندر
تا حال که تقریبا دو هزار سال باشد موجود است در عجایب المخلوقات آمده که در ازمنه سابق
این شهر را بمدت سیصد سال ساخته اند هزار سال آباد بوده پس از آن خراب بوده بعد از آن
در زمان سکندر بانا آبادان شده اینوقت باز معمور است و حرارت بر هوای اسکندریه
غالب است و آبش از رود نیل در فلانات از غرایب آنکه اگر اهل اسکندریه آب ذخیره کنند تا
دو سال نگهدارند متغیر نگردد و موفلات مثل مار گزیده در آنجا نباشد و هر صباح که اهل
آن دیار برخیزند منازل خود را پاکیزه رفت و روب کنند گردی در و دیوار بسبب هوا التصاق
از آن اثری نگردد و قریب اسکندریه منارهایست در غایت بلندی و در آن قلعه بابنای محکم
حکیم بفرموده ذوالقرنین مبلر یا منهدم بود آئینه اجد رصنعت گر و ... بالشت بنیده در
ار استم چنان بپرداخته که هر کشتی که در ... بطرف روم در دریای فرنگ حرکت کند از آن آئینه

پدید آمدی و این تا زمان امارت عمرو خاص که از طرف خلیفهٔ ثانی رضی الله عنه بود مردم
فرنگ که بواسطهٔ اطلاع اهل اسلام بر احوال و حقایق ایشان متوجه بودند ایشان را امیغی
بغایت شاق می آمد عاقبت الامر تدبیری اندیشیده جمعی را باسکندریه فرستادند در لباس
زهد و تقوی خود را بخلق ظاهر ساختند چون ایشان بسبب ریاضات شاقه در خاطرها قبولی
پدید آمد آوازه انداختند که سکندر در پس این آیینه گنجی عظیم نهاده است عمرو خاص با وجود
ذکا و فطنت و دانایی فریب خورده بطمع گنج آن آیینه از آن موضع بر کند از آنچه شنیده
بود اثری نیافت بار دیگر آیینه بموضع اصل نصب کردند امّا خاصیت ندیدند و در
عجایب البلدان مسطور است که اصل بنای منارهٔ اسکندر از آبگینه بود بصورت خرچنگی
در غایت بزرگی از مس ریخته در میان آب نهاده و بر پشت آن مناره را بنیاد نهاده
و ارتفاع آن مناره چهارصد و پنجاه گز بود و بطلمیوس حکیم از مردم اسکندریه است
و حضرت شیخ ابوالحسن علی بن عبدالله شاذلی قدس سره از آنجاست که در بیابانی که آب
اسپ شور داشته دفن شده از آن باز آب آن بیابان شیرین گشته حمیثم در بیابان
واقع شده و اطراف آن ریگ است و نخلستان بسیار دارد و ارتفاعش نمک بجدول آمیزند
و امامان و مردم بزرگ از آن شهر خاسته مثل ذوالنون و ابوطالب و غیره قدس الله سرهم
عین الشمس شهریست در جنوب قسطاط واقعست دارالملک فرعون و حضرت یوسف
بوده و قصر زلیخا که مشهور بهفت خانه است و جهت یوسف ساخته درین شهر است و در
بیان گویند در یک موضع است که روغن بلسان از آن حاصل میشود و خاصیت آن از آب
چاهی میدانند که حضرت عیسی علیه السلام از آنجا غسل کرده و بوستانها در حوالی آن چاه

دهند و در عین الشمس تمثال چند است که دیوان در زمان حضرت سلیمان ساخته اند و از انجمله مناره ایست
از یکپارچه سنگ که نقطه های سیاه دارد طول این مناره زیاده از صد گز است و بر سر آن صورت
انسانی است از مس و بر زمین در پای آن دو صورت از مس ساخته بودند تمثالهای آب شهر
کنند و آن جابرست جزیره بد ایضاً مصر است که دار الملک احمد طالون بوده خرما
آن شهر بسیار است و نوعی که آنرا مرجوبی گویند و یکماه پیش از خرماهای دیگر پخته شود و
درختش پست است و بالا بوده و خم نشود گویند مرجوش نام درویشی بوده که از اثر دعای آن درویش
صفات بهم رسانید و دیگری قراما است اگرچه شهری کوچک است اما نهایت خضرت
و نضرت و آبادی دارد و قبر جالینوس حکیم درین شهر واقعست و از قراما تا تلیس دو منزل است
تلیس بر زمین قبیلی واقعشده و یکطرف آن تلی است ترکوم نام باعث رفعت آن
آنست که بالای یکدیگر مردم را دفن کرده اند تا بدان مرتبه رسیده و این رسم گویا از
زمان حضرت موسی شایع بوده و همچنین فیوم هم شهریست در غربی نیل از نواحی
صعید و درختش مستطیل است و افیون مصری در آنجا حاصل میشود و خشخاش آن سیاه
اقصر از بلاد مصر است و در شرقی و در غربی انگورستانیست که دایم الاوقات از انگور آن دری
شنوده آنکه شبیه باد آنجا نیست و هیچکس حقیقت آنرا ندانسته و دیگری شهر بسیت از
مصر بر شرقی نیل و بسبب اعمال بدی که از مردمش بوقوع آمده حق سبحانه و تعالی
ساکنان آن شهر را مسخ کرده سنگ ساخت و حالا آن صورتها موجود اند صورت زنی که با شوهر خود
خفته است و قصابی که گوشت بره را طعمه از هم پاره میکند کودکی در گهواره و مهد جنبانی در کنار
نوائی نان در تنور کرده مستعد بیرون آوردن و غیره ذالک نعوذ بالله من شئامت الاعمال از

شهرهای مصر آنچه حقیقت آنها بنظر رسید بیست و پنج شهر بوده باقی بنا بر عدم وثوق موقوف داشته
شد و چون سلطان سلیم ابن سلطان بایزید عثمانی در سنه یکهزار و چهار صد و تقریبا و یک عیسوی
۹۲۰
مطابق نهصد و بیست هجری در حوالی حلب با آقا قانصوه غوری که آخرین سلاطین جراکسه است محاربه
کرده غالب آمد آقا قانصوه را با اکثر امرا بقتل رسانید و مصر و شام بتصرف سلاطین عثمانیه
در آمد از آن باز الی یومنا هذا در تصرف آن دولت مانست و بالفعل خوندگار روم سلطان عبد
المجید خلد ملکه آن مملکت بدستور بزرگوار در تحت تصرف محمد علی پادشاه که بمزید عقل و ذکا
و تدبیر و شجاعت از ثانی است گذاشته و محمد علی پادشاه مذکور محل اقامت در مصر انداخته و در باب
ملکداری و ضبط و ربط و بند و بست اهتمام تمام دارد اینها اولاد امجادش ابراهیم پادشاه خلف
قابلیت قرابت چنانچه پیش از این مذکور اردو بزرگان است بسیار از مملکت برخاسته اند مثل شیخ کامل عمر ابن
علی المعروف بابن فارض و ابو علی کاتب و ابو علی استولی و شیخ محمد حبشی و ابو سعید
المقنع و ابو الحسن قرافی و شیخ نور الدین عبد الرحمن و شیخ ابو العباس و ابو عبد الله الکیم
و ابو جعفر حداد و اخی علی قدس الله اسرارهم و از علما اسمعیل بن یحیی مازنی و ربیع بن
بن یحیی بویطی و ابن حداد و عبد الملک ابن ابو القاسم مسیحی و غیره رحمهم الله تعالی مخفی نماند
که چون پاره از احوال مصر و شام تحریر یافت بهتر است که باقلیم سیم پردازد و چون بسیاری
از شهرهای ایران و اهل این اقلیم اند لازم است که اول مجملی از احوال ایران مذکور سازد و
بعد از آن شهرهای دیگر بلدان که مخصوص این اقلیم اند نماید ایران مملکتی است وسعت
مشتمل بر اصناف نعمت در وسط اقلیم سیم افتاده شرقی آن ولایت سند و کابل و
ماوراء النهر و خوارزم است تا حدود ولایت ختن و بلغار و غربیش ولایات روم و مقدو

و مازندران اسمه و جنوبش بیابان نجد است که براه مکه واقعشده و بعضی ایران را بکیومرث منسوب
میکنند که او ایران نام داشته و بعضی بهوشنگ که او نیز مسمی بایران بوده اما صحیح آنست که بایرج بن
افریدون منسوب است و چون عراق اول ایران خوانده اند و دل سلطان وجود آنست ابتدا بدان
انسب مینماید اهل عراق بدنهای صحیح و اعضای سلیم دارند صاحب عقول راجح و رای صائب اند
در تحصیل اسباب حشمت و بزرگی جد و جهد تمام بکار میبرند و بفور فطنت و کیاست ممتاز
برآمده اند و شعب شرافت غرب خامه عالی مطلب نخستین از جمله ایران بذکر عراق عرب میپردازد
و نیز در صور الاقالیم می آرد که عراق عرب در قبله ایران واقعشده ابتدا از خانه قبله واجب الاحترام
عرب ولایتی است در غایت وسعت و حدودش کهستانست تا بادیه کوفه حمدالله مستوفی در نزهة
القلوب آورده که حدود عراق عرب تا به بیابان نجد و دریای فارس است و ولایت خوزستان
و کردستان و دیار بکر پیوسته است طولش از تکریت تا عبادان یکصد و بیست و پنج (۱۲۵) فرسنگ بود
و عرضش از عقبه حلوان تا قادسیه محاذی به بیابان نجد هشتاد (۸۰) فرسنگ و ساحتش ده هزار (۱۰۰۰۰)
فرسنگ است در عهد هدایت مهد فاروق اعظم رضی الله تعالی عنه عراق و عرب را پیموده اند
بغیر از بیابانها و زمینی که از زراعت باز ماند شصت لکه (۶۰۰۰۰۰۰) جریب بجریب ضبط در آمد چون از زمان
ارتفاع اعلام اسلام و از اسلام بغداد معظم ترین شهرهای عراق و عرب مطاف و مرجع گوهر طلب
بوده و بهشت آغاز از آن لازم افتاد بغداد شریف علی ساکنها التحیة والثنا شهریست مستحسن
بمزارات کمل اولیا و ملوک بیارات عقبه افاضل اتقیا و ابو جعفر محمد دوانقی در سنه یکصد و چهل (۱۴۵)
و پنج بغداد را بنا نموده مبلغ یک کرور و شصت لکه (۱۶۰۰۰۰۰۰) دینار در عمارات آن بقعه صرف نمود
میخواست که طاق کسری و ایوان سازد و مصالح آن را آنجا نقل نماید وزیر او سلیمان بن مخلد

صلاح نداد که مردم گویند که پادشاهی میخواست که شهری بنا کند تا عمارت دیگر برابر نکند نتوانست
عمارت کرد جعفر آن سخن را قبول نکرد در تخریب آن بنا شروع نمود چون دید که قیمت اسباب آن
بخرج انهدام و نقل وفا نمیکند دست از آن باز داشت وزیر گفت اکنون بمقتضای الشروع
ملزم ترک کردن عیب است آنچه در روزگاران خواهند گفت که پادشاهی بنایی ساخت و پادشاهی
دیگر نتوانست ویران کرد و نیز مشهور است که نوبخت منجم جهت بنای بغداد ساعت قوس اختیار نهاد
و بعرض رسانید که این طالع دلیل است بوقوع عمارات و طول بقا و اجتماع خلایق در این شهر
و ایمن بودن متوطنانش از تعرض اعدا و بهترین مدلولات این ساعت آنست که هرگز فوت
خلفا در این شهر اتفاق نیفتد فی الواقع اکثر این احکام موافق تقدیر افتاد و دارالسلام بغداد زیاده
بر پانصد سال مرجع خلایق آفاق بوده اکثر خلفا در غیر آن شهر از عالم رحلت نمودند زیرا که منصور
در بیر مامون و مهدی در اسبندان و هادی در عیسی آباد و رشید در طوس و امین در سامره وفات
یافتند بلکه از جمله سی و هفت نفر خلفای عباسی یکتن در آنخاک پهلو بر بستر مرگ ننهاد
گویند دور بغداد چهارده فرسنگ بوده و شصت هزار گرمابه داشته و در میان هر دو حمام
یک مسجد بود و عرض اسواق را چهل گز تعیین نموده بودند و عماراتی که بخلیفه و توابع او تعلق داشتند
دو فرسنگ بود وجه تسمیه بغداد میگویند که در آنجا باغی بود و پادشاه آن زمان در آن باغ
بداد مظلومان میرسید لهذا بباغ داد موسوم گردید نظم خوشا ملک بغداد خیر البلاد ∴ که
هم شهر عدلست و هم باغ داد ∴ فرستم بهر دم سلامش حرم ∴ خورد آب زمزم بخاکش قسم
مشام خلق در نجف بر بوی اوست ∴ اگر شام اگر روم هندوی اوست ∴ وگر دعوی با وی آرد دمشق ∴
عرب شیشه بندد بپای حلب ∴ ز خاکش چو یک ذره یابد سپهر ∴ مکحل کند دیده ماه و مهر

بهشتی است با نعمت جاودان ٭ رود دجله چون سلسبیلی روان ٭ بصافی دلهای بی رنج و تاب
درخشانی چشمهٔ آفتاب ٭ ازان آب اگر خضر خوردی نمی ٭ نمیخوردی از آب حیوان دمی
و نهر دجله نهری با عظمت است و مبدأ آن از جبال روم با کوه های نصیبین و حصن فی واتقیرین باشد و
در فرضه عبادان ببحر فارس منتهی میشود و آب آن نافع ترین و سبکترین آبها است و در شرقی بغداد
بر کنار دجله زمینی است مقدار صد گز در صد گز هر جامه که آنجا شویند بغایت پاکیزه و مصفا باشد در
در سایر مواضع کنار دجله اگر قصاری کنند جامه بآن مثابه پاکیزه و صاف نباشد در سنه ۲۲۴ دو صد و بیست و
و چار در بغداد در زمان معتصم تگرگی بارید بمقدار بیضهٔ مرغ و در آن روز صوتی هایل می شنیدند ندا شخص
اورا نمیدیدند که میگفت یا رب ارحم لعبادک آنا اثر قدمش یک گز طول و یک وجب پهنا ظاهر بود
و ما بین قدمین پنج گز در سنه ۲۸۹ دو صد و هشتاد و نه در عهد مکتفی در وقت سحری در بغداد زلزله شد که تمامه
کواکب بیکدفعه بر طرف شدند و در سنه ۳۰۰۵۹ سه صد و پنجاه و نه در زمان مطیع عباسی ستاره در روشنائی شبیه
بسیار زیاده تر از آفتاب درخشید و آوازی شدیدتر از رعد مسموع شد و در سنه ۴۴۶ چهار صد و
چهل و شش در عهد مستنصر ظاهر همچنین ستاره روشن ظاهر شد و مدتی نمایان بود در ایام متوکل
آب دجله تا سه روز زرد شد بعد از آن سرخ گشت و در همان ایام در سنه ۱۳۹ در صد و سی و نه
هم در ایام او در دامغان چهل هزار ۴۰۰۰۰ کس از زلزله فوت شدند و ده دانگ بسطام خراب شدند و جرجان
و طبرستان و نیشاپور و اصفهان و قم و کاشان جمله در یک روز و یکساعت خراب شدند و زمین کوه
شگافت و آب ظاهر گشت و در موضع سویدا متعلقه مصر سنگ بارید هر یکی او بوزن ده رطل ۱۰
و یکی ازان سنگها بر خیمهٔ اعرابی آمده آتش از آن جسته خیمه را بسوخت و از آن روشنائی تا
چندین فرسنگ نمودار بود و کوه یمن که بر آن چندین مزارع بود بقدر فرو دا ... از زرا

زراعت ان مزارع بحال ماند و در حدود مصر و مرو مردم بسیار بصاعقه سوختند یکی سیاه گشت
زنده بماند در جامع الحکایات آمده که در بغداد دختری را بشوهر دادند هنگام زفاف در وقت
دخول آلت مردان از میان فرج او بتدریج ظاهر گشت و مردی شد و متاهل گردید زن
خواست و فرزندان بهم رسانید و در سنه ۴۵۸ چهار صد و پنجاه و هشت طفلی در بغداد متولد شد
که او را دو سر و دو سینه بر یک بدن بود والعلم عند الله الملک المعبود اگرچه هوای بغداد گرم است اما
لطیف است و صحت تمام با او است و بیماری بسیار کم واقع شود و اکثر اوقات ارزانی باشد
و قحط غلات بندرت اتفاق افتد و در بیابان در سر زمین آن نهایت برکت و خیر و وسعت و سی
و هفت نفر از خلفای عباسی پانصد و بیست و سه ۵۲۳ سال و دو ماه در آن ملک سلطنت راندند و ابو احمد
مستعصم بالله بن مستنصر بالله آخرین همه است بروایتی بیست و چهارم ۲۴ و بقولی بیست و پنجم ۲۵
والد است از اولاد عباس رضی الله تعالی عنه و باتفاق جمهور ارباب اخبار خلیفه سی و نهم یا
هفتم است و در ممالک شرق و غرب خطبه بنامش میخواندند سلاطین جهان و خواقین
نافذ فرمان در مقام اطاعت و انقیاد پیش می آمدند از اکثر خلفا به تکبیر و تجبر و کثرت طلا و جواهرات
و بسیاری نخوت گرانمایه و منسوقات ممتاز و مستثنی بود از ملوک نام و حکام و ایام و اشراف
و اکابر هیچکس را در مجلس او بار نبود ناگاه هلاکو خان بن تولی خان بن چنگیز خان در آخر سنه ششصد
و پنجاه و پنج ۶۵۵ در بغداد آمده و مستعصم و دو ماه متحصن بوده علم محاربه برافراخت بالآخر بیرون
خرامیده به بارگاه هلاکو شتافت در اوایل صفر در سنه ۶۵۶ ششصد و پنجاه و شش و با اولاد
و اتباع و علما و سادات بشهادت رسید و بغداد بقتل عام خراب شد و بروایت امام
یافعی مستعصم عباسی با اولاد و اقربای او و هژده ۱۸ لکهه آدمی در بغداد و نجف و کربلا و سامره

بقتل رسید و نجف و ملسوقات خارج از حیز عقل که از انجمله حوضی بود زرین پنجدره مملو از اشرفی های ششصد مثقالی بدست هلاکو افتاد و بعد ازین واقعه در سنه ۸۰۴ هشتصد و چار امیر تیمور گورکان بغداد را بسر پنجه قهر و غلبه مسخر ساخت و احوال آن دیار باز بقتل عام انجامید چنانکه در آن دیار از دیار آثار نگذاشت و بعد خرابی بغداد کهنه بغداد نو آباد شد چنانکه در لب التواریخ آمده که چون امیر شیخ حسن ایلکانی با آذربایجان استیلا یافت شیخ حسن چوپانی بروی خروج کرد و میان ایشان محاربات بسیار واقع شد آخر بعراق عرب فتنه بغداد نو را بنیاد نهاد و در اندک زمانی چنان معمور گشت که بسبب آبادی آن کوفه خراب گردد و از آن تا حال برین منوال آبادی دارد و لیکن مدارس و خوانق و ابنیه عالیه بغداد تمام با قدری آبادانی موجود است بالفعل در تصرف سلاطین عثمانیه اولیا و انقیا و علما و فضلا آنقدر از دار السلام بغداد برخاسته اند که عشر عشیر آن در سایر بلدان بوقوع نیامده مثل حضرت امام محمد شیبانی حنفی و حضرت معروف کرخی و سری سقطی و سید الطایفه جنید و ابو سعید خراز و ابو الحسن نوری و شیخ ابو محمد رویم و سمنون محب و غیره قدس الله سرهم الاقدس و جمال الدین یاقوت کتاب و غیره علما و فضلا رحمهم الله و بسیاری از کمل اولیا و پیشوایان امت در آن زمین مینو قرین مدفن نموده اند مثل افضلهم و اکملهم سلطان المجتهدین و برهان المتقین امام الائمه سراج الامه حضرت امام اعظم ابو حنیفه نعمان بن ثابت رضی الله تعالی عنه و ارضاه عنا و ارزقنا متابعته و حضرت غوث الاعظم مظهر سر اتم امام ربانی محبوب سبحانی معشوق یزدانی مرشد حقانی جناب محی الدین ابو محمد عبد القادر جیلانی الحسنی و الحسینی رضوان الله تعالی علیه و علی آبائه الکرام و اولاده العظام فرد

هر جا که سخن رانم چون نامت مرا خوانم ؛ تقریب برانگیزم در مدح تو آویزم نظم ؛ به آیین گل گلشن
جیلی ؛ نهال برومند پیغمبری ؛ فرازندهٔ رایت هاشمی ؛ طرازندهٔ دولت فاطمی ؛
مهین نوگل گلشن مجتبی ؛ بهین یادگار شهید رضا ؛ شه اولیا مرشد خافقین ؛ دُرِ دُرج
ایمان مهر برج دین ؛ بدنیا مجسم شده فضل رب ؛ امام زمان غوث اعظم لقب ؛ گهر ذات
او هر دو عالم صدف ؛ نبی را پسر مرتضی را خلف ؛ بدانکه نسب و الاحسب آن نقاوهٔ خاندان
رسول و سلالهٔ دودمان بتول از جانب پدر بزرگوار بسبط اکبر حضرت امام حسن مجتبی
و از جانب مادر بسبط اصغر حضرت امام حسین شهید رضا علیهما التحیة والثنا میرسد چنانچه
مشهور و معروف و متون تواریخ بدان مشحون خصوصاً در کتاب بحر الانساب و تاریخ امام
یافعی که قریب التهذیب تکمیله و فصل الخطاب و بهجة الاسرار که مصنفش از مجتهدین است و نفحات
الارض و اسرار الجمال و سر الاقطاب و مرآت جهان نما و سراج القلوب و سفینة الاولیا و کتاب
منقبت غوثیه و شجرات عالیه قادریه و تحفة القادریه و ذکر صد حکایت و ملفوظات قادریه
و رسالهٔ نسبت القادریه و رسالهای میان مصطفی صاحب پشاوری و رسالهٔ ضرب الاقدام
و رسالهای شیخ عبد الحق دهلوی و رسالههای شیخ ابو المعالی و غیره کتب بسیار و بیشمار مرقوم است
که بدرجهٔ اجماع رسیده بلکه در رسالهٔ انساب سادات که مصنفش شیعه است بموافقت این
کتب مذکوره منجر میرساینده صاحب نگارستان که از تواریخ معتبره است باوجودیکه منسوب
و معتقد بمذهب شیعه بوده در ذکر خلفای عباسیه در احوال هارون رشید در قضیهٔ مباهله
حضرت یحیی زاهد که از آبای کرام آنحضرت است و ظهور او در جیلان و طلبیدن رشید
آنحضرت را پیش خود بخیال بی ادبی و ظهور کرامات آنجناب و نسب والاحسب شان ؛

ناشاهزاده ممتحن امام حسن فصلی ایراد نموده من اراد الاطلاع علی بقیة القصد فلیرجع الی کتاب
المذکور بالجمله حضرت سید السادات مظهر سر ربانی و مورد انوار تجلیات سبحانی اندو به
بقدم آنحضرت بر کافه اولیای متقدمین و متأخرین اجماع امت است و اخبار اولیای
سلف و خلف از عظم شان ایشان چه پیش از ظهور پر نور آنجناب و چه بعد از وفات
آنحضرت لاتعد و لاتحصی است و تربیت ایشان از جد امجد او محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
که مارا بانی الا الله و رسوله نیز از انست و از اجداد کرام و خلفای راشدین و جده ماجده
حضرت زهرا و حسنین و جده ماجده او عایشه صدیقه شیر نوشیدن از هر دو پستان او در وا قعه
غیبی و لاریبی و بودن آنمحبوب سبحانی در میان رسول خدا صلی الله علیه وسلم و در میان
صدیقه رضی الله عنها عن ابیها در بستر همخوابی و گفتن جبرئیل السلام این بشارت را
بامر خداتعالی که هذا ولد صالح لکما فکونا من الشاکرین و مامور بودن بانیکه بگوید قدمی
هذه علی رقبة کل ولی الله در حضور اولیای با کمال و گردن نهادن تمامه احیا با جساد و
اموات بارواح چنانکه در بهجة الاسرار مذکور است امریست معروف و مشهور و ننشستن
مگس بر بدن انور معدن آنحضرت و عدم سایه بر قامت تمام منت ایشان در او آخر عمر بدستور
جد امجد او و فرمودن آنجناب که هذا وجود جدی لاوجود عبد القادر بدرجه صحت رسیده
و کرامات و خوارق آنحضرت از اندازه تقریر و احاطه تحریر بیرون است اظهر من الشمس و
ابین من الامس است و امداد و اسعاد محبان و مریدان و مستغیثان که از آنجناب بظهور رسید و
و میرسد امری مقرر و معمولی است نظم زده بر بساط ره جا جمله صف مریدانش از
مژده لاتخف کسی مزرع بخت پرمایه داشت که از حبه حب و دانه کاشت شاباش

طلب کن حق هر چه هست :: گر این اسم اعظم دهد جمله دست :: ولی خدا نایب مصطفی است

تصرف در آفاق و انفس ور است :: و تصرف آن امام انام تا قیامت ساعت بساعت و

قیام در دنیا باقیست چنانکه خود ارشاد میفرمایند شعر افلت شموس الاولین و شمسنا ::

ابدا علی افق العلی لا تغرب :: در غرهٔ ماه مبارک رمضان ۴۷۱ سنه چهار صد و هفتاد و یک که

لفظ عاشق مخبر از آن است در شهر جیلان عالم را بتولد مزین و منور فرمودند در سنه ۴۸۸ چهار

صد و هشتاد و هشت در سن هژده ۱۸ سالگی بدار السلام بغداد تشریف فرما شدند و در سنه پانصد

و بیست و یک بعد حصول انواع علوم و کمالات انسانی و ریاضات کامله حقه و وصول

بمقامات قطبیت کبری و خلافت عظمی پایه‌های منبر را بقدم فیض توام محسود ساقهای عرش

برین ساختند چهل و یکسال خلق را ببغداد دعوت فرمودند و بسیار ناقصان را بدرجه تکمیل

و اکمال رسانیدند و در سن نود و یک ۹۱ که لفظ کامل بر آن دلالت دارد و در سنه ۵۶۲ پانصد و شصت

و دو که لفظ معشوق الهی از آن خبر میدهد نهم ۹ یا یازدهم ربیع الثانی در شهر بغداد با علی

علیین توجه فرمودند نظم عنان تافت پس از توجهات صفات :: صفاتش چو شد محو در

عین ذات :: بخود پرتو خویش زد آفتاب :: یکی شد بهم موج و بحر و حباب :: رضی الله

تعالی عنه و ارضاه عنا مرقد معطر آنحضرت در بغداد مطاف و مرجع کافه انام است و زبان

طایفان و لسان ذاکران باین رباعی مترنم رباعی آنکه وسیلهٔ نجاتست خوانند :: حلال

جمیع مشکلاتست خوانند :: بی شبهه شود سنگ سبیل بجزا :: عصات اگر در عرصاتست خوانند

عمارات رفیعه و گنبدهای منیعه بر آن بنا یافته محل اجابت دعا و حصول مدعا است و مزار

آن مرقد منوره برای رفع هموم عموم دینی و دنیوی و رفع هجوم هموم صوری و معنوی

تریاق اکبر و اکسیر اعظم است نظم خوش آنکه سازند شام و سحر ‹ جبین سجده فرسای آن خاک در
مرا گر رسیدن بسی نادر است ‹ چه نومید مانم خدا قادر است ‹ خوشا دم که پا کرده از فرق سر
ببوسم کنم فکرهای دگر ‹ ز جا خیزم و بانگ یا حی کنم ‹ بیک جز به این راه را طی کنم ‹
بهم چشمی دجله گریان شوم ‹ خجالت ده بحر عمان شوم ‹ خدایا بحق شه اولیا ‹
که چشمم کن از درگهش سرمه سا ‹ رباعی یارب بجمال شیخ عبد القادر ‹ یارب بجلال شیخ عبد القادر
یکجرعه بکام شعری تشنه بریز ‹ از جام وصال شیخ عبد القادر ‹ اللهم ارزقنا شفاعته

تنبوی در شرقی دجله بغداد نزدیک متصل واقع است صاحب تحفة الغرائب گوید که در آنجا آسیابیست که تمامی ادوات و آلات آن مجسم است از سنگ چون آسیابان خواهد که آن آسیا از گردش باز ایستد بر زبان راند که اسکن بحق یونس فی الحال ساکن گردد و چون از شغل خود فراغت یابد امر کند تا باز بحرکت آید **کوفه** در زمان سابق از ابنیه هوشنگ پیشدادی بود بعد از آنکه رو بخرابی نهاد در سال هفدهم هجرت چون هوای مدائن موافق مزاج اهل اسلام نیفتاد اکثر ایشان را تب اتب گشت حضرت سعد وقاص بجناب امیر المومنین عمر خطاب رضی الله عنهما کیفیت معروض داشت جناب خلافت مآب بحضرت سعد مثال واجب الامتثال فرستاد که برای اقامت عرب بهیچ مقام اصلح و انسب از منزلی که بری و بحری و سبزه زار و آبدار و فسیح و وسیع باشد و در میان آن تلی و دریایی که موجب صعود البخر است نبود سعد بعد تفحص بلیغ اینچنین جایی پیدا کرده با میر المومنین معروض داشت که حسب الارشاد در زمین کوفه که میزبلست بری و بحری در میان جزیره فرات بغایت کثیر العشب و النبات با نزاهت آب و هوا و فسحت و وسعت منزل گزیدیم و چون اهل اسلام مدتی در آنجا بسر بردند تاثیر آب و هوا الوان و قوای

ایشان بحالت اصلی عود نمود از امیرالمؤمنین اجازت بنای عمارات گرفتند جناب خلافت مآب
بساختن خانها از نی و بوریا اذن داد امتثالاً لامره بوقوع آوردند و اهل بصره نیز همین طریقه
مسلوک داشتند شبی از شبها آتش در آن هر دو جا افتاد و بسیار نقصان در مال و اموال
ساکنان دست داد بملاحظه این امر بتعمیر خانها از سنگ و خشت ماذون شدند و چون اطلاق
بنای آن شهر از نی و بوریا بود و نیز خاکش مخلوط با ریگ بوده بکوفه مشهور شد چه عرب
این نوع جائی را کوفه گویند بعد از آن حضرت مرتضی علی کرم الله تعالی وجهه در زمان خلافت
خود اکثر در کوفه اقامت میفرمود لهذا خط کوفی اختراع آنحضرت است در آنجا پیش از آن خط
معقلی شایع بوده و مسجد کوفه جائی سخت متبرک است در تاریخ اعثم کوفی آمده که مردی
از امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب اجازت رفتن و معتکف شدن در بیت المقدس
خواسته آنحضرت فرمود زادی که ساخته بخور و راحله که داری بفروش و در این مسجد
ساکن باش که دو رکعت نماز در آن مسجد با ده رکعت نماز دیگر جا برابر است والله اعلم
و دیگر از فضایل آن مسجد آنکه در وقت طوفان نوح تنوری که نخست آب از آن جوشید در
این مسجد نزدیک ستون پنجم بوده آن تنوری بوده از آهن که جبرئیل امین از بهشت
برین جهت آدم علیه السلام آورده بود حضرت خلیل الرحمن در آن مقام نماز گذارده و ادریس
و نوح علی نبینا و علیهم السلام هم نقل میکنند که در آن موضع بعبادت مشغول بوده اند
و نیز [illegible] هزار ولی و هزار وصی در این مسجد نماز گذارده اند و مدتی عصای موسی [illegible]
[illegible] و چندین هزار خلق را از این مسجد روز قیامت برانگیزند که ایشان را نه
حساب بود و نه عذاب چه در میان این مسجد مرغزاری خواهد بود از مرغزارهای بهشت

ودروچشمه هست از چشمه‌های بهشت که در آخر زمان ظاهر خواهند شد در عجایب المخلوقات آورده
که در سنه دوصد وهفتاد در کوفه تگرگی بارید که هر دانه بوزن یکصد وپنجاه درم بود و بر اثر
آن سنگی باریدن گرفت چون گوشت آدمی در هم کشیده ومردمان نیک از کوفه برخاسته‌اند
مثل حضرت امام اعظم ابی حنیفه وابو یوسف قاضی رضی الله عنهما وابو هاشم صوفی وابو علی
حسن وابن جوزی وغیره قدس الله سرهم نجف اشرف در دو فرسنگی کوفه بطرف
قبله واقع شده مشهد معطر منور حضرت ساقی کوثر امیر المومنین مرتضی علی است کرم الله وجهه
آورده‌اند که چون روح مطهر آنحضرت بحظایر قدس انتقال فرموده لا عظام بموجب فرموده
عمل نمودند جسد مطهرش را شب در موضعی که حالا مطاف طوایف عالم است مدفون ساختند
وبحکم وصیت موضع قبر را با زمین هموار کردند که اعدا بران اطلاع نیابند ودر سنه ۱۷۵ یکصد وهفتاد
وپنج روزی هارون الرشید دران سرزمین شکار میکرد آهوی چند به پشته که مدفن آن امام
المسلمین است پناه بردند هارون رشید هر چند سگ بر آن آهوان دوانید وجانور پرانید
مطلقاً تعرض نکردند وباز گشتند هارون رشید متعجب شد بعد از تقدیم مراسم تفتیش پیر که
در آنحدود می بود باز نمود که جسد امیر مومنان در آنجا است لاجرم هارون ترک شکار
کرده لوازم طواف بجای آورده زیارتگاهی ساخت مردم مجاور شده روز بروز آبادانی
وجمعیت دست می داد وتا بعد از یکصد وهشتاد سال عضد الدوله دیلمی در سنه ۳۶۶ سیصد وشصت وشش
بر بالای قبر آنحضرت عمارات عالی ساخت وبیشتر از خانان عمارات آن افزود
امروز شهری آباد است در تصرف سلطان روم کربلای معلی نیز در آنحدود است
ودر آنجا نیز آبادی تمام وعمارات عالیمقام است واز فرات نهر جاری هم در آنجا جاریست

وسال هجری سنه ۳۳۵ سی صد و سی و پنج بود که این بدعت دست داد سر من رای المشهور
بسامره از ابنیه معتصم عباسی است باعث آنکه چون معتصم در تربیت غلامان ترک کوشید اهانت
بسیار از آنها باهل بغداد رسید روزی جمعی سر راه بر معتصم گرفتند و گفتند و یا ابا اسحق از شهر
ما بیرون رود الا با تو حرب کنیم معتصم پرسید که بکدام استطاعت محاربه خواهند نمود گفتند
در دل شب با انگشتان درشت و دلهای ریش خلیفه باستماع اینسخن متاثر گشته و در موضع
قاطول شهری ساخت و سر من رای نام نهاد یعنی هر کسیکه آنرا ببیند مسرور گردد تا بتدریج
بسامره اشتهار یافت و در زمان معتصم هفت فرسنگ طول و یکفرسنگ عرض آنشهر
بوده مسجدی جامع در انجا است در غایت وسعت و نهایت متانت و حوضی از یکپارچه
سنگ در میان مسجد تربیت داده اند که درازی آن بیست و سه ۲۳ گز بلندی آن هفت گز و
ضخامت و سطبری آن نیم گز و در جنب آنمسجد مناری برآورده بودند بطول یکصد و هشتاد
درعه که از بدو آفرینش شبیهش از قوه بفعل نیامده و بنای این شهر در ذیقعده سنه ۲۲۰ دویست
بیست از هجرت سمت وقوع پذیرفته الحال آنشهر بقدر دیهی باقی مانده و مزار فیض آثار حضرت امام علی نقی
و امام حسن عسکری رضوان الله علیهم در سامره امروز مطاف خاص و عام است در تذکره
دولتشاهی آورده که سلطان سنجر بعد از فتح بغداد بسامره رفته مشاهده نمود که قوم شیعه
بزعم خود اسبی را بر در غاری در روزی میبرند و میگویند که امام محمد مهدی موعود در اینجا
مختفی است اگر ظهور کند اسب حاضر باشد سلطان سنجر آن اسب را در سرکار خود نگهداشت
که این اسب نزد من امانت است هرگاه امام ظهور فرماید بنفسه حاضر سازد گویند آنگستاخی

الفسّاج از آنشهر است مداین از شهرهای معروف عراق عرب است در ابتدا طهمورث پیشدادی
همت بر بنای آن گماشته دماوا خوانده اما جمشید باتمام رسانید و ازینکه معظمترین را
مداین خوانده‌اند شش شهر دیگر چون قادسیه و رومیه و جیره و بابل و صوان و نهروان
داخل بوده هر هفت شهر امروز خراب است و مداین سالها دار الملک اکاسره بود نوشیروان
در آنجا ایوانی ساخته بود که از آن عالی‌تر عمارت تا زمان ابو جعفر دوانقی که بنای دار السلام
بغداد نهاد در آسیخ و پایدار بنود و بنای خرابی آن و نصیحت وزیر جعفر بیشتر در ذکر بغداد
گذشت و هنوز آثار آن عمارت باقیست و قبر مبارک حضرت سلیمان فارسی رضی الله عنه
در محاذی ایوان کسری واقعست و مدتها حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه در خرابه
ایوان کسری مشغول بریاضات شاقه بوده‌اند بابل از مداین سبعه است در میان عراق
همچنانکه عراق در میان جهان واقع شده در ابتدا قیبال بن انوش بن شیث بن
آدم علیهم السلام همت بر آبادانی آن گماشته پس از آن طهمورث بتجدید عمارت کرده و نمرود
نیز سالها در آنشهر بسر برده و بعد از و ضحاک دار الملک گردانیده و قلعه در وی بنا
کرده موسوم بکنگ دژ که تا حال آثار آن باقیست پس از وی آنشهر خراب شد کرت
دیگر سکندر عمارت کرد الحال باز خراب است از توابع حله است و در وقت معموری دوازده
فرسنگ عرض داشت و دوازده هزار قصر عالیه داشته و در آنجا چاهیست که بنام دانیال
خوانند گویند هاروت و ماروت دو ملک عاصی در آنچاه مقید و معذب‌اند آورده‌اند که حجاج
در زمان ایالت خود مجاهد نامی فرستاد تا حقیقت معلوم کند وی در آنجا رفته هر یکی را

عظیم در انها پیدا شد چنانکه نزدیک بود که آن بنده ها را پاره پاره سازند و در عجائب المخلوقات
آورده که مداین در ازمنهٔ سابقه هفت قلعه داشت در قلعهٔ اول خانه بود که صورت ربع مسکون
در آن کشیده بودند و آبها و جویها در آن پدید گرده هرگاه اهل ناحیتی عصیان ورزیدندی
آب ایشان را در شهر دیگر افکندندی تا بطاعت باز آمدندی و در قلعهٔ دوم حوضی بوده
عظیم که مردم هر قبیله هر یکی در آن شراب ریختی و آن شرابها بایکدیگر بیامیختی و در قلعهٔ سیم
طبلی عظیم معلق بوده که احوال صحت و موت بیماران از آن طبل مفهوم شدی اگر آن
طبل بانگ دادی آن شخص صحت یافتی والا فلا و در قلعهٔ چهارم آئینهٔ آهنی ترتیب داده بودند
که حال غایب از آن پدید آمدی که مرده است یا زنده و در قلعهٔ پنجم مرغابی ساخته بودند
از مس که اگر جاسوسی درون رفتی آوازی از آن مرغ بر آمدی و در قلعهٔ ششم قاری بوده
آب نشسته و دو کس بدعوی پیش آن قاضی رفتندی هر که مبطل بودی در آب غرق شدی
و در قلعهٔ هفتم درختی از مس کرده بودند و بر و کنجشکان بسیار تعبیه ساخته هر چند آدمی
زیر آن رفتی سایه دادی تا هزار نفر اگر بر هزار یکی افزودی تمام مردم در آفتاب بماندندی
بصره شهریست مشهور در روضة الاحباب آمده که در سال پانزدهم از هجرت امیر المومنین عمر
ابن الخطاب رضی الله عنه بعتبه بن غزوان که یکی از اصحابه بود رضی الله عنهم بفرمود
که در جانب ابله بر ساحل دریا که مفیض دجله و فرات است شهری بنا کند سبب آن داعیه آنکه
در آن حدود مردم عجم از میان عمان بطرف هند آمد شد میکردند و از آن منشا نمود بر لوح ضمیر منیر
قدس تخمیر جناب خلافت مآب این معنی مرتسم گشت که مبادا تیره روزان عجم بسیار شده بان هند

و معموریت مردم بنا قریب بیست سال باتمام رسانیدند و آنرا البصره گفتند برای آنکه در موضعی واقعشد
که اطراف و جوانب آن سنگلاخ بود عرب آنرا بصره گویند بعد از عمارت مردم آوازه معموری
آن شنیده روی بآن دیار آوردند و سود و سودا بسیار بعمل آمد فرد منتفع گشته مردم بصره
یافت هر کس بصره سیم سره گویند شط العرب بکنار بصره واقعشده در شبانروزی
دو مرتبه مد و جزر می یابد و اطراف بصره همیشه سبز و خرم میباشد و در انجا بنی خالد اند
که در حوالی بصره اقامت دارند و در میان ایشان اسپان خوب بهم میرسند بنوعی پرورش
می یابند که اگر یک هفته آب نخورند اثر تشنگی از انها محسوس نشود در طبقات محمودشاهی آمده که
در سنه شصت و نه هجری ببصره وزطاعون اتفاق افتاد که هر روز کما بیش هفتاد هزار
کس فوت میشدند منجمله آن هفتاد هزار کس از اولاد انس بن مالک رضی الله عنه بودند
و بعضی گفته اند که اینسخن غرابتی دارد اما بثبوت پیوسته که بیست هزار عروس هلاک گشتند در روز چهارم
مرد و یک زن در کسوت حیات ماندند والحکم لله الواحد القهار صاحب تاریخ گزیده آورده
که چون معاویه بن ابو سفیان دمشق دارالملک ساخت شهر بصره را بزیاد بن ابیه داد گفت که
در انجا شرایط سیاست تقدیم رساند چه بصره از شریر دزدان و مفسدان ایمن بود زیاد
چون ببصره رسید فرمود تا منادی کردند که هیچکس شب از خانه بیرون نیاید هر که را یابند
بکشند در شب اول یکهزار و هشتصد نفر بقتل آوردند در شب دوم چهارصد در شب سیم سی
کس بعد از آن کس را زهره نبود که شب از خانه پای بیرون نهد تا شبی عرابی را گرفتند گفت
من دیروز در این شهر آمده ام و منادی را نشنیده ام زیاد گفت اگر چه راست است اما گذاشتن

وگذشتن موجب خلل سیاست است اورا نیز بکشت بعد از آن فرمود دروازه های دکان ها نه بندد
هر چه تلف شود من ذمه دار آن هستم در مدت حکومت او به بصره کس در دکان نتوانست
بستن وحوش وکلاب بشهر در آمده در دکانها خرابی میکردند بدانجهت رسم سگ کشتن شد
گویند روزی جبرئیل امین بواسطه موی سگ که در صحن حضرت رسالت پناه افتاده بود
از در آمدن در آن تعلل کرد آنحضرت حکم بکشتن سگ فرموده اند چنانکه شیخ عبد الحق دهلوی
در رسایل خود آورده و صاحب شمایل نیز آورده که امر رسول الله صلی الله علیه وسلم
بقتل الکلاب بدین سبب منسوخ شود از در خدمت جناب شاه عبد العزیز دهلوی بکار کرد گفت من سگ را
نزد خود نگاه دارم تا ملک الموت نیاید که ملک رحمت است فرمودند فرشتگانیکه قبض روح سگان
کنند بان نزا خواهند گرفت ودر قتل سگان حکم او وجوه دیگر میگویند مثل وقوع هوای وبا از
نفس آنها و عدم ورود برکت در جائیکه سگ باشد و مردن بزرگان و پادشاهان
باجتماع آنها لهذا احکام فرنگ گاه گاه بکشتن آنها حکم سید هند یا الجمله در کتب آمده که زمین
باسمان دو تر از بصره نیست ومیشان دهی است از مضافات بصره گویند مهبط ابلیس است
والله اعلم ولیکن تربت عالی رتبت بسیاری صحابه کبار مثل حضرت طلحه و زبیر و انس رضی الله
تعالی عنهم اجمعین در آن دیار است و مردم نیک بسیار از آن شهر برخاسته اند مانند حضرت
خواجه حسن البصری و حبیب العجمی و رابعه عدویه و مالک دینار و عتبه ابن الغلام و حارث
بن اسد المحاسبی و ابو الحسن خضرمی و ابن سیرین و یحیی ابن عمر عدوانی و امام ابو عبد الله
مالک بن انس و خلیل ابن احمد واضع عروض رضی الله عنهم و علمای بسیار و فضلای
بیشمار بر ضمیر منیر مخادیم مخفی نماند که چون از شهر های عراق عرب چندی بسمت یمین

پذیرفت الحال از شهرهای عراق عجم آنچه داخل این اقلیم است مذکور ساخته شروع در دیگر ولایات
مینماید عراق عجم مشترک میان اقلیم سیم وچهارم است اکثر بلادش هوای معتدل دارد
وحدودش بولایت آذربایجان وگرجستان وخوزستان وفارس وجیلانات پیوسته است
طولش از سفیدرود تا نزوه یکصد وشصت فرسنگ عرض او جیلانات تا خوزستان صد فرسنگ
از جمله شهرهای این ولایت آنچه لایق ایراد است یزد است یزد شهریست در غایت لطافت
لطافت فرد سوادش چو نور بصر خوشنما ۞ هوای چو بوی بتان مشکسا ۞ ذکور ولایات
آن شهر تمام صبیح وملیح وباغات دلفریب وعمارات پرزیب در آنجا بسیار است خصوصا تفت
که از جاهای خوب یزد است وبسیاری از مردم قابل کاذرگاه هرات را با تفت سنجیده اند
اما کاذرگاه بسیار نزدیک شهر هرات است وبرخلاف تفت که از یزد تا آنجا بسیار دوراست
اگر در اطراف کوههای تفت که اکثر وقت خشک میباشد آب بودی تفت را از اطیب
بدست آمدی در آنجا رودخانه ایست دو محله بر دو طرف آن واقع که یکی را گرم سیر
دیگری را سردسیر گویند تفاوت آب وهوا میان این دو محله بمثابه ایست که مزروعات
محله گرم سیر قریب به بیست روز از محله سردسیر زودتر بحصول می پیوندد مردمان آنجا
در هفته سه روز مشغول عشرت اند وآتشخانه کلان زردشتیان در آنجا بوده وهنوز
هم هست از نوادرات آن شهر قند واشربه است واز فواکه انار است که دانهایش غیر نیاید
آبدار بر سالکان کشور شعور مستور نماند که از مضافات خراسان دو طبس است یکی را
سینا دیگری گیلکی طبس سینا داخل اقلیم چهارم است در تحت قاین وطبس گیلکی
وطبس گیلکی ... داخل این اقلیم است ودر جوار یزد واقعست ...

ازان ذکر کرده آید بعد ازان شروع در دیگر شهر و ولایت ایطیس کیلک شهری کوچک است
وحصاری در غایت حصانت و استواری دارد هوایش نیک است ابرقوه سابق داخل فارس
بوده الحال تعلق بعراق دارد در نزهت القلوب آمده که آنشهر را اول بالای کوهی ساخته بر کوه
میگفتند چون خراب گشت بعد چندین در زمین که الحال معمور است ساختند بهمان نام خوانده اند
تا بسبب گفتگوی عوام که رعایت مخرج را در بعضی جاها بافراط میرسانند ابرقوه قرار گرفت
گویند کیکاوس سیاوش پسر خود را در ابرقوه در قضیه تهمت سوداوه از آتش گذرانید و
تل بزرگی که الحال هست همان تل خاکستر آتش سیاوش است و از عجایب آنکه درون ابرقوه
باران نبارد مگر اندکی و در بیرون بدستور سایر مواضع اقطار و قطرات فیضان باشد و این همین دعای
حضرت خلیل الرحمن است علی نبینا و علیه السلام **فارس** ولایتی است معمور و آبادان
مملو از نعمتهای فراوان فارس بن اشور بن سام بن نوح همت بر بنای آن گماشته و مردم
آنجا را از اصحاب عقول کامله و ارباب تدابیر صحیحه شمارند صاحب مسالک و ممالک آورده که
شرقی فارس حد کرمانست و غربی خوزستان و صفاهان و شمالی نهری و بیابان از حدود
کرمان و جنوب دریای فارس است و فارس در زمان قدیم پنج بلوک داشته شنگر فتن آن اصطخر بوده
مضافات آن را شصت فرسنگ نوشته اند الحال نه بلوک است معظم ترین بلوک شبانگاه و دار
الملک آن دار البجرد و دار البجرد محلی است در غایت نزاهت و خضرت در تاریخ بناکتی مسطور است
که دار البجرد بنا کرده شنواد و زیر داراب بن بهمن است و بعضی بنای آن را از بهمن میدانند در یکی
از کوههای آن مومیائی بحصول می پیوندد و مومیائی دو قسم است معدنی و عملی معدنی
در دار البجرد و استهبانات بهم میرسد و آن در عهد فریدون پیدا شده باعث آنکه شخصی

کوهی را نیزه زده میخواست صید کند آنجانور از پیش او گریخته در شکاف کوهی که آبی از آن متقاطر بوده
پوشیده شد آن شخص شب در آنجا گذرانیده بهر رنگ آنجانور را گرفت و اثر شکستگی او درست یافت
و آن بز کوهی را صید کرده نزد فریدون آورد و کیفیت باز نمود فریدون مرغی را پای شکسته
از آن آب خورانید آن مرغ را پای درست شده بعد آن تفحص شده که از آن مومیائی چیزی در آب
مخلوط باشد بعد از آن معدن پیدا کرده در حیز ضبط کرده و عملی آنست که کودک سرخ موی را
با آب انگور می پرورند و محافظت مینمایند تا بسن سی ساله شود آنگاه خمی سنگین پر عسل کرده آن شخص را
در آن خم میگذارند و سرش را استوار می بندند تا بعد مدتی آن آدمی مومیائی میشود و این قسم بهتر
از کانیست و اطراف دار الجرد بوفور اشجار و انهار و ترجیح بر بسیاری از بلاد دارد قبر حضرت
کلبی که بسیاری از فارس بسعی او مفتوح گشته در دار الجرد است پنج از شهرهای مختص
سکانش اکثر بصنعت کمانگری اشتغال دارند از مضافاتش موضعی است بدره نام
نهایت با سبزه و شگوفه ریز بسبب آبهای روان و کثرت درختان بر بسیار جاها رجحان
دارد و بر جنوب آن مقام موضعیست موسوم بتخت خرگه محل صحبت احبا و جای معاشرت
اهل صهبا است اصطخر سالها دار الملک پادشاهان عجم بوده و مشهور است که دار الملک
حضرت سلیمان نیز بوده و بر طبق آیه کریمه غدوها شهر و رواحها شهر آنحضرت صباح در
شام بودی و روز در اصطخر گذرانیدی و اکثر شبها در کشمیر گذرانیدی و اسمش کوه
فارس گرد و مردان از جمله علامات ولادت کثیر السعادت حضرت رسالت مرتبت علیه السلام آتشکده را
بلخ بوده و کیومرث که آغاز پادشاهی جهان از وست اول شهری که در جهان بنیاد نهاد
اصطخر بوده و آن شهر بسیار طولانی افتاده اما الحال چیزی که باقی مانده است قلعه ایست

سهایست بلند و دیگر چهل مناره است آورده اند که چون نوبت سلطنت بجمشید رسید فرمود
تا در آن نزهت آباد قصری منیع و رفیع ساختند و روزیکه آهوی آفتاب آتشین تیغ از زاویهٔ حوت بچراگاه
حمل نقل نمود در آن قصر بحشمت تمام بر متکای دولت تکیه زده بساط عیش و انبساط بگسترانید
و آنروز را نوروز نام نهاد بعد از و مجوسان عجم نوروز را عید گرفته داخل ایام عبادات
ساختند امروز از آن عمارت چهارده ستون باقیست هر یک از آن سر بفلک کشیده
و کرهٔ ارض را حمل آن ناف دریده دروازهٔ آن عمارت دو تخته سنگ است هر یکی تخمینا
سی گز طول و بیست گز عرض و پنج گز ضخامت دارد که در آنجا انواع مهارت و صنعت را
در فن سنگتراشی بعمل آورده اند و در شگاف کوهی که نزدیک باصطخر است هیکلی عظیم ساخته اند پیوسته
باد بر آن هیکل میوزد بنابر آن گویند که حضرت سلیمان باد را در درون آن هیکل حبس
کرده است که بر آن مقاومت نتواند کرد بیضا در ازمنهٔ سابقه شهری معروف بوده بعضی
گویند که گشتاسب بتعمیر آن همت گماشته و برخی را اعتقاد آنکه دیوان بفرموده حضرت سلیمان بنای آن شهر
از سنگ سفید نهاده اند و در حدود آن مرغزاری بوده سی فرسنگ که آب و گیاه اندر غایت صفوت
و نهایت خضرت داشته از غایت لطافت آب و هوا مار و کژدم و موذیات نداشته و میوه در
کمال شادابی و بالیدگی بحصول می پیوسته چه وزن هر دانه انگوری ده مثقال بوده و نوعی از
سیب بهم میرسید که دور آن دو شبر بوده اما الحال آن مرغزار بر طرف شده در بدل آن
ده باره العمل آمده و از آنکه تربتی در غایت سفیدی دارد بیضا میگویند حسین بن منصور
حلاج از آن شهر است کازرون جائی با نزهت و طراوت است در فصل بهار از
وفور گل و لاله جای لایق جام و پیاله است و آن شهر را بنا کرده قباد بن فیروز است

مولانا جلال الدین الدوانی از دوان که قریه‌ایست از اعمال کازرون برخاسته ارجان از بلاد
فارس است و قباد بن فیروز آن شهر را بنا کرده و در نزدیک آن شهر نهریست و بر آن نهر پلی بسته اند یک
طاق و عرض ما بین دو پایه پل یکصد و هشتاد درع است و ارتفاع مقدار دو نیزه است و در آن شهر
چاهی است که پایان آنچاه بریسمانها معلوم کرده دریافت نشده و از آنچاه آنمقدار آب در وقتی
از اوقات بیرون میشود که طاحونه بر آن میگردد و چاهی که حضرت یوسف علیه السلام را در آن انداخته اند هم آنجا است
و هرم زبان زنان آن میروند سیرم موضعی است میان اصفهان و شیراز و در آنجا چشمه ایست
و اگر در موضعی ملخ افتد سانند شیشه از آن آب برگیرند بشرط آنکه آن ظرف را تا رسیدن بمکان
مقصود بر زمین ننهند و حامل آن آب باز پس ننگرند پس جانوران سیاه که آنها را سار گویند و
تابع این آب اند ملخها را همه بکشند عجب تر آنکه از مرغان هیچ یکی در حوالی آن نیست شیراز همیشه
دار الملک سلاطین سرفراز و محل توطن خواقین بلند الاعزاز بوده بحسب لطافت آب و هوا
از باغ ارم آیتی و از روضه رضوان کنایتی است و این بقعه را محمد قاسم بن عقیل عم زاده
حجاج در سنه هفتاد و چهار هجری بنا نهاده و شیراز بوسعت ساحت و تکلف ابنیه و
عمارات اتصاف دارد در بازارهای آنجا اطعمه لذیذ بالوان یافت مثل مرغ بریان و آش نارنج و آب
لیمو و غیره و در زمان عضد الدوله دیلمی معموری موفور بهم رسانید و سور و باره بگرد شیراز بنا شده
و ازدحام خلایق بمرتبه رسید که لشکریانرا جای نشستن نماند بنابران عضد الدوله نزدیک شیراز
قصبه نهایت تکلف موسوم بفنا خسرو متضمن سکونت سپاهیان بنا کرده مشهور بسوق الامیر گردانید
اما اکنون آنموضع خراب است و ملک شرف الدین اینجو نیز تجدید برج و باره آن نموده و هوای شیراز
در غایت اعتدال است اکثر از سواقی جریان می یابد بهترین آنها کاریز رکناباد است مشهور بکن

آباد است که رکن الدوله حسن بن بویه دیلمی احداث نموده در شیراز بقاع خیر مثل مساجد و خوانق و
مدرسه و معابد بسیار است و مسجد عتیق که بانی آن عمرو بن لیث صفار است از انجمله است گویند
هرگز این مسجد از اولیائی خالی نیست و پشته الله اکبر قریب بلده واقعست و مردمش از بنده و احرار
و غنی و فقیر بسیر و صحبت مایل‌اند التزام دارند که ایام هفته را هر روز در جائی بسر برند و
بفصل گل که دور ساغر و پیمانه میباشد کسی در خانه نمیباشد مگر دیوانه میباشد
و بهترین جاهای شیراز مصلا است که اکثر سبزگاها در این ضلع واقعشده و دیگر سیر خلجان است که از
شهر تا کوه دراک که قریب دو فرسنگ است و تمام باغات است و مزار فیض آثار پنج نوباده امام
همام موسی کاظم رضی الله عنهم در شیراز واقع است که بر سر قبر هر یک عمارات عالی ساخته اند و
مزارع بسیار وقف کرده در ده فرسنگی شیراز چشمه ایست موسوم به آب چاشت که در فصل پائیز
آب آن چشمه خاصیت جلاب می بخشد و درآن ایام مردم بسیار بآن موضع روند سه روز صبح بقیه ظریفه ۱۴
و شام از آن آب آشامیده دفع فضلات مینمایند و طرفه اینکه در وقت خوردن باید که در
دل بگذرانند که از منفذ اعلی یا اسفل دفع خواهد شد اگر هیچ نگویند نفخی در شکم پیدا شود که بیم
هلاکت باشد دیگر فضلات دفع نگردد و در عجایب البلدان مشهور است که در طرف ولایت جنوب
فارس صحرا ایست متصل بقریه و قبر جاماسپ حکیم انجاست و بر بالای قبر آهن پارها ریخته اند هر کس که
پاره از انجا بر گیرد راه گم کند و از آن صحرا بیرون نمیتواند رفت مگر وقتیکه آهن پاره بجایش
نهد و هر صاحب منصبی که سواره از نواحی آن قبر بگذرد البته هم در آن سال معزول شود یا
بمیرد و در زمان سلطان محمود غازان شیخ جمال مصری که حاکم فارس بود روزی سواره
از حوالی آن قبر میگذشت همراهانش گفتند که مناسب نیست که راه را بگردانیم یا پیاده شده از

از قبر جاماسپ بگذریم التفات بآنشخص ناکرده گفت هذا من فسادات العجم همچنان سواره بگذشت هتاان سال وفات یافت و کبار اولیا و شعرا و فضلا از شیراز برخاسته اند که تعداد اسامی نهاد دفترے می باید مثل شیخ ابوالحسن کردویه ابو العباس احمد و بندار بن الحسین و شیخ عبد الله خفیف و شیخ مومن و شیخ روزبهان و شیخ ابوبکر و شیخ نجیب الدین علی بزغش و عبد الرحمن قدس الله اسرارہم و ابن مقلہ که خط ثلث را از خط کوفی استنباط نموده در تاریخ یافعی مذکور است که جمیع امم کتابت از شرق تا غرب از عرب تا عجم در تمام ربع مسکون دوازده نوع است و آن عربی و فارسی حمیری یونانی سریانی و عبرانی رومی قبطی بربری هندی چینی است و از فضلا نصر الدین بن عبد الحمید مترجم کلیله و دمنه و شیخ مصلح الدین سعدی و مجد الدین همگر و مولانا قطب الدین و قطب نجمی و فضل الله و صاف و خواجه حافظ و ابو اسحق حلاج اطعمه لارا از شهرهای قدیم است و هوا الایق دارد و مردم نیک از آنملک بسیار برخاسته اند مثل مولانا الجمال الدین حسین و مولانا علاء الدین و مولانا عبد الغفور شاگرد مولانا عبد الرحمن جامی و مولانا مصلح الدین و غیره خورستان ولایت پر نعمت است اما هوایش ناخوش و فاسد است و حدود ش تا ولایت عراق عرب و کردستان و بر بر و فارس پیوسته صاحب طبقات محمود شاهی آورده که در سنه ۴۴۴ چهار صد و چهل و چار در خورستان و توابع آن زلزله بوقوع آمد که خلق کثیری عرضه هلاک شدند و کوهے منفجر گشت از میان آنکوه نردبانی ظاهر شد از گچ که گویا در میان کوه پنهان کرده بودند و از امیر المومنین علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه نقلست که دجال از طرف اصفهان برآید و به مقدمه او مردی باشد مهران نام که اهل وی از خورستان بود

خراب کند مگر مکه و مدینه و بیت المقدس و فتح آن ولایت را چنان نوشته‌اند که ابو سبره ابن رهم نموده
ناطق بالصواب عمر بن الخطاب رضی الله عنه لشکر بر سر هرمزان که حاکم آن امصار بود کشید و هرمزان
توفیق رفیق گشته همراه وی بمدینه شتافته زبان بکلمهٔ طیبه گویا کرده بسعادت ملازمت امیر
المومنین فایز شد و روایتی آنکه خوزستان بسعی حضرت ابو موسی اشعری رضی الله عنه
صورت تسخیر یافت و در ازمنهٔ سابقه اهواز از ملوک معظمهٔ خوزستان بوده آورده‌اند که
هر سالی در انجا مقام کند البته در عقل خود نقصانی بیند و باعث آبادیش اردشیر بابکان
بوده شوش از شهرهای مشهورهٔ خوزستان بود ابن المقنع آورده که اول سوریکه بعد طوفان نوح
بنا شده سور شوش است و سام بن نوح آنرا تعمیر کرده و حضرت ابو موسی اشعری رضی الله عنه در زمان ایام
نشان فاروق اعظم آن شهر را فتح نموده و سیصد خزینه در انجا بدست اهل اسلام افتاده پس از آن
بتخانه رفت دید که پرده بر در آنجا آویخته اند و مردم به سجدهٔ آن مبادرت مینمایند چون قصد درون رفتن
کرد خازن بگریست و گفت که درین بتخانه مالی نیست مگر تابوت دانیال که معبد ماست چون در وا کشاد
سریری دید که شخصی بر آن خوابیده که اصلا خللی در جسم او راه نیافته ابو موسی بفرموده فاروق
اعظم رضی الله عنهما دانیال را بر کنار آبی دفن کرد بعد چندی آن قبر زیر آب آمد و گویند
آن ماهیان را کسی صید کردن نمیتوانند و هر زمانی که در آن شیشه بود ماهیان با آن التفات نمایند
عسکر مکرم شهری بانام بوده اند لشکر بن طهمورث دیو بند در انجا شهری بزرگ
بساخت و آنرا لشکر خواندند و بعد از چندگاه ویران شد شاپور ذو الاکتاف
بتجدید عمارت فرمود مورخ شاپور خواند کرت دیگر رو بویرانی نهاد و مکرم چون که
از جانب حجاج بخوزستان رفت و فرخزاد را بکشت آن شهر را آبادان ساخت و موسوم

بعسکر مکرم گردانید شرب و نیشکر عسکر با ناصر بوده گویند وقتی از نقل عسکر ملخ بسیار بهم رسید
که باعث خرابی عسکر گردید آن شهرها که مذکور شدند الحال خراب اند و از شهرهای سابق خوزستان
که الحال آباد است دزفول است دزفول از ابنیهٔ اردشیر بابکانست اگرچه شهر کوچک است
اما مضافات آن بسیار است تاجر و قطران دو قریهٔ معمور اند و در حوالی آن مرغزار است
نیم فرسنگ در نیم فرسنگ که در تمام آن نرگس خودرو است و هم درین حدود درختان اند که نهال
آن درخت گویند و شگوفهٔ آن زرد و بسیار لطیف است اما ثمره نمیدهند شوشتر بعضی
شوشتر و بعضی تستر تعبیر کرده اند دار الملک خوزستان است مولف هفت اقلیم آورده
که بنا کرده شاپور بن اردشیر است و صاحب نزهة القلوب نگارد که نخست هوشنگ بنای آن نهاد
کرد بعد از آن اردشیر تجدید در آبادانی آن کوشید و آن شهر بر کنار نهر الشقان بر روی بلندی
واقع شده و قلعه اش در غایت حصانت و محکمی است و از نیکان آن شهر حضرت سهل بن عبد الله
تستری است کرمان ولایتی است وسیع و بی پایان شرقی آن مکران و غربی آن فارس
و جنوبی آن بحر فارس و شمالی آن خراسانست و کرمان بن فارس باعث آبادانی آن شهر گشته
آنرا برگزیده مسطور است که چون اردشیر بابکان بر ملوک طوائف دست یافت متوجه کرمان
گشت در آنجا مردی بود هفتواد و قصه کرم هفتواد بتفصیل در شاهنامه مذکور است
اردشیر بحیله آن کرم را که باعث اقبال هفتواد بود بقتل آورده مسلط گشت و بعد از آن
شهر گواشیر را که سالها دار الملک کرمان بود بساخت و از کنار دجله بغداد نار و بیجون
کرد و حمد الله مستوفی در نزهة القلوب آورده که کرمان دو شهر دارد و آن شهرها را هوای
معتدل است و شهر کلان آن بردسیر و سیرجانست و در بعضی ولایات کرمان خرما و انجیر سالی

نماه بار سیده و در حوالی کوه بابان پشته ایست که خاک آن را مردم عوض صابون بکار برند
و در عجایب البلدان آمده که در جبال کرمان سنگهاست که چون آنرا بر هم رسانند باران آید و
ایضاً سنگیست که چون هیزم میسوزد و صاحب مجموعهٔ نوادر می آرد که در کرمان نوعی از درخت
است که چوب ورا آتش نسوزد و در آنجا معدن توتیا است و مردم نیک از آنجا برخواسته اند
مثل شاه شجاع ، و اوحد الدین و امام شمس الدین محمد طباطبا از شهرهای مشخص کرمانست
و آب و هوائی خوش دارد و قلعه اش در غایت استحکام است و خواجه عماد فقیه در آنجا نسبت
سیستان ولایتیست که حدودش از خراسانست تا مفازه کرمان و جانب غزنین و اطراف
افغانستان و هند در ازمنهٔ سابقه نوعی آبادان بود که یکجریب زمین با وجود قلت آب بهزار
دینار کیلی فروخته شد و غور اسفرار در اول حال داخل سیستان بوده و آنولایت را سجستان
نیز گفته اند چه سجستان بن فارس همت بر آبادانی آنجا گماشته و نیز ابلستان و نیمروز
شهرت دارد و در اول آنجا را انگری هم خوانده اند و چون عرب معرّب کردند سجزی
خواندند بزرگترین جوی سجستان نهر هیرمن است که اکثر از آن بکشتی میگذرند و در قاموس
آورده که هیرمن نهریست که از سجستان میرود و با آنکه هزار رود خانه در آن اندازند اصلاً زیاده
نمیشود با آنکه هزار رود و مزرع سیراب اند قطعاً نمیگردد و فضلاتش در بحر زره میریزد و زره دریا
ایست سی فرسنگ در سی فرسنگ و در میان آن یک جزیره ایست مزرع و مردم
نشین صاحب مبارکشاهی آورده که در همه سیستان همه کوه است بر در شهر بام و ماریکلان
بهشت بر آمده بر آنکوه افتاده است گویند که هنوز زنده است و دو جناح دارد یکی سبز
و یکی سرخ و گاهی آن مار را بجنبد و از عجایب آنجا یار ریگ روانیست نزدیک دق و قلعهگاه

وانکوهی است که قریب بثلث فرسنگ بلندی دارد و ریگ روی انکوه را ریگ روان گرفته
در انجا چند مزار متبرکه است که مردم شبهای جمعه بزیارت انمقام میروند و چون بسر کوه میرسند
وخود را برروی ریگ رها کرده میل بپایان میکنند در آن وقت آوازه نقاره و نفیر از میان
کوه نوعی پیدا میشود که گویا پنجاه خروار نقاره و کورکه را یکبار در خروش آورده اند و عجب تر
آنکه چون بپای کوه میرسند هر ریگی که بپایان می آید تخلف مینماید و باز بالا میرود و مردمان
نیک آنملک بسیار اند مثل ابو عبدالله سجزی و خواجه عبدالله طاقی و شیخ ابو الحسن
بشری که از پیران خواجه عبدالله انصاری بوده و خواجه معین الدین حسن سجزی و ان
شعرا فرخی وغیره **فراه** ولایتی است مختصر و قریه و دره دارد ارتفاعش نیک
بحصول می پیوندد و بند از ضمایم آنجا است و در یکفرسنگی فراه کوهی است که آنرا
بارندگی گویند و درین کوه طاقیست از سنگ که دایم از انجا آب میچکد و مردم در انجا
آمده دعا میکنند و اگر چکیدن آب زیاده شود بمراد آمدن حاجت امیدوار میشوند والا
محروم باز میگردند و ابو نصر صاحب نصاب ضبیان از انشهر است **قندهار** شهری بوده
استوار گویند هر گاه لشکری آنشهر را محاصره نماید در نظر ایشان شهر بند بالاتر از ان
نماید که معهود است و در میان قلعه چاهیست عمیق در سنگخاره کسانیکه در ان غوص
کرده اند آب آنرا جاری دیده اند و وقتیکه از انجا آب کشند برگهای درخت
وشاخهای گیاه بر می آید و هوای قندهار بسیار نیک است و مردم آنجا غث و سمین
و اکثری شیرین و نمکین اند **رباعی** ضبط دل اگر کنم ز خوبان جهان ؛ از نوش لبان
قندهاری نتوان ؛ نی صبر بجا ماند نه تاب و توان ؛ ای اهل دل از ترکان افغان افغان

بوده قندهار بنا نهاد است..... و اکثر آب باغاتش از کاریز است و یکی از مضافات قندهار نیز
داور است که دار الملک سوری بوده که جد سلاطین غور است و دیگری بست است که
نشستی بعظمت بوده و در آن ناحیت گنبدی است و در آن دو قبر است که اینها از انبیا نیز اند
نامی گنبد سبزبار میگویند و مکرر سقف آن گنبد را پوشانیده اند و صباحش شگافته
یافته چنانکه اثری باران گل و خاک در درون گنبد نیافته اند و دیگر مزار شیخ احمد نوقانی است
و نوقان از قرای بست است روزی شیخ مذکور بر سجاده مستقبل قبله نشسته بود از عالم رفته
تا چهار سال بهمین دستور تشهد نشسته بود و قاضی آنجا یار از کمال شفقت شیخ را تکیه
داده غضب شیخ فوات یافته و بسیاری از آل و عشایر قاضی نیز مرده اند مادام که
شیخ را بحال سابقه نشانده اند آن انقلاب دفع نشده و چون بعد از قتل نادرشاه که در شب
سیزدهم ۱۳ جمادی الاول سنه ۱۱۶۰ یکهزار و یکصد و شصت هجری در مضافات مشهد واقع شده مصرع
جدا شد سر و پای نادر ز تیغ ۞ از تاریخ آن خبر می دهد احمد شاه درانی سدوزئی در اطراف
خراسان پادشاهی یافته قندهار را دار السلطنت گردانید و قلعه متینی در آنجا طرح
انداخت موسوم باحمد شاهی ساخت در آنوقت آبادی قندهار بسیار بوقوع آمده در تاریخ
قوام الملکی از تاریخ مولانا ظهیر الدین نقل میکند که در سنه ۳۰۴ سیصد و چهار در ایام مقتدر عباسی
از خراسان خبر رسید که برجی از بروج قندهار کنده شد جائی یافتند که قریب هزار سر آدمی
درو بود بزنجیر بهم بسته و از انجمله در گوش بیست و نه ۲۹ سر از انها رقعه ها بود بریسمان بسته
و نام آنکس بر آن نوشته منهاشر بحر بن سکان و حنان بن زید و خلیل بن موسی و بر آن
نوشته تا مورخ بود بتاریخ سنه هفتاد هجری و تفاوت فیمابین دو صد و سی و چهار ۲۳۴

سال بود افسانه‌ها تا آن زمان تازه مانده بود نه بیهق نیز شهریست از ضمایم قندها نزدیک
باندراب و آن را مصر نیز میگویند و مردم نیک از انجا برخاسته‌اند مثل ابوبکر احمد بیهقی استاد
سلطان محمود غزنوی و صاحب سنن کبیر و سید حسین و هر دو پسر او سید حسن و سید
این معروف بمیر اویسی که هر سه بزرگوار در کشمیر مدفن یافته قدس سرهم و دیگر میمنه است
که الحال لقب دیهی مانده جنوب کوهستان سنبل که نزدیک زمین داور است واقعنده و حسن
میمندی احمد بن حسن وزرای سلطان محمود از انجا خاسته‌اند غزنین تختگاه سلاطین
آل سبکتگین و عظمتش بغایتی نوشته‌اند که دوازده هزار مدرسه و مسجد داشته و در زمان
سلطان محمود چنان آبادان شده بود که هر روز ده هزار خروار گنجشک صیادان انجا
می آوردند و غزنین آب و هوای نیک دارد و ادویهٔ مفیده در جبالش بسیار یافت
میشود و گژدم و دیگر موذیات در انجا کمتر باشند و در واقعات بابری آمده که در زمان
باستان غزنین و قندهار را از زابلستان میگفته‌اند و چنانکه از اشعار فردوسی و فرخی
معلوم میشود و بعد از و در سنه ۵۴۳ پانصد و چهل و سه چون علاء الدین حسن غوری بر بهرام
شاه که از اولاد سلطان محمود غزنوی بود مظفر گشت بکینهٔ برادر خود سلطان سوری
غزنین را هفت شبانه روز آتش زد و بانهدام و انعدام قصور و عمارات پرداخت و بقتل
و غارت و کندن انجا فرمان داد و قبور آل سبکتگین الا بعد از سلطان محمود غازی شگافته
استخوانها برآورده بسوخت لاجرم بجهان سوز ملقب گردید بعد از آن بروضهٔ برادر
خود نعش او را بغور فرستاد و خاک غزنین را بر مردم غزنین بار کرده بفیروزکوه فرستاد
و آنجماعه را نیز کشته و خون آنها را با خاک غزنین آمیخته عمارت ساخت و از مردم غزنین

حکیم سنائی و شیخ رضی الدین علی لالا بوده و چرخ از توماں لهوکر غزنین است و دساین نوا
انجیر از چرخ جامی نیست و مولانا یعقوب چرخی از آنجا است **پشاور** شهریست وسیع
اما هوای گرم دارد و گرد و مان در ایام گرما در آنجا بافراط بهم میرسند ناستوار پیشاور خصوصا
مرغوبی که دهی است از مضافات آنجا با نام است و بآن تیزی و لطافت در روی زمین
ناستوار یافت نشود و برنج بارهٔ آنجا نیز در غایت لطافت و نزاکت است باره جوی است که صرف
آن برنج مینود اسپس ها ضمه است ولونگی آنجا که مردمان اعلی و ادنی بکمر می بندند با نام است
مردمان نیک و علما بسیار از آن ملک برخاسته اند مثل میان عمر چمکنی و میان مصطفی
رحمهم الله تعالی و نزدیک پشاور بطرف کشمیر **قلعهٔ اتهک** است بر لب آب بزرگ گویند
در اول این قلعه را اسکندر رومی ساخته بعد آن که خراب شده حلیم خان از امرای شاهجهان
همت بر بنای آن گماشت سور القلعه را بکمال ساخت از میان دریای دخار بر داشت و این
قلعه از اتهک فاتح است که تسخیر آن یک سلاطین قلعه گیر را بدون برج و بارهٔ آن
نیست ... و کشادن انحصار چون دست و دل لعبان دشوار است. دوانیدن
سنجنیق و غیره بر بالای آن و از کار **کنجا** و درت و **لاهور** شهریست مختصر اما فضای
نیک دارد مصور تقدیر در چهره پردازی بتان آنطرف نکته فروگذاشت نکرده و همه
آفت جان و غارت دل ساخته **ملتان** شهریست در غایت دلکشائی و مضافات
بسیار دارد و از ابنیه قدیم است گویند اول شهریست که در هند بنا شده لهذا ام البلاد
نیز خوانده اند و هوایش نیک گرم است و در مردمان آنجا ملاحتی بغایت است اولیا
و بزرگان از آن ملک بسیار خاسته و مثل حضرت بهاء الدین ذکریای ملتانی و غیره
قدس سرهم ،،

قدس سرهم **پاک پتن** ضلعیست ساکنانش در چوب تراشی و ساختن حقه‌های چوبی
مهارتی مسلمند آستانه حضرت شاه فرید شکرگنج قدس سره در آنجاست و در آستانه ایشان
دروازه‌ایست مشهور بهشتی دروازه از شاه فرید نقل میکنند که هر که یکبار بشرط اسلام از آن
از دروازه من گذرد به دوزخ نخواهد رسید در این ایام که این مسوده بتحریر میرسید یکی از
فرنگیان بر این سخن انکار کرده رخت پوشیده از آن دروازه گذشت بعد از آن لباس از
بدن کرده امتحاناً در آتش انداخت لباس را اصلاً آتش اثر نکرده و فرنگی بملاحظه این کرامت
مسلمان شد لاهور از شهرهای معروف هند است لاهار و لهاور و لاهو و لاهیور نیز گفته‌اند
چنانکه از اشعار شعرای باستان مفهوم میشود در عجایب المخلوقات می‌آرد که دو استخوان
زانوی آدمی در زمان سابق در لاهور افتاده بود که یکی را متوطنان آنمکان انبار غله ساخته
بودند دیگری را قنطرهٔ آب گردانیده و در عجایب البلدان مسطور است که لاهور در زمان
باستان با وفور آبادانی و معموری هزار سناق داشته که هر کدام را حاکمی علیحده بوده
در ایام سلطنت چغتائیه بسیار آبادی یافته و قلعه در غایت محکمی بهم رسانیده از جمله آن
سلاطین فقط شاهجهان پادشاه مبلغ پنجاه لک روپیه بر عمارات آنجا صرف کرده و از
اکبر شاه وغیره حرفی نیست و مقبرهٔ جهانگیر پادشاه که بشاه دره مشهور است نیز نزدیکی
دارد و در آنجا در فن سنگتراشی مهارت بسیار بکار برده‌اند و در نفس شهر مسجد وزیرخان
نیز مکانی با نزهت است و در یکفرسنگی لاهور باغ شالامار نیز جائی خوب و عمارتی
مرغوبست آب آن باغ از دریای لاهور از حوالی کوهستان جدا کرده آورده‌اند و فواره
های بسیار و آبشارها دارد و شهر لاهور بعد انقراض سلطنت چغتائیه از دست بر

سکان اطراف بسیار خراب شد چون رنجیت سنگه نام یکی از قوم سکان که از توابعان گرو
نانک بودند بحکومت شهر لاهور قدری آباد گردید و قلعه درونی تمام در زیر خانه های
مردم آمده تا در بیرون بدستور ویران بود چون درین ایام در سنه یکهزار و دو صد و شصت و
دو هجری که نقطه اقتدار قوی صاحبان انگریز نشان خبر شهر لاهور بتصرف اولیای دولت
کمپنی انگریز در آمد و خار انتزار بداس شمشیر صاعقه بار بهادران نامدار انساحت ملک بر
طرف شد در بیرون شهر نیز بیوت سمیون در عمارات و طرح بازارها می افزایند و بیوت
بوفور اقمشه و کثرت امتعه و سایر ضروریات از شهرهای دیگر ممتاز و مستغنی است نهر
آنجا بلطف حلاوت آنقدر رسید که فقیر و غنی و مستغنی از آن بهره مند میگردند و شهد و انند
سالی دو کرت بحصول می پیوندد و تمام سال کفایت میکند مردمان نیک از لاهور بسیار
خاسته اند و علمای دین و دیانت و اولیای با کرامت بسیار دارد که اسامی آن بزرگواران
دفتری میطلبد سیالکوت بنا کرده سلطان شهاب الدین سام است قبل ازین از بناهای
راجه سالباهن است و مردمان دانشمند و بعضی حیثیت آدر آن زمین بسیار نشو و نما یافته اند
امرتسر بیشتر دهی بوده از متعلقات بتاله چون سوداگران کشمیر در آنجا بود و سود اند اختند
روز بروز آبادانی یافت تا صورت شهری گرفت الحال بوفور امتعه و اقمشه و داد و ستد نظیر
نظیر ندارد و سبب سکونت ارباب اسلام مساجد بسیار بهم رسانیده رواج تمام گرفته است آب
در غایت عذوبت و لطافت است و سکنه اش در نهایت ملاحت لیکن از اولیا و علما و فضلا
هوایش ناسازگار است و از مضافات لاهور کوهیست موسوم نگرکوت و نگرکوت
قلعه دارد چون دعای مظلومان بفلک رسیده و بر دامن این کوه سپهر شکوه گنبدی

و دران کنبد سنگ پاره ایست از تکلف ساده و صفحه اش بصورت افتاده و اهل هند آن را
سنگ پاره اعتقاد لیست از آنکوه محکم تر در سالی دو بار هزاران هزار آدمی بعزم طواف آن مکان
دین حرکت می آیند بعضی زبان خود را بدست خود بریده زیر آستان آن مکان دفن می کنند و این
کوه بر شمال هند واقع شده و از نگرکوت تا کوچ که اقصای ولایت بنگاله است رنجیده اند
که هر کدام سه چهار روزه زمین در تصرف دارند و در زبان و دین با اهل هند متفق اند حکمای
سابق هند گویا تحقیق این کوهستان کرده اند و یک لکه بیست و پنجهزار کوه متصل همین کوه
یافته اند نتیجه اهل هند آنکوه را سوالک پربت میخوانند و همین کوه است که با نهایت
ولایت ختا رسیده و همچنین از هند گذشته و بکابل و بدخشان و خراسان کشیده و از شمال
نیشاپور گذشته بری و قزوین و طبرستان رفته چنانکه در تحت ملکه منفی اظهاری بدانکوه کرده
و کشمیر و تبت در میان این کوه است و آب بسیار ازین کوهستان در میان ولایت هند
جریان می پذیرد مثل ستلج و بیاه و راوی و چناب و بهت و نیلاب و این آبها در ولایت
ملتان بیکدیگر پیوسته در حوالی هته بعمان میریزند و ایضاً آب گنگ و جون و رامت
و کوهی و سرو هم ازین کوهستان بر آمده و همه یکجا در ولایت بنگاله به محیط متصل میشوند جلندر
شهریست خورد و مضافات خوب و باغات مرغوب دارد و بسیار بزرگان و علما ازینجا خاسته اند
لدهیانه پیشتر قصبه بود و الحال چون محل اقامت سرداران انگریز شده آبادانی یافته
شهرت پیدا کرده سر هند که لشهر هند نیز تعبیر کرده اند سابق داخل سامانه بوده سلطان
فیروز شاه آنرا جدا ساخته سرکار گردانیده حصاری در آنجا بنا فرمود موسوم بفیروز آباد
و شهر مذکور نهایت صفا و باغات دلکشا داشته مردمانش اکثر ملا و کاتب بوده اند و بعضی در

چه زبان اهل هند کا پربت
کوه و جبل را گویند
و سوالک یعنی یک لکھ و پربت
پنجهزار کوه را گویند

دریای لاهور

دریای وزیرآباد
دریای کشمیر
وبهت دریا را میگویند
جالندهر نیز گویند

مصوری مهارت داشته اند چون در زمان سلطنت فرخ سیر بنده سنگهه از سکان گرو جرات بهم
رسانیده و بر سرهند تاخت و آنشهر را بالکل خراب ساخت و نبش قبور در انجا بسیار کرده نام
و نشان از انها نگذاشت مزار شیخ احمد سرهندی قدس سره در انجا است و شیخ در کابل تولد یافته چون
بسن رشد رسیده در سرهند آمده مریدان بسیار بهم رسانیده در اجرای طریقه حمیده خود در سرهند
مشغول شد تا درگذشت **هانسی** در جوار حصار واقعست در زمان سابق جای با نام بوده
قلعه استوار داشته وقتی که در یکی از مضافات هانسی عورتی را چهار کرت وضع حمل شد که در هر
کرت او را چهار پسر بوجود آمده و هر شانزده پسر در قید حیات مانده صاحب بنین و بنات شدند
شیخ جمال الدین خطیب از خلفای گنج شکر و شیخ قطب الدین منور از خلفای شیخ نظام الدین
اولیا قدس الله سرهم از آن سرزمین اند انباله شهریست مختصر رسته بازارهای خوب دارد و آب
های آنشهر چون اشک چشم عاصیان شور است از زمان تسلط فضلای انگریز چهاونی
شده و قدری آبادی دارد **تهانیسر** اگرچه شهر مختصر است اما آبادی تمام دارد و
مساجدش هم از مهارتی خالی نیستند در زمان سابق بتخانه بزرگ داشته و در انجا بتی بوده
موسوم بچکرسوم که معتقد هندوان بوده و آنرا بانواع جواهرات ثمین مرصع کرده بودند
و عمارات کهنه در انملک بنسبت تمام بوده که آثار و علامات آن باقیست و از بسیار معتبران
شنیده شد که از اطراف سیطن آن اژدها یافت میشود اما از عظم جثه او کسی روایت نکرده
زیاده تر از میش ندیده لیکن هیچ جانداری از ان متضرر نشده است و در تهانیسر حوضی است
که آب باران و شهر در آن جمع میشود و آنرا کرکیت میگویند معتقد برهمنست اهل هند در روز
کسوف و خسوف از اطراف و اکناف جهت غسل بدین حوض می آیند و از زر و طلا و نقره

و بنقره و جواهر آنچه دست مکنت شان بدان میرسد در آن عوض می اندازند باقی بیت از
جاهای معروف است متوطنان آنجا حرفه کاردگری اند و زبده اند شیخ شرف الدین بوعلی قلندر
در آنجا مدفون است اصل ایشان از عراق است با شمس تبریز و با مولانای روم صحبت داشته
قدس الله اسرارهم دهلی از شهرهای قدیم است همیشه دار الملک سلاطین عظام و مرکز دایرهٔ اسلام
و محط رجال افضال و مأمن فصحای کامل بوده و در اهل هند آمده که شهر دهلی مهر ولی نام داشت
و نهایت آباد بوده بعد از آن نوعی خراب شد که مسکن وحوش و ذباب گردید تا آنکه در سیصد
و چهار هجری باز آبادان گشت و قریب به سیصد سال در آن مکان هندوان کار فرما بودند و در
پانصد و هشتاد و هشت بر دست سلطان قطب الدین ایبک غلام سلطان معز الدین سام
که او را سلطان شهاب الدین نیز خوانده اند مفتوح شد از آن وقت الی یومنا هذا هندوان
دیگر بران مستولی نگشته اند و همیشه در تصرف سلاطین اسلام بوده و چون در آن نزدیکی
محمد تغلق شاه بنای تغلق آباد نهاد و آن آبادی دهلی کهنه با نحطاط رسید تا در سنه
ششصد و هشتاد و هشت با اهتمام سلطان جلال الدین خلجی دهلی نو بنا شد و چون بر لب آب
جون واقع شده در غایت آب و هوا لطافت و صفا بوده بالآخر در زمان شاهجهان در
نزدیکی دهلی نو شهر شاهجهان آباد بنا یافته که الحال دار الملک است و از دهلی کهنه و نو
نامی باقی نماند الحال قدری از خصوصیات دهلی نوشته شود بعد از آن شمه‌ای از کیفیت بنای
شاهجهان آباد نیز بتحریر می آید بدانکه در دهلی کهنه مسجدیست مسمی بقوت الاسلام که هزار
ستون سنگین در آن مسجد بکار رفته و در بیرون مسجد مناره ایست که از کمال رفعت همه
کس را متعذر است بالا رفتن بران نیست و دور این مناره هشتاد قدم و ارتفاعش یکصد و سی

ذرع نظم آن مناره ز ارتفاع برون ٭ رفته چون میل گنبد از گردون ٭ نزد آن جامعه ملک است شناو
ر سفینهٔ فلک است و آنرا مردم لات مناره گویند از سنگهای سرخ بشکل مخروطی است پنج طبقه و
مخارجات پهلودار منقش و مزین و منبت کاری الاچه دار و آیات قرآنی بقلم جلی آسمانی که سطری
هر حرفی بقدر رشته گره باشد بکمال حسن و زیبائی تراشیده اند در صحن مسجد میلی آهنین بقدر بیست ذرعه
از زمان هندوان تا بحال ایستاده است و نیز مزار متبرکه حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی است
قدس سره که مردم اکثر بزیارت آن آستانه بهیات اجتماعی میروند و مزار منبع الانوار حضرت شیخ
عبد الحق دهلوی قدس الله سره و چهل تن و غار ایشان و امام صاحب و مولانا جمالی و غیره و تالاب
شمسی و مسجد اولیا نیز در انجا است و زیارت حضرت شیخ نظام الدین اولیا نیز از غرایب آنجا است و امیر خسرو در انجا
مدفون است و بزرگان دیگر و حکما بسیار در جوار ایشان مضجع یافته مقبره ها اکثر از سنگ مرمر اند
بیرون دهلی همیشه محط اتقیا و اولیا بوده هر کرا از اولیا و سلاطین که طومار امتداد عمرش بتوقیع اختتام
متوشح می گردید در آنخاک پاکش دفن میکردند بایجهة چندان عمارت رفیع مقام و خطایر مینو فام
در آن شهر بنا شده که از حد و عد بیرونست و گنبد همایون شاه نیز از عجایبات عمارات عالم است
و گنبد عبد الرحیم خانخانان که آنمکان را بول بالا گویند و گنبد نواب منصور خان جد نوابان لکهنو
و غیرهم از فضلا و باغات ارم سیما اگر جدا جدا مقصد بیان آنها شود چندین مجلد بتحریر رسد و ایضا
در آن نزدیکی عمارتیست موسوم بشکارگاه فیروزشاه درمیان عمارت عمودی بر آمده است که
سی ذرع ارتفاع و سه ذرع سطبری و ضخامت دارد یکلخت سنگ فنانست و اینعمارت سه منزل است
مادام که نیم این عمود در زمین نرفته باشد و سی ذرعه دیگر بخاک و خشت و گل محکم نشده ایستادن
آن ممکن و میسر نخواهد بود و بر این تقدیر عمود یکه شصت ذرع طول داشته باشد برپا کردن آن نمی

از محالات است مدتی من قبیل خصوصیات آن شهر بسیار است که بدون تصنیف مجلدی بزرگ از عهده
بتوان برآمد مردمان نیک بسیار و علما از دهلی برخاسته اند مثل سید محمد رضوی بن علی المشهور
شیخ نظام الدین اولیا قدس سره و امیر خسرو و خواجه حسن و شیخ جمالی و شیخ عبدالحق وغیره شاهجهان آباد
که امروز بهموت آبادی تمام دارد محل توطن فضلا است و از دهلی کهنه و نو آبادی در اینجا منتقل شده بود کیفیت
بنای این قلعه آنست که در شب جمعه بیست و پنجم ذی حجه مطابق نهم اردی بهشت در سال دوازدهم جلوس
۱۰۴۹ شاهجهانی مطابق سنه یکهزار و چهل و هشت هجری بنای آن افگنده در شب جمعه نهم محرم الحرام
یکهزار و چهل و نه هجری بعد انقضای پنج ساعت از آن شب مذکور نهادند و هزاران هزار معمار و سنگتراش
حکاک و نجار و گلکار و آهنگر و کارگران هفت اقلیم جمع شده بعمارت گرم سعی شدند نهریکه فیروز شاه در عهد
خود آورده بود و بعد از وفات او از جریان افتاده بحکم شاهجهانی از رهگذر قدیم در قلعه رسانیدند و در سنه سال
اساس قلعه از جانب دریا دوازده درعه برافراشته گشت که تاریخ آن از تمام همین مصرع معلوم میشود تا ابتدای این قلعه
شاهجهان آباد باد و آن سنه یکهزار و پنجاه و چهار است و در عرصه هشت سال با تمام رسید که لفظ تاریخ شده
و یحیی کاشی مصرع تاریخ اتمام این دستور موزون کرده   شد شاهجهان آباد از شاهجهان آباد و پنجاه لک
روپیه در تیاری عمارت و پنجاه لکه روپیه در تیاری سقف نقره دیوان خاص و نهر بنام و آوردن جوی و غیره
بخرج در آمده و یک قلعه از سنگهای سرخ گرداگرد شهر است و یک قلعه که آنرا لال قلعه گویند مخصوص خانه
بادشاه است و آن قلعت بر چهار دروازه و دو دریچه و بیست و یک برج از آنجمله هفت مدور و چهارده مثمن
و زمین حصار شش لک گز مربع است و ارتفاع ضلع شرقی این حصار که بسمت دریای جون یعنی جمنا واقع شده
دوازده درعه است چون ضلع شرقیش دریا است و در دیگر اضلاع خندقی بیست و پنج درعه عرض و عمق
در کنده و آب جدولان جاری ساخته اند و آن بیست دو جانب بدریای جمن میرسید دو

شش هزار و سیصد ذرع است تمامی باره و بروج از اوج تا حضیض و کنگره تا خاک ریز از سنگ سرخ
تراشیده اساس یافته و همگی عمارات دولتخانه از برج شمالی مسمی به شاه برج باغ حیات بخش حمام شاه و
محل معروف بغسلخانه و تسبیح خانه و برج طلائی مثمن و برج دیگر ثمن دار عمارات نیکه از طرف مشرق قلعه اند بارتفاع
دوازده ذرع مشرف بآب جون و از جانب مغرب باغات و انهار و تالاب فیض نهر از سنگ خام
مطلا و منقش و رنگین منبت کاری عقیق یمنی و سنگ لاجورد و شاه نهر در وسط با حوض و فواره جاریست
و دیگر بالا بیست متصل ایوان غسلخانه بشکل باره دری چهار طاق گویند دیوار بسته بطور حجره و گنبد خاص از
کرسی تا سقف و محراب و ستون تمام طلاکار و منبت کاری عقیق یمنی و غیره نگینه های قیمتی دارد و نهر در
گردش آن پوشیده جاریست و سقف آن تخته نقره ملمع طلا گره بندی فرنگی بند و می نموده مثل
آفتاب ساخته اند و نه لکه روپیه صرف آن شده و تخته یکپارچه بلور مجمر نقش از طلای مرصع و در
آن یک لکه و هشتاد و پنجهزار روپیه خرج رفته در وسط آن نهاده اند و حمام و متصل آن مسجد سنگین که
سه گنبد آن مغرق طلاست و از سنگ خام منبت کرده بیرون دروازه دیوان خاص کنار نهر است
و باغ حیات بخش در دست راست غسلخانه و طرف دیگر و همچنین طوطی باغ و مهتاب باغ و لال باغ بوده و در آن
باغات حوض از خام یکپارچه و نهر و آبشار در حوض دیگر از یکپارچه از رخام که آن را ... می نامند
سی و دو مربع و چهار در چهار ذرع نیم ذرع عمق و در انهار فواره ها بطور ... و
در آن نزدیکی تالاب شصت در شصت ... که آب عمیق دارد و پنجاه فواره بر کنار آن منصوب
و بنگله های عجیب در آن و اشجار مختلف و ریاحین متفاوت و در آن حمام درون و بیرون از سنگ خام
منبت کاری نموده و در آن چبوتره سنگ مرمر و گرداگرد آن حوض و فواره ها که آب سرد و گرم
از آنها می جوشد و بر چبوتره می آید و جامخانه و رنگ محل تمام از سنگ خام الطرف دریا و دیوان ایوان

بر طبقه درجه هشت طولاً پنجاه دو ذرعه و عرضاً بیست و شش ذرعه چهار دیوار و ستون و سقف و محراب آن سر طلا
و آئینه های حلبی کلان در آن نصب کرده و دیوان عام طولاً هفتاد ذرعه و عرض بیست و شش ذرعه از بنیاد تا سقف و
چهل ستون و زینه پایه ها از سنگ سرخ مطلا و بنگله نشستگاه بارتفاع سه ذرعه و طول چهار ذرعه و عرض سه ذرعه از سنگ خام
مطلا با انواع عقیق و لاجورد و نگین های گران بها نشست کاری کرده و گرداگرد آن محجر از طلای ناب ساخته اند و طاق
در عقب آن با نگین کاری منقش و تصویرات بدیعه و سه طرف محجر از سیم خالص با صحن و طاق بعرض سی ذرعه
موافق بنگله نشستگاه در نقوش و غیره و سه دروازه بترکیب عجیب از سنگ سرخ و بیرون دروازه نقارخانه و صحن خلوت خانه
طولاً دوصد ذرعه و عرضاً یکصد و چهل ذرعه بر چهار طرف ایوانها و حجره و در وسط حوض پانزده در پانزده
نهر روان و از آنجا تا لاهوری دروازه قلعه بازار مسقف دو طبقه مرتفع که فیل با نشان از زیر آن بگذرد و دهلی
دروازه نیز بدستور با کمال رفعت و هر دو لخت دروازه در بند و بر بنجیهای گلمدار بر هر بند روی می چسبانیده
و آنقدر خوش اسلوب که تعریف آن مقدور قلم نیست و بعلم جر ثقیل تخته دروازه بست و کشاد می یابد و الا کسی را
قدرت نیست که آن را در جنبش آرد بلکه فیل هم آنرا در حرکت نمیتواند آورد و مکانات و کارخانجات و خواص پوره
و مسکن سلاطین و خوابگاه بیگمات و آدگان و توشه خانه میر آتش و وزیر آصفجاه و دیوان خالصه و دیوان تن
و کچهری بخشیان عظام هر یک با وسعت جدا جدا تعمیر یافته که از یک لکهه روپیه تا بیست لکهه خرچ بنای هر یک
از انها شده و در دور قلعه سه طرف خشکی مهتاب باغ و گلابی باغ و انگوری باغ و بیرون دروازه برج لاهوری بازاری بعرض
چهل ذرعه و نهر در میان آن روان است مرتبه در مرتبه آب جاری دارد و در بازار مذکور دو رسته دکاکین
سه اشکوه کاران جوهر صرافان چینی فروشان نظم بطول اهل عرض اسواق اند باوج حل قبه طاق و
... ... که صرصر عنکبوت آنجا غبار است و طول این بازار پانصد و بیست گز مشتمل بر
یکهزار و پانصد شصت دکان و چهار صد ستون از آغاز بازار چوک هشتاد در هشتاد چبوتره کوتوالی چهار صد و

ذرعه و از انجا تا چوک دیگر که صد و نود ذرعه است همین قدر فاصله و بجانب شمالی این چوک سرای عالی و از انجا
تا مسجد فتحپوری یکهزار و ششصد و شصت گز و بطول جانب اکبرآباد بازاری بطول یکهزار و پنجاه گز و عرض سی گز مشتمل بر هشتصد
و هشتاد دکان و سرای و مسجد و در بازار دکاکین صرافه و بزازه و اقمشه نفیسه عالم و ظروف و آلات
چینی و حلبی و مینا فروشان و عطاران و بادله و کناری فروشان و غیره فراوان است و عقب چاندنی چوک
باغ بیگم بطول نهصد و هفتاد و عرض دو صد و چهل و نهر فیض سه باره بتمام و کمال درون آن گردیده
اشجار و ریاحین و عمارات دلنشین و فواره و آبشار و حوض و نهرهای جو بر دو بالا درست و نیز
درون شهر نزدیک لال قلعه صاحبان انگریز حوض کلانی ساخته اند مسمی بلال ڈگی مشتمل بر چار
دیوار و چار صفه مثمن و زینه ها و پنجره ها تمام از سنگ سرخ طولاً صد گز و عرضاً بیست گز آبش
از نهر می آید و طرف جنوبی قلعه بادشاهی مسجدیست زینت المساجد نام ساخته زیب النسا بنت عالمگیر
در محله دریاگنج سه گنبد با صحن وسیع و حوض و مناره ها و حجره ها همه از سنگ سرخ و مزار بانی
آن متصل و مساجد بسیار بعضی خورد و بعضی کلان در شاهجهان آباد بسیار است اکثر از
سنگ سرخ کسی تا کجا بنویسد و از انجمله مسجد جامع است که در ماه شوال در سنه یکهزار و شصت
تعمیر یافته [illegible] در عرصه شش سال بخرج ده لکهه روپیه باتمام رسید و آن مشتمل بر
سه گنبد و هفت طاق رفیع و گرداگرد آن محوطه ایست که تا مسجد اتصال دارد و گویا یکیست سوای جا و دالان
و طول مسجد نود ذرعه و عرض سی و دو ذرعه با صحن وسیع و فرش آن سنگهای مربع
برابر هم یک قطعی تراشیده اند و دو منار بارتفاع پنجاه و دو گز و سه دروازه کلان بدستور قلعه
و کرسی مسجد دوازده و چهل زینه از زمین بلند است که هفت ذرعه باشد گنبدهای مسجد و منار و دروازه مطلا
الاچه دار از سنگهای سرخ با خط ها و مداخل از سنگ مرمر و دالان ها و سقف و جدار آن از سنگ سرخ

و فرش درون مسجد بطریق جای نماز محرابی از سنگهای مرمر مجلا و خطها و مداخله از سنگهای موسی است و در سه
طرف مشتمل بر سی و چهار طاق و در هر ضلع از اضلاع ثلاثه و صحن مسجد طرف شمال و مغرب حجره هاست
با پنجره های مرمر در انجا موی مبارک رسالت پناه صلی الله علیه و سلم و جبه حضرت غوث الاعظم
رضی الله عنه است که در ایام متبرکه نشان میدهند و حوض مسجد شانزده در شانزده است و منبر با پنج
از سنگ مرمر مقابل آن در طاق میانه مسجد و بر زینه های صحن کرسی مطبوع از سنگ مرمر جهت واعظان
منصوب و تاریخ اتمام مسجد از نیم مصرع مفهوم میشود ع قبله حاجات آمد مسجد شاهجهان متهرا شهریست مشتمل بر
بتخانه های عظیم و متولد کشن باسدیو است که هنود او را محل حلول الهی میدانند تعالی الله عن ذالک و
سلطان محمود غازی در چهار صد و نه الشهر را در حیطه تسخیر رسانیده آنجا یک بت زرین که نود و هشت هزار
مثقال طلا بود با انیه یک یاقوت کحلی یافته که چهار صد و پنجاه مثقال وزن داشته و بهمین دستور
سلطان هفت بار بقصد انهدام بتخانه ها بهند رسیده اجه جیپال را با پانزده نفر پسر و برادر و
بهمراه نفر دیگر بقتل رسانیده و حمایل گردن جیپال یکصد و هشتاد هزار دینار قیمت داشته و تسخیر آن
قنوج و انهدام مندرا و فتح قلعه گوالیار نمود بالجمله متهرا دار الملک حکام بوده چون در
نزدیکی اکبرآباد پای تخت گردیده در آبادیش فتور واقع شده و در انجا مسجدیست سنگین
برابر مسجد لاهور در سنه یکهزار و هشتاد و یک در عهد عالمگیر بنا شده که این مصراع از آن خبر
میدهد ع بگو عبد النبی خان بانی این مسجد بنا ۞ و در نزدیکی مسجد
سرائیست آبادان چون در ابتدای سلطنت احمد شاه بهادر چغتائی احمد شاه درانی
به پنجاب آمده چهارده لکه روپیه گرفته بدستور اول بقندهار مراجعت کرده و چون
در سلطنت شاه عالم ابن عزیز الدین عالمگیر رسیده مرهتهای نمکحرام تسلط

تسلط یافته اراده های فاسد پیدا کردند و در سنه یکهزار و هفتاد و چار ۱۱۷۴ احمد شاه درانی جهة تنبیه
مرهته های هند آمده با شاهزاده و ولیعهد اتفاق کرده مرهته ها را که دو لکه سوار جرار بودند در
میدان پانی پت شکست داده و در روز انهزام از پانی پت تا دهلی بقدر پانزده هزار نفر مرهته
بدوزخ رسیدند و مقدار چهار کرور روپیه نقدی و جواهر آلات از آنها بتاراج رفت و شهرها از تاخت
و غارت رسید آگره که باکبرآباد نیز مشهور است در زمان باستان شهری بانام و نشان بوده
و قلعه در غایت متانت داشته چنانکه صاحب طبقات اکبری آورده که آگره در ابتدا از مضافات او
بیانه بود و سلطان سکندر لودهی همت بتعمیر آن مقصور گردانید و شیر شاه افغان و سلیم شاه
نیز سعی در آبادی آن بتقدیم رسانیدند و صاحب تاریخ اکبرشاهی و عبد القادر بداونی در منتخب
التواریخ نوشته که در سنه نهصد و هفتاد و دو ۹۷۲ اکبر جلال الدین بعزم بنای قلعه آگره یعنی اکبرآباد
همت مقصور ساخت و بنای قلعه را بآب رسانید و بسنگ تراشیده و آهک برآورده
و بنابر احتیاج تختهای سنگ را بحلقه های آهنی گذرانیده بایکدیگر وصل کرده اند در عرض
پنجسال باتمام رسید عرض دیوار ده گز و ارتفاع چهل گز و خندق آن بسنگ و گچ برآورده
اند عرض خندق بیست گز و عمق ده گز تا بآب رسیده از آب جون یعنی جمنا پر گشته و نظیر آن
در استحکام و متانت در ولایات کمتر نشان میدهند زرهای هندوستان را در زمان جغتائیه
ملجا و ماوا گشت مصرع شد بنای قلعه از بهر زر تاریخ یافتند بعد آن جهانگیر شاه و شاهجهان
در عمارات آنجا مبلغهای کثیر صرف کردند و بر بام عمارت بادشاهی تخت جهانگیر شاه
از سنگ موسی است و در وقتیکه مرهته های نمک حرام تسلط یافتند مهاجی که او مرهته بود چون بر آن
تخت نشست خون از میان آن تخت ظاهر شد مهاجی بمشاهده این حال از سر تخت برخاسته

بر زمین نشست از ان باز با وجود بارش باران آن خون از ان تخت زایل نمیشود بلکه بعد از
نشستن باز بدستور اول ظاهر میگردد و راقم حروف ابو محمد حسن شعری بچشم خود مشاهده نمود
طعم و لون خون تازه از ان معلوم کرد بعد از چند گاه یکی از مردم انگریز چون بر ان تخت
نشست در دم از میانه شگافته دو نیم شد از صفات آگره یکی آنست که آب جمنا از
میان شهر جریان می یابد و در هر دو طرفش حدایق و بساتین و عمارات است و طرف
شرقش مقبره جلال الدین اکبر بادشاه مسمی بسکندره است که در نهایت نفاست و نزهت واقع شده
و شاه جهان بادشاه هم تقدیر یک کرور و دو لکهه روپیه بر عمارات اکبرآباد بصرف رسانیده
از انجمله شش لکهه روپیه بر مسجد بیگم که از سنگ مرمر درون قلعه تعمیر یافته و مسمی بموتی مسجد است
و پنجاه لکهه بر روضه ارجمند بانو المخاطب به ممتاز محل که مشهور بتاج گنج است و تتمه بر عمارات
دولتخانه و دیگر بقاع چون ممتاز محل مذکوره از حرم محترمه شاهجهان بوفور عصمت
و حسن صورت و سیرت ممتاز بوده پادشاه با او محبتی خاص داشته که با دیگر ازواج
مثل صبیه صفیه مظفر حسین میرزای صفوی و کریمه شاهنواز خان خلف عبدالرحیم
خانخانان ابن بیرم خان او را نبوده و بنا بر حب مفرط او مقبره عظیم الشان مشتمل بر باغ
ارم نشان با گنبدهای عالی و مناره های مرتفع و چبوتره ها و بنگله ها و مسجد رفیع و ایوان
های وسیع تمام از سنگ مرمر بچی کاری نگینهای قیمتی نموده و کاریگران فرهاد
تیشه بهزاد قلم انواع صنعت بکمال مهارت در ان بکار برده بنام او ساخته بود چون
وفات ممتاز محل در آخر شب چهارشنبه هفدهم ذیقعده سنه یکهزار و چهل هجری ۱۰۴۰ع جای ممتاز
محل جنت باد از ان خبر میدهد در سن سی و نه سال و چهار ماه و چهار روز در برهان پور

پور واقعشده نعش او را از انجا باکبر آباد در تاج گنج رسانیدند و در مقابله روضه مذکور بر
لب دریای جمنا شاهجهان بادشاه برای خود مقبره دیگر بهمین وضع میخواست که تعمیر
نماید درین اثنا بسبب تسلط اورنگ زیب عالمگیر و کشته شدن دارا شکوه از قوة بفعل نیامد
و شاهجهان پادشاه تا هفت سال و پنجاه و هژده روز منزوی و محبوس بود در آخر رجب
۱۰۷۱ سنه یکهزار و هفتاد و یک وفات یافت بحکم عالمگیری در تاج گنج در پهلوی قبر ممتاز
محل مدفون شد لفظ رضی الله تاریخ وفاتش یافتند و این روضه تاج گنج آنقدر ندرت
و خوبی دارد که سیاحان منصف میگویند اگر یک کرور روپیه جهة تماشای آن صرف شود
از هوس دیدن آن تقاعد نباید ورزید امروز مردم اکبر آباد در هر روز یکشنبه بتفرج آن باغ
بهیات اجتماعی میروند و بحضور ماه رخان آفتاب سیما رو کش نگارخانه چین و کارگاه
فروردین است نظم پریچهره ستران طوطی کلام ؛ سهی قامتان صنوبر خرام ؛
ملیحان هندی چو بادام تر ؛ بموئی کمر بسته از موکمر ؛ فرنگی غزالان لندن وطن ؛
سمن رو صبیحان چینشدن بدن ؛ بتاراج دل از ده صف همه ؛ مغانه می لعل بر کف همه
اگر توبه چون سد اسکندر است ؛ یکی غمزه کافرش در خور است ؛ اوده بر کنار آب سرو واقعست
طرفی با نام است لکهنو شهری مختصر بوده چون در سلطنت سلاطین جغتائیه قصور و
فتور و هرکی از امرا کوس انا و لا غیری نواخته بخود سری پرداختند از اولاد نواب
منصور خان چند تن در لکهنو بحکومت رسیدند اما اسم پادشاهی بر اینها اطلاق نشد
روز بروز در آبادی شهر می پرداختند امروز نظیر آن در آبادی و وفور سامان نگشت
و ثروت کمتر نشان میدهند و دخل ممالک مضبوط کمپنی بهادر است چون هر کسی

علی الرغم دیگری در تحصیل کمالات سعی دارد امروز باجتماع مردم دانشمند صاحب کمال
طرفه سرزمینی است کالپی سرکاریست شهرش بر کنار آب جون واقع شده محمد یوسف هروی
در رساله که عجایب و غرایب هندستان نوشته می آید که وقتی در حدود کالپی بسرزمینی رسیدم
جماعتی دیدم با سرهای برهنه و مویهای ژولیده که هم طریقهٔ کفر و ضلالت می پیمودند و هم
بر جادهٔ اسلام ثابت قدم بودند گاهی در پیش بت سجده میکردند و گاهی سر بجانب قبله
فرو می آوردند و سبحه در دست و زنار در میان تسبیح بر لب قشقه بر پیشانی اگر انهارا اهل
هم سومنجی آیید ایشیما بانزاعی روی می داد هر کدام بخانهٔ خود رفته خشم در پیش اکار فرماشته
آتش در خانه خود میزدند مادر و پدر و فرزند خود را بقتل آورده جلای وطن اختیار مینمودند
و هرگز یاد دیار خود نمیکردند قصبهٔ بلگرام که سابق سری نگر نام داشته از قنوج بسمت
شمال مایل بمشرق بفاصلهٔ پنج کروه واقعست و دریای گنگ بمسافت دو نیم کروه در وسط
آن هر دو شهر میگذرد نقل صحیح است که زن شیر خان حاکم مرادآباد را که شهر مذکور از اعمال
اوست دو پسر توأم زاد یکی بصورت آدمی و یکی بصورت مار بود مادرش او را میان مونا
ام کرد هر دو را شیر می داد تا مار در شش ماه بزرگ و قوی شد و با برادر خویش بازی میکرد
نهایت الفت داشت چون گرسنه میشد نزد مادر می آمد و شیر میخورد تا آنکه ده ماه شد آنگاه
او را شیر گاو بر میدادند و او میخورد و گاه در نزد برادر آمده بازی میکرد و گاه بر پلنگی که برای
او مقرر بود رفته میخوابید به همین طور روزگارش میگذشت تا اینکه روزی بهنگام شام
که آمدن او نزد مادر مقرر بود نیامد مادرش به تجسس و تفحص مشغول شده تمام شب نخوابید
روز دیگر بطریق معهود کنیزکی برای پختن نان بر سر تنور رفت و خواست که خاکستر

برادر دید که میان مو نماد سار آتش تنور سوخته مثل خلخال پیچ کشیده و تمام طلای خالص ا
شده کنیزک متحیر مانده نزد خاتون آورد نیک نگریستند از سر تا دم طلای خالص ا
دیده بر سایر الناس تعجب کردند که این مار از آن آتش اضطراب نکرد همچنان نشسته
سوخت یا آنکه پیش از افروختن آتش با جل طبیعی مرده باشد مختصر تا آن طلا در خانه
ایشان بود دولت و ثروت آنها روز بروز می افزود تا شبی دزدان در خانه
ایشان نقب زدند و صندوقی که در و آن طلا بود بردند از آن روز باز دولت
ایشان روی در تنزل نهاد و صاحب تاریخ کلیات قانون می نگارد که مرا با شخصی
که از اولاد برادر مار بود اتفاق ملاقات شد میگفت که ما مردم را مار نگزد اگر گزد
اثر نکند و هم از العجایب مخفی نماند که هندوستان ملکی است در غایت عرض
و طول و متوطنانش اکثر بت پرستند و در میان آنها نیز اختلاف بسیار است و حیوانات
غریب الاشکال و عجیب التمثال از طیور و دواب و سباع و جانوران آبی در آن بسیار است
و معادن و نباتات بیشمار و چندان خوبی که در آن دیار است در هیچ مملکتی نیست از
عبدالله بن سلام رضی الله عنه نقل است که شادی را ده جزو آفریده اند و نه جزو آن را
بهندوستان داده و یکجزو را به باقی جهان داده اند و یکی از خوبی های هندوستان است که مسافر را
احتیاج بزاد و توشه و بدرقه نیست چه در هر منزلی خوراک و علیق و دواب و مرکب
کرایه و محل آسایش خاطر خواه موجود است سلسله آمد و رفت از یکدیگر گسسته نمیشود خصوص
در هندوستان که از غایت اعتدال هوا تردد بیشتر است و استیفای لذات نفسانی و
تمتعات جسمانی آنچه در هندوستان خواهان را در هند میسر است در هیچ جایی نیست هر کس که

... و از میوه های هند انچه قابل ایراد باشد نیشکر و انبه
انناس و کوپه و کیله و کتهل و نارنگی و امروس و کرنی و بیر و نارجیل است و از گلها
کیوره و بهولسری و سیوتی و گل کوره و راہل و جنبه است چنبه سالی دو مرتبه گل می دهد
و هر مرتبه تا مدتی دوام میکند و از نباتات نافعه یکی برگ تنبول است که آنرا پان گویند
مادام تا کسی آن را نخورد خوبی آن در ذهن متصور نگردد **نظم** برگ پان است
طوطی شاداب ∴ در دهن لیک میشود سرخاب ∴ مغز اصحاب مجلس رنگین ∴ از
اداهای تلخ او شیرین ∴ خوردن آن فسان خنجر فکر ∴ وا کشای نقاب معنی بکر ∴ زان
زبان سرخ برگ لاله نما ∴ زو دهن همچو غنچه بویا ∴ تازه و فوفل ز دوستداری او ∴
چون ننازد ز جان سپاری او ∴ و انچه از امور غریبه و رسوم عجیبه که در هند دیده و شنیده
شد در هیچ ملک ندیده و از هیچکس شنیده نشد اگر بتحریر انجمله پردازد باعث ملال خاطر نازک
مطالعه کنندگان شود لاجرم بنکته چند که غرایب تمام دارند اکتفا کرده شد **فرد** شنیده را
مزه نیست ناشنیده شنو ∴ شنیده سخن لذت بکل جدید ∴ و از انجمله آنست که بعضی هنود
زنان را چون شوهر وفات یابد بی وجود او زندگانی بر خود حرام دانسته خود را با او بسوزد
و آنروز مجمعی عظیم بوقوع می آید و آن زن لباسهای فاخره پوشیده حمایلهای گل
بگردن انداخته مردانه از سر متاع جان که بس گرانست برخیزد شخصی صادق القول
نقل میکرد که در حدود بنگاله زنی را آتش اینواقعه در خرمن جان افتاده بود بدینگونه هنگامه
گرم کرده از اقربای زن جمعی در برابر او صف زده استاده بودند آن سوختنی آتش
وفاداری سر شوهر را در کنار نهاده شمع وار تن بسوختن داد و وجود موهومی خود را

از ننگ وی برهانند یکسر مو حرکتی که مشعر بر عدم ثبات و وقار باشد از وی بوجود نیاید در محلیکه جسدش را با آتش یکرنگی میسوختند چند زن برابرش ایستاده بودند یکی را از انها بنام طلبید و آن زن متغیر گشته بی اختیار بجانب او روان شد چون نزدیک او رسید پیاله که آن محروقه بود باو اشاره نمود که بگیر و آن زن چون باد صبا که بر لاله زار گذرد در میان آتش سوزان درآمد آن پیاله را مانند گل سوری از دست آن سمندر منش پروانه صفت گرفته و شگفته و خندان برگردید گویند در آنوقت هر کسه را آن محروقه میطلبید او را اینحالت و تهور دست می دهد که بی ترس و بیم در آن مهلکه میرود و بی ضرر بر می آید و از آن زن نقلست که مرا از رفتن در آن آتش و پیاله از دست او گرفته و برآوردن اصلا خبری و شعوری نبود و در میان اهل هند اشتهار دارد که چون آن زن که او را ستی گویند با شوهر خود در آتش رود و آتش آغاز سوختن آن سوختنی نماید از سخنهای غیب خبر میدهد که اکثر آن بظهور میرسد و محمد شریف نجفی در تاریخ مسمی بمجالس السلاطین نوشته که در کرناتک باینکه فقیر به شهر سکنات متهرا رسیدم بعد چند روز راجه انجا که ویرت نایک نام داشت وفات یافت هفتصد زن نامی در حرم سرای خود داشت انها همه در یکساعت با او در آتش نقد سوختند و در یکی از پرگنات هند جوگی پیدا شده خواهش سوختن خود در نظر راجه آنمحل کرد راجه آنجا سه روز بسوز و سرو پرداخت روز چهارم خلقی کثیر از ارباب اسلام و عبده اصنام جمع شدند جوگی مذکور کسوت فنا در بر و کلاه ترک جان بر سر برابر راجه آمد غنچه وار لب از تکلم بسته و نرگس صفت نظر بر پشت پا دوخته بایستاد بموجب حکم او فضله گوسفند و گاو نرم ساخته برگرد او

سیر بچند تا بسر دستش برآمد و انباری بهم رسید بعد ازان چپ و راست آتش زده بدامن باد
میکردند تا هر چهار طرف درگرفت و هنگامه گرم شد در وقتیکه شمع وار آتش تا گلوی آن سوخته
رسید بجانب اجه توجه نمود و حرفی چند بر زبان راند و نیازمندانه سر فرود آورده
و پیشانی بر همان روی آتش نهاد چشم بپوشید و دردم درکشید و دیگر جمعی از جوگیان دیار
هند میباشند که در حبس نفس میکوشند و مواظبت و مداومت بجای میرسانند که در ماهی
چند روز یکبار نفس بر می آرند از انجمله در بنارس جوگی بود باین صفت موصوف و در عهد
خان زمان یکمرتبه زیاده از ۱۰ ده روز در زیر خاکش داشته و کرت دیگر لنگر صفت سید
۱۲ دوازده روز در ته آتش گذاشته که اصلا باو ضرری نرسید و آسیبی ندید و ایضا در لاهور
پنجاب شوریده بود از قید جهانیان آزاده و سودائی و عالم یکسو نهاده نه بعالمش
تعلقی و نه بعالمیانش تملقی عمرها گوشه زمینی شگافته و پهلوی چپ را که مخزن گوهر
دل است دران شگاف نهاده دست از خوردن کشیده و چشم از غنودن پوشیده
و ۲۲ بیست و دو سال باین هیأت افتاده بود در ینمدت نه پا کشیده و نه دست افکنده
و از غذا ببوی طعام قناعت کرده و الله اعلم بحقایق الامور مخفی نماند که مداخل
و مخارج طول و عرض هندستان در زمان شاهجهان بادشاه باین عنوان بود که
طول این مملکت از بندر لاهری تا سهلت ۲۰۰۰ دو هزار کروه پادشاهی و هر کروهی ۵۰۰۰ پنجهزار گز و هر
گزی چهل و دو انگشت مساوی الحلقه و عرضش از قلعه بست تا قلعه بروده ۱۵۰۰ هزار
و پانصد کروه و برای ضبط و ربط این سواد اعظم ۲۳ بیست و سه صوبه قرار داده و تعداد
سرداری نموده و دیوان و بخشی با لشکرگران در انجا تعین کرده هر صوبه چند سرکار

هر سرکار چندین پرگنات دارد اکثری از پرگنات ده لکهه روپیه حاصل دارند که برابر محال
صوبه بدخشانست و عدد پرگنات چهار هزار و ششصد پنجاه است و شمار قریات را علام
الغیوب داند و جمع تمامی ولایات هشتصد و هشتاد کرور دام است ربع و هشتاد کرور دام با
حساب روپیه بیست کرور میشود دار الخلافه شاهجهان آباد صد کرور دام مستقر الخلافه اکبرآباد
صد کرور دار السلطنه لاهور نود کرور دار الخیر اجمیر نود کرور دولت آباد شصت کرور
برار پنجاه و پنج کرور احمدآباد پنجاه و پنج بنگاله یکصد و ده کرور اله آباد پنجاه کرور بهار
چهل کرور مالوه چهل کرور خاندیس چهل کرور اوده چهل کرور تلنگانه سی کرور
ملتان سی کرور اودیسه بیست کرور کابل بیست کرور صوبه کشمیر پانزده کرور تهته پانزده
کرور بلخ هشت کرور بدخشان هفت کرور قندهار هفت کرور بگلانه چهار کرور از جمله
یکصد و بیست کرور دام خالصه شریفه بود موافق دوازده ماهه سه کرور روپیه حاصل
شصت و باقی هفتصد کرور در جاگیر امرا تنخواه بود ایضا بدانکه ممالک وسیعه هندوستان
سه فصل میدارد زمستان و تابستان و برسات از غره آبان تا آخر بهمن چهار ماه زمستان
و در جمله دو ماه میانه که آذر و دی باشد ایام شدت سرما و آبان و بهمن هم اگرچه سرد
است سردی بسیار نیست و درین چهار ماه سواری و تردد و سیر و شکار بفراغت میتوان
کرد و از غره اسفندار تا آخر خورداد چهار ماه تابستان از آنجمله اسفندار آغاز بهار است
و کمال اعتدال و فروردین نیز معتدل است و خوب میگذرد و درین دو ماه تردد و
سواری و چندان دشواری ندارد اما بغیر ضرورت سفر نمیتوان کرد چه خیمه از تابش
آفتاب خوش گوره آهنگر میگردد و در خورداد وقت شدت و استیلای گرما است

و تیر امرداد و شهریور ایام برسات است و در تیر اگر بارش نشود هوا همچو خورداد محرق میگردد
و در امرداد عین بارانست که گاه باشد که در روزی ده یا پانزده ۱۵ مرتبه بارد و ابرهای
رنگین پیدا شود و این ایام خوبیهای هوای هندوستانست از حکمت بالغهٔ الهی است
که درین ملک گرم سیر قلب الاسد که هنگام صولت گرمای چهار فصل مقرره و الایات دیگر است
باین نهج بسر میبرد و الا بر سکنه زندگانی مشکل میشد و در شهریور اگرچه باران می بارد
اما نه بمرتبهٔ امرداد و این ماه منتهای ایام برسات است مجملاً فصل برشکال سه هوا دارد
اگر ابر و باد است هوای زمستانست اگر بارش و برسات است و اگرنه هوای تابستان
لیکن در تابستان بالقیاس هوا نمی باشد و در برسات روزیکه باران نباشد و نسیم نوزد
هوا متکاثف و گرفته میگردد و بر ضمیر دراک اهل ادراک مخفی نماند که چون بموافقت
رفیق توفیق قطع منازل و ترقیم احوال اقلیم سیم به پای چوبین قلم نموده شد اکنون عنان
یکران بیان بسطح طارم اقلیم چهارم معطوف می دارد نظم پرداخت چو فکرم از سیم برج
پرکرد ز لعل و در جهان درج :: خواهم که دمی نظر گمارم :: خورشید ز چرخ چارم آرم :: هر مطلع
من چو لعل نابست :: با صبح بگو که آفتابست الاقلیم الرابع این اقلیم تعلق بآفتاب دارد
وسط معمورهٔ عالم و مسکن اشرف اولاد آدم است متوطنانش بحسب صورت و سیرت
افضل اولاد ابو البشر اند مصدر اصناف فضل و هنر ابتدای اقلیم چهارم از مشرق شمال بلاد
چین بود پس بر خان بالغ اکثر ممالک ختا و اراضی تبت و کشمیر و بدخشان و جنوب
بلاد یاجوج ماجوج گذرد پس بر وسط بلاد ترک و شمال بلاد هند و وسط بلاد طخارستان
و امصار کرمان و فارس و خوزستان و از انجا بحر روم را قطع کند و جزیرهٔ قدس و سقلیه

وشمال بلاد مصر و اسکندریه و بلاد تابعی و بلاد افرنجه و طنجه بگذرد و بسواحل بحر
محیط منتهی میشود در ذکر بعضی از مواضع مشهوره این اقلیم مبادرت میرود چون
در اقلیم سیم ابتدا بذکر شام و مصر نمود در این اقلیم شروع بذکر خراسان که غیرت افزای
جنانست کرده می شود از فضایل خراسان آنست که در همه روی زمین عرصه از آن
وسیع تر نیست و هیچ مملکت و ناحیت بطول و عرض خراسان نیست گویند در عهد مامون
عباسی روم را پیموده بودند ثلث خراسان بر نیامده و مانند اشجار و اثمار و ریاحین
و انهار خراسان در هیچ اقلیمی نشان ندهند و ابتدا از مرو شاهجان بقلم می آید مرو شاه
جان از بلاد معظم خراسانست بعضی بر این اند که آنشهر را اسکندر ساخته و برخی
از ابنیه شاپور ذوالاکتاف می دانند اما اصح آنست که طهمورث همت بر آبادانی
آن گماشته مدتها دار الملک سلطان سنجر ماضی انار الله برهانه بوده چون اغز
که بدترین اقوام ترکان اند بر سلطان مستولی شدند سه شبانه روز آنشهر را غارت
نمودند و جهت طلب مخفیات دفاین و مصادره اشراف و اعیان را مواخذه نموده در شکنجه
تعذیب کشیدند و از این روی خرابی بسیار بمرو راه یافت و پس از آن بتدریج روی آبادی
دید فی الجمله جمعیتی از هر جانب دست داد تا در زمان چنگیز خان نوعی خراب گشت که بحالت
اصلی باز نیامد صاحب حبیب السیر آورده که چون چنگیز خان از قتل و غارت بلخ باز پرداخت
پسر کوچکین خود تولیخان را با هشتاد هزار سوار خونخوار بطرف خراسان روان
ساخت تولی نخست بمرو رفته آنشهر را محاصره نمود مجیر الملک که در سلک امرای سلطان
محمد خوارزمشاه منتظم بود چون بغیر از اطاعت چاره ندید بتمامت با پیشکش بیقیاس بدرگاه

سپهسالار تولیخان شتافت بعد از آن لشکر خونخوار تاتار متوطنان مرو را چهار روز
به صحرا رانده همگی چهار صد نفر را از محترفه و پسران و دختران بجان امان داد و بقیه
بلشکریان قسمت نمود چنانکه هر مغلی را چهار صد کس حصه رسیده بود که هر یک حصه این
خود را بقتل رسانیدند و سید عز الدین نسابه با چند نفر سیزده شبانه روز تعداد مقتولان
مرو کردند که سیزده لک نفر و کسری بودند و آن شهر مدتی خراب بود تا در زمان میرزا شاهرخ
ابن امیر تیمور گورگان فی الجمله جمعیتی دست داد و سلطان سنجر ثانی در معموری آن سعی
موفور بتقدیم رسانیده مدینه جدیدی ساخت تا مرو عمارت نشین گشت و الحال دو شهر
دارد یکی نو یکی کهنه و همچنین بانی آن هم سنجر بوده یکی کهنه و یکی نو و مرو در زمین
همواری واقع شده و توابع بسیار دارد و آبش از نهر مرو رود است که عبارت از
مرغاب باشد و در او منتهی میشود و از میوه انگور و خربوزه نیک و فراوان حاصل میشود
اما هوای نیک ندارد و بیماری در آن دیار بسیار است و در بعضی جاهای وی مگس
باشد برابر زنبور که مردم سه ماه تابستان از عذاب آن بیلاقات میروند و جمهور
حکیم از آنجاست ابواسحق طالقانی گوید در مرو نشسته بودم ناگاه دیوار کهنه افتاد
از زیر آن چند سر آدمی بیرون آمد یکی از آنها شکسته بود دیدم از آنها ریخته یک دندان او را
وزن کردم دو من بود و الله اعلم و از نیکان و بزرگان آنجا خواجه بشر حافی و عبد الله
مبارک رحمهم الله و از شعرا عماره و کسائی و عسجدی و فتوحی وغیره اند مهنه ولایت
مختصری است و مردم نیک بسیار از آنجا برخاسته اند و دشت خاوران از مضافات
مهنه است از اولیا حضرت شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس الله سره و حکیم انوری هم از آنجا بوده

باورد بانی آن باورد جوز بوده طعام باوردی اختراع آنشهر است اما آب وهوای
بد دارد ولیکن خوشی آنست که حضرت فضیل عیاض و عبدالله مهدی و شیخ احمد نصر
از انجا برخاسته اند نسا بحسب آب و هوای نزه و دلکشا است چه شهر تمام از درها
که در آنشهر و ولایت دوازده هزار چشمه و دوازده هزار چنار است و نیز مشهور است که
ولی در آنولایت برخاسته اند و در نفحات بنظر آمده که در برابر خانقاه استاد ابو علی
دقاق گورستانیست که تربت چهارصد پیر است از کبار مشایخ بانیهه نسا را شام خورد
گفته اند و مولانا سعدالدین تفتازانی از انولایت است کسی از مولانا سوال کرد
که شما از نسا ائید فرمود آری الرجال من النساء سرخس مابین هرو و هرات واقعست
وارتفاعش نیک بحصول می پیوندد و قلعه آن از قلاع معتبره خراسانست در تاریخ
که محمد خان شیبانی فتح خراسان نمود یک لک و هفتاد هزار خانه در سرخس بقلم آمده
چون شاه اسمعیل صفوی مردم را ترغیب بملت اهل تشیع میداد در حینی که بعزم مقابله و
محاربه بجانب خراسان در حرکت آمد محمد خان مردم نیک آنولایت را کوچانیده بما
وراء النهر تحمیل فرمود و انجماعه بطیب خاطر با آنحدود شتافتند ازین سبب
سرخس رو بویرانی نهاد و بیست و پنج سال خراب ماند در زمانیکه شاه طهماسپ
صفوی بر عبدالله خان والی توران چیره گردید در صدد معموری سرخس شد از آن
زمان تا حال آبادانست و مردم نیک از انجا مثل شیخ ابوالفضل پیر شیخ ابوسعید
ابوالخیر و شیخ لقمان رحمهم الله برخاسته اند شهر بلخ از ابنیه کیومرث است
اما کیکاوس آب بلخ آورده باعث آبادانی آنشهر گشت و آتشکده عظیم در آنجا

بنا نهادو در زمانِ اعلای لوای اسلام بدستِ احنف بن قیس خراب گردید و تا بعصر ثانی بموجب فرمانِ یکی از پادشاه بنی امیه کرت دیگر آن شهر را عمارت نمود و چون آن شهر را غلامانِ نصر تعمیر نمودند هر آینه بقلعهٔ هندوان موسوم گردید از عماراتِ عالیهٔ بلخ یکی نوبهارِ بلخ بوده گویند چون خلق نام کعبهٔ معظمه و شرف و عزت آن شنیدند برامکه که از روسای بلخ بودند بتخانه در مقابل و مکابرهٔ آن بنا نهادند و بر زیر آن قبهها بسته و علمها افراشتند و ارتفاع آن بتخانه یکصد ارش بوده چون تختِ خلافت بوجودِ حضرتِ ذوالنورین رضی الله عنه مزین و منور شد در آنوقت خالد برمکی بدستور آبا و اجداد صاحب اهتمام بهار بلخ بوده بتائیدِ توفیق بشرفِ اسلام مشرف شد خود را عبدالله نام کرد مردم را از عبادت آن بتخانه مانع آمد لاجرم ملکِ ترخان بخشم رفته لشکر بر سر وی کشید و او را با فرزندان بشهادت رسانید مگر یک پسرش که برمک نام داشت گریخته بکشمیر رفت بعد از چند وقت آمده بجای پدر تکیه زد و برمکیان که آثارِ جود و سخای انها در زمانِ خلفای عباسیه در تواریخ مذکور است جمله از نسل او یند در حبیب السیر آورده که چون چنگیز خان بلخ آمده آن بلوج در معموری بمثابه بود که در شهر و قریٰ یکهزار و دویست جای نماز جمعه میگذاردند و یکهزار و دویست حمام داشت و از زبدة الاولیا خواجه ابوالنصر پارسا منقولست که در وقتِ استیلا و محاصرهٔ چنگیز خان مردم بلخ با پیشکشهای فراوان بکمال عجز و زاری و اطاعت و انقیاد باستقبال شتافتند اما از شدتِ قساوت قلب آن شقی فایده نداد نظم

چو چنگیز شد وارد خاک بلخ ٭ اجل بلخیان را دهان کرد تلخ ٭
ز ویرانی آن شهر را گرد دشت ٭ ز خون خلایق زمین گشت طشت ٭

بازتدریج آبادانی یافت امروز شهریست در غایت عظمت و شگرفی و قلعه دارد ما
کوه قاف و خندقی چون دریای محیط و مستغنی از اوصاف و از میوه و انگور و
خربوزه و هندوانه در انشهر نیک میشود چنانچه مشهور است که چهار هندوانه باریک
شتر است و در حبیب السیر مسطور است که در هشتصد و هشتاد و پنج که میرزا ابالسنقر از جانب
برادر خود سلطان حسین در بلخ لوای ایالت مرتفع گردانید عزیزی شمس الدین
نام که نسبتش بحضرت بایزید بسطامی قدس سره میرسید از کابل ببلخ شتافته تاریخی
ظاهر ساخت که آنرا در زمان سنجر سلجوقی تصنیف کرده بودند و در انکتاب مکتوب بود
که مرقد حضرت شاه اولیا علی مرتضی کرم الله وجهه در قریه خواجه خیران در فلان موضع
است بنابران میرزا بایسنقر با جمیع اکابر و اعیان بدانجا که سه فرسنگ از شهر دور
بوده شتافته در انموضع چنانکه در انکتاب نوشته بود گنبدی ظاهر شد و قبری در
میان آن موجود بود و چون اندکی زمین را حفر کردند لوحی از سنگ سفید پیدا شد
که بر انجا منقوش بود که هذا قبر اسد الله اخ رسول الله علی ولی الله میرزا بایسنقر در
در حال قاصدی با همعنان صبا و شمال بهرات فرستاده صورت واقعه عرضداشت نمود
و میرزا در فور خود بدانجانب نهضت فرمود و عمارتی در غایت رفعت و وسعت طرح انداخت
حمام و بازاری مشتمل بر دکاکین بنیاد نهاد و یکی از انهار که به نهر شاهی مشهور است را بر انمزار
فیض آثار وقف ساخت و بتدریج آمد و شد خلایق بدان عتبه انجامید که هر سال
قریب صد هزار تومان کپکی زر نقد و جنس نذر و نیاز تخمیناً بدانجا می آورند تا حالیت
آن آستان مطاف طوایف نزدیک و دور است و از بلخ مردم نیک بسیار خاسته اند

مثل حضرت ابراهیم ادهم و حاتم اصم و احمد خضرویه و شیخ ابوبکر وراق و مولانا بهاء الدین ولد و
ثمره شجره او جلال الدین المشهور بمولانای رومی قدس الله سرهم الاقدس و از حکما و
دانشمندان شیخ ابوعلی سینا و از شعرا شیخ ابوالحسن شهید و ابوالقاسم حسن عنصری
و قاضی حمید الدین صاحب مقامات و رشید الدین وطواط و امام شمس الدین باقلانی
جنخکتو و میمنه دو ناحیه معمور و آباد است و مرغزارهای نزه و باطراوت و صحراهای
پرمنفعت و لازم الکیفیت بسیار دارد و سکانش صاحب رمه و قبیله اند و اکثر به صحرا
می برند و حکیم ظهیر فاریابی اگرچه بفاریاب مشهور است لیکن بسیار از محققان آنند خود ولایت پرمنفعتی است و
هرات را از آن تمتع بسیار است و بعضی میمنه را داخل اند خود نیز شمرده اند و از مردم
سید جمال الدین برکه است پیر و مقتدای امیر تیمور گورگان بوده ترمذ اگرچه داخل ماوراء النهر
و در آنطرف جیحون واقعست لیکن چون از مضافات این اقلیمست و برین سمت واقع
شده آمیختن بذکر آن مبادرت می نماید و ترمذ در زمان سابق شهری با نام و نشان
بوده چون چنگیز خان بر آن استیلا یافت نوعی خراب و ویران گشت که از آن گل
غیر خاری و از آن گل بجز خاکی باقی نماند و الحال بقدر شهرچه یعنی قصبه آبادانی
دارد اما همواره مردم عالی همت و صاحب شوکت از ترمذ برخاسته اند از علمای آنجا
محمد بن علی حکیم و ابوبکر وراق و از شعرا امیر نجم و ادیب صابر از آنجا است حصار کوهستانی
نزه باطراوت است و از فواکه و ثمار انگور و انار بحصول می پیوندد و دار الملک حصار
شادمان است و نهر خنگاب که از اعظم انهار آندیار است بر یکطرف آن شهر جریان می
پذیرد و قنطره مشتمله بر طاق بر آن آب بسته شده و از قبیل خنگاب چند آب دیگر مثل

گردو کافرنهان در معموره و دیهات آن ولایت در جریان اند ختلان بوفور فواکه و میوه
مقامی بانام است و تیکه ارتفاعش بعمل می آید و اسپان ختلی بین الجمهور مشهور است و مردم
در شجاعت ثالث رستم و اسفندیار اند و دار الملکش کولاب است که حصارش در غایت
حصانت و استواریست **نظم** قلعهٔ خوب چو دیوار بهشت ✽ که مه و مهر بود آنرا خشت
گرد آنرا که صبا آورده ✽ غالیه از پی حوران برده ✽ مزار فیض آثار حضرت امیر کبیر
سید علی همدانی قدس سره در جوار کولاب در دیهی واقعست چار دیواری و مخوفه دارد
مردم اکثر بزیارت مشرف میشوند بدخشان بکثرت مراتع و وفور مزارع و زیادتی انهار
و بسیاری اشجار و اثمار نشانهٔ کشمیر و نمونهٔ قندهار است و اهل آن دیار اکثر ابوش اجسام
و بنابر لطافت آب و هوا کثرت سبزه و جلکا همیشه در صحرا بسر میبرند و اسپان قوی اندام سخت
سم و نرم دم فراخ کفل لاغر میان فربه سرین خشک پی و چربه مو در میان ایشان بسیار
بهم میرسند **نظم** ابرش قطره زن لسان سحاب ✽ باد تند از صهیل برق شتاب ✽
اشقر دیو زاد خار اسم ✽ عنبرین یال خیزرانی دم ✽ موم آهن ز سختی سم او ✽ خار
قاقم ز نرمی دم او ✽ تا ز همراهیش پی افسرده ✽ رخش دارا سکندری خورده ✽ اگرچه
سواد کن بسیار در آن دیار است اما آنچه ذکر توان نمود کان لعل و لاجورد است که سر
لوح نسخهٔ عالم رنگین ساخته فرد ✽ و کان لاجورد و لعل دو کان بدخشان را ✽ ز اوج
اعتبار انداخت چرخ و مهر رخشان را ✽ در جواهر نامه مذکور است که در قدیم الایام کان
لعل چون مکان عنقا و کبریت احمر ابی نام و نشان بود تا آنکه در کوه بدخشان در زمان
یکی از عباسیان زلزلهٔ شدیدی روی نمود و مصداق و اخرجت الارض اثقالها بوقوع

گردید و در خلال این احوال در یکی از جبال که آنرا تنگ تنگیان خوانند سنگی سفید که از آن
لعل استخراج مییابد بر صفحهٔ ظهور افتاد چون شرایط تفحص بتقدیم رسید کان پوشیده
ظاهر شد و لعل کلان گاه گاه بندرت بدست می آید چنانکه در سنه ۸۰۱ هشتصد و یک در زمان
امیر تیمور بتسخیر بغداد اشتغال داشت شاهزاده سلطان جهانگیر میرزا از کان بدخشان قطعهٔ لعل
آبداری خوش رنگ بی عیب بوزن یکصد و بیست مثقال با دیگر تحایف ارسال داشت
صاحب صور الاقالیم آورده که حکیم ناصر خسرو علوی وقتیکه در مواضع یمکان من اعمال
بدخشان بسر میبرد حمامی ساخت از عجایب عالم چنانکه جامه کن آن حمامخانه مربعی بوده که
هشت و چهار حلقه داشت و هر حلقه را که میکشیدند دری باز میشد و قبه پیدا می
آمد بر مثال جامخانه اول الا آنکه بر دیوارهای آنخانه هفت حلقه بود و یازده حلقه میکشیدند
در حمام پیدا میشد و عالم بآین هفت حلقه غیر حمامی کس دیگر ننموده و اگر غیر او دیگری
میکشید در جامخانه اول میدید و عجایب دیگر هم داشته و همه خانه‌های این حمام
نیک جام روشن بود گویند هنوز آثار این عمارت باقیست و شاهان بدخشان از اولاد
سکندر فیلقوس بودند سالها حکومت در آن سلسله باقی بود تا سلطان ابو سعید گورکانی
سلطان محمد را که آخرین آن سلاطین بود بقتل رسانید دولت آن جماعه انقراض
یافت کابل از شهرهای قدیم جهان است و شرقی آن لمغان و پشاور و بعضی از ولایت
هند است و غربی آن کوهستانیست که مسکن قوم نکدری و هزاره است و شمالش
ولایت قندز و اندراب است و کوه هندوکش فاصله واقعست و جنوبیش فرمل
و لغر و افغانست و ولایت کابل طولانی افتاده و اطرافش تمام کوه است از

کابل در یکروز بجایی میتوان رفت که هرگز آنجا برف نبارد و از آنجا دو ساعت بجایی
میتوان رسید که هیچ وقت خالی از برف نباشد و کابل چهارده تومان است پنج تومان
داخل لغمانست که در مشرق رویه کابل واقعشده و تا شهر سیزده فرسنگ
ترین آن تومانات ننگنهار است که برنج و گندم و نارنج و کیله و شکر دراین
تومان خوب میشود و دیگر تومان علیشنگست شمالاً و بهندوکش پیوسته قبر
امام نوح دراین تومان واقعست و بابرشاه در واقعات خود آورده که در بعضی از تواریخ
بنظر آمده که حضرت امام را بملک ولمکان نوشته اند مردم آن ناحیه غین را بجای
کاف تلفظ کنند غالباً ازینجهة آنولایت را لمغان گفته باشند و تومان دیگر دره
نور است و شراب دره نور شهرت دارد هرچند تیز رودی مایل آنرا تاشی گویند هرچند
سرخست سوهان تاشی دیگر تومان که دره نور است و سرحد کافرستان واقعشده
وازین تومان تا حد سواد و بجور رسم است که هرزنی که بمیرد او را بالای تخته از چهار طرف
بردارند اگر آن زن صاحب عمل بدی نشده آنجماعت بی سعی و خواهش در حرکت
آیند و اگر آن زن عمل بد کرده مردم حرکت نتوانند کرد مگر بدشواری و دیگر از چهارده
تومان کابل یکی تومان نجیل است دراین کوهستان انار و جلغوزه و دن که باصطلاح
آنجا یار خنجک گویند بسیار می باشد و چراغ مردم آن طرف از چوب جلغوزه است که چون
همیشه نو رسیده چنانکه در کشمیر هم هست و درین کوهستان ماروماهی است که در میان
هر دو دست و ... پرده ... شبیه طال شپره که از درختی بدرختی قریب ... میپرد
... دیگر تومان ... است چون در آنولایت کتل ... میگو

... ب غوری میر و بد هر ... بغوربند استشهار یافته در غوربند کان نقره و
لاجورد است واما بعمل نمی آرند و درمیان غوربند و آب باران دو مرغزار است که در
فصل بهار بنضارت و نزاهت آن دو مکان کم جائی نشان داده اند بابر پادشاه در
واقعات خود آورده که وقتی دریکی ازان دو مرغزار سی و سه قسم لاله مشاهده افتاد
که هیچ یک مشابهت بدیگری نداشته و نیز آورده اند که درانمکان لاله ایست خوشبو
از عالم گلسوری که اکثر لاله گلبوی می نامند و دیگر توامانات دارد که اگر بذکر هر یک
پردازد سخن دراز کشد استیناف و اسم غنچ دو موضع اند که در لطافت نسیم ندارند و
میرزا الغ بیگ بن سلطان ابوسعید این دو موضع را سمرقند و خراسان میخوانده و
ازین دو موضع گذشته قریب بیک فرسنگ دره ایست موسوم بخواجه سه یاران
که از جاهای نیک آن شهر و مکان است محل اصل خواجه سه یاران چشمه ایست که بر زبر آن
چنار بسیار بر آمده و بر یمین و یسار چشمه درخت بلوط است و در پیش چشمه ارغوان
زاریست که از زرد و سرخ در یک وقت میشگفد و این جنس درخت را از کرامات سه
درویش میدانند و شکارجای کابل آب باران است و اکثر وقت در اینجا جانور
می یابند و صید میکنند از انجمله یکی شکار بوتیمار است که کلگی ساج ازان بحصول میپیوندد
و کابل از جمله چهار بهشت خراسانست که عبارت از هرات و قندهار و کشمیر باشد و از
خوان عوام فواکه لذت سرشتش بکمال وفور شاه و گدا یکسان بهره مند و علما و
صلحا و فضلا نیز ازان زمین نزهت آیین بهم رسیده اند مردمش از غث و سمین
بحرکات ملایم و شیرین دلنشین اند و نکته های ظریف لغایتش غم زدا و اندوه چین اند

عبدالحی

شیخ احمد سرهندی کابلی الاصل است در کابل تولد یافته چون بسن رشد رسید بسرهند
شتافته و در انجا وفات کرده و مدفون شده لهذا بسرهندی مشهور گشته حضرت بابت
پدر بزرگوار ابو حنیفه امام اعظم رضی الله عنه که از اولاد نوشیروان بوده و چند سال
در کابل گذرانیده بطرف کوفه هجرت کرده و حضرت امام عالیمقام در کوفه تولد یافته
میوه و انگور کابل در حلاوت و پایندگی بانام است سیران موضعی است از
نواحی بامیان در کوه آن چشمه آبیست در شعبه که چون کسی نجاست دران اندازد آب
بجوش آید آنقدر که از عقب دوان شود بلکه فرو گیرد و هلاک کند و نیز در زمین بامیان
چاهیست که آنرا غورک خوانند و آب بر سر آرد چون نخجیر تشنه شود و قصد آب
کند آب فرو شود و نخجیر را غرق کند و فرو برد بعد از ساعتی استخوان نخجیر را
انداز د صوبه کشمیر حفظها الله عن الآفات والمحن که از مشاهیر بلاد عالم است
و آن ولایتی است قریب جاق وسط اقلیم چهارم واقع شده چه اول نخابی است
که عرضش سی و سه درجه است و پنجاه و چهار دقیقه و طولش از جزایر خالدات
یکصد و پنج درجه بانجمه آن را داخل بلاد خراسان میشمارند عرصه آن ولایت طولانی
افتاده از همه جوانب محفوف است بقلاع رو اسخ جبال قاف مثال کوهستانش
جنوبیش بجانب دهلی و هندستان زمین شمالیش بطرف بدخشان و صوب خراسان
و جانب غربیش بطرف پکلی و محل اقامت افاغنه و طرف شرقیش منتهی شود
بمبادی اراضی تبت و مساحت طول آن ولایت آنچه هموار است از حد شرقی
تا غربی خیل و هر سنگ است و عرض آن از حد جنوبی تا شمالی هژده سنگ است

و در نفس اندیشت هموار که در میان کوهسار واقع شده هزاران هزار قریه و مواضع معموره است و کوه
و دشتش مملو از اقسام درختان میوه دار است و اثمارش با اکثر امزجه سازگار و بفحوای و القینا فیها
رواسی شامخات قلاع محکمه و حصون مفخمه از جبال گردون مثال بیرون آن عرصه فسیح المجال
کشیده که اهالی آن از تعرض اعادی مامون باشند کسی از بیگانه ها بی آنکه زمینداران آنجا متفق
باشند با وجود کثرت افواج و شدت اقتدار تسخیر مملکت قدرت نمی یابد معظم راه های آن ولایت چند
طریق است یکی بصوب خراسان که بغایت دشوار که از پرگنه کوهیامون براه گلگت برونده و بدخشان
میرسند و دویم راه دارد که صعب و قریب تر است و نقل احمال و اثقال بر پشت مرکب دواب نمیشود
و مردم آنجا که با بکار معهود اند بر دوش تا چندین روز بجائی میرسانند که بر چارپای بار توان کرد و
راه های که بصوب هندوستان است اگرچه در سابقه دشوار تر بودند لیکن در زمان حکومت سلاطین
کشمیر و پادشاهان چغتائیه صاف و هموار شده اند و دیگر بصوب تبت قدری آسان است
اما راه تبت خورد خالی از صعوبت نیست چندروزه علف بهم نمیرسد که سواری دشوار است
که چارپایان تلف میشوند و این هر دو راه تبتین بکاشغر و ختن و لاسه میرسند و از هرجا بجانب
ماچین و ترکستان و توران و حدود بنگاله و کامروپ میرسند با این جنوب و شرق
بطرف هند هم راهی است اما چندان مسلوک نیست و درین محدود تمامی اراضی مسطوره
بر چهار قسم منقسم میشود که زراعت آبی است یا للمی یا باغ و گلزار و میوه دار یا میدانهای همه
و یاسمن برگه و درسنه و نسترن و لاله و ریاحین و بنفشه و انواع گلها در کنار رودخانه
ها است و در زمستان برف میبارد اما گزندگی هوا نمیباشد بلکه هیجان طبیعت و جوش
حرارت غریزی میگردد و تابستان بکمال لطافت هوا میگذرد و بدوام وزیدن نسیم

معتدل احتیاج مروحه اکثر اوقات نمیشود و از ایام بهار و شکوفه چه توان گفت بلا مبالغه
اگر کسی عمر طبیعی خود صرف تعریف و توصیف آن کند از عهدهٔ عشر عشیر آن بیرون نیاید
باشد و در فصل خزان که ایام برگ ریزست از ریختن اوراق متلونهٔ درختان دستگاه تماشا است
هر چهار فصلش در ندرت و نضارت گرو از یکدیگر برده اند نظم متشابه چهار فصل اردی
تیر و اردی بهشت و بهمن و دی ✽ نیست در وی بفصل صیف و شتا ✽ بی گل و لاله
کوه یا صحرا ✽ مصنفان جهان و مورخان ایران و توران و شعرا نادره گفتار و فضلای
والا پایه آنقدر بنظم و نثر در تعریف و توصیف این بدهٔ صنایع قادر قدیر داد سخنوری
داده اند که عشر عشیر آن در حق دیگر بلدان بوقوع نیامده که اگر کسی باجتماع آن در دفتر چند از
مجلد بسوط بهم رسد و هیچکسی از ممالک بطیب خاطر و خواهش دل بیرون نرفته و نمیرود
فرد از شاه جهانگیر دم نزع جو جستند ✽ از خواهش دل گفت که کشمیر و دگر هیچ ✽ مولانا
شرف الدین علی یزدی در ظفرنامه و خوانده میر در حبیب السیر و امین احمد رازی
در هفت اقلیم و محمد ابن احمد در نگارستان و شیخ عبد الحق دهلوی در تاریخ دهلی و عبد الله
شیرازی در وصاف و خاوند شاه بلخی در روضة الصفا و میرزا حیدر کاشغری در
تاریخ رشیدی و صاحب تاریخ سلیمان و طبقات ناصری و آئین اکبری و اقبال نامه و
غیره آنقدر در تعریف آن بقعه داد سخن سرائی داده اند که مزیدی متصور نیست ✽ بهی هوای
معطر و نسیم که بجا او همه بخور است و هوای او شمامه کافور گلزار فیض آثارش جای
باده و پیمانه و چنگ و چغانه است و انهار و رود بارش محل رود و سرود و سماع و ترانه
لاله اش داغ بر دل گلزار خان نهاده و بنفشه اش طره شاهدان به باد داده و در سبزکان

که چشم بگماری جلوه‌گاه نازنینان بینی و بهر طرف که نظر بگشایی سجنجل جای عارفان یابی نظم

خوشا کشمیر و خاک پاک کشمیر | که باشد مایهٔ جان خاک کشمیر
هوایش رشک فردوس برین است | بهشت نقد بر روی زمین است
دم عیسی بجان بخشی هوایش | زلال خضر آب جانفزایش
بهشتش را خوشست اهل معذور | ندیدی گلشن کشمیر از دور
بگندم خوردن آدم حیله ساخت | بشوقش بر زمین خود را بر انداخت
نسیم از باغ و راغش عنبرین بوی | طراوت را فزایش آب در جوی
پرست اشجار و چشمه و نهر | اگر کوه است اگر دشت اگر شهر
بگویم نکته خوبی که بد نیست | بهشت این است اگر این نیست خود نیست
فروشد بار بر جنت نعیمش | که در دلها نشاط آرد نسیمش
ز عیش آباد باشد هر کنارش | فرح بخش است باغ شالمارش
ز رنگ آمیزی گلهای رنگین | پر طاوس شد دامان گلچین
گلش را چون شگفتن جام کردند | بهار عندلیبش نام کردند
تماشای شگوفه سیر کشتی | رساند نشاه خمر بهشتی
چو دل برداشت از رو زیر آب | کول افکند از آن سجلوه بر آب
کول را بحر و بر زیر نگین است | برآید گر ز آب آتش همین است
ز عکس رنگ که سامان داده دریا | چکن دوزی کند آبی قبا را
چه نسبت شام را با این دلارام | لطافت بین که این صبحست و آن شام
حلب آیینه‌دار این پری روست | اگر روم است آن خود هندوی اوست
بپیشش شهر چین ابرو چینای | فرستد کاسه را بهر گدای
بگو با مصر چون شکر گدازد | ز حسن زرخرید چند نازد
خراسان اینچنین سر در فشاندست | که خود را همسر خورشید بستست
ز خاتم دارش شهر نشاپور | بفیروزی بعالم گشت مشهور
چو سامان نثارش ساز کرده | بدخشان لعلهای انداز کرده
ز ضیعت حسن پر کرده جهان را | بجان آتش زد و آورد بیجانرا
ز شرم دلبرانش ملک کنعان | میان چاه یوسف کرده پنهان
بهشتی پیکرانش خوشتر [illegible]

همه کوثر لب و طوبی خرامند همه خورشید روی و ماه پاره سهیل آویزه پروین گوشواره

صباحت با رخ شان شکر و شیر ملاحت از لب شان چاشنی گیر فگنده عشاق را از هر کناره

جگرها ریزه از تیر نظاره هزاران دل چو ماهی کرده بسمل فگنده دام گیسو شست در شست

دهان شان تنگ و رنگین در شکرخند تبسم ریزه‌ها چون شور قند خمیر از نشار صهبای رنگ است

نمی از آتش حسن فرنگ است بهر سو گردش چشم سخنگوی چو آن مستی که می‌خواهد بهر سو

نگاه سرمه‌سا حرف گلوگیر خموشی از زبان داده بتقریر تغافل بسکه با دیدن بتزویر

نگه چون تیر رهزن دنباله ریزد نظر پر لاله بر دیباش چو جو بست تماشا پنجه مژگان حنابست

برهمن آخر عقل دو کانیست بت با جان پرستیدن روا نیست بتان سیمتن بین جلوه فرما

اگر بت می‌پرستی بار می اینجا بهر بت سجده از روی نیاز است درون کعبه در هر سو نماز است

برای خرمن ارباب معنی ز هر سو جلوه برق تجلی

در شهر و قصبات عمارات عالیه بسیار است اکثر این چوبین از سه طبقه تا پنج طبقه مشتمل بر بیوت و حجرات و ایوان‌ها و غرفات و مخارجات و فرش اسواق از سنگ خام و جمعیت این شهر با شهرهای کلان برابری میکنند آنقدر خوانق و مساجد و حمامات و دیگر بقاع خیر در کشمیر است که تعداد انجمله معدود خامه و تیسور نامه نیست و در نفس شهر بهو بت دجله بغداد نهری عظیم جاریست که مقدار آبش زیاده تر از دجله بغداد میگذرد و آن نهر را در کشمیر بهت گویند و چون از کشمیر برآید جیلم خوانند منبع اصل و اکثر آن آب از چشمه ویرناگ است بزبان کشمیر چشمه را ناگ گویند و از چشمه کلن و از نهر ویشو و آب طرف سوپی گاه و آب نهر لدر که از چشمه تارسر می برآید و از میان پرگنه دچهن پاره و کلها و ریاره میگذرد و جوی از کشن و نهر و دنگا که از کوهستان غربی است و قلیل آب پرگنه

پرگنهٔ دیهو و اینهمه آب در جلم می پیوندد در میان نفس شهر جریان می یابد و آب تالاب ڈل
و جوی کلان سند که از جانب تبت میرسد هم در جلم می پیوندد در اقصای کشمیر نیز دیگر نهرها
با جلم ملحق شده از سرحد کشمیر گذشته از راه پنجاب و اطراف پشاور عبور کرده با دریاهای
دیگر در حوالی ملتان پیوسته از ته بدریای محیط میریزد و این دریا را در نفس شهر هفت
جای پل های چوبی بسته اند و طرف شرقی شهر کشمیر تالاب ڈل است که اطراف آن
باغات پادشاهی با نهرها و حوض ها و آب چادر و فواره است این تالاب جزایر مزروع و مردم
نشین نیز دارد و تردد سفاین و مراکب جهت تماشا و تفرج دریا و باغات ارم سیاد ایم
الاوقات مسلوک درین است و سیر کشتی کشمیر تفوق بر جمیع سواریها دارد و در شهرهای
دیگر باین روش جاری نیست و تالابهای دیگر مثل تالاب خوشحال سر و تالاب آنچار
سر و تالاب مانسبل و تالاب پمپاسر و تالاب کلان ادلر که آب این همه تالابها معه آب جلم در آن
میگذرد و در میان این تالاب جائی آب از زمین آنقدر بلند میجوشد که بقدر یک و نیم
ذرعه طولاً و عرضاً از سطح دریا مرتفع میشود و چشمه یا آتش پل نیز مثل تالاب های دیگر
بزرگ است در میان این تالابها و جویهای دیگر راه تردد سفاین مفتوح است و در اکثر
اطراف ملک کشمیر کریوه های مرتفع و مسطح مزارع است مثل کریوه متن و کریوه شاوره
کریوه و تاکا کریوه قائم پور و کریوه دامودر و کریوه زینه پور و کریوه بیجبارد و کریوه
بابا پور و کریوه نراال و کریوه پانپور که محل زعفران است و کریوه جیره اودر و کریوه
خانجگسو کریوه قلم پور و غیره کریوه های خورد بسیار اند باغات مشهوره کشمیر از
نشالها است که عمارات آن از سنگهای موسی مجلای قد نماست گرد اگرد و نه ملا

باهزاران فواره و آبشارها و آب چادرها نهار و حیاباتها و اشجار و چنارهای فلک پیوند
و انواع ریاحین خاطرخواه و دیده پسند در بیان وجه تسمیه شاله مار آنکه لفظ شاله بزبان
هندی مطلق خانه را گویند و مار بزبان مذکور عشرت و خورمی است و مطلب و عشق را
نیز خوانند یعنی خانهٔ عشرت و مراد و دیگر باغ نشاط که بوفور طراوت و نضارت و نهر
و حوض و فواره وغیره نظیر ندارد و باغ نسیم و باغ عیش آباد و باغ سیف آباد و
باغ نگین و باغ بحرآرا و باغ چشمهٔ شاهی وغیره که اشعار شعرای بلاغت و نثار مثل کلیم
و سلیم و قدسی و طغرا و احسن و صایب در تعریف آنهمه زینت دفاتر شده اگرچه
مضافات کشمیر تا هر دو تبت که قلعهٔ لداخ و اسکردو است و دمتور و کشتوار و جمون
بوده لیکن الحال در نسخهٔ بادشاهی پنجاه و پنج محال است که محاصل آنهمه بیست و هشت ۲۸۰۰۰۰۰
کرور دام است و بغیر تبتین و پکهلی و دارو د میال و دمتور و کهاشیال و کملاک
و کهل و بانهال و پرونج و راجوره و آدون نوشهره که تعین مواضع ندارند سی و شش
محال که عبارت از سی و شش ۳۶ پرگنه است و بدو سری نگر سوای محال هیر بحری است
سه هزار و دو صد و هفتاد قریه است و خصوصیات و عجایبات کشمیر بسیار است اول قماش شال
که در عرب و عجم و روم و چین بلبن تحفگی و خوش قماشی و نرمی و سبکی و دیرپایی و رنگینی
قماشی موجود و مخلوق نشد طرفه تر اینکه بافندها در اختراع طرح و گلکاری آن طرزی دیگر
و آمینی دیگر بروی کار می آرند و هیچکس تا لبس دیگر قرار دمیخورد مثلاً اگر کسی صد هزار فرد
شال در معرض بیع آرد هیچ یکی با دیگری در طرح و طرز موافق نخواهد بود و هنوز در عجب
نقوش آن باب دستگاه ایمان ما بر مفتوح است و دیگری زعفران است اگرچه در

ممالک دیگر هم بر دیکار است اما زعفران کشمیر بمزید رنگ و بو ترجیح دارد و دیگر از خصایص
کشمیر آنکه بسبب اعتدال هوا اکثر مردم طبیعت موزون و فکر رسا دارند و خاطر بسیاری
از انها بوادی شعر خوانی و مشق و تحریر مشغوف میباشد فرد دم زد از طبع روان اهل
سر شکسته؛ دیگر آنکه سوادی دارد و مراعات شرع شریف دارد و غیر از علماء و عقلاء
فقراء للّه تمام اهل داد و ادعیه و جبلت اند از سوء اعتقاد در اینملک بسیار است نظم جهان را
بگشتم همه سر بسر ندیدم چو کشمیر جایی دگر؛ بشرع و سنت بدین و داد؛ بسرشت این
اهل مردم زنان آباد باد؛ حیا و مروت سخا و وفا؛ خبر این شهر عنقا است با کیمیا؛ تمام کوه
کشمیر چهار طرف ییلاقها و سبزه گاه است و بیرون از چشمه‌ها و نهرها دریاچین متنوع الالوان و اقسام
ادویه‌های نافع در آنجا بوفور است و از معادن دو جا کان آهن و سه جا سنگ نعل بر آرند و کان مس
در زمان سابقه در پرگنه کامراج بوده و کان سرب در پرگنه دچهن پاره و در کوه روجه بال بر سمت
راه تبت و چند جای دیگر هم در ایام گذشته معمول بوده و بر کوه هرمکت میگویند که از فیروزه است
و اما صعود بر آن متعذر است و در نفس شهر نزدیک بمازیه جایی است که آنرا وتی بوره میگویند
چناری چند دارد و بوته و مور در آن زمین نمیباشد و دیگر در موضع کرمیشو پرگنه اچه چشمه است
که در آغاز اردی بهشت چون از انچشمه آب میخواستند جاری میشد و چون از آب مستغنی میشدند
باز مختفی میگشت و دیگر موضع بونه‌هامه پرگنه ونتیو مکانیست گنگه بری نام سخم باره شهیر است
از حوض آن بقدر پنج آسیاب آب جریان می یابد و بعد آن تمام سال خشک و خالیست و بالا
کوه پرگنه لار سنگیست بصورت ماده گاو گلهر و هم باره فروردین از هر چهار پستان آن گاو تیز
آب میریزد و حوضی که در تحت آن گاو است از آب مملو میگردد و آنقدر که برای ده هزار ۱۰۰۰۰ کس

افغیست یکشبانه روز بهمین حال است بعد آن دوازده ماه بی آب است و دیگر در موضع
سوله قطعه زمینی است که چون در آن زمین چوبی خلانیده برآرند از آن سوراخ آتش
می برآید و در پرگنه کامراج کوهیست بلند و درختان و گیاه آن کوه سبز است لیکن اگر کسی
نیم گز زمین حفر کند شعله آتش می برآید که از آن طعام میتوان پخت و دیگر در پرگنه دیوه
سر چشمه ایست که مردم بامتحان طالع در انجا میروند در هر سال قدری برنج با نام خود
نوشته می اندازند و سر آن سفال میپوشند و در آن چشمه می اندازند و بعد یکسال هر گاه از
آن ظروف ها بر روی آب ظاهر میشوند صاحب طالع ... سعد را طعام پخته می برآید و هر که طالع
نحس دارد برنج او بدستور خام میباشد و دیگر در پرگنه دچهن پاره نزدیک سرحد
تبت غاریست منزانت نام و در آن چشمه ایست که صورت آدمی از یخ بسته میشود
و در تمام ماه بدستور ماهتاب در زیادتی و نقصان است هندوان آن را انگ مهادیو
خوانند و دیگر در پرگنه دهرنگ در موضع دول گام حوضی است سنده برای
نام یازده ماه خشک میباشد و یکماه اول بهار هر روز سه بار آن حوض پر آب میشود و هر
بار دو گهری بقدر رسیدن آسیا آب از و جاریست و نیز در پرگنه دیوه سر چشمه ایست واسک ناگ نام در
بهار که احتیاج آب دارند جاری میشود و بعد چندی که مستغنی شوند خشک میگردد و در فصل
خریف هنگام پختن شالی که احتیاج میشود جاری میگردد و باز تا بهار خشک است و دیگر
در پرگنه مارتند در موضع بومه زوه غاریست که آن را ... نام شخصی کنده عرض
آن غار پنج گز و ارتفاع چهار گز منتهای آن غار کسی ندیده هر چند ...
و دیگر در پرگنه ویناگ غاریست و در آن غار چشمه ایست که همیشه یخ می

اگر احیاناً کسی دران آید و پاره از این یخ بخورد خوشگوار است و چون بیرون آرند سنگی
سخت ملتبس بلور میگردد و نزدیک کوه باران نیز غاریست که رونده هرچند غایت سعی
تقدیم رساند بانتهای آن نمیرسد و دیگر چشمهٔ ایست در قریهٔ لوکه بوون هر قدر ماهی که در اینچشمه اند
یکچشم اند و چشمهٔ بوون را یکنفس آب بسیار میجوشد و یکنفس آب منقطع میگردد و تمام
سال باین منوال است دیگر طرف دچهن پاره چشمهٔ ایست که هرگاه بالای چشمه فریاد
کنند حباب ازان ظاهر میشود هر قدر فریاد بیشتر حباب نیز بیشتر است و دیگر در پرگنهٔ دیوه سر
چشمهٔ ایست که دران چند چوب بزرگ است هرگاه حادثه میشود چشمه آنقدر متلاطم می آید که آن
چوبها برهم میخورند و متوطنین آنجا از مشاهدهٔ آن خیال استنباط وقوع حوادث می نمایند
و دیگر در پرگنهٔ گور بهار چشمهٔ ایست مسمی بچوهر که تمام چشمه مملو از اقسام ظروف سفالین
است هرچند مردم میخواهند که ظرفی از آنچشمه برآرند صورت نمی بندد که چون بر سطح
رسد بی اختیار از دست رها شده لخت لخت میگردد تا رسیدن تقعر آب باز بهم می پیوندد
چشمه های گرم در کشمیر چندجا است که غسل بآنها در قلع مواد و امراض مزمنه سوداوی
و بلغمیه کثیر الانتفاع است و کان یخ نیز در کشمیر است و در پنج کروه شهر که دوازده ماه درانجا
یخ می بندد و با وصف آنکه در ایام تابستان چهار طرف آن دره نهایت هوا گرم میشود
بالجمله عجایبات کشمیر زیاده از انست که بتحریر رسد مخافة للاطناب بر همین قدر اکتفا
رفت و آبادی کشمیر بعد از طوفان نوح علیه السلام شد و در زمان سابقه راجها هنود بکمال استقلال
و اقتدار در انجا بحکومت میگذرانیدند مدت چهار هزار سال و سیصد و کسری در
تصرف داشتند تا در سنه ۷۰۵ هفتصد و پنج هجری رینچن شاه الملقب بسلطان

صدر الدین بر دست حضرت سید شرف الدین المشهور به بلبل شاه قدس سره بشرف
اسلام مشرف شد و بعد وفات او کشمیر که بسلطان شمس الدین ملقب بود بادشاه شده
زیاده بر دوصد ۲۰۰ سال حکومت در خاندان وی بود خوبی و رونق و آبادی در زمان
ایشان افزود و تا در سنه ۹۶۰ نهصد و شصت سلطنت مستقل بقوم چکان گردید و آن
فرقه چون در مذهب تشیع متعصب بودند مردمان کشمیر را باهم نفاق دست داده دیده
و دانسته ملک را در دست چغتائیه دادند و تسلط چکان همگی سی و چهل سال بود تا
در سنه ۹۹۴ نهصد و نود و چار بتصرف اکبر جلال الدین آمد همیشه ناظمان از طرف
سلاطین چغتائیه بحکومت میگذرانیدند و در سال ۱۱۶۶ یکهزار و یکصد و شصت و شش
عبد الله خان شاهنجاسی از طرف احمد شاه درانی صوبه را متصرف شد و بعد ۱۹۰ یکصد
و نود سال از دست چغتائیه بیرون رفت ناظمان افاغنه نوبت بنوبت شصت و نه
سال یکصد چند ماه در کشمیر متصرف و متسلط شدند یازدهم رمضان ۱۲۳۴ سنه یکهزار
و دوصد و سی و چهار ملک کشمیر بتصرف سکان از توابعان گرو نانک در آمد و انجماعه
نیز بیست و هفت ۲۷ سال و پنجاه و چهارده روز قهری یکی بعد از دیگری بتسلط و تسخیر گذرانیده
هشتم ماه ذی القعده آن واخر سال ۱۲۶۲ یکهزار و دوصد و شصت و دو شیخ امام الدین
از کشمیر برآمد چون پنجاب لاهور داخل ممالک محروسه کمپنی انگریزیه شد صوبه را از طرف
انگریز بحکم لارنس صاحب که خود نیز بکشمیر آمده مفوض بمهاراجه گلاب سنگه گردید
والبقاء لله الملک المجید بعد از وفات مهاراجه گلاب سنگه سرگباشی فرزندش رنبیر سنگه مهاراجه
راجگان جمشید اقتدار خورشید اشتهار مهاراجه رنبیر سنگه دام اقباله که داد و دهش اوما

آثار حاتم و نوشیروان است و کوشش او نسیان رستم داستان بر تخت سلطنت بتغلب تسلط
واقتدار داده بسیار بدعات ظلم حکام سابقه برانداخته سعی در اشاعت عدل احسان و رعایت
اهل کمال و اذخار نام نیک نماید و همه ارکان دولت اگر همه در پرورش اهل کمال سرگرم اند لیکن
دیوان صاحب فی ما احتشام دیوان که بام دام احسانه تسخیر اعتیاز مستغنی بین الاقران است از جوهر
خود باصناف فضایل متصف است اهل فضل را ابا الطبع دوست می دارد و با نواع احسان و مرغه
الحال میگذارد آنقدر اولیا و سادات و علما و صلحا و فضلا و شعرا از ینملک برخاسته اند که عشر عشیر
آن در دیگر ولایت بوقوع نیامده چنانکه در ذکر آنها کتب نامحصور بتالیف رسیده هیچ قریه و هیچ محله
نیست که در آن مرقد بزرگی نخواهد بود و ایراد اسامی بزرگان از غایت شهرت احتیاج به بیان
ندارد و همچنین در ایران و توران مجموعه یا بیاضی بمطالعه نمیرسد که خالی از شعر شعرای اینجا خواهد
بود مویدا بعضی اشعار ابدار حضرت شیخ یعقوب صرفی و بابا داود خاکی و مولانا ماهری و مولانا
نامی و ملا مسعی و خواجه حبیب الله نوشهری و ملا مظهری و آوجی و فهمی و ندیمی و فصیحی و فهمی
و فطرتی و شیخ محسن فانی و مولانا محمد طاهر غنی و رفیع منشی و محمد زمان نافع و میرزا جویا و میرزا گویا و ملا
ملک شهید و حاجی اسلم سالم و ملا معنی و ملا فایق و ملا آذری و ملا بنیش و قلندر بیگ و ملا نات
و ملا شارق و میر کمال الدین و نواب ابو البرکات خان صوفی و پسرش ابو القاسم خان صافی و فصاحت خان
راضی و محمد رضای مشتاق و ملا ساطع و غنی بیگ قبول و میرزا گرامی و ارجمند بیگ و ملا فانا و ملا بهرفرد
و ملا معروف و شاه رضای حشم و محمد شرف یکتا و لطف الله بیگ صهبا و ملا واله و ملا عبید و ملا محمد
توفیق و جان بیگ سامی و خواجه حبیب الله غنقا و خواجه خلیل قادری و ملا حافظ محمد مستری و
جامع این مسوده که مسمی بزبدة الاخبار است فقیر حقیر کمترین ساکنان کشمیر ابو محمد حسن

محمد حسن شعری قادری عفی الله عنهم اینچند نفر از مشاهیر صاحب دیوان اندکه اشعار همه اینها
مدوّن است و اگرنه هیچ عصر از اعصار نمیگذرد که شاخسار گلشن کشمیر از عندلیبان سخنور
خالی بود و در هر مقام بلبلی است و در هر گوشه ترانه فرد بیا بگلشن کشمیر ببین
خروش چو گل که گرد هر چمنی بلبلان هزارانند ٭ و از خوش نویسان بی نظیر یاقوت رقم چون محمد مراد
زرین قلم و محمد محسن شیرین رقم بسیار بر صفحه روزگار نقش وجود داشته‌اند و دارند
تبت ولایتی است مابین چین و هند مشتمل بر قصبات بسیار از جمله آن تبت کلان است
که لداخ نیز گویند مشهور است و محل خرید و فروخت چای و پشم شال است که از
گوسفندان آن نواحی بهم میرسد و آنرا در کشمیر رسانیده و رشته شالها از آن بافند
و ساکنان آنجا اکثر کافرند و در کیش مانی نقاش و بعضی مرده را میسوزند و بعضی در
دم نزع که هنوز زنده باشد و رمقی از جان داشته باشد به تیرها اعضای آن محتضر را هم
کار بر ملک الموت مختصر میکنند و از مال مرده مذکور دیواری طولانی با رتفاع یک دو ذرع
بنا میکنند و آنرا آتی مانی خوانند و موجب ثواب در حق مرده می دانند و منتظر خروج
دجال اند بلکه برای او سامانها ترتیب میدهند که چون بر آید آنها را زنده کند و یک
زن ایشان از شوهران متعدد می باشد و اگر صادری و واردی نیز با زنهای شان صحبت
دارد بشرط عطای یک درم نیز ممنون میشوند و تبت خورد که آنرا اسکردو گویند قلعه حصینی
دارد از یک لخت سنگ بصورت فیلی که در اطرافش آب جاری است و تسخیر آن قلعه
هیچیک از قلعه گشایان عالم را میسر نشده اهل آن دیار یکفرقه مردم شیعه متعصب اند و در
حدود تبتین کوهیست که هر که بران صعود کند در دم نفسش منقطع شود و میرد

لاسه نزدیک بنیپال است که در شرقی هندستان است و ابتدای سلطنت چغتاییان است
ولاسه بتخانه عظیم است لامه های قومی اند از کفار ختا در مذهب بانوی استند اجاث
قوی از انها سر زند که عقل از ان حیران اند و از طرف شمالی لاسه شهر بهم اسم است که
در بیابان آنشهر در تابستان برف و ژاله می بارد قال بلده ایست که ساکنانش همه بت
پرستند و بتخانه بزرگ در انجا است و دران بتی بزرگ است که تمثال شبیه شاکمونی است
که مردم چین او را پیغمبر میدانند طلار خان نیز بلوچ است و در آنشهر سید قوام الدین
نام مسجدی عالی در غایت تکلف و تزیین ساخته و در جوار ان بتخانه ایست که بتان بزرگ
و کوچک آن بصورت منسوب اند قراول قلعه ایست در غایت متانت بر کمر کوه و از
زیاده از یک راه بالا رفتن ندارد سکچو شهریست در غایت عظمت و سورش فرسخ بگرد آن
کشیده اند و میانش مربع است متساوی الاضلاع مشتمله بازارهای عریض که عرض
هر بازاری چهل ذرعه است آب زده و جاروب کشیده و در اکثر جایهای آنشهر خوک اهلی بود
قصابان انجا گوشت و گوشت خوک باهم در یک کجه قلاب آویخته میفروشند و بازارها
چهارسوقی در انجا بسیار است و در هر چهارسوق تختی از چوب در کمال زینت با کنگرها
و فرش نهاده اند و بر فصیل آنشهر در هر بیست قدم برجی مسقف است و چهار دروازه در
چهار رکن شهر در برابر هم کشاده و مابین هر دروازه مسافت بسیار است و درین شهر
بیت الصنم متعدد است با تکلف و تزیین تمام دارد هر بتخانه پسران و دختران صاحب
جمال بسیار اند و صلای عشرت داد خول داده واز سکچو تا خان بالغ که پای تخت
ختای است نود و نه ۹۹ بام است و هر بامی در بزرگی قریب بشهری بود در میان هر دو بام

هر دو بام قرغوی و قرغو عبارت از خانه ایست بارتفاع شصت گز که پوشنده در آنجا
ده نفر می نشینند و آن منزل را چنان ساخته اند که از آنجا قرغوی دیگر می نماید در چون حادثه
دست دهد فی الحال بالای قرغو آتش کنند و اهل قرغوی دیگر این حال مشاهده
کنند همه بدین عمل قیام نمایند تا متصدیان پادشاهی مطلع شوند و احوال شمه بهر راه
در کتب بر سبیل اجمال معلوم نمایند متعاقب مکتوبی دست بدست بدرگاه رسانند
و قید کنایه است از خانه داری چند که در محل معین ساکن باشند و مامورند با آنکه
اگر مکتوبی بانها رسد و فی الحال بقید قوی دیگر رسانند و از یک قید کو تا قید قوی
دیگر ده نام مره است هر شانزده مره یکفرسنج است و هر روزه ده کس بطریق ڈاک
چوکی ملازم مره می باشند بنوبت حصه و رسد اما جمعی که منسوب بقید تو هجا
اقامت دارند و خانه ها ساخته زراعت میکنند و ارسکچو تا قمچو که بلده دیگر است و
بزرگتر ته بام است و در انجا اسپ و دراز گوش گاوی و ارابه ها مستعد می باشند
و لیسیر لنگیه اسپان را محافظت نمایند موسوم به بیقوه متعد دراز گوش را بوقو گوید
و ارابه و گاوی بانان را جیغو نامند و ارابه های بطریق گاو بردوش میکشند و هر
ارابه در عهده دوازده کس است و هر چند بارندگی و سرما باشد از ارابه رانی باز نمانند
در قمچو بتخانه ایست بانصد گز در پانصد گز در میان بتی خفته که طول قامت او پنجاه
ارازی می اندش نه گز دو کله او بیست گز و پستان بر بالای سر و سینه او نهاده بطول انگشت
کستر باشد و پیرامون آن تماثیل بتخانه های دیگر باشند بهیئت کاروان سرا همه با پرده ها
زربفت و کرسی ها و صندلیها مطلا و شمعدانها و صراحی های چینی بر کله بسته گرد

شهر خانهٔ دیگر که اهل اسلام بتخانه را چرخ فلک میخوانند و آن گوشکی است از زیر تا بالا پانزده
طبقه و بر هر طبقه منظرهای مقرنس و ایوانها و غرفه‌ها و بر گرد منظرها انواع صور غریبه و در زیر
آن گوشک صور دیوان پدید کرده‌اند که آنرا بر دوش گرفته‌اند و در آن گوشک ۲۰ بیست گز وار نقاشی
دوازده گز همه ز چوب تراشیده اما چنان مذهب که گویا مجسم از طلا است و در تحت آن
قصر سردابه و میلی از آن سردابه تا بالای گوشک تعبیه کرده و سر میل را بالای گوی آهنین
نهاده و دیگر محکم بر سقف خانه که آن گوشک در انجا است محکم چنانکه باندک حرکتی که
آن میل را کنند آن گوشک عظیم در گردش آید و از آن شهر چند روزه راه قرامون شهریست
عظیم که مقدار برابر جیحون است و بیست و چهار کشتی جسر بر آن بسته‌اند و انگشتیها بزنجیرها
دو طرفی سطبر که برابر بازوی آدمی ضخامت دارند محکم ساخته‌اند و آن سلسله از هر طرف
ده گز بر خشکی گذشته و بر دو طرف آب دو میل آهنی هر یک بسطبری کمر آدمی بر زمین
محکم کرده و طرف شرقی آن آب شهریست فسیح و وسیع که بحسن آباد اشتهار یافته
و صیدین فو شهریست بغایت عظیم مملو از خلق بسیار و در انجا بتخانه بزرگیست
و در آن بتی جسیم از برنج ریخته مطلا کرده پنجاه گز قامت و بر همه اعضای او صورت دستها
و بر کف هر دستی بهیأت چشمی و آن بت را هزار دست گویند از مشاهیر اصنام ختاییانست
و این بت در عمارتی بدیع بر کرسی سنگین که بکمال غرایب تراشیده‌اند موضوع است و
رواقها و منظرها بر گرد آن بتخانه ساخته مشتمل بر چند طبقه طبقهٔ اول از کعب بت گذشته
دوم بزانوی او رسیده و دیگری از زانو تجاوز کرده برین قیاس تا سر صنم و سر بت را
بمقرنس در آورده چنان پوشیده که بیننده متحیر میگردد و تمثال همانان خود وانوا

جلوه آن در نه و از ده در انجا نگاشته در آنشهر چرخ زکیست هزار مرتبه زچرخ فلک

قمریا بجنبیت تمه خان بالغ شهریست مشهور دار الملک مملکت ختائی بغیت فضا و لطافت

آب و هوا و باغات ارم سیما ضرب المثل از ابنیه قبلا قاآن بن تولی خان است و نهری

بزرگ سی گز عرض در نفس شهر جریان دارد و نزدیک جنار آن نهر جاده ایست که بدار الملک

ماچین منتهی میشود و تمامی آن شارع که چهل روزه راه است بسنگهای تراشیده فرش

کرده اند هر دو طرف درختان بید سایه انداخته که مسافران در سایه درخت [illegible]

راه می‌نمایند و هیچ آفریده لشکریان و غیره یارا و قدرت ندارد که شاخی از آن درختان توانند

شکست یا آسیبی بر برگ آن تواند رسانید و در دو طرف آن جاده معموره است مشتمل

بتخانه‌ها و دکاکین در شهر خان بالغ عمارت بسیار بتکلف اند بعضی پخته و سنگین و بعضی

چوبین از پنج طبقه تا هفت طبقه و عمارات بادشاهی مشتمل بر ستونهای لاجورد و طلا تمام

فرش از سنگ مرمر مطلا و منقوش آنقدر است که زبان از کمیت و کیفیت آن عاجز

و کیفیت دفن خواتین معظمه باین دستور است که در انجا کوهی متعین است که چون یکی از انها

بمیرد با نکوه برده در سردابه نهند و اسپان خاصه اش را در انکوه رها کنند تا بسر خود چرند

و هیچکس متعرض آنها نشود و آن سردابه بغایت وسیع می باشد و بسیاری از دختران

و خواجه سرایان از علوفه و اذوقه چهار پنج ساله داده ... با مرده ساکن گردانند که با

عالم تنهائی با او رفیق باشند و بعد از تمام شدن قوت انجماعه نیز در انجا فوت شوند

و این شیوه مردوده در میان چنگیزیان تا زمان سلطان خانان عمر و مسلوک بود

تمثیل صاحب طبقات از خواجه رشید الدین بلخی نقل میکند که کودکی از ترمذ در

مغول بیعت یکی از آن جهول ها بسیر فتاده و آن مغول چون آثار رشد و قابلیت در وی دید
دو شید در تفتیش و زمام کل اختیار بسر کار خود بکف اقتدار انها داد بر وجهی او را مستقل گردانید که
محسود امثال و اقران شده الجماعت مترقب و متربص فرصت می بوده اند تا آنکه
مغول مذکور وفات یافت بدستوریکه رسم و ملوره انهاست سرداب جهت آن مغول
داشتند آنجوان مسلمان را جبراً و قهراً بهمراه آن مرده مکلف ساختند آن بیچاره ناکام
غمعلی برآورده از راه اضطرار قدم پایین واگذاشت در آن مطموره نهادند و سر آن سرداب را
مسدود گردانیدند و آن دردمند روی نیاز بدرگاه بی نیاز آورد و بحکم قل من ینجیکم
من ظلمات البر والبحر تدعونه تضرعاً و خفیة بامر الله گوشه آن سرداب شق شد و شخص
مهیب با گرزهای آتشین ظاهر گشتند و بران کافر فاجر حمله نموده گرزها برو فرود آوردند
چنانکه از آن شراره بقدر سر سوزن بر روی آن مسکین رسیده بسوخت یکی از آن
دو شخص پرسید تو کیستی گفت من مسلمانی فقیرم و بچنگ کافران اسیرم یکی از آنها
گرزی بر گوشه سرداب زد سوراخی ظاهر شد چنانکه باسانی بیرون میتوانست رفتن
پس اشارت بخروج نمود وی از آنجا خود را بیرون انداخت و خویشتن در صحرای
ترمذ یافت حالانکه از آنجا تا ترمذ چهار ماهه راه بود و خواجه راوی گفت که من آنجوان را
در ترمذ دیدم و سرگذشت مذکور بواسطه از وی شنیدم هنوز اثر آن شراره بر رخساره
آن بیچاره باقی مانده گاه گاه اندک تراشی میکند و در حدود چین و ختای مردمان مسلمان
و علمای زباندان بسیار اند و بالفعل بسیاری از مسلمانان در امرا و وزرای بادشاه چین
انتظام دارند [illegible] جام جهان نمای مسطور است که از عباس ملناسس حکیم که از علمای

خاصیت آنست مروبست که گفت درین شهر من در اقصای ختای صنمی از سنگ تراشیده بر ستونی از چوب نصب کرده بودند اهل آنشهر همیشه بدیدن آن صنم میرفتند و از کیفیت صنعت وضعش تعجب میکردند من یتیمی صغیر السن بودم با ایشان همیرفتم و می دیدم که مردم در پای آنصنم تامل میکنند که چیزی بران مرقوم بود تا بزرگ شدم و بر خواندن خط قدیم قادر گشتم دیدم که بر سر او نوشته که من اراد ان ینظر العجایب ری رجلی دانستم که اهل زمان آنرا بظاهر حمل میکنند پس خلوت جستم و زیر پای او حفر نمودم سردابه تاریک ظاهر شد هر چند خواستم در انجا مردم از شدت باد و ظلمت که در انجا بود دیسر نشد از جهت بسیار ملول و متفکر گشتم و خواب برمن غلبه کرد و در خواب صورت شخصی دیدم شبیه بصورت خود گفت چرا بسر دابه نمی روی و عجایب نمی بینی گفتم بسیار تاریکست و همیشه باد میوزد گفت پاره آبگینه شفاف پیدا کن و چراغ دران کنه و برو بسیار خورم شدم پرسیدم تو کیستی گفت ادریس پس بیدار شدم و چراغ بروجهی که گفته بود گرفتم و باندرون رفتم پس دیدم که محاذی پای صنم تمثال شخصی بود نشسته لوحی چند از ظلام صرع بجواهر در پیش او نهاده و بران تمثال نوشته که اینصورت ادریس است و بلینوس حکیم اسرار خلقت و طبیعت ایس آن ها برداشتم و بیرون آوردم و از انجا باوراق نوشتم و دانستم و براعمال عجیبه طلسمات قادر شدم طمغاج از جمله بلاد ترکستان گویند خاصیت آن سرزمین آنست که هر چند با زنان انجا صحبت دارند بکارت آنها عود نماید و در آن بلد دو چشمه است یکی شیرین و یکی شور و آب آن دو چشمه در یک غدیر جمع میشود اما با یکدیگر نمی آمیزد چنانکه دو جوی از آن غدیر جریان می یابد که یکی شور است

و دیگری شیرین مخفی نماند که چون پاره‌ای از احوالِ تبت و ختا بحکم قرب جوار بعد از کشمیر نوشته
شد الحال باز عنانِ قلم بطرفِ بقیهٔ خراسان معطوف داشته آید غرجستان ولایتیست
مشهور و کوهی محکم و حصونِ استوار و عقباتِ ناهموار بسیار دارد و سیب و امرود در آن
دیار نیک میشود و مردمانش سخت جان و کوه رو و درشت خوی باشند عبد الواسع
جبلی از آنجاست غور در قدیم الایام عظیم معمور و آبادان بوده عمارات رفیع و قصور
بدیع و قلاع منیع بسیار داشته هرگز آنجا مبتدعی و بد اعتقادی پیدا نشده و اهل آن دیار
در زمانِ خلافتِ حضرت امیر المومنین مرتضی علی کرم الله تعالی وجهه بشرفِ اسلام
مشرف شده‌اند و حاکم ایشان از اولادِ ضحاک بیور بوده منشورِ حکومت و حکمت از جناب
شریف اسد الله غالب حاصل کرده تا زمانِ بهرام شاه غزنوی آن منشور سعادت مسطور
در میانِ ایشان بوده و در زمانِ شقاوت نشانِ تسلطِ بنی امیه در اکثرِ بلادِ اسلام بر
سر منابر در حقِ خاندانِ طیبین و طاهرین سخنانِ نالایق می‌گفته‌اند الا مردمِ غور که بآن
راضی نشده‌اند و در شانِ هر چهار خلیفه رضوان الله علیهم بر حق اعتقادِ خوب داشته‌اند و دستِ تسلط
از [illegible] والیانِ بنی امیه از آن ملک کوتاه بود و از عجایب غور چشمه‌ایست که آن را چشمهٔ بانگ نماز میگویند
و آبِ آن ایستاده است هرگاه کسی بانگِ نماز گوید آبِ آن چشمه روان شود نزدیک به
تیر پرتاب و چون بانگِ نماز تمام شود آب باز ایستد و ایضاً مسجد باج از بقاع متبرکه آن دیار است
و عجایبش آنکه از بیرونِ مسجد هر طرف دستِ مردم ببام میرسد و از درون هیچ گز ارتفاع
ظاهر میشود حال آنکه مسجد با زمین بیرون متساویست و ستونهای آن را چند آنکه
میشمارند چهل عدد یکی کم یا زیاده می‌آید تا غایت آنها مشخص نشده و دیگری از مضافات

از مضافات غور چشمه‌ایست که سالی یکبار بدانجا میروند و در شب یکی تیری علامتی بسته بجانب
آنچشمه می اندازند چون روز میشود میروند تیرهای خود را می یابند اگر مقصود حاصل
خواهد بود البته بر سر پیکان سر مرغی یا ماهی یا حیوانی چسپیده گر مراد حاصل نخواهد
شد چیزی بر سر پیکان چسپیده نباشد و نیز در غور سمندر که کرم آتش است پیدا میشود
او مشابه موش است و آتش او را نسوزد بلکه چرک از پوستش دور میکند و اگر از پوست او
پوستینی سازند چون چرکین و شوخگین گردد در آتش افکنند ازاله آن میشود و از قلاع
میمنت آثار که بر جبال رفیع واقع است قلعه چپار بوده که بمتانت و حصانت آن در هیچ
جا نشان نداده اند در تاریخ مبارک شاهی آورده که از عهد حضرت سلیمان علی نبینا
و علیه السلام هیچ صاحب سریری بر فتح آن حصار قادر نگشته جهت آنکه راهی دارد چون
دل و دست بخیلان تنگ و چون کمر نازنینان باریک و وسعت ساحت و رفعت
شان او چون عرصه امید و همت آزادگان وسیع و رفیع و غور در مابین غزنین
و خراسان واقع شده آب و هوای نیک دارد اکثر فواکهش خوب میشود بیشتر ولایتش
کوهستانست و حضرت سید حسین بن حسن حسینی صاحب زاد المسافرین و نزهة الارواح
وغیره از مریدان حضرت شیخ الشیوخ السهروردی قدس سرهما ازانجا بوده و در هرات
آسوده بادغیس ولایتی است وسیع و عریض مشتمل بر آبهای فراوان و مزارع
بی پایان که از انجمله بیشه ایست که چند فرسنگ عرض و طول آنست محتوی بر اقسام
درختان خصوص پسته که از انجا بجمیع ایران و توران و هندوستان میبرند و در زمان
ابوالغازی سلطان حسین میرزا بغایت معمور بوده و چند سرکار داشته و قلعه تولک

یعنی قلعه

کہ شہرتش از صہبا و شمال گرفته برده در نواحی آن ولایت سر بفوق فلک قلعه سماوقمه قبه چرخ را
برافراخته و این قلعه بالای قله کوهی است از سنگ خارا و یک راه باریک دارد و دیگر
از چهار طرف تا پای حصار سنگ خارا است و دیگر از بدایع آنمواضع بیلاق راه خاب است
تخت ملک بیت که از مرابع لطیف و مراتع لطیف آن ناحیت است و همچنین بیلاق هزار
میشی که در فصل بهار لاله زاری میشود که گلشن گردون تسفا بله آن تیره مینماید و دیده مرزبانی
انجم از نظاره آن خیره می ماند در چهار سقا اینظر رسید کسیاد غیس قریب هزار دشت
دارد که ملو از اشجار و انهار که هر دشتی لشکری را بیصه و کاه و محل گسترانیدن خیمه و
خرگاه وفا کند و صاحب راه نخشب که ذکرش در السنه افواه مشهور است از موضعی است کاز
نام من اعمال باد غیس و نام او حکم بن هشلم بوده و چندگاه در دیوان ابو سلم مروزی
بامر محرری اشتغال داشتی و در زمان مهدی ابن جعفر عباسی در خراسان و ماوراء النهر
خروج کرده خلق بسیاری بر وجمع شدند و چند قلعه از مرو گرفته آغاز دعوت نمود
اعتقاد آن سر حلقه ارباب فساد آن بود که خدا تعالی در حضرت آدم حلول کرده تا مسجود
ملایکه گشت و ابلیس بنا بر مخالفت مردود شد و همچنین بصور انبیا و اولیا و حکما و حکام
متمثل میگردد تا نوبت با بو مسلم رسید حالا آن کیفیت بمن منتقل شده و امر بپرستش و سجده
خود میکرد چون در فن سحر و سیمیا بی همتا بود عوام کالانعام فریفته بلاد ما وراء النهر
شتافت و از چاه نخشب بشکل ماه صورتی مدور و منور که تا ده فرسنگ پر تو می داد
بیرون آمد که بر روی ماه می استیلو و اصل آن ماه از سیماب بوده و چلن دریکی
از معارک زخمی قبیح بر روی او رسیده بود مهد اگرچه منظر و ناخوش صورت بود

پیوسته برقعی بر روی می افکند بنابر آن برقعی مشهور گشت و او را مقنع نیز میگفته اند چون
جمعی کثیر در ظل رایت ضلالتش جمع شدند و روز بروز کارش بالا گرفت مهدی
مسیب بن زهیر را بدفع او فرستاد چون کار بر وی تنگ گشت اولاد و اتباع و اشیاع
خود را شربت زهر داد و خود در خم تیزاب نشست اعضای و اجزای ناپاک و تحلیل رفت
غیر از موی سرش هیچ موجود نماند و این واقعه در شهور سنه ۱۶۶ یکصد و شصت و شش هجری
اتفاق افتاد از شعرای بادغیس حنظله از مداحان آل طاهر است اسفزار که الحال بسبزوار
اشتهار دارد در زمان سابق قلعه دران ناحیه بود موسوم بحصار مظفر کوه و کرسی
این قلعه سنگیست مدور و مستوا که قلعه بالای آنست و درون و بیرون قلعه زمین نمناکست
که هر جای آنرا اندک اگر حفر کنند آب بر می آید و باین سبب بآن قلعه نقب بردن ممتنع است
و صاحب تاریخ مبارکشاهی آورده که امیر خواجگی نام که از اصیل زادگان آن مرز و بوم بوده
چندگاه چند در ویرانه های آن حصار ساکن گشته کلاغی را رسانیده بود که کلنگ را
شکار میکرده و شنیده ام که آهو را نیز گرفته و هم دران کتاب آورده که یکی از بلوکات
زاول است که عرصه اش سه فرسنخ و هشتاد کاریز دران بلوک جاریست که هیچ کدام
آسیا آب کم ندارد و بعضی قنواتش چنانست که از بسیاری آب آن کاریز نمیتوان
کرد اگر چاهی بند شود آب از سر چاهها بیرون می آید و ازین قبیل خصوصیات بسیار دارد
خوشنج از ابنیه قدیم است و پشنگ ابو افراسیاب بهمت بر آبادانی گماشته رباطی بوجهی
دران قصبه است که آنرا از ابنیه حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام میدانند و هر سال کس بسیاری
از هرات و مضافات بزیارت آن بقعه بسلط میروند و کوهی در جوار آن رباط واقعست

که دران نشان قدم های آدمی است و سنگریزه های کوها که بهیات طیور است هرات در
مفاخرت بلاد دیگر صفات ترجیح بر اکثر جهات دارد عبد الرحمن فامی صاحب تاریخ قدیم هرات
آورده که ابو العباس معمری روایت کرده باسناد خود از حذیفة الیمانی که بر زبان اعجاز
نشان حضرت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه وسلم گذشته که بهترین خراسان هرات است
و هفتاد پیغمبر بر هرات دعای خیر کرده اند و از ابو علی بن زین متصل باسناد خود تا
انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
فرمود که بهترین خراسان هرات است و بدترین سجستان و از حضرت شاه ولایت کرم الله وجهه نیز
مرویست که ایزد سبحانه و تعالی در خراسان شهری دارد که آنرا هرات خوانند خضر و الیاس و
ذو القرنین آن بلده را بنا کرده اند و از جناب اقدس الهی بران شهر برکت خواسته و از
شیخ ابو المظفر مالینی نقلست که روزی بر بارهٔ هرات نشسته بودم ناگاه خضر علیه السلام بر
من ظاهر گشت و فرمود که من این بلده را یاد دارم که بحری عظیم بود و باز دیدم که خشک
شد و خار بسیار ازان رسته بعد مدتی مشاهده شد که کشت زاری گشته می بینیم که شهریست
باین معموری و هم از خضر علیه السلام منقولست که زمین هرات دریای زخار بود و
جائیکه اینوقت چهار سوق هرات است گردابی خطرناک بود هر کشتی که آنجا رسیدی غرق
شدی و غرقه تر آنکه حالا نیز بموجب فرمان حکام هر ساله کشتی عمر بسیاری از ارباب جرائم
در انجا بغرقاب فنا میرود و در تاریخ هرات مذکور است که اول نواحی هرات لهراسب بنای نهاده
بود بعد از و گشتاسب بران عمارت افزوده پس از آن بهمن بن اسفندیار در تعمیر آن
سعی موفور تقدیم رسانیده و اما باز خرابی بران دست یافته بود و غیر منهدم ز مصحح

در آنحوالی عمارت و آبادانی نبوده وچون سکندر بعد از فتح ایران بدان حوالی رسیده
خواست که شهری حصین وحصاری متین طرح اندازد و مردم هند از خوف تکلیف
میکاری آن امر راضی نشدند و درین اثنا مکتوبی از نزد مادر سکندر رسید بمضمون که استماع
افتاد که در خراسان بتعمیر شهری داعیه داری وساکنان آنحوالی با آن امر متفق نمیشوند
باید که قدری از خاک آن ناحیه پیش من فرستی تا بر احوال متوطنان آنسرزمین
استدلال نمایم سکندر توبره خاک نزد مادر فرستاد آن ملکه حکیمه بفرمود تا خاک مذکور
را به خانه نیک پهن ساخته وبساطی بربالای آن گسترانند واعیان بوم را طلبداشت
وبران بساط نشاندند داعیه سکندر در بنای آنشهر آغاز کرده آنجماعه دو فرقه شدند
فرقه صلاح در تعمیر آن ندانسته و زمره براه تفیض گرفته عمارت آن مناسب داشتند ملکه از ماده رسیده ۱۲
آنها را اجازت انصراف داده آنخاک را از آن خانه برداشته پاک کنانید و بساط
دوشینه را باز در آنجا گسترانید و بدستور آنجماعه را باز طلبیده سخن روز گذشته در میان
آورد ایشان متفق اللفظ و المعنی گفتند که بنای اینچنین شهری مستلزم نام نیک و
ثواب بسیار است آنگاه مادر اسکندر نامه به پسر نوشت که از آنخاک استدلال کردم
که اهالی آنسرزمین منقلب الرای ومتلون المزاج اند باید که بعمارت اشتغال نموده با آنها
مشورت نکند اسکندر بعد از مطالعه نامه مادر آغاز بنای آن بلده فاخره نموده بر وجه
دلخواه باتمام رسانید دارالسلطنه هرات از مستقر ایام و سوالف [illegible] عوام مجمع
اکابر و علما و فضلا بوده و هست در زمان شاهرخ میرزا بیشتر از پیشتر آبادی یافته و
در عهد سلاطین غور آنقدر آباد بوده که یک لکهه و دوازده هزار ۱۱۲۰۰۰ دکان داشته اند

از حمام و کاروانسرا و آسیا و سیصد و پنجاه مدرسه و خانقاه کلان و آش خانه داشته
و در خانقاه و مدرسه چهل هزار سری مردم نشین بوده و در عهد سلطان حسین میرزا
آنقدر معموری داشت که هر روز موازی بیست خروار تخم مانند سیاه دانه و رازیانه
خبازان بر روی نانها می پاشیدند و دوازده هزار طالب علم موظف بودند و از
کثرت خلایق افزود که کوه و دشت سمت تضایق گرفت از قریه تاشیان تا ساق
سلمان که چهار فرسخ است تمامی باغات و عمارات شد بلکه قصبه کوسویه تا اوبه که سی
فرسنگ است باغات و حظایر و قصور و بلوکات بیکدیگر اتصال داشت شهر بند
هرات مشتمل است بر پنج دروازه و دو فصیل فاصله میان هر دو ده گز است و یکصد و چهل
و نه برج دارد و دورش را پیموده اند هفت هزار و سیصد قدم آمده و قطر شهر
از درب ملک تا فیروزآباد است و از درب خوش تا عراق هزار و نهصد در هزار و نهصد
قدم است و خندق گرد شهر بند بیست گز دارد و عرض اندرون شهر بازار است
که دو دروازه تا بچهار سوق یک بازار است که بنام همان دروازه منسوب الا
دروازه قبچاق که تا بچهار سوق بازار ندارد و مسجد جامع در مابین دروازه خوش و
قبچاق واقع شده آنرا بوضع غریب و طرح عجیب ساخته اند و قلعه اختیار الدین بجانب
شمال این بلده سر بفلک زده و درون بلده بغیر از یک آب دیگر آبی نیست هر آینه
باغ و بساطین کم است اما در بیرون قریب بچهار فرسنگ تمام باغ و بوستان
و حظیره و گلستان است از عمارات نفیسه آن شهر مدرسه و خانقاه ابو الغازی سلطان
حسین میرزاست که در سر الخیابان ساخته شده است بی شائبه تکلف و غایه لطف

مهندسِ اندیشه از کشیدنِ تمثالِ آن دو بقعه عاجز است و دیگری خیابانِ گازرگاه است
که شهرتش زیاده از مهر و ماه است و نیز از نوادرِ عمارات در ظاهرِ دار السلطنه هرات جسری است
که بر آبِ هرات رود بسته اند و آن جسر را پلِ مالان گویند و پلِ مالان مبنی است بر بیست و شش
طاق که از خشتِ پخته و گچ و آهک ساخته شده است در هیچ یک از تواریخ مذکور نیست
که بانیِ آن جسر کیست امّا در افواه مذکور است که ضعیفه بیوه آن پل را بنا کرده است
و وجه خرج آنرا از چرخه زنی و ریسمان ریسی بهم رسانیده و چون سخنِ پلِ مالان بر زبانِ قلم آمد
بتقریبِ آن حکایتی بخاطر آمد بتحریر میرسد حکایت در زمانِ حکومت عبد الله
طاهر جماعتی از مجوس در هرات متصل به مسجدی آتشکده داشتند روزی بواعظی مسلمانان را
بتخریبِ آن آتشکده محرک شد تا شبی مسلمانان آن مسجد و آتشکده را خراب ساختند و همان شب
مسجدی بجایِ آن آتشکده طرح انداختند مجوسان چون صبح بیدار شدند و از آتشکده و
مسجدِ قدیم نشانی نیافتند از هرات به نیشاپور نزد عبد الله دادخواه شدند و عبد الله
جمعی از مردمِ امین جهتِ تحقیقِ آن قضیه بهرات فرستاد چهار هزار پیرمرد از هرات و توابع
جمع گشتند و گواهی دادند که ما مدت الحیات این مسجد را بهمین کیفیت که حالا واقع است
دیده ایم و قبل ازین درین موضع نه آتشکده بود و نه مسجد عبد الله دست ازان باز
داشت و مجوسان الزام قوی یافتند از نوادرِ مواضعِ توابعِ هرات یکی آهنگ غریب
بالنگ زاغی که در پنجفرسنگی آن بلده است کوهی است که در ان شکافی عظیم ظاهر گشته
بصورتِ صفه که گنجایش پانصد کس دارد پیوسته از سقفِ آن صفه سنگین آب
میچکد بنابران حوضی کوچک در برابرِ موضعی که آب از انجای ترشح ساخته اند و حیوانات

ماهی بزرگ در آن حوض بنظر می آید و در میان مردم شهرت دارد که هر کس را حاجتی باشد چون در آن حوض نگرد اگر آن ماهی را ببیند حاجتش روا گردد و الا فلا کنون آن موضع بمزار خواجه عباس مشهورست پیوسته بر رسم سیر مردم در آنجا میروند اولیا و علما بسیار در هرات نشو و نما یافته اند از جملهٔ آنها حضرت اسمعیل عبد الله بن ابی منصور محمد الانصاری است و محمد چرخ گر و شیخ عمو و خواجگان چشتی مثل خواجه احمد ابدال و ابو الولید احمد و ابو عبد الله مختار و غیره قدس الله سرهم از شعرا ابو بکر ارزقی و محمد بن ابو بکر امامی و سعید و رکن صاین و مولانا حسن شاه و ملا بنائی و میرم سیاه و بابا علی شاه و شیخ عبد الواحد فارغی و میر قوری و خاتمی و مولانا آنی است باخرز توابع و مزارع دلکشا و ضیاع خوش آب و هوا بسیار دارد و اقسام غله و انواع میوه از آن خطه بحصول می پیوندد و مضافاتش یکی بازتاباد است که بهر سال دوازده هزار من انگور دوشاب در آنجا میشود مولانا زین الدین اتابک از آنجاست و دیگری شیخ سیف الدین باخرزی است خواف همیشه منشار سلاطین باداد و دین و فحول علمای با آفرین بوده و در تاریخ هرات مرقوم است که شیخ الاسلام احمد حسن صباح پیش از ظهور عقیده و نکوهیده و مذهب ناپسندیده خود در آنجا رسیده خواست که از حال کیاست و فراست مردم آنجا چیزی معلوم کند و چون بزوزن رسید در آنجا اشجار کم است از کنیزکی پرسید که این اشجار کم است در جواب گفت که حالا اشجار نا بموضع دیگر رسید بکودکی گفت که چهار اقچه دارم میخواهم چیزی بخرم که چاشت من از آن حاصل شود و بقیه را بفروشم باز چهار اقچه وصول شود و بقیه را بفر دستم شکسته بخرد و آنچه درون آنست بخور باقی را بفروش و بعد از آن بر کمال دانش عظمت

مثل آباد و بهدان و خربزه و زن و رانجا مسجد یست از محدثات ملکان آنمکان و در شیطاق
آن مسجد در سنگ کنده اند که هنگام ربیع بوقت کوفتن خرمن صاعقه و برق و رعد پیدا شد
و برفی باریدن آغاز نهاد که هفتاد جفت گاو که خرمن میکوفتند از شدت سرما و برف مردند
و روز دیگر حرارت بنوعی غلبه کرد که همه آن گاوان مرده متعفن گشتند و دیگری از توابع
آن سنجاست که شاساری پوری سنجان که لقب شان رکن الدین محمود بوده و مرید خواجه
مودود چشتی اند قدس سرهما از انجا خاسته و سلاطین آن مظفر که متون تواریخ بذکر
آنها مشحون اند نیز از ان زمین اند و شیخ زین الدین و خواجه مجد الدین هم از ان مکان اند
م مقامی ست بانام و خربوزه بابا شیخی در انجا نوعی خوب میشود که هر قدر بشیر صفت کنند
کمتر کرده باشند دریکی از کوه های آنچشمه ایست که در تابستان مدام یخ می بندد و در
زمستان آبش در غایت گرمی است از بزرگان نیکان آنمکان قطب عارفان حضرت
شیخ الاسلام احمد جامی است نیز مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی است قدس الله تعالی
اسرارهم که تعریف و توصیف این هر دو بزرگ گویا کالشمس فی وسط النهار در السنه و افواه
دشمن است و از بیان مستغنی و از شعرای انجا پوربها و عبد الله هاتفی و ذوقی و ریاضی
و ظهوری است مشهد مقدس از اعظام بقاع عالم و کعبه حاجات طوایف بنی آدم است
و این ولایت در ازمنه سابقه بطوس شهرت داشته و باعث آبادانی وی طوس ابن
نودر بوده چنانکه در شاهنامه مذکور است مرقد منور و مشهد معطر حضرت علی ابن
موسی الرضا رضی الله عنه و در انجا مطاف طوایف انام است بسیار در زاد و دان
آباد بنیای یافته اند و اهمعی اکثر مشاهده میرود و گنبد مزار فیض آثار خشت

های طلاست قنادیل زرین و آویزه و کوکبهای طلا و بقاع نفائیس رویزمین آنقدر افتاده است که
لاتنامی است و در مطبخ آن امام انام عالمی وظیفه خوار و راتبه دار است و از سوگران و تاجران
هرکس بنام نامی آن امام گرامی هدیهٔ مقرر کند البته خیری و برکتی نمایان می یابد بملاحظهٔ این امر
سود بندان بازار دانش و مایه داران دکان بینش از ینعمل متمتع و منتفع میگردند و هدایا و
نذور روز بروز بدرگاهِ ملایک پناه میرسد و صرف مستحقان میگردد و در مشهد اکثر سرا و بازار
و دکاکین وقف مشهد رضویه اند حاصل آنها در خانهٔ امام عالیمقام جمع میشود چنانکه تعداد
دفینه و خزینه از کرورها گذشته اینوقت مردم مشهد و تمام ایران بالتمام بفرقهٔ شیعه نامیده اند
وسنی در انجا چون ابو بکر در سبزوار عدیم الوجود است اما در زمان سابقه بسیار بزرگان
و علمای امت از انسرزمین برخاسته اند و در جوار شهر مزار حضرت شیخ علی امد است که هر کس که
در انجا سوگند دروغ خورد البته هلاک گردد و قبر طاوس الفقرا ابو نصر سراج است که چون وی فوت
بود که هر جنازهٔ مسلمان که از پیش قبر من بگذرد مغفور شود بحکم این اشاره اهل طوس بکمال
اعتقاد و انقیاد جنازه های خویش پیش قبر وی آرند زمانی بدارند انگاه بردارند و مشهد مقدس
منقسم بدوازده بلوک است که یکی از انجمله بلوک جاقرغست دار غوان دره که بجای لطافت
شگرفی تمام خراسانیست از ضمایم آن بلوک است و دیگری بلوک اخلو بدست و اتبشاران نیز از جاهای
نیک آئین است و بند طرق و بند کلیان هم از جاهای معروف است و از بزرگان متقدمین
آنسرزمین حجة الاسلام امام محمد غزالی و برادرش شیخ احمد غزالی و احمد بن موسق و معشوق
طوسی است قدس الله اسرارهم و از وزرای مشهور خواجه نظام الملک و از شعرای
بلاغت مشحون ابو القاسم حسن منصور فردوسی و اسدی صاحب گرشاسب نامه و خواجه

منصور و سلطان علی و مولانا عبد الصمد و ملا نامی و محمد بیگ ضالحی و ملا غزالی و سنجر باعی و نجاتی و اقدسی و قاسم ارسلان و محمد رضا و غرمی و نسبتی و بدیعی و الفتی و نادری و قدسی و شیدا و غیره اند **نشاپور** از شهرهای مشهور خراسانست در کیفیت بنای آنشهر اختلاف است بعضی ابنیۀ طهمورث میدانند اما اصح آنست که برادر شاپور بن اردشیر شهری را که مابین کرمان و سیستانست بساخت و شاپور بحکم رغبت آن را از وی درخواست او مضایقه نمود و گفت تو نیز شهری بنا کن او غیرت کرده نشاپور را بساخت و نه نام نهاد و مردم آنرا نه شاپور میگفتند تا بمرور ایام نیشابور قرار گرفت و نه بزبان فرس شهر را گویند در عجایب المخلوقات آمده که نشاپور ایرانشهر را خوانده اند و صاحب عجایب البلدان آورده که در ازمنه سابقه آنرا امهات البلاد میگفته اند چه بحسب آب و هوا و کیفیت کوه و صحرا در تمام خراسان جائی بدان نزاهت و لطافت نشان نداده اند و آن بلده سه کرت بسبب زلزله خراب گردید و در پانصد و پنج بواسطۀ استیلای قوم غزان فتور عظیم بدانشهر راه یافته و در ایام غلبه جنود مغل و هجوم رجوم چنگیز خانی سموم کلفت و نکبای محنت نوعی بدان ولایت وزید که تا حال نسیم رافت و شمال عافیت بر مشام سکان آن مرز و بوم نرسیده گویند دوازده روز شمار کشتگان آنشهر کردند هفده لک و چهل و هفت هزار کس بحساب آمده **فرد** چون صرصرش بر چراغان گذرد نه بی نور کند **چراغها** بدمی ز از نفایس نشابور یکی کان فیروزه است گوسفند با خود

داشتن فیروزه موجب فرحت و فیروزی است و دیدن آن بامداد نور دل زیادت کند و معجون آن مقاوم سموم است اکتحال آن موجب مزید روشنائی و اگر فیروزه نگینی کنند و بر ان صورت زنی گیسودار و کودکی او را در کنار نقش سازند و آن نگین را بر نقره نشانیده با خود دارند از جادو و سحر ایمن باشند و دیگر در نشاپور ریواجی است که بدان لطافت و بزرگی در هیچ ولایتی نشان نداده اند چنانکه مولانا شمس الدین اسفراینی در تاریخ مبارکشاهی آورده که وقتی جهت یکی از خلفای عباسیه ریواجی برده بودند که بوزن هفده من بوده مردم نیک از نشاپور بسیار برخاسته اند مثل حضرت شیخ ابو حفص حداد و ابو عثمان جیری و حمدون قصاب و شیخ ابو علی دقاق و ابو القاسم نظیر آبادی و احمد حرب و ابو محمد مرتعش و ابو بکر فرا و ابو عمر و امیر خالو و حسین بن محمد السلمی و شیخ ابو عبد الرحمن و ابو علی ثقفی و حضرت شیخ فرید الدین عطار و امام الائمه محمد یحیی و محمد ابن احمد و محمد بن عبد الله و امام مسلم و جوهری و شیخ اسحق راهویه و ابو اسحق ثعلبی قدس سرهم و از فضلا و شعرا استاد الائمه رضی الدین و میر معزی و سید صدر الدین صاحب تاریخ خوارزم شاهی و امام شمس الدین دوانی و حکیم عمر خیام و شاه قور و خبازی و کاتبی و ابن جلال و جلال الدین طبیب و مولانا لطف الله و سیفی و قنبری و میر حسین معمائی و خواجه حسین بنائی و محمد مومن و میر شریف و قوعی و نظیری و میر ضعفی و نوری و اهلی و آگهی و غیره اند سبزوار از کثرت باغات و اسواق و عمارات جائی نزه و باطراوت است و میدان سبزوار نهایت با نضرت و خضرت و اقعشم و پیکار رستم و سهراب در سبزوار دست داده الحال آن موضع در عین شهر

بمیدان دیو- نیده اشتهار یافته و شب سبزوار نیز از روز وصال دلبران آنجا حکایت
میکند چه از سخنان نذرت بیان حضرت مولانا عبد الرحمن جامی است قدس سره که
روز مردم سبزوار، چون شب ایشان میخواهم واین از لطف طبیعت ایشان است که در ضمن
بدی نکته بین لطیفی فرموده و چنین بیان فرموده اند و هوای سبزوار نهایت خوب میگذرد و
واکثر اوقات سبزه و گل و ریاحین در باغات آنملک بهم میرسد و مردم آنجا بسیار
ظریف و نیز هوش میباشند لیکن تعصب مذهب را باقصی الغایت میرسانند و باندک توهمی
در مذهب مبادرت بسفک دما و تخریب بنیان ربانی که عبارت از بنیان کل جسمانی انسانی
است مینمایند **قطعه** خواهی بهر دو عالم اگر امن از بلا ؛ بر هیچ آفریده ستم را روا مدار
آخر نه هر یکی چو تو در آفرینش اند ؛ شرم بدار از کرم آفریدگار [illegible] الدین
طغرائی و پسرش ابن یمین و امیر شاهی و فصیح از آنجا برخاسته اند اسفراین ولایتی است
در غایت وسعت و نزهت چه در تمام خراسان دو سرکار است یکی اسفراین و دیگر
قاین و اسفراین بحسب آب و هوا و دیگر صفتها رجحان بر قاین دارد و فواکهش در غایت
خوبی بحصول می بندد و خصوص امرودی است که آنرا امغان گویان بدیگر شهر
و مکان میبرند و در اصل شهر چنارهای دیر سال عجیب التمثال بسیار که غایت
سالخوردی و مجوف و میان تهی گردیده اند چنین شهرت دارد که در زمان نوشیروان
انهار انشانیده اند و مزار فیض آثار حضرت شیخ سعد الدین حموی و شیخ علا
الای غزنوی و شیخ آذری و شیخ شرف الدین قدس سرهم در انشهر واقعست
شیخ نور الدین عبد الرحمن و شیخ حمزه آذری و شیخ عز الدین یو حین باز ا

ملکت اند جوین ...... در زمان سابق داخل بیهق بوده اکنون بسر خود ولایتیست
بسبب اشجار و اثمار و انهار و باغات جنت آثار بر بسیاری از شهر و دیار ترجیح
همواره مردم نیک از انجا خاسته اند مثل شیخ حموی و شیخ سعد الدین حموی
امام الحرمین ابو المعالی و مولانا معین الدین قدس سرهم و ازو زرا خواجه شمس الدین
محمد صاحب دیوان جنوشان از جاهای نیک خراسانست هلاکو خان بتجدید
در صدد آبادانی آن گردید نبیره اش ارغون خان نیز بر آن عمارت افزود و در نزهت
القلوب آمده که جنوشان را در زمان باستان استو میخوانده اند آب و هوایش در
غایت درستی و راستی و سنگلاریست و محصولاتش از میوه و غله نیک بعمل می آید
و از بزرگان آن سرزمین نجم الدین ابو البرکات است و زین الدین صاعد و جلال
محمد کبرویست و نوعی نیز از انجا است ترشیز با نواع فواکه و اصناف محصولات
آراسته است از ابنیه بهمن بن اسفندیار است از مضافات یکی از قند است که انار
ملیسی آن بانام است و دیگری کاشمر است که در زمان سلف سروی در انجا بوده که در
وقت طلوع و غروب آفتاب سایه اش تا یکفرسنگ میرفت و حمد الله مستوفی در نزهة القلوب
آورده که آن سرو را حالیست حکیم ثنائیه همدان کتاب آورده که در کاشمر هرگز زلزله
بوقوع نپیوسته از شعرای آنجا مولانا طوسی و نادری و میرزا قاسم و مولانا عبد لطیفست
جنابد که بعضی بگونا باد اعتبار کرده اند .... از ابنیه کیومرث گورد آن
و اقسام غله و میوه در آنجا خوب میشود و در ...... یکی از مضافاتش کاریزیست
که اول تا آخر چهار فرسنگ است و چاه مختیر آن هفتصد درعست تون

ی است معمور اقسام میوه از خربوزه و انگور و انار و شفتالو و زردآلو و توت در آنجا
[بعمل] آید و انگور حسینی از آن ملک مویز کرده با فستق همانند یار در ظرف آکنده برسم
تحفه بدیگر ولایت میبرند و در فصل بهار جمله هر سوز تغییب بالضم بره کشته میشود که
پوست آنها قمبش بحصول می‌پیوندد و در تون بره گوسفند زنده در تنور نهاده
بوزن میفروشند و از استخوان خرما نوعی فربهی بهم میرسانند که زیاد بر آن تصویر نتوان
کرد و ازین نوع خصوصیات بسیار دارد و ملا حیرتی از آنجا است قهستان ولایتی است
وسیع و مردم کافی بارتبت و صاحب فراست از آنجا بسیار برخاسته اند و اکثر نوشتن
و حساب دانند اما اکثر آنها باغوای حسن صباح ملحد و زندیق گشته اند چنانکه گذشته
طول و عرض آن ولایت چهار صد در چهار صد فرسنگ گرفته اند و مضافاتش بلوک
است که یکی از آن طبس مینا است و دیگری برجند است که دنبه‌های آنجا مشهور است و دیگر
دشت بیاض اصل شهر قاین است که قالی آن شهر مشهور است مزار فیض آثار
حضرت ابوذر غفاری رضی الله عنه و عن کل الاصحابه در بیرون شهر در دامن کوه
واقعست و در هفته یکروز صغار و کبار آن دیار بطواف آن مزار رفته و آن روز را در آن مکان
به پایان میرسانند و یکی از مواضع قاین موسوم بخشت کوهست و غاری در آن که هیچکس بنهایت
آن نرسیده و در پیشگاه غار صفه ایست که در زمان سلف جمعی از سادات را با کفار
مقاتله دست داده در حین هزیمت در این غار مختفی شده اند و از آن زمان تا حال بهمان نوع
مانده اند و اصلا از پوسیدگی و ریختگی اعضای ایشان مفهوم نمیشود چنانکه بعضی نشسته و بعضی
خوابیده اند و یکی از آنها زخمی بسر دارد و در آنجا دستارچه که بر آن زخم بسته اند باز کنند

بازکنند چون در سیلان می‌آید الحلال آن موضع بغبار سادات موسوم است و جمعی از مجاوران
در آنجا میباشند که سالی یکمرتبه آنها را لباس فاخره پوشانند والله اعلم بحقایق الامور
مخفی نماند که فرقهٔ ملاحدهٔ اسماعیلیه دو طبقه‌اند و طبقهٔ اول اعیلیان مغرب و آنها
چهارده ۱۴ نفر بودند و مدت تسلط آنها در مغرب مین و افریقیه و مصر دو صد و شصت
و هشت سال بوده و چون در میان اهل تشیع فرق و قبایل بسیار است و سبابعه
نیز یک فرقه است که قایل با مامت اسمعیلیه می باشند و در میان آنها فرق
بسیار است از انجمله قرامطه که حجر الاسود را برده بودند و برقعیه اصحاب برقعی که ماه از
از چاه نخشب کشیده بود و همه آنها اعتقاد حلول روح الهی در بدن عنصری ائمه و سلاطین
و علما و عوام دارند و محارمات را حلال میدانند و منکر معاد و قایل به تناسخ
میباشند اول اسماعیلیان مغرب محمد الملقب بمهدی بن عبدالله است و این مهدی
خود را از اولاد اسمعیل بن جعفر صادق میگرفت و نسب خود را باین طریق میرسانید که
محمد بن عبدالله بن قاسم بن احمد بن محمد بن اسمعیل بن جعفر صادق و دعوای
امامت نمود در سنه ۲۹۹ دو صد و نود و نه هجری در مغرب خروج کرد و بر مملکت افریقیه
در سنه ۳۰۰ سیصد مستولی شد اما علمای نسب دین دعوی او را تکذیب نموده اند گفته‌اند
که اسماعیل بن جعفر قبل از پدر خود وفات یافت و سوای محمد اولاد نگذاشت و این محمد در
بغداد لاولد مرد و ابونصر بخارا که مقتدای همه نسابان است بدستور دیگر علمای
نسب دان همچنین آورده و سایر شیعه متقدمین منکر نسب او بند و علمای نسب را
در حقیقت کار او اختلاف است نسابهٔ مغرب گویند که از اولاد عبدالله بن سالم البصری است

و پدر او در بصره نانوائی بود و نسابهٔ عراق گویند که او از نسل عبد الله بن میمون قداح
رافضی اهوازی است و اعتقاد مهدویه که ایشان هم فرقه‌ایست از اهل تشیع آنست که محمد
بن عبد الله مذکور مهدی موعود است و ابو یزید نام مکتب داری که بر وی خروج کرده بود
کنایه از دجال است و از پیغمبر علیه السلام حدیثی روایت کنند که علی راس ثلثمائة یطلع الشمس
من مغربها و مراد از شمس مهدی و از مغرب ملک مغرب میدارند اصل حدیث از مفتریات
ایشانست تاویل مذکور هم از مخترعات ایشان و حاکم که یکی از سلاطین اسمعیلیه است
حکم کرده بود که هر جا نام او مذکور شود سجده کنند و میگفت که حق تعالی با من کلام میکند
و با این ادعا گاه گاه بر کوه طور میرفت و دعوای علم غیب نیز میکرد و از حکمای یونان
معتقد بتصانیف حکیم انباذقلس دهری بسیار بود تا دولت آن جماعه سپری شده بعد از
عاضد مملکت مصر بدست صلاح الدین یوسف افتاد از جملهٔ تنسوقات عاضد اسمعیلی
عصای بود از یک تخت زمرد و صد هزار جلد کتب نفیس مطلا و چون مستنصر اسمعیلی که پادشاه
هشتم است از ان فرقه پسر بزرگ خود نزار را ولیعهد گردانید و بعد از چند گاه از وی
رنجیده پسر دوم احمد مستعلی را قایم مقام ساخت بنابران بعد از فوت او اسمعیلیه دو فرقه
شدند زمرهٔ بنا بر اصل مذهب که نص اول اعتبار دارد با امامت نزار قایل شدند و از مستعلی
تبرا کردند و زمرهٔ بخلافت مستعلی بر طبق وصیت مستنصر اتفاق کردند و حسن بن صباح
بن علی بن محمد بن جعفر بن حسین بن محمد حمیری اعتقاد امامت نزار که ولیعهد اول
بود داشته و پدر حسن صباح یمنی است از انجا بکوفه و از کوفه بقم و از قم بری آمده
بود و حسن در ری تولد یافته و از انجا بمصر شتافته و چون مستعلی پادشاه شد برادر خود

نزار را با دو پسر صغیر در مجلس انداخت هر سه کس در زندان جان دادند و حسن صباح
چون دشمن مستعلی و معتقد نزار بوده با یکی از زنان نزار ساخته یک طفل صغیر از ان زن بدست
آورده گفت این پسر نزار است و بنام او دعوت آغاز کرد و هادی نام نهاد و در شهور
سنه ۴۸۳ چارصد و هشتاد و سه بقلعه آلموت و دیگر قلاع طبرستان و قهستان و رودبار دست یافت
و اهل آن دیار بقبول او فریفته شده دعوت او را پذیرفتند و چون سلطان سنجر سلجوقی از خصومت
او در گذشت کار او فروغ تمام گرفت او طریق زهد و انزوا مسلوک می داشت و تصانیف
بسیار ساخت و معانی اصول و فروع محمدی را تاویلات میکرد سی ۳۵ و پنج سال بحکومت
گذرانید در چارشنبه هفتم ربیع الآخر در سنه ۵۸۰ پانصد و هشتاد در گذشت و در ایام او
بسیاری از عظمای اهل اسلام که منکر کیش الحاد و تشیع او انکار داشتند بزخم فدائیان کشته شدند
و چون هادی که او را پسر نزار بن مستنصر اسماعیلی قرار می داد هنوز طفل بود کیا نام شخصی را
خلیفه خود ساخت و بتعظیم هادی وصیت کرد روزی این هادی را شبق و نفوذ غلبه
کرد زوجه این کیا را طلبیده بگرفت زیرا که بزعم آنها جمیع محرمات شرعیه برای امام حلال
اند و او را میرسد هر چه خواهد بکند زوجه این کیا باردار شده پسری آورد حسن نام در این
اثنا هادی مرده بود بنابر اظهار آن زن است و علی الاختلاف حسن خود را پسر هادی
قرار داده دعوای امامت نهاد خیلی خوش محاوره و شاعر و حاضر جواب بود و خطبه ها
میخواند روزی در خطبه گفت که امام را میرسد هر چه خواهد کند و رفع تکالیف شرعیه
نماید مرا امر الهی از غیب میرسد که از شما تکالیف شرعیه ساقط شود و محرمات را
حلال شمرده هر چه خواهید کرده باشید بشرطیکه باهم تقابل و تنازع نکنید و از حکم امام بیرون نروید

نروید همچنین روز هفتدهم در رمضان در سنه ٥٥٥ پانصد و پنجاه و پنج در پای قلعه الموت
مردم را جمع کردند و منبر نهاد و چهار علم سرخ و زرد و سبز و سفید بر چهار رکن منبر افراخت
و خطبه خواند که من امامم تکلیف از شما ساقط کرده‌ام و اوامر شرعی از ظاهر مرفوع گردید
این دور زمان قیامت است ظاهر را اعتباری نیست از منبر فرود آمد و افطار کرده مر
تکب انواع ملاهی شد قومش با او متفق شدند و آن روز را عید القیام نام کردند و این
حسن تا چهار سال بحکومت گذرانید و پسرش محمد بن حسن تا چهل و شش سال همین
روش بود و از حسن صباح تا اینوقت یکصد و بیست و چهار سال از حکومت آنها گذشته
بود اما خواجه جلال الدین حسن بن محمد بن حسن در زمان پادشاهی خود از طریقه جد و پدر
تبرا کرده از جاده شریعت تجاوز نکرد و صفای اعتقاد خود بدار الخلافه باز نمود و علمای
صلحا بر صفای اعتقاد او گواهی دادند و او را نو مسلمان خوانده اند و مادر خود را
بحج خانه کعبه با تحف و هدایا روان نمود و در دیهی از دیههای رودبار مسجد و حمامی بنا
کرد و رسم اذان و اقامت و نماز تازه گردانید بعد یازده سال و نیم در رمضان ٦١١
ششصد و یازده درگذشت اما پسر او علاء الدین بر خلاف پدر موافق اسلاف
خود ملحد شد و پسر او رکن الدین خورشاه نیز بر روش ملاحده بود چون هلاکو خان
در سنه ٦٥٥ ششصد و پنجاه و سه موافق لوئی ئیل با ایران در آمد و از کنار آب جیحون تا اقصای
بلاد روم همه را منضبط آورد رکن الدین خورشاه را بعد تحصن و محاصره گرفته بعد از آن
بقتل رسانید و بقیه ملاحده اسماعیلیه را در سنه ٦٥٤ ششصد و پنجاه و چهار مستاصل و نابود
گردانید و در کوهستان نیز قتل عام فرمود و بعد از مردن رکن الدین خورشاه

او در قلعهٔ الموت باز خروج کرد چون مغولان تاتار واقف شدند لشکر بسوی او فرستاده و
او را با خاک برابر ساختند تا در قرای طبرستان بحال اختفا بمرد و بعد از وی کسی از اهل آن فرقه
مدعی امامت نماند و قلعهٔ الموت را داعی کبیر حسن بن زید در شهور سنه ۲۴۶ دو صد و چهل
و شش احداث کرده بود الموت در اصل لغت آله موت است یعنی آشیانهٔ عقاب از اتفاقات
آنکه حروف آن بحساب جمل موافق سال استیلای حسن صباح بود والله اعلم در
طبرستان چشمه ایست بالای کوهی که اگر بانگ بروی زنند بایستد چون مردم بهای آن
نشوند روان گردد و اگر صد بار چنین کنند بعمل آید و در تاریخ قوام الملکی مسطور است که
روزی در طبرستان چیزی بوزن رمان از آسمان بیفتاد که نه سنگ بود نه آهن
و از شعرای قهستان و رودبار تراری که بر کیش حسن صباح بود باینجهة تراری تخلص داشته
و کوشکلی و ابن حسام و آصفی و علی دیه دشت بیاض و خسروی است بسطام قریب
بدامغان شهریست مختصر و از خواص آن شهر آنست که کسی در آنجا عاشق نشود و اگر
عاشقی در آنجا رسد عشقش زایل شود و در آن ملک درد چشم نبود و مرغ آنجا نجاست
نخورد و عود در آنجا بوی ندهد ولیکن از آن شهر همیشه بوی خوش بمشام میرسد و در انواع
آب تلخی است که دفع بوی دهن نماید بواسیر را بیفکند و چون بسطام از جاهای با نام است
و آن مرغزاریست که از غایت لطافت رشک جنان و بوفور فیض و هوا غیرت روضه
رضوان است و دیگی از مضافاتش ایزنام چاهی است که اگر ناپاکی در آن اندازند باعث
باد و طوفان گردد مادام که آنرا برنیارند تخفیف نشود از ینجهة قطره آب وضوی است
که سلطان العارفین در آن انداخته و از همه بهتر و خوشتر مسکن و مولد حضرت سلطان

به کنایه از حضرت بایزید بسطامی رحمة قدس سره ۱۲

العارفین شیخ ابویزید و شیخ ابوالحسن خرقانی است قدس الله سرهما الاقدس که بآن بر سایر
بلاد جهان بمزید فضل رجحان دارد دامغان در جوار بسطام شهریست در انجا چشمه ایست
که هرگاه لته حیض دران افکنند باد پیدا شود و بعضی در وقت خرمن کوبی انکار کنند و هر که
ازان آب خورد شکمش منفخم گردد آن چشمه را بادخوانی گویند و از بزرگان دامغان شیخ ابوجعفر است
رحمة الله علیه از شعرا منوچهری مداح سلطان محمود غازیست رحمهم الله بناظر خطیر و
وضمیر منیر مخادیم پوشیده نماند که تا حال آنچه خامه تحریر بر طبق تسطیر جلوه داد تعلق بخراسان داشت
مگر چند شهر از ماوراءالنهر و غیره که درین اقلیم بااین همت واقع شده بعد ازین هرچه بقلم آمد
تعلق بعراق عجم خواهد داشت اصفهان از بلاد معظم جهانست و اگرچه بعضی حکما آنرا
بحسب طول و عرض از اقلیم سیم شمرده اند و هوایش مایل بگرمی است اما اصح آنست که
داخل اقلیم چهارم است و در بنای اصفهان اختلاف بسیار کرده اند و بعضی گفته اند
اصفهان بن فلوح بن لوطی بن یومان بن یافث آنرا بنا کرده و برخی از ابنیه اصفهان
بن سام بن نوح میدانند و جمعی برین انکه اصفهان لفظ مرکبست از اصب که بمعنی شهرست
و هان بمعنی سواران که معنی تمام این لفظ شهر سواران بوده باشد و زمره گفته اند که اصفهان
نام تمام کسوریست در عجایب البلدان آورده که این شهر را در قدیم یهودیه خواندندی باعث
آنکه چون بنی اسرائیل از بخت نصر بگریختند پاره از خاک بیت المقدس را برگرفته گرد عالم
میگردیدند چون خاک اصفهان را موافق خاک بیت المقدس یافتند در انجا شهر بنا کرده
موسوم بیهودیه گردانیدند و صاحب آثار البلدان آورده که آن شهر اسکندر بنا کرده اما صحیح
نیست و در نزهت القلوب مسطورست که اصفهان ابتدا چهار بادیه بود که عبارت از

ازکران وکوشک وجور باره باشد و چند مزار عزیز داشته که بعضی اطهورث پیشدادی

وچندیرا جمشید ساخته بود چون کیقباد آنرا دار الملک کرد و چهارده موضع دست داد

شهری بحصول پیوست الحال آن دیها موسوم بکوچه دیده چون رکن الدین حسن بن

بویه برآنشهر استیلا یافت فرمود تا روزیکه قمر در قوس باشد آنشهر را باره کشیدند امروز

آن بحال خود است و دور باره بیست ویکهزار گام است و در تمام ایران بجمیل گردد

شهر اصفهان بر کنار آب زنده رود واقعست واز زنده رود هزار ویک نهر جدا میشود وهشت بلوک

کفایت کرده فضلات الحکش بزمین بگی فرو میرود واز کرمان که تصت فرسنگ است

بیرون می آید و بعض ولایات را نیز منفعت رسانیده بدریای شور میرود نظم

هوای بهار ولب زنده رود جهانرا زشادی رساند درود لب اهل عشرت چو خندان

شود در وخرمی نقش میدان شود و در اصفهان بسبب نفاست آب و هوا مار وگزدم

وهوام کمتر باشند و در هوا گرم گوشت زود متعفن نشود ومیوه اش تا دیر وقت

تازه بماند وهرچه از قسم غله در خاک دفن کنند چون زمین بخیلانست نیکو نگهدارد وزلزله

وصاعقه وباد تند وبیماری مزمن کم اتفاق می افتد وحمامات عمارات وباغات نیکو

دران شهر بسیار اند خصوص باغ نقش جهان وباغ نقش میدان که از باغات نیک

ایرانست واز بزرگان سلف آنطرف اول حضرت سلمان فارسی است رضی الله

تعالی عنه وعن کل الصحابه وحضرت شیخ علی سهل وشیخ نجم الدین مجاور مکه و

ابراهیم بن عیسی وابو عربست وابو مسلم مروزی در انجا تولد یافته وچون در زمانی

خروج کرده بمروزی مشهور شده وجمال الدین که آثار خیر او در حرمین شریفین بسیار است

نیز از اصفهان بوده عماد الدین کاتب و لیث بن سعد و صعلوکی و ابو عبد الرحمن
نافع که یکی از قرای سبعه است و ابو بکر بن داود و فقیهی و یحیی بن عبد الله و شمس الدین
محمود و ابو عمر موسی از علمای ربانی آن مملکت برخاسته اند از حکما حکیم ناصر خسرو علوی
نیز از انجا است و از شعرا محمد سفروه و جمال الدین عبد الرزاق و پسرش کمال الدین
اسمعیل و رفیع الدین مسعود لبنانی و فرید احول و شیخ اوحدی صاحب جام جم و شمس
الدین و حمزه اصفهانی و قاضی نوری و صاعدی و صلائی و حزنی و ضمیری و صبری
و شکیبی و بابا طالب و صفیا و غیاثا و ملا و غا و دخلی و حرفی و ابو علی و وفائی
کور و امیر مانی و مذاقی و کلامی و سلامی و بذلی و غیرهم نطنز ولایتی است
نزه و باطراوت است مشتمل بر آبهای روان و اشجار فراوان قریب سی پاره
ده دارد و شیخ نور الدین عبد الصمد از مریدان نجیب الدین علی بن برغش از آن مملکت است
زواره نیز سی پاره ده دارد و زواره برادر رستم زال همت بر بنای آن گماشته
اردستان ولایتی است متضمن پنجاه پاره ده چون زمینش ریگ است ارتفاعش
خوب بحصول نمی پیوندد و اما فواکهش نیک میشود خصوص انار که هر قدر صفت
کنند گنجایش دارد حمد الله مستوفی در نزهة القلوب می آرد که بهمن بن اسفندیار
آتشخانه در انجا ساخته بود که مردم از اطراف و اکناف عالم آمده بزیارت آن
قیام نمودند و مولانا محمد کمال قاسمی و غباری از انجا است کاشان بهشتی است
آراسته تر از رخسار شاهدان و پیراسته تر از زلف محبوبان عمارات پاکیزه و اسواق
مصفا دارد و کاشان از شهرهای جدیده است زبیده خاتون بنت جعفر منکوحه

هارون الرشید آنشهر را الطالع سنبله بنا نهاده الحق شیرینی و پاکیزگی آنشهر در تمام
ایران شهری نیست و متوطنان انجا اکثری بصنعتی و شغلی مشغولی دارند و
شعربافی را بکمال رسانیده اند در هفته سه روز صرف سیر و صحبت نموده بدستور
مردم کشمیر بساط انبساط بقدم نشاط می سپرند سالی دو نوبت سیر و اجتماعی مشتهر
دارند اول در آوان ربیع متوطنان انجا پیر و برنا و اعلی و ادنی از شهر برآمده قرب
یکماه بر کنار سبزه و صحرا خیمه اقامت برپا کنند و باهم صحبت میدارند فرد
در فصل گل ز خانه نشینی چه فایده ؛ زاهد شوی تو کور نه بینی چه فایده ؛ دیگر سیر
گل و رفین است و رفین چشمه ایست عظیم که از یک سنگ برمی آید چنانکه سیاحان
جهان مثل آن چشمه کمتر نشان داده اند و اکثر زراعات و باغات کاشان ازین تمام
دیگر آنچه قابل تعریف باشد جوانان سرو قد و لاله خد آنشهر است که بهر گامی دلارامی
و در هر قدمی صنمی ملاحظه می افتد نظم همه خورشید رویان مه جبینان ؛ همه
زرین کمر سیمین سرینان ؛ توان جان داد اگر زر نیست در دست ؛ پی یک
بوسه آن نازنینان ؛ و از قسم میوه و فواکه آنچه در زمستان آنشهر میسر است در هیچ
شهری نیست و خربوزه نوعی نگاه می دارند که اگر بعد نوروز هزار من احتیاج
افتد شخص واحد سامان می نماید و آنقدر از حشرات عقرب قتاله در آنشهر بسیار
است که لفظ کاشان و عقرب در حساب جمل برابر است و عجب آنکه بر غریب مضرت
نمیرسانند و مردم نیک از کاشان در زمان سابقه بسیار برخاسته اند حضرت عزالدین
محمود صاحب ترجمه عوارف و شرح قصیده تائیه فارضیه و شیخ کمال الدین

عبدالرزاق صاحب تفسیر تاویلات و کتاب اصطلاحات صوفیه رحمة الله علیهما از انجا اند و از
فضلا و شعرا نوشیروان خالد و افضل الدین و رضی و سید جلال الدین و حسن کاشی
و مخلص و محتشم و میر حیدر رفیعی معمائی و میر هاشم سنجر و ملا طیفور و فهمی و حاتم و
شجاع و ملا حیدر ذهنی و رضائی و شریف و غیره از انملک بر روی کار آمده اند
جربادقان از ابنیه همای بنت بهمن بن اسفندیار است در نزهة القلوب
آمده که چون همای آن شهر را باتمام رسانید موسوم بثمره شد چه نام همای ثمره بود
و کره بعد اخری که آبادان شد و بگلبادگان اشتهار یافت و عرب معرب
ساخته جربادقان خواند هوایش معتدل است و ارتفاعش نیک بحصول
می آید و نجیب الدین از شعرای انجا است **گمره** مختصر جائی است و میوه کم میشود اما ارتفاعش
نیک بحصول می پیوندد از شعرای انجا ملا علی نقی کمره است و برادرش الفتی
خانسار دره ایست قریب چهار فرسنگ که تمام باغ و باغچه است اکثر فواکهش
خوب میشود خصوص سیبی است که آنرا خلاطی نامند و انگبین بسیار در انکوهستان
می باشد و از شعرای انجا زلالی صاحب محمود و ایاز است تابعی و طاعتی و سرودی
و شوقی و شاه مراد و نامی و تصنیفی است شخصی از آقا حسین خانساری پرسید
که شنیدم در شهر خانسار خرس جنگلی را صاحب میگویند جواب داد بلی صاحب **فرا
مان** ولایتی است در زمان سابق از منسوبات قم بوده الحال جائی بسر خود است
زمینی و آبی خوب دارد و غله در وی نیک بحصول می پیوندد سید جلال الدین
از شعرای انجا است **تفرش** ولایتی است که اطرافش کوهستان است و از هر طرف

که بیرون روند بگریوه باید رفت هوایش معتدلست و آبش از چشمه کاریزاست و همه وقت
درانولایت ارزانی بود از میوه انگور و شفتالو خوب میشود و دریکی از کوههای او
مغاره هست که کسی بنهایت آن نرسیده و درمیان مردم آندیار چنین اشتهار دارد
که وقتی گاوی بدرون آنمغاره رفته و از فراهان بیرون آمده بدین جهة آنمغاره را
گاوخل میگویند چه خل بزبان آنولایت سوراخ را گویند و از شعرای آنجا امیر قدسی
و میر عبدالغنی و ملا وجهی و ظهیری تفرشی است قم از شهرهای معظم عراق
بوده امّا الحال چندان معموری ندارد از چهار شهر که طول و عرض مضافات آنها را
صدصد گرفته اند یکی قم است در عجایب البلاد آمده که حجاج همت بر آبادانی آنجا گماشته
و قم را خاک فرخ میگویند و تربتی است بس مبارک و اگرچه مشهور است که چهارصد و
چهل و چار امامزاده و ولی در آندیار آسوده اند از انجمله یکی مزار فیض انوار حضرت
بی بی فاطمه همشیره امام همام علی بن موسی الرضا است رضی الله تعالی عنهما و آن جاییست
در غایت فیض و صفا و هوای قم معتدلست و از میوه انار و خربوزه نیک
بحصول می پیوندد و گویند درانولایت عود بوی ندهد و نزدیک بآنشهر وادی است
که یوز در انجا بسیار میباشند و میگویند که حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام از
آب آنجا خاک را خمیر کرده باذن الهی شبپره ساخت و زندگی یافت و هم در انجا
مرده زنده کرد و در ایام سالفه دران بلده طلسمی ساخته بودند که مردم آنجا را از
مار و گژدم اصلا ضرر نمیرسید و دران ناحیه کوهیست که از بسیاری مار و گژدم بالا
رفتن بران امکان ندارد و دران نزدیکی نمکساریست که هرکس از انجا نمک برگیرد

وقیمت و بهای نمک در آنجا گذرد چهارپایان لنگ شوند و حضرت شیخ نظامی
در آن ملک تولد یافته چون در گنجه نشو و نما گرفته بگنجوی مشهور شده از شعرای آنجا خواجه مسعود
شهیدی و گلخنی و وحیدی و قاضی جهان و امیر حضوری و امیر آگهی و ملا ملک خسرو
ظهوری بوده و ساقی نامه بزعم او گفته و هجری شمشیرگر و غضنفر کره خاری و امیر والی
و تهاری هست **ساوه** از شهرهای قدیم است طهمورث بنای آنرا نهاده و آتیش
از روخانه مروقانست از میوه هایش انگور و انجیر و انار و سیب نیک میشود اما جود
کاه آن ولایت بچهارپایان سازگار نبود تا مرتبه که کاه قم بهتر از جو ساوه گرفته اند از
جاهای متبرک آن شهر یکی مزار فیض آثار سید امام اسحق بن امام همام موسی کاظم است
رضی الله عنهما و دیگر مقبره حضرت شیخ عثمان ساوجی که در ششصد و نود و پنج ۶۹۵
در عهد سلطان غازان خان وفات یافته و نیز در چهار فرسنگی جانب مغرب مسجدیست
که آنرا با شمول پیغمبر منسوب میدارند و در سوابق ایام بر کنار شهر بحیره بود که الحال علامت
و نشان آن ظاهر است و در شب ولادت کثیر السعادت حضرت خاتم الانبیا صلی الله
علیه و سلم خشک شده و دیگر از مضافات ساوه کوهی است که چون یک باب
بالا روند ایوان بزرگی که گنجایش هزار کس داشته باشد بنظر آید و متصل آن ایوان دیگریست سنگین
و در سقف آن ایوان چهار سنگ مانند چهار پستان گاو بیرون آمده که همیشه آب
از آنها متقاطر است مگر پستان چهارم که وقتی آنرا کافری بکیسه از آن زمان خشک
شده و بر در ایوان سوراخی است که بعضی راه آن فراخ شده است و بعضی تنگ و زعم اهل
ساوه آنست که هر فرزندی که رشید باشد در آن منفذ تواند رفت و اگر او را شکی با

در انجا مجال دخل نیابد و پدر نصیر الدین طوسی از ساوه است اما چون در طوس زاده بطوسی مشتهر گشته و در قلعه الموت که یکی از قلاع معتبره رودبار و قهستان است بتحریک مستعصم عباسی محبوس شده هلاکو خان او را خلاص کرده با خود گرفت در دار السلام بغداد قتل عام کرده خلیفه را با اکثر علما و سادات بشهادت رسانید و از شعرای با کمال ساوه خواجه سلمان ساوجی است همدان از شهرهای قدیم جهانست و این شهر را همدان بن سام بن نوح بطالع ثور بنا نهاده و صاحب نزهت القلوب آورده که آنرا جمشید بطالع حمل ساخته هوایش سرد است و آبش از کوه است و اطرافش بحسب سبزه و جلکاه و آبروان نمونه کشمیر و نشانه باغ جنان است گویند هر که غمگین در این شهر در آید شادمان گردد و در عجایب البلدان مسطور است که در ازمنه سابقه در انجا هوائی در غایت برودت بوده و یک نیزه وار در اندیار برف می افتاد حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام صخره جنی را گفت که حیلتی بساز که شدت برودت و کثرت بارندگی درین سرزمین کمتر شود صخره جنی شیری ساخته بطلسم آن سرما و برف را از همدان منع گردانید و بعضی فضلا را عقیده آنکه طلسم مذکور از جمله اعمال بلیناس حکیم است و کوه الوند بر یکفرسنگی همدان بجانب غرب واقع شده دور آن دوازده فرسنگ دیده اند گویند دوازده هزار چشمه از اطراف آن جریان می پذیرند و هیچ وقت قله آن از برف خالی نباشد و ماشا رود که از رهگذر درختان سایه گستر و انهار روح پرور حکم خلد برین دارد و از متعلقات همدانست و از اولیای محل همدان حضرت خواجه یوسف همدانی و حضرت عین القضات و حضرت امیر کبیر میر سید علی بن شهاب الدین محمد و فرزند ارجمند ایشان میر محمد

همدانی و شیخ فخر الدین عراقی و ابو عبد الله و خفیف قدس الله تعالی اسرارهم و نیز
حضرت ابو الحسن ابن الجهضم صاحب بهجة الاسرار قدس سره از اندیار است و از
علما شیخ حافظ ابو علی و حافظ التمیمی و مسروق و ابو الفضل جعفر و از شعرا مسعود بن
سعد سلمان و اثیر الدین دمانی و میر مغیث محوی و جیرانی و ضمیری و هلاکی و اشکی
و آقا میر و عبد الغنی و قصیری و نرمی و حیدری و شربی و سپاهی و طالب کلیم از ان
ملک اند نهاوند شهریست قدیم و زعم صاحب عجائب البلدان انکه آن بلده از بناهای
حضرت نوح است علی نبینا و علیه السلام و نامش نوح آوند بوده و بکثرت استعمال
نهاوند شده و در حبیب السیر آورده که در کوه نهاوند سنگی است عظیم و هر کس را اغائی
باشد و یا مریضی خواهد که از خاتمت حال شان وقوف یابد نزدیک آن سنگ رود
به نیت استکشاف احوال شب انجا بسر برد البته سر انجام کار بخواب بیند و بعضی تخلف
نکند و صاحب مجموعه نوادرات می آرد که در آن نزدیکی چشمه آبیست در شگاف
کوهی که چون کسی محتاج آب باشد آنجا رود و باواز بلند بگوید که محتاج آبم آب بقدر حصه او
فی الحال روان شود چون زراعت او از آب مستغنی شود باز بآن موضع رود و گوید که آب بقدر
کفایت است فی الحال آب منقطع شود اگر باین دستور عمل نکند و نرود بعد از سه روز هلاک شود
اردبیل بعذوبت ماء و لطافت هوا موصوف است و بکثرت اشجار و اثمار معروف
و در بیرون اردبیل سنگی است دو صد من تخمیناً و در متانت بمثابه که آهن از تاثیر
نکند هرگاه اهل اردبیل بباران محتاج شوند آن سنگ را بر گاوان بار کرده به شهر می برند
مادام که آن سنگ در شهر باشد باران می بارد و چون بار بیرون برند بارش تسکین یابد

مقبرهٔ شاه صفی و اولادش در انجاست **قزوین** در سلک اعاظم بلاد عجم منتظم است
و مؤلف عجایب البلدان و صاحب تاریخ گزیده در شان آن بلد احادیث روایت کرده اند
اما نزد محدثین بصحت نرسیده و باغات و بساطین در آن بلده بسیار اند و مردم آنجا
بصفت مروت و انسانیت مشهور گویند که یهود در ظاهر قزوین مقبرهٔ علیحده دارند
و چون چارپایان آن ها را درد شکم پیدا شود آنجا برند و بچپ و راست بگردانند و آن
دابه سرگین کند و از آن الم نجات یابد و در تاریخ گزیده مسطور است که مرزبانان قبیله
معروف و مشهور در قزوین بوده اند در میان ایشان علما و اهل حدیث بسیار نشو و نما
یافته چنانکه در تدوین که مشتملست بر احوال قزوین مذکور است که شبی از منارهٔ که
در آن حوالی بود آوازی آمد که رحلونی یا اهل مرزبان همان شب چهل دانشمند بی ما
از قبیلهٔ ایشان درگذشتند و صاحب حبیب السیر میگوید که در زمان ما در قزوین شخصی
خربوزه پاره کرد نوری از آن بر آمد چنانکه خانه روشن گشت و تا شبانه روز نور
از آن خربزه میتافت و مردم فوج فوج بزیارت آن می آمدند و همچنین میگوید که در
قزوین زنی دختری زائید که نیمهٔ زیرین او بر شکل دختر بود و نیمهٔ اعلی از ناف بالا دو
پیکر و چهار دست و دو سر هر همه متحرک بود قریب پنج شش ماه آن طفل زنده بود
عبد الله آباد موضعی است بنزدیک قزوین و در آنجا چشمهٔ آب گرمی است
که عمق آن بمقدار قامت آدمی است و اگر تخم مرغ در ظرفی نهاده در میان این
آب نهند و تا ساعتی گذارند پخته شود و بیماران چون از آن آب غسل کنند شفا
یابند **ری** ولایتی با نام است و مسالک و ممالک مردم که از خراسان و عراق و غیر

ازدار اسلام بغداد هیچ شهری بزرگتر و آبادان تر از ری نبوده مگر نیشاپور که عریض ترین و اقعشد
و اصمعی آورده که الری عروس الدنیا در بنای شهر ری اختلاف بسیار کرده اند بعضی برآنند که
ری را ری بن اصفهان بن فلوج بنا کرده و بعضی گویند رازی بن خراسان ساخته و بعضی
هوشنگ نیز نقل میکنند و اما حمدالله مستوفی آورده که شهر ری شهر شیث پیغمبر است
علی نبینا و علیه السلام گویند در زمان مهدی بالله عباسی عمارات شهر ری بدینمنوال بوده مدرسه
و خانقاه شش هزار و چار صد و حمام یکهزار و سیصد و شصت و مساجد چهل و ششهزار و چار صد
و آسیا یکهزار و دو صد کاروانسرا دوازده هزار و هفتصد و کاریزهای جاری هزده هزار
و نود و یک و دخانه نیز بسیار بوده و محله ها نود و شش و در هر محله چهل و شش کوچه و در هر
کوچه چهل هزار خانه و ایضا در هر کوچه هزار مسجد و در هر مسجد هزار چراغ و آن از طلا و نقره
وغیره بود که هر شب روشن میکردند و مجموع خانه ها هشتاد لک و سیصد و نود و شش خانه
بود که مردم می نشسته اند لایعلم الغیب الا هو مگر از عقل بعید است و در معجم البلدان و کتاب هفت
پیکر آمده که ری در زمان بهرام گور چنان آباد بود که باغستان ری و اصفهان بیکدیگر
پیوسته بودند و مورخان چنین نوشته اند که بکرات و مرات آنشهر بقتل عام و زلزله ویران
شده باز عمارت یافته تا آنکه در زمان سلطنت ابوجعفر منصور دوانقی عباسی عمارت بر
اصل یافته و روز بروز در تعمیر و آبادی آن می افزودند تا حادثه چنگیز خان بوقوع آمده
کرت دیگر بقتل عام ویران گشت و شیخ نجم الدین دایه رحمة الله علیه در کتاب مرصاد
العباد آورده که در آن فتنه در شهر ری هفتصد هزار نفر از مردم صاحب اعتبار بدرجه شهادت
رسیده اند و مردم اسافل را اندازه نبود و ولایت ری در ابتدا نه بلوک بوده فشاپو

و منارها دوازده هزار [illegible]

ابهام ۳ سیوره قرحرم ۴ خوار و رزند ۵ صفحان ۶ شمیران ۷ شهریار ۸ مساوخ ۹ ییلاغ در نزهت
القلوب آورده که رود بار قصران نیز از توابع ری بوده و در عهد غازان خان تعلق بولایت
رستمدار گرفت و درین ایام چهار بلوک نخستین را از ری ۱۱ اعتبار کرده اند و باقی را علیحده
ساخته و آنقدر در ارتفاعات و افزونی است که اکثر ضروریات قزوین که قریب چهل سال
پای تخت سلاطین صفویه بود از آن ولایت بحصول می پیوست و ایضاً غله و سامان
حلاوه مردم کاشان نیز از ری بحصول می پیوندد و اهل رستمدار و ساوه و قم نیز
از آن شهر بخششی دارند و میوه نیز در آن دیار بسیار میشود خصوص خربوزه و انگور که ضرب
المثل است و همچنین انار ملیسی که رنگی از ترشی با اوست و انجیر و زرد آلو و امرود که از نظیر
نامند و شفتالو که هلو خوانند در غایت نزاکت و شادابی است آنقدر حکومت ری در دست
که عبد الله ابن زیاد ملعون باوجودیکه اول از دوستداران و متعلقان شاه ولایت کرم
الله وجهه بوده بطمع ری کمر بر قتل حضرت شاه کربلا رضی الله عنه بسته و دین ابد بباد داده
و چون قدری از اوصاف ری نوشته آمد پاره از دیگر اوصاف آن نیز بتحریر
میرسد و آنکه در فصل خریف که ابتدای اختلاف آب و هوا و طوفان دولت اطبا است مردم از مسموم
خوری خود را نمیتوانند گرفت در ری تب لرزه مبتلا می شوند و لیکن این تب لرزه
در شبانروزی از دو سه ساعت زیاده نیست و بعد از آن برخاسته هر چه خواهند
بخورند بهر جا که اراده دارند میروند چه مشهور است که جمعی از دوستان باهمدیگر برای
سیر رفته اند یکی را تب لرزه آمده و از همگنان التماس کرد شما اندکی توقف نمائید تا من بنغمه
بلرزم و بیایم همین احوال در راجو که ابتدای مضافات پنجاب است واقع میشود و هر که مسافر

دررى نزول كند البته چند روز بيمارى كشند الا ماشاء الله فرد دنيا چون رى غريب دشمن
اى واى من وغريبى من :. در نزهت القلوب بطيبت آورده كه اصفهانى ورازى ادرباب خوبى
شهر باهم مناظره افتاد هريكى تعريف شهر خويش عرض ميكردند اصفهانى گفت خاك اصفهان
مرده را تا چهل سال نريزاند رازى گفت خاك رى مرده را چهل سال بر دوشگان درداد درست
دارد و در اكثرى از كتب معلوم شده كه اهل رى هميشه مخالف يكديگر باشند و بسيار حسد ورزند
واصل شهرى در حادثه چنگيز خان چنانكه گذشت نوعى خراب گرديد كه نقش آبادانى بالكليه
ازوى محو گشت امروز دار الملك رى يعنى طهران و ديگرى وشه آئين است كه ذكر آن كرده
خواهد شد انشاء الله تعالى طهران در زمان شاه طهماسپ صفوى سمت شهريت پذيرفت
وبعد از وفات نادرشاه در زمان دولت خواجه محمد خان قاجر و فتحعلى شاه و محمد شاه نيز
دار الملك بوده امروز پسر محمد شاه ناصر الدين نام در انجا دار الملك دارد وطهران بحسب
انهار و اشجار و باغات مستثنى از ديگر بلاد است و بر شمال رويه اش كوهستانى است
موسوم بشمران كه قطعه بانضارت و خضرت است و در ايام سابق اين كوهستان اشمر
ايران ميگفته اند و در مضافاتش اقسام ميوه نيك ميشود خصوص گيلاس كه نهايت خوب
پقياس ميشود و همچنين در دو فرسنگى آن كوهستانيست مشهور بكند و ساقان كه آن نيز
از بسيارى آب روان و كثرت درختان و ميوه هاى الوان جاى لاثانى است و از غواكهش
مردد و شفتالو نوعى خوب ميشود كه مردم ميخواهند كه چون بان هميشه در دهان داشته
شند و در شهر رى روضه سيد الشهداء امام زاده عبد العظيم بن حسن بن زيد بن حسن
مجتبى رضى الله عنهم قبله حاجات خلايق ست و مردم از اصاغر و اكابر و مقيم و مسافر

بشرف زیارت مشرف شدند بمرادات و مقصودات فایز میگردند چنانکه از زبان حضرت علی ابن
موسی الرضا رضی الله عنهما روایت میکنند که فرموده اند که من زار اخی عبد العظیم بالری کمن
زار جدی اباعبد الله رضی الله تعالی عنهم و عن کل اہل البیت در اختتام روضة الشهداء
و کتب و اہل تشیع و بعضی اہل تسنن آمده که امام زاده عبد العظیم بسه واسطه شهزاده ممتحن
سبط اکبر امام حسن میرسد و حسن بن زید که والد آنحضرت بوده در زمان ابو جعفر دوانقی
امارت مدینه داشته باتفاق برادر خود اسمعیل که داعی کبیر و داعی اول نیز گویند و مدتی
در طبرستان سلطنت کرده بری آمده وفات یافته رضی الله عنهم و از شهر ری بسیاری
اولیا و علما برخاسته اند مثل حضرت یحیی ابن معاذ و یوسف بن الحسین و شیخ نجم الدین
معروف بدایه و شیخ ابوبکر سجلی و شیخ ابو القاسم و ابو عبد الله بن حماد و عبد الله محمد
خرانه و شیخ ذرعه رحمهم الله و از علما عبد الرحمن ابن ابی حاتم حنظلی و ابو ذرعه قریشی
و ابو مسعود ابن احمد القرات و امام فخر الدین رازی و بن ذکا محمد ابن احمد دولابی
از انجاست و ابن عباد وزیر آل بویه هم از انملک است و از شعرا ابو زید محمد الغضایری
و بندار و عماد شهریاری و جلال الدین حواری و ابو المفاخر و بدر الدین قوامی و مسعود
و ابو المعالی و شاه صفی الدین و غیره اند و دولاب قریه ایست از اعمال ری و میوه و غله
موفور بد الضاد و الاب شهریست در یمن که اشراف و قوم لفرج خوانند و نیز دیهی است
در نواحی طایف که عبد الله ابن عمر ابن عثمان شاعر منسوب است بدان موضع و دیگر قریه ایست
میان مکه و مدینه همچنین دیهی است در ولایت اهواز و در بغداد نیز محلی بوده **شهریار**
بلوکیست از بلوکات ری متضمن قریات معمور بود بد ان و بحسب مرغزار بسیار است

وباغات رحجان بر باقی دهات دارد و قصبهٔ **آبلین** در زمان سابق حاکم نشین بوده قلعهٔ
غایت حصانت دارند گویند از بناهای شاپور نقاشش است الحال بعد از طهران در ری
محلی ازان شنگرف ترین است واز میوه انگورش بر انگور تمام ولایت رحجان دارد و
مضافاتش همه نیک اند چنانکه یکی از انموضع خاوه است که حاصلش قریب به هزار
تومانست واکثر ارتفاعاتش یک من صد من میشود وایضا حسن آباد که حاصل آن
از دو هزار متجاوز است وهمچنین چند موضع دارد که حاصلش بانصد تومانست
تا سه صد تومان **مازندران** ولایتی است با قصبات وارتفاعش نیک می شود ولیکن
اگر در آنجا بارش نباشد بازارهایش کمتر از گل ولای خالی می باشند ومردم
مازندران اکثر از قوت مردی عاطلند وقدرت بر ازالت بکارت نسوان ندارند ودر زمان
سابقه مردم مازندران ورستم وار موی سر میگذاشتند ودستار بر سر نمی بستند
از شعرای آنجا سعیدای اشرف است **جیلان** ولایتی است مشتمل بر جبال سهمه آثار
وعقبات بسیار ودر کوهستان آن ملک کثرت اشجار بمرتبه ایست که سد راه مسافر
شمال وصبا میگردد واطرافش کوهسار وعقبات است وچون آن ولایت متصل است بدریا
در کوه ودشت آن جنیمه های بلا انتها است وبارش باران در آنجا در لیل ونهار زیاده
زیاده از سایر بلاد وامصار است ومملکت گیلان منقسم بدو قسم است قسمی لاهیجان
وتوابع آن وقسمی رشت وفومن ولواحق آن ودر هر یک ازین دو ولایت حاکمی علیحده است
واطعمهٔ گیلانیان در اغلب اوقات برنج وماهی وکباب وگوشت مرغ ترتیب
می یابد و ندرت ان گوشت گوسفندان ودسومات در آنولایت ضرر بسیار میرساند

رسانند گویند در جبال چند روز پیوسته باران بارد و کار مردم باضطرار انجامد اگر در شب
آواز شغال شنوند و متعاقب آن سگ بانگ کند البته بامداد باران تسکین یابد و هوا
منکشف گردد زکریا بن محمود القزوینی در عجائب البلدان آورده که من اینچنین کلمات را
شنیده بودم و قبول نمی نمودم تا آنکه بدان ولایت افتادم و بکرات اینمعنی را مشاهده میکردم
دانستم که مطابق واقعست مخفی نماند که چون حضرت امام همام حسن مجتبی را از دو پسر عقب
مانده اول حسن مثنی که فاطمه صغری بنت امام حسین در عقد داشت و جد حضرت عبد
العظیم است فرزند دوم زید است و ابن زید بن حسن از یک پسر عقب مانده که او را حسن
بن زید گویند و حسن ابن زید را هفت پسر بوده که امام زاده عبد العظیم که ذکرش گذشت
از آنجمله بود بالجمله حضرت حسن مثنی را پنج پسر بود ابراهیم و حسن مثلث و داود و جعفر و عبد الله
محض که جد حضرت محبوب سبحانی است و ابراهیم فرزندان بسیار داشت از ایشان جمعی
بنوبت تا یکصد و سی و سه سال در یمن خلافت کردند نقبای شیراز و اصفهان همه از
اولاد او بوده و فرزندان حسن مثلث در مصر و نوبه و حوالی شام اند و فرزندان داود در
عراق منتشر اند و نقیب بن طاوس از نسل او ست و فرزندان جعفر نقبای بصره اند و عبد الله
محض را شش پسر بود از همه اولاد ماند اول سید موسی الجون که جد حضرت قطب
الاقطاب است و سلیمان و محمد و ابراهیم که زکیه عبارت از او ست در مدینه منوره در حجار الزیت
شهید شده و این قصه در تواریخ و سیر مشهور است و حضرت یحیی که بر خلافت در دیلم کرد و
بمجلس هارون رشید افتاد و قصه مباهله اش با ابن زبیری در تاریخ عباسی بنگارش مشتمل
بتفصیل مذکور است و نسل او در حوالی مغرب بعینه باقیست و ادریس که در زمان هارون

رشید در مغرب خارجه بوده و فرزندان او ملوک مغرب جابلقا و اندلس بودند و سلیمان
پسری بود ابراهیم در دیار بربر خلافت کرد و نسل او آنجا است و امراء شرفای حجاز از
نسل سید موسی الجون اند و اکثر ایشان بحکومت گذرانیدند و چون همیشه از عباسیان
متوهم بودند سید عبدالله که جد حضرت غوث اعظم است بعلاقه خلافت حضرت
یحیی که در دیلم داشت بطرف جیلان افتاد و عمر گرامی در آنجا گذرانید و بعد از وفات آن
جناب اولاد امجادش نیز در جیلان سکونت داشتند تا نوبت به شیخ صالح بن موسی رسید
که والد ماجد حضرت محبوب سبحانی است و حضرت شیخ سید صالح دو فرزند داشت یکی
سید محمد که در جیلان گذرانید و دیگری قطب الاقطاب شیخ السموات والارضین
سید عبدالقادر که بتاریخ غرهٔ ماه مبارک رمضان سنه ۴۷۱ چهار صد و هفتاد و یک در
جیلان تولد فرمودند و در سن هژده سالگی ببغداد تشریف بردند و در آنجا سکونت
ورزیدند رضی الله تعالی عنه و عن آبائه الکرام و اولاده العظام اینچند سطر بتقریب
ذکر جیلان در باب سکونت سادات در آمد بار نوشته شد باقی بنا بر خوف اطالت
کلام موقوف بر تالیف نسخه دیگر داشته عنان قلم بصوب دیگر گردانیده آمد آذر
بایجان مملکتی است وسیع مشتمل بر بلاد معموره و قصبات موفوره دار الملک آن ولایت
تبریز است بعقیدهٔ صاحب نزهت القلوب و مولف عجایب البلدان از اقلیم
چهارم است و صاحب تقویم البلدان آنرا از اقلیم پنجم گرفته و در تاریخ نگارستان است
که تبریز را زبیده خاتون منکوحهٔ هارون رشید در سنه ۱۷۵ یکصد و هفتاد و پنج بنا
نهاد و در سنه ۲۴۴ دو صد و چهل و چهار بزلزله خراب شد باز در زمان متوکل عباسی

بحال نشاء اول آمد و در ایام دولت قایم عباسی ابوطاهر منجم شیرازی به تبریز انعقاد حکم کرد که در شب
جمعه چهاردهم صفر سنه ۴۳۴ چهار صد و سی و چهار مابین شام و خفتن زلزله عظیم میشود و اغلب شهر خراب
میگردد بنابران داروغه بهجوم مردم از دیوار لبست تبریز حکم داد و اکثر مردم در آنشب بسرخاب
رفته بجانب شهر نظاره میکردند که یکبار مقارن وقت مذکور زلزله شد که مصدوقه وزلزلوا
زلزالا شدیدا هویدا گشت و حکیم ناصر خسرو در سفرنامه خود آورده که من در آن تاریخ در تبریز
بودم در جمعی که سخن منجم را خوار داشته بودند زیاده از چهل هزار کس بودند همه هلاک گردیدند و روز
دیگر حاکم آذربایجان متصدی عمارت آن بلد گشته هم ابوطاهر مذکور ساعتی اختیار کرد که طالع
وقت برج عقرب بود و آنوقت آغاز بنا نهاد گفت من متعهد خرابی زلزله هستم اما سیل را متضمن
نیستم تا غایت آن بنا باقیست و در زمان هلاکو خان و اولاد او شهر تبریز دار السلطنه گشته
عمارات عالیه چندان ساخته شد که از شرح بیرونست بعد از آن الی یومنا هذا بواسطه زلزله
انهدام مبانی آن خطر راه نیافت و در تبریز باغستان فراوان اند و اکثر اشجار و اثمارش در غایت
خوبی میشود اما هوایش در زمستان نهایت سرد است چنانچه در بعضی سنوات برودت هوا و کثرت
بارش برف بمثابه میشود که دو سه ماهی مردم بسهولت تردد نمیتوانند کرد بنابراین تبریزیان
در زمستان آذوقه و سایر ضروریات الفضل در سردابه ها که در زیر زمین ساخته اند ترتیب
مینمایند و در وقت دم سردی دی و هنگام استیلای برودت دی در آنجای نشسته بفراغت
اوقات میگذرانند **نظم** در زمستان دمه تیغ زند دم : پای رفتار را کند چو قلم :
اهل تبریز همگی چون مور : مانده در زیر خاک زنده بگور : چون اکثر مردم تبریز افیون
میخورند و در صبح هر کس با ایشان سخن گوید جواب درشت میشنود و بعد از پیشین که کیفیت

رسیده باشد اگر از کسی صد دشنام شنوند بزبان ملایم و نرم جواب گویند و تیز زبان سهلا
صاحب نخوت و تکبر می باشند و باندک سببی خلل در محبت و مودت آن ها راه یابد والله
اعلم بر خاطر عاطر گلدسته بیندان مخفی نماند که چون ورقی چند از احوال اقلیم چهارم از سواد
ببیاض رسید اکنون لازم است که خامه مشکین ختامه بتحریر قدری از کیفیت اقلیم پنجم بپردازد

نظم بحمد الله درین فیروزه طارم ؛ نمودم سیر گلزار چهارم ؛ مدد گر از نسیم بخت
بینم ؛ گل از بستان پنجم نیز چینم ؛ ز گلهای خیال تازه و تر ؛ دماغ عالمی سازم معطر ؛

الاقلیم الخامس صاحب این اقلیم زهره است عامه متوطنان آنجا سفید پوست
باشند و اقلیم پنجم از جانب شرق ابتدا یافته پس بر وسط بلاد ترکستان و ماوراء النهر گذرد
واز آنجا جیحون را قطع کند و بر بلاد شمال خراسان و سجستان و کرمان و فارس و وسط بلاد دریای
شمال و عراق در جنوب آذربایجان و وسط ارمینیه و بلاد روم و جزایر یونان گذشته پس بر تنگ
هیکل الزهره و میان بلدان اندلس گذشته و بحر اوقیانوس منتهی شود در این اقلیم یکصد و
شصت و شش شهر است و بقولی دو صد و پانزده شهر اما از انجمله بچند شهر که عظیم و مشهور
اند اکتفا نماید چون در اقلیم چهارم ابتدا از خراسان کرده شد در این اقلیم افتتاح بذکر یونان
که منبع حکمت بوده و بعضی بلاد روم کرده آید بعد از ان بذکر
دیگر بلدان که مخصوص این اقلیم اند پرداخته شود یونان
بدانکه بلاد یونان در ربع مغربی شمالی واقعست و حدود
ایشان از جانب جنوب بحر رومی و ثغور شامی جزیره ایست از جهت
شمال بلاد لادن گذرد و از جانب مغرب تخوم بلاد آلمان متصل و از جانب مشرق بلاد

بلاد ارمینیه و باب الابواب و خلیجی که معروف است میانه بحر روم و بحر نیطس شمال کمعمور وسط
بلاد یونان بدو قسم شده قسم اعظم بجانب مشرق بلاد ارمینیه و باب الابواب و خلیجی که معروف
به بلاد یونانست و قسم اصغر بجانب مغرب ایشان ارباب در اصل و نسب یونانیان اختلاف بسیار است
جماعتی را اعتقاد آنکه یونان پسر اسحق ابن ابراهیم است علیهم السلام و گروهی را اعتقاد آنکه
یونان پسر لاس بن ثادان بن یافث است و اکثر برآنند که یونان برادر قحطانست از
فرزندان عابر بن شالخ و توالد ایشان در بلاد یمن بود چون نسل ایشان بسیار شد در میان
هر دو برادر نزاع رسید یونان با فرزندان و حشم از یمن بیرون آمده بجانب بلاد مغرب
رفت و متوطن شد بعد از مدتی زبان افرنجی و رومی که متعارف آن ولایت بود یاد گرفتند
و زبان اصلی خود فراموش کردند و در مدینه افریقیه که دران زمان بمدینة الحکما اشتهار
داشت و در لطافت آب و هوا از سایر بلاد مغرب امتیاز تمام بود متوطن گشتند و در
وفیات الاعیان چنین آورده که یونانیان جماعتی بودند مشهور بحکمت قبل از بلاد اسکندر
ذو القرنین مسکن آنها بلاد مشرق بود چون سکندر بر بلاد فرس استیلا یافت یونانیان
از بلاد خود بجزیرهٔ اندلس انتقال نمودند اول آنجزیره را اندلس بن یافث بن نوح
علیه السلام آباد ساخته بود بعد از طوفان نوح تا زمان اسکندر هیچکس میل بعمارت
آنجزیره نمیکرد بواسطه آنکه بعد از طوفان نوح روی زمین معمور شده بود مردمان آنرا
تشبیه بمرغی نموده بودند که سرش مشرق و دمش مغرب و هر دو بال او جنوب
وشمال ما بین جنوب و شمال شکمش باشد و چون مغرب اخس اعضای آنمرغ بود و
هیچکس ما بین بگذر آن دیار میل نمیکرد تا آنکه اینجماعه یونانیان الهم آنها مصروف

تحصیل علوم و تکمیل نفوس بود و بنابران از جنگ و جدل که لازمهٔ طبیعت سبعیه است اجتناب
متنفر بودند از میانه فرس بیرون رفته بتوطن آن جزیره که از معموره برکنار بود راضی
شدند و بعد از مدتی آن جزیره را آنچنان معمور و آبادان ساختند که موجب شگفت بلاد
جمیع امصار گشت لهذا بعضی از فضلا که جزیره اندلس مشاهده کرده بودند از لطافت آب
و هوا و کثرت اشمار آنجا تعجب نموده گفتند ظاهرا آن ظاهری که معموره ارض را بآن تشبیه
کرده بودند طاوس بوده که معظم جمال او در روم او ست القصه یونانیان در انجزیره
عمارات عظیمه و هیاکل جسیمه بنا نهادند دار الملک ایشان را طیطله گفتندی که در
وسط انجزیره واقعست و این شهر بالا کوهی است بلند و هوای لطیف دارد و در نزدیکی
شهر سنگیست مستطیل هرگاه محتاج بباران باشند بسنگ اقایم سازند باران آید
چون کفایت شد آن سنگ ابینداز ند باران بایستد القصه چون آوازه لطافت
و نزاهت آن دیار شایع گشت و مردم از اطراف و جوانب رو بآنجا نهادند یونانیان از
اختلاط مردم بترسیدند که مبادا جمعی را هوس گرفتن این دیار پیدا شود و ما از دفع
آنها عاجز باشیم اکثر ترس ایشان از دو طایفه بود یکی عرب و دوم اهل بربر که میان بربر
و ایشان فاصله همین دریا است پس چون اهل بربر جماعتی حیوان طبیعت و طالب
جنگ و فتنه بودند و یونانیان از آشنائی و اختلاط ایشان بسیار انکار و استنکاف
مینمودند لهذا الی یومنا اندلسیان و بربریان عداوت عظیم باشند از ینجهة ملوک یونان
یونان حکمای خود را جمع کرده التماس نمودند که طلسمی ساخته شود که هیچ دشمن را دا عیه
گرفتن این جزیره پیدا نشود اگر قصد کنند نتوانند گرفت پس حکما اتفاق نموده دایره ما

مناسب طلسمی ساختند و اورا در تابوتی از رخام وضع کرده آن تابوت در بیت الملک مدینه
طلیطله که دار الملک ایشان بود نهادند و در انخانه مقفل ساخته گفتند تا این طلسم در اینخانه
مقفل خواهد بود هیچکس را اراده گرفتن این دیار نخواهد شد بنابراین ملوک یونان در حفظ
آن طلسم داد مبالغه می دادند و هر پادشاهی که در دار الملک طلیطله بودی بر درآن قفل
دیگر زدی تا آنکه بیست و شش نفر بحکومت رسیدند و هر یکی قفلی بنام خود بر در انخانه
استوار زد و بیست و هفتم آنها ملک ذریق بود که در زمان تسلط بنی امیه حکومت آنجا
باو متعلق بود چون حکمت الهی اقتضای آن کرد که عرب بر تمام عالم استیلا یابند
ذریق را استفسار آنخانه مقفل بخاطر رسید حکما و وزرا مانع آمده گفتند ایها الملک تو نیز
قفلی مجدد بدستور آبا بر در آنخانه زن که مبادا حادثه رو نهد که تلافی ممکن نباشد اگر میدانا
ملک تخمینی کند که در آنخانه زر و مال و جواهر باشد ما در میان خود برابر آن توجیه نموده
بخزانه واصل سازیم القصه هر چند آنها ازین باب سعی و اهتمام ورزیدند بمقتضای
الانسان حریص علی ما منع ملک ذریق بشیر جد و رزید و چون او پادشاه جبار و
قهار بود هیچکس را رای منع صریح او نبود القصه آنخانه را کشودند دیدند خوانی بزرگ
مکلل از طلا بجواهر نهاده و بران نوشته که از سلیمان بن داود است و تابوتی مکلل
در گوشه آن نهاده و چون تابوت را کشادند غیر از صورت سواری چند بطرز عربیان
که اسپان عربی سوار و کمانها بر دوش و شمشیرها حمایل چیزی دیگر نیافتند چون نیک
ملاحظه نمودند طوماری نوشته از گوشه آن تابوت ظاهر شد مضمونش آنکه هر گاه در این
خانه های قفل بگشایند جماعتی بصورت این سواران بجزیره اندلس از یونانیان بستانند

وبعد ازان یونانیان را درین جزیره جای نخواهد داد چون ملک ذریق واقف شد اسپانی
کشته با بعد از مدتی در ایام حکومت ولید بن عبد الملک طارق مولی عبد الرحمن موسی بن نصیر که
از قبل ولید حاکم دیار مغرب بود بجزیره اندلس رفته ذریق را بقتل رسانید و بر آن دیار مستولی گشت
بدانکه فاضل شهرزوری در تاریخ الحکما آورده که گمان بعضی آنست که جمیع حکمای قدما یونانی اند
وبعضی همه را رومی اعتقاد کرده اند اما احمد بن نصر الله در خلاصة الحیوة که در ذکر حکما است
به ثبوت رسانیده که اکثر و معتبر ایشان یونانی اند و بعضی رومی و بواسطه قرب بلاد ایشان مردم
را التباس شده صاحب عیون الانبیا آورده که یونان جزیره حکما است و یونانی باو منسوب
و ابو معشر بلخی در کتاب الوف آورده که در قدیم در مغرب زمین شهری بود که انرا غس گفتندی
واهل شهر بعضی آنرا از غیر نیز خواندندی بعد از مدتی آنرا یونانیان نام کردند و اهل آن یونانیان
آخر بکثرت استعمال و در تصرف السنه کلمه یا که متوسط میان الف و نون بود ساقط شده و لفظ
یونانی باقی ماند و نیز در تاریخ الحکما مسطور است که عامه اهل یونان صابیه اند و بعضی
بت پرست و لغت یونانی که موسا اغریقیه گویند اوسع لغات بنی آدم است و زبانی را
که او را لطینیه گویند مخالف لغت یونان است همچنانکه بلاد ایشان از بلاد یونان ممتاز است
چه حد حد بلاد یونان آنست که سابقه قلمی شد اما بلاد روم آنست که از جانب جنوب ایشان
دریائی است که پنجه از مغرب تا بشام کشیده که الحال آن دریا را دریای روم گویند و حد شمال
ایشان بلاد روس و سقلاب است و پاره از بحر مغرب که مشهور باوقیانوس است نیز در جانب
شمال ایشان واقعست و حد مشرق ایشان تخوم بلاد یونان است و حد مغربی ایشان
بلاد اندلس است تا بحر محیط اوقیانوس دار ملک ایشان رومیه عظمی بود که بانی آن قبل

از زمان عیسی علیه السلام نهصد و پنجاه و چار سال (۹۵۴) پادشاه روم بود تا آنکه اغسطس قیصر که
اول قیاصره روم بود بر مملکت یونان استیلا یافت و بلاد ایشان آنرا با بلاد روم منضم ساخته
حکم گردید مملکت را روم گویند چنانکه اهل فارس وقتیکه بر کلدانیان استیلا یافتند مملکت بابل را
با فارس منضم ساخته بر همه فارس اطلاق میکردند چنانکه الحال اکثر بلاد عرب را که در تصرف
رومیان است باعتبار حکومت ایشان بلاد روم میگویند بعد از آن مدینهٔ رومیه عظمی دار السلطنهٔ
بلاد روم و یونان می بود تا زمان قسطنطینوس قیصر که بر ساحل دریای یونان شهر قسطنطنیه که
باستنبول شهرت دارد بنا کرد آنرا دار السلطنت روم گردانید و نیز رومیان قبل از زمان صلیبیه
بودند چون قسطنطینوس دین نصاری اختیار کرد جمیع رومیان را بدین خود آورد و پنجاه و شش (۵۶)
سال حکومت کرد در عجایب البلدان مسطور است که هر کس هر چیز در یونان حفظ کند هرگز
از خاطرش فراموش نشود اگر چیزی از خاطرش رفته باشد چون آنجا رسد بیادش آید اندلس
مملکت عظیم چنانکه گذشت مشتمل بر عجایب و غرایب بلکه او لکه از مضافات ملک اسپانیول
دار السلطنتی است از سلطنت های مستقله فرنگ و جمهور مورخین عرب تمامی ملک اسپانیول را
اندلس نام گذاشته اند سببش آنکه چون در سنه هشتاد و شش (۸۶) هجری در عهد تسلط عبد الملک
بن مروان آن ملک مسخر اهل اسلام شد اول مملکتی که بدست آمد ملک اندلس بود بمرور
دهور سایر مملکت اسپانیول میان مسلمانان باین نام شهرت یافت چنانکه تواریخ بان ناطق اند
و از کتب تواریخ انگریزی میگردد که ماخذ لفظ اندلس اندلوس است و آن بزبان اسپانیول
نام طایفه ایست که مولد و موطن آنها قریب بحدود روس بود و در سنه چهارصد و نه (۴۰۹) مسیحی
قبل از شروع سنه قدس هجری بدو صد و سیزده (۲۱۳) آنها بر ممالک اسپانیول استیلا یافتند لیکن

چون مورخین عرب از معنی آگاهی نداشتند و مأخذ اصلی لفظ اندلس را در نیافتند در وقایع
خود می‌نویسند که یکی از فرزندان یافث بن نوح اندلس نام داشته یکی از جزایر مستقل ارض ایبیریه
بطریق میراث یافته در آنجا بوم طرح سکونت انداخت و آنرا باسم خود موسوم ساخت در کتاب
تقویم البلدان موافق این رقم پذیرفته در اندیار کنیسه ایست در پیش آن درخت زیتون و چشمه
که یکبار آب از آنچشمه بیرون آید و درخت را سقی کند و هم در آن روز آن درخت بار دهد و به مقدار
زیتون حاصل شود که یکسال اهل کنیسه را وجه معاش باشد و آب آنچشمه را مردم جهت تداوی
در ظروف نگاه دارند شتره شهریست در اندلس بر ساحل بحر در آن بلده سیب
حاصل شود که دو سه آن به اندازه شتر باشد و شتره را در پانصد و چهل هجری فرنگیان تصرف
شدند طرسوس شهریست نیز از اندلس بر ساحل دریای شام مهدی عباسی آنرا در یکصد و شصت
و هشت بنا نهاده درون آن شهر شیشه بنا نباشد و در بیرون آن بسیار در حوالی آن شهر غاریست
که در آن هیچ آتش ظاهر نیست و چوب و هر چیز را که در آن غار اندازند بسوزد قسطون
شهر قدیم است باندلس و در کوه آن غاریست که از سقف آن آب میچکد و در جائی تنگ
جمع میشود اگرچه جمعی کثیر از آن آب بردارند اصلا کم نشود و هم در آن غار میتی است که هیچ
تغیر در وی پیدا نشده مدینة النحاس شهریست در بیابان اندلس اقرب بحر ظلمات که دیوار آن
را حضرت سلیمان شهرستانی بطریق طلسم از مس ترتیب داده و در آن شهر چهل فرسنگ
و ارتفاع آن قلعه پانصد ذرع بعضی را اعتقاد آنست که آن شهر را ذو القرنین اکبر ساخته
و برخی از مفسران برآنند که مراد از آیهٔ و اسلنا له عین القطر چشمه ایست که از آنچشمه روی
بیرون می‌آید و انحصار را با تمام از آن ساخته اند و عبدالملک بن مروان استفسار آن حال

خواسته بموسی بن نصیر که از طرف او حاکم مغرب بود حکم فرستاد که بآن موضع رود و آنچه از غرایب
آنجا بوده ظاهر گردد اعلام نماید موسی بن نصیر با چندی پیر صاحب تجربه تا مدت چهل روز قطع
آن بیابان بی پایان نمود بمقصد معهود رسید زمینی دید در غایت نزاهت
نهایت لطافت موسی در حوالی آن بنای عالی هر چند احتیاط نمود دری یا دریچه بآن
درون یافت نبود یکی از امرای خود را با هزار سوار بحوالی آن فرستاد که شاید کسی پیدا شود
که از وی استفسار حقیقت توان کرد و آن جماعه هر چند شرایط تفحص بجای آوردند کسی بدست
شان نیفتاد و آخر الامر آنها بر آن قرار گرفت که نقب زنند تا بخانه در آیند چون آن حفر را
بآب رسانیدند دیدند که آن بنا را از مس و ارزیز ریخته تا بآب رسانیده‌اند معلوم نیست که
کجا است از آن نیز مایوس شده بخاطر آوردند که در پهلوی یکی از آن بنا دیواری که محاذی
آن باشد بر آورند پس دیواری بارتفاع سیصد گز از چونه و سنگ ساختند دیگر امکان
نقل آلات نبود و دوصد و ده گز دیگر می بایست که مساوی آن شود پس معماران بر بالای
آن کوشکی بارتفاع یکصد و هشتاد گز از چوب ساختند و سی گز نردبانی بر آن تعبیه کردند
پس موسی منادی داد که هر که بدانجا رفته از حقیقت حال اعلام نماید هزار مثقال طلا
جایزه بگیرد غلامی سرگشته طمع بر آن داشت که بالا رود چون بسر نردبان رسید قهقهه زد
بخندید و خود را در آنجا انداخت بیکبار از اندرون آن حصار جوش و خروش و غوغای
عظیم برخاست تا سه روز آن احوال بود روز چهارم اقوام آن شخص بحوالی آن حصار
رفتند هر چند او را ندا دادند اصلاً جواب نشنیدند موسی آن ندا را بار دیگر تکرار کرد خون گرفته
دیگری را داعیه آن سفر شد او نیز بدستور شخص اول خود را بدرون آن حصار انداخت بانگ

باز آوازهای مهیب جانگاه بآن لشکر رسید و آن ولوله تا سه روز کشید دیگر هر چند موسی ترغیب نمود و مبالغه میکرد کسی را جرات نمیشد آخر آن مبلغ را مضاعف ساخت سر گشت دیگر قدم تهور در سان وادی تحیر نهاد مقرر کرد که ریسمانی بر کمرش بندند که اگر خواهد که خود را در سانجا اندازد موکلان ریسمان را بکشند و هوا نگذارند القصه آنشخص بسانجا بر آمد بسیجا است که خود را در انجا اندازد موکلان ریسمان را بقوت تمام کشیدند قامت آنشخص دو پاره گشت و بموجب الضعف لی و نصف لک نامش از صفحه حیات حک شد آخر الامر موسی از استعلام آن نومید شده و باز گشت در حین مراجعت لوح های بسیار بهر یک بارتفاع جبت ارش تخمینا از سنگ سفید ملاحظه نمود که در انحدود نصب کرده بودند و بر انها اسامی انبیا و سلاطین رقم کرده و از انجمله لوح بود از نحاس بر آن نوشته که زنهار ازینجا نگذرید که بیم هلاک است چون موسی بران نوشته مطلع گشت او را عجب آمد دو سوار که سپاهیان جلد رهوار داشتند بدانطرف فرستاد چون از انحدود گذشتند قدری راه رفتند ناگاه جانوران بر هیات مولان بر میان آن درختان ظاهر شدند آن سواران با اسپان ایشان پاره پاره کردند و آنرا وادی النمل خوانند جزایر ثلاثه از جزایر یونان که عبارتست از جزیره یودس و فتوس و قوکه ناکن که مولد بقراط بود و بزعم احمد بن نصر الله صاحب خلاصة الحیوة از اقلیم چهارم اند و بگمان مورخین از اقلیم پنجم او لادوالد الحکما اسقلیبوس حکیم که از شاگردان هرمس الهرامسه یعنی حضرت ادریس بوده بموجب وصیت او همیشه در جزایر ثلاثه بودندی چون اسقلینوس وفات یافت بعد از مدت یونانیان جهة شفای امراض مهلکه که اطبا از ان عاجز می آمدند توسل بقبروی می نمودند

وهر شب هزار قندیل زرین بر سر قبر او روشن میکردند و دوازده هزار شاگرد داشت و اکثر ملوک یونان از نسل او بودند و اکثر حکمای یونان مثل اقلیدس و افلاطون وارسطو از اولاد او بودند و بقراط در بطن شانزدهم از اولاد او ست تنبیه نافعه بر ارباب بصایر و اصحاب نظایر مخفی نماند و مستور نماناد که چون پاره از احوال حکمای یونان بقلم آمد و بتقریب نام فحول حکما نیز زبان خامه گذشت اگر نکته چند در بیان اقسام حکمت اصولاً و فروعاً ایراد کرده شود و در راز حکمت نتواند بود بدانکه حکمت عبارت از دانستن حقایق موجودات است چنانکه هست بقدر طاقت بشری و آن دو قسم است یکی الهی و حکمت میشود بحسب اختلاف حرفی تعلم آنچه اگر معرفت حقایق موجودات حاصل شود بی تعلیم بشر و صاحب معرفت مامور باشد از حضرت الهی باصلاح بنی نوع انسانی بتمهید شیر یعنی که مستلزم نظام بنی نوع باشد و این معرفت را نبوت و صاحب آنرا نبی و پیغمبر خوانند و اگر بتلمذ و استفاده از بنی نوع خود باشد و آنرا حکمت و صاحب آنرا حکیم خوانند و این حکمت در اصطلاح حکیمان عبارت است از دانستن اشیا چنانکه هست و قیام نمودن بکارها چنانکه باید و شاید بقدر استطاعت بشری تا نفس انسانی بکمالی که مقصد او ست واصل گردد و بقسمت اولی منقسم میشود بدو قسم عملی و علمی که آنرا نظری نیز گویند قسم اول یعنی علمی عبارت است از ملکه حرکات و مزاولت صناعات جهة بیرون آوردن آنچه در قوت باشد بحد فعل و بعبارتی دیگر حکمت عملی آنست که باعث بود از احوال اموری که وجود آن بقدرت و اختیار ماست و غایت ثمره این حکمت اکتساب خیر و اجتناب از شر است و حکمت نظری عبارت است از تصور حقایق موجودات و تصدیق باحکام و لواحق بر وجهی که مطابق نفس الامر باشد بقدر طاقت بشری یا علمی است که بحث میکنند از اموریکه

وجود او بقدرت اختیار ما نیست و غایت این قسم ثمره تحصیل اعتقادات حقه است فقط باید
دانست که انقسام حکمت اولی باین دو قسم بنا بر آن است که نفس انسانی میانه سایر نفوس
مختص است بقوت نطقی و این قوت را باینجهة که متوجه است بدانستن حقایق موجودات
و اصناف معقولات عقل نظری خوانند و از آنجهة که متوجه باشد بتصرف موضوعات
و تمیز میان مصالح و مفاسد و استنباط صناعات جهة انتظام امور معاش عقل عملی
گویند پس باعتبار تقسیم قوت نطق باین دو شعبه علم حکمت را نیز دو قسم کرده اند و هر
یکی ازین دو قسم حکمت منقسم میشود بسه قسم اما اقسام ثلثه حکمت عملی که یکی تهذیب
اخلاق است که علم فرهنگ و طب روحانی باشد دوم تدبیر منزل است که آنرا علم کدخدائی
نیز خوانند سیم سیاست مدنی است که آنرا علم مملکت داری نیز گویند و بعضی این قسم آخر را
نیز بر دو قسم کرده اند یکی آنکه مربوط و منوط بوده بنبوت و شریعت که آنرا علم نوامیس
خوانند و دیگری متعلق است بآرای ملوک که آنرا سیاست مدنی گویند اما اقسام ثلثه حکمت
نظری یکی الهی است که آنرا علم اعلی و مابعد الطبیعة و علم کلی و فلسفه اولی نیز گویند
و آن علم است که بحث کرده میشود در آن از اموری که در هر دو وجود خارجی و وجود ذهنی
محتاج بماده نباشد مثل ذات باریتعالی و مجردات و بعضی این قسم را نیز بدو قسم ساخته اند
چه اگر آن امور با وجود استغنای ذاتی از ماده در هر دو وجود مقارن ماده شوند آنرا
علم کلی و مابعد الطبیعة و ماقبل الطبیعة و فلسفه اولی گویند مثل علم وحدت و کثرت و مانند
آن و اگر از مقارنت ماده منزه باشد مثل ذات باریتعالی و صفات کمالیه آنرا علم الهی
و علم اعلی خوانند و قسم دوم ریاضی و آن علمیست که در آن بحث کرده میشود از اموری که

در وجود خارجی محتاج بمادهٔ معینه اند امّا در تعقل احتیاج بمادهٔ معینه ندارند مانند خطها و سطحها
و دایره ها و این علم را ریاضی بانجهة گویند که ابتدا در تحصیل آن ریاضت بشتر حاصل
میشود و قسم سیم علم طبیعی که آن را علم ادنی نیز گویند و آن علمیست باحث از احوال
اموریکه در هر دو وجود خود محتاج اند بماده مثل علم باحوال انسان و حیوان و نبات و هر یکی
ازین اقسام ثلثه منقسم میشود باصول و فروع اصول امّا **اصول علم طبعی** هشت است قسم
اول را سمع الکیان گویند و درین قسم بحث کرده میشود از احوال امور عامه که شاملند جمیع
طبایع را مثل ماده و صورت و حرکت طبعی و امثال آن **و قسم دوم** را اباب السماء و العالم
خوانند و درین قسم بحث کرده میشود از احوال آسمان و زمین و آنچه در آنها است و احوال عناصر
اربعه و طبایع ایشان **و قسم سیم** را اباب الکون و الفساد گویند درین قسم بحث کرده می شود
از احوال بسایط اجسام جهة کون و فساد و تولد و توالد و امثال آن **و قسم چهارم** را آثار علوی
گویند و درین علم بحث میکنند از احوال عناصر اربعه قبل از امتزاج ایشان با یکدیگر و آنچه
آنها را عارض میشود در حرکات از تخلخل و تکاثف باعتبار تاثیر علویات در ایشان
و تحقیق احوال مرکبات غیر تامه مثل شهاب و نیازک و رعد و برق و قوس و قزح
و هاله و امثال آن بباید دانست که نزد حکما مرکب است بر دو قسم تام و غیر تام و تام آنست
که لفظ صورت نوعیه خود کند در زمان معتده مثل معادن و نبات و حیوان و غیر تام
آنکه در زمان معتده بقفظ صورت نوعیه خود نمیکند مانند کائنات جو و شیر و عسل و امثال
آن نیز داخل مرکب غیر تام است فلا محالة حصر المرکبات التامة فی المواليد الثلاثة قسم پنجم
از اصول طبعی باب معادن است و درین قسم بحث کرده میشود از احوال مرکبات تامه

وکیفیت توالدِ آن قسم ششم باب نباتات است که بحث کرده میشود و دران از احوال اجسام
نامیه من حیث النمو قسم هفتم باب حیوانست که غرض ازین معرفت احوال اجسام است من
حیث الحرکة والحس قسم هشتم را باب النفس الحس والمحسوس خوانند درین قسم بحث کرده
میشود از احوال نفس ناطقه انسانی و قوای دراکه محرکه آن اما فروع طبیعی هفت است
اول علم طب که بحث میکنند از احوال بدن انسان از جهة صحت و مرض و غایت ثمره آن
حفظ صحت حاصله و ردِ مادهٔ زایله است دوم علم نجوم که ثمرهٔ آن استدلال است از اشکال
و اوضاع و حرکات کواکب بر حوادث عالم سفلی و بر وجه ظن و تخمین سیم علم فراست
مقصود ازان استدلال است از خلق بر خُلق چهارم علم تعبیر رویا و غرض ازین فن نیز استدلال
بطریق تخمین از تخیلات نفس و مشاهدهٔ آن صور برزخیه را در حال تعطیل حواس ظاهر
بر حوادث کونیه پنجم علم طلسمات است و مقصود ازان تحصیل افعال غریبه است بواسطه امتزاج
قوای اجرام علوی با اجرام سفلی ششم علم نیرنجات است و ثمرهٔ آن نیز ظهور افعال غریبه
بسبب امتزاج قوای سفلیات با همدیگر هفتم علم کیمیا است و غرض ازان ایجاد طلا و نقره
باین کیفیت که از بعضی اجساد معدنی خواص آنها را سلب نمایند از ترکیب و امتزاج آنها با
یکدیگر طلا و نقره حاصل میشود اما اصول حکمت ریاضی چهار است اول علم عدد که
باحث است از احوال انواع عدد مثل زوج و فرد و تام و ناقص و زاید و استخراج نموده میشود
بقواعد این علم مجهولات عددیه از معلومات آن دوم علم هندسه است و درین علم بحث کرده میشود
از احوال خطوط و سطوح و اشکال و نسبت کلیه که مقادیر را با یکدیگر میباشد و بر اصول آن
دو علم مشتمل است کتاب اقلیدس صوری سیم هیئات است که بحث میکنند از احوال اجسام

اجرام علویه و اجسام سفلیه از جهة حرکت از روی اندازه و ترتیب و جهة و صنف و تمامه آنچه که بحث کرده
میشود از روی دو روی چهارم علم موسیقی که بحث میکنند از احوال نغمات از جهة اتفاق و اختلاف
و تالیف لحن ها از آن و هر یکی ازین اقسام اربعه اصول ریاضی فروع چند هست مثلا علم جبر و
مقابله و علم جمع و تفریق بطریق اهل هند از فروع علم عدد است و علم مساحت و شناوری و علم جر
ثقیل و علم مناظره و مرایا و علم نقل میاه و علم موازین و علم اکر متحرکه از فروع علم هندسه است
و استخراج تقادیم و استنباط زیجها از رصدها و امثال آن از جملهٔ فروع علم هیأت است و علم ساختن
آلات سازها مثل ارغنون و قانون و ستاره و رباب و سهرنگی و مانند آن از جملهٔ فروعات
علم موسیقی است اما اصول علم الهی پنج است اول نظر در امور عامه مثل هویت و وحدت
و کثرت و قوت و فعل و علت و معلول است و امثال آن و دوم بحث از اصول و مبادی خواه از
علم طبیعی باشد خواه از ریاضی و منطق سیم نظر در اثبات ذات باری تعالی جل شانه که
واجب الوجود است و اثبات تفرد و وحدانیت وی و بیان اتصاف او بجمیع صفات
کمال و تنزه او از جملهٔ سمات نقص و زوال چهارم نظر در اثبات جواهر روحانیه که مبدعات
الهی اند و اقرب موجودات اند باو و نظر در اختلاف مراتب و طبقات ایشان پنجم دانستن
کیفیت تسخیر و انقیاد اجرام علوی و اجسام سفلی آن جواهر روحانیه و کیفیت ارتباط سفلیات با
علویات و کثرت با وحدت از فروع علم الهی است دانستن کیفیت وحی و نبوت و شناختن
حقیقت معجزات انبیاء و کرامات اولیاء و همچنین حشر و معاد از جملهٔ فروعات علم الهی است چنانچه
تفصیل هر یکی در کتب مبسوطهٔ حکمت مبین و مبرهن است اما اقسام علوم منطق
که نزد بعضی از اقسام علوم حکمت نیست بلکه آلت علوم است و نزد جماعه داخل علوم حکمیه است

ونه آلت چرا که غرض از منطق تحصیل مجهولات است وآن منحصر است از تصور وتصدیق پس غرض
منطقی باید که منحصر باشد در موصل تصوری یا تصدیقی ونظر در موصل تصوری یا باعتبار نفس
آن موصل خواهد بود یا باعتبار مقدمات قسم ثانی را باب ایساغوجی یعنی کلیات خمسه خوانند وقسم
اول را فارطیقوس یعنی باب معرف وقول شارح وهمچنین بحث از موصل تصدیقی یا باعتبار
مقدمات آن خواهد بود وآنرا باب باریمیناس یعنی باب قضایا گویند یا باعتبار نفس
موصل تصدیقی وآن نیز باعتبار صورت موصل تصدیقی خواهد بود آنرا انولوطیقا
یعنی قیاس گویند یا باعتبار ماده وآن منحصر است در صناعات خمسه که عبارت از برهان
وجدل ومغالطه وخطابیات وشعریات وبعضی باعتبار مباحث الفاظ ابواب تسعه مذکوره
ابواب علم منطق را ازان اعتبار نموده اند یابسه جزیره ایست در بحر شام ودر آنجزیره شهرها
وقریه های بسیار اند ودر آنجا مار وگزدم وسباع نمیباشند اگر در آیند چون هوای آنجا
بمشام آنها رسد فی الحال بمیرند شغشه از بلاد مغرب است بر کنار دریا گویند حضرت موسی
ویوشع بن نون ماهی بریان همراه داشتند نصف آنرا خورده بودند ونصف باقی مانده زنده
شده در دریا در آمد والحال آن ماهی نسل باقیست که همه در جثه چون نصف ماهی اند وطول
آنها از یکدیگر بیشتر است صغلیه جزیره ایست در مغرب معادن نقره وطلا ونحاس وارزیز وبرد
آهن وشب یمانی وزاج ونوشادر وسنباده در آنجا است ودر آنجزیره حیوانات گزنده
ودرنده نباشند ودر صحرای آنجا زعفران بسیار است ودر آنجا کوهیست که جبل النار
گویند شبها در آن کوه آتش بسیار مشاهده میشود وروز دخان مرئی میگردد باوصف این
قله آنکوه از برف گاهی خالی نمیباشد شهر نامان در جزیره بحر مغرب شهریست لقا

که آنجا همه زنان باشند بغایت دلاور و جنگی اگر کسی در آنجا رسد آن زنان شبانه پنهانی
با او صحبت دارند و پیش از صبح برآیند اگر فرزندی آرند او را بکشند اگر دختر است نگهدارند
مجلماسه شهری مشهور است و هفت دروازه دارد و از هر دروازه که بیرون روند نهر
روان و اشجار و باغات باشد و در میان بلاد عرب و بلاد سودان واقع است چنین گویند که
اهل شهر سگان را فربه کرده تناول فرمایند تونس شهریست بر ساحل دریای مغرب
و سور وی از ارس است و از آنجا اندلس شش فرسنگ است در دست اولاد رستم زال است
که او را امیر المومنین خوانند قلعة الحجاریه قلعه‌ایست در حد مغرب بر سر آب ساخته اسکندر
رومی با لشکر خود آنجا رسیده چندانکه نزدیکتر میرفتند قلعه دورتر میرفت و آواز سگان
مسموع میشد بهمین دستور چندین ماه رفتند تا شخصی بر اسپی سوار آمده گفت ای
سکندر ترا چه مقصود است گفت آنکه بخدای تعالی ایمان آرید و اگر نه با شما حرب کنم آن سوار رفت
و پیش ملک خود بیان کرد وی کس فرستاد بدین حنیفی ایمان آورد سکندر باز گردید
و نیز گویند که موسی بن نصیر شنید که شهریست که در میان آب میرود و غرق نمیگردد
رفت تا آنرا ببیند چون بدریای اعظم رسید شهری دید و بر در شهر الواح و قنطره و بر آن
صنمی نهاده و در دست وی کمانی و تیری هر که نزدیک رسیدی او را به تیر زدی و هلاک کردی
و بر در شهر نوشته که هر که بدینجا قصد کند هلاک گردد فارس مغرب شهری
بزرگ است از بلاد بربر نزدیک مغرب الاقصی دوازده دروازه دارد و در جانب غربی آن
شهر انهار بسیار است و قبرها و موضعهای لطیف نیز بسیار است و در مسجد جامع آنجا
یک هزار و نهصد مناره است و نیز در درون شهر چشمه است چشمه‌هاست و بعضی نهرهاست

گرم و در هر سرای جوی است و بوستانی در شرق و غرب بطریز نشهر نیست ارمینیه ناحیتی است
درمیان آذربایجان و روم بر بسیاری از عجایب و غرایب اشتمال دارد و در ارمینیه آتشکدۀ است
سطح آن از سنگ و ناودان از مس و در آن آتشکده خادمان باشند هرگاه خشکسال شود
آن جماعه در آتشخانه آتش افروزند و سطح آنرا آب ناپاک تر نمایند چنانچه آب از میزاب در
حوضی بزرگ که در تحت آتشکده است بریزد پس آن آب را از آن حوض برگرفته بر اطراف آتشکده
پاشند و هنوز در این باشند که ابر در هوا پدید آید و چندان باران بارد که سطح آتشکده از
آب نجس شسته شود و از آب پاک مالامال گردد **روم** مملکتی است در غایت وسعت و مشتمل
بر صنوف نعمت در اطراف آن بلاد معادن زر و نقره بسیار باشد در یکی از کتب بنظر
رسیده که در روم حصنی است و در آن حصار خانه که صورت خری بر یک دیوار نقش کرده اند
که ساعت بساعت دم خود را حرکت میدهد **کماخ** حصاریست در حدود روم بر روی
سنگ پاره بلند تعمیر پذیرفته و غایت استحکام و استوار آن در اکناف و اطراف
صفت اشتهار یافته از غرایب آنکه در آن سرزمین هر سال در فصل ربیع سه روز متعاقب
انولان خورد بجثه گنجشکی از هوا بر زمین افتند و مردم آنها را بگیرند و نمکسود کرده
در ظروف و اوانی ذخیره کرده و از آن طیور هرچه دیان سه روز گرفته نشود چنانچه
بزرگ شده پرواز نماید **روم ایلی** ولایتی است وسیع اینجو کرمیز حدود ویست
و در آن قلعه رفیع و حصنی بدیع که مسمی بقلعه تون است که استحال از غایت حصانت حصانت
بتنگری با تمرد وعی اشتهار دارد **قیصریه** شهری بزرگ است از بلاد روم در دامن
کوهی افتاده و سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی سور قلعه آن از سنگ تراشیده و

ترتیب داده و بلیناس حکیم در انجا حمامی ساخته بود که بمجرد افروختن بچراغ گرم میشد ابرقوه موضعیست در بلاد روم و در انجا غاریست و در انجا عده از شهدای صحابه و تابعین اند که مراجعت شمشیرها و نیزها دارند و پنج نفر از انجمله پنج دست بر دیوار زده قایم ایستاده اند و باقی خفته جراحتهای آنها در جامه های ایشان اثر نکرده و بدن شان اصلا متغیر نشده است

شروان در زمان سابقه نام شهری بوده امروز چند شهر بآن ملحق شده نام ولایتی است از کنار آب کر تا ولایت باب الابواب ولایت شروانست و باب الابواب را که نوشیروان بنا کرده باعث انکه مردم خزر همیشه بحد موصل و همدان آمدندی و غارت کردندی چون نوبت حکومت به نوشیروان رسید کس بملک خزر فرستاده دختر وی بزنی بخواست و صلح بدان نسق افتاد که یکدیگر را ببینند و نوشیروان جماعتی از لشکر داشت تا مردم خزر را غارت کردند خاقان گله نموده پیغام فرستاد و نوشیروان استبعاد کرده گفت مرا ازین قضیه خبری نیست بلکه مفسدان میخواهند که بین جانبین خصومت راست سازند هر آئینه بصواب اقرب می نماید که دیواری حصین متین در سر حد سازیم تا ولایت ما و شما فرق شود و ایمن از حوادث یکدیگر باشیم پس خاقان رضا داد و نوشیروان باب الابواب را بسنگ رخام در غایت استحکام کرده و دروازه آهنین بر آن ترتیب داده جمعی را بران بگماشت تا به کمال [illegible] و در بعضی نسخ آمده که اصل شهر شروان که از ابنیه نوشیروانست و اقرب باب الابواب واقع از اقلیم ششم است و باقی توابع او را داخل اقلیم پنجم گرفته اند چون اسم در از انچه از شهرت دارد و باکو و شماخی دار السلطنه غیره اند هر آئینه گشتروان در اقلیم پنجم نوشته میشود

جهة اختصار باین چند شهر که عظیم اند و مشهور اختصار مینماید باکو از شهرهای مشهور شروان است
و بر کنار دریای خزر واقع شده در اطرافش قریب ده فرسنگ اکثر اوقات خاک بهم نرسد و گیاه
و درخت در آن زمین نروید و چون آن زمین را بیخ کل سنگ است اگر حفر کنند بخاک رسد و در بعضی
از آن خاصیتی است که سنگش را بجای هیزم بکار برند و از مضافاتش یکی علیانست که
قریب پانصد چاه دارد و در آنجا چشمهٔ عظیم است و خاک آنجا آنقدر گرمی دارد که مردم در صحرا
چون جانوری صید کنند در ظرفی نهاده در زیر خاک دفن نمایند بعد از ساعتی اکثر آن
پخته شده باشد ارش از ابنیهٔ نوشیروانست هوایش نهایت گرمی دارد و قلعهٔ گلستان
که بر شرفات باره‌اش اندیشه را قوت پرواز نیست از توابع آنجاست شماخی باوجود
مختصری نهایت معموری دارد چنانکه قریب بیست هزار خروار ابریشم هر سال در آنجا بیع
و شری میشود از میوه انار و سیب و هندوانه در آنجا خوب میشود قبله از ابنیهٔ قباد بن فیروز
ساسانی است آب و هوای نیک دارد از مضافاتش دره ایست در کمال خضرت و آبی
دارد در غایت حرارت که بخار آن مانند شعلهٔ آتش گدازنده و سوزنده است چون
قدمی چند جریان می پذیرد در منافذ سنگها فرو میرود بمقدار یک تیر پرتاب ظاهر میشود از
بزرگان شروان سلطان الشعرا حسان العجم افضل الدین بدیل خاقانی و افصح الدین
فلکی و عز الدین و غیره حکایت در عجایب البلدان مسطور است که در حد دو باب
الابواب تلی است و قریه متوطنان آن قریه همه بلند قامت و سرخ چهره و سبز چشم می باشند
و بغیر از دهقانیت صنعتی ندارند و هیچ از یک سلاطین باجی و خراجی نمیدهند و تابع
دینی و ملتی نمی باشند و در هر خانه از آن قریه دو خانهٔ بزرگ باشد که در زیر زمین

سردابه یکی مخصوص برجال و دیگری منسوب بنسوان و جماعهٔ از انها جهة ساختن کار اموات
متعین اند و کارسازی ایشان چنان است که چون یکی از ایشان مرده را بسردابه که مخصوص
برجال باشد برد بکارد تیز اعضایش را از یکدیگر جدا گرداند و مغز از استخوانش بیرون آرد
و استخوان را در خریطه اندازند اگر میت تونگر باشد در خریطهٔ دیبا و یا فقیر بود در خریطهٔ
چرم و آن خریطه را در آن سردابه آویخته نام میت و اسم پدر و مادر او و تاریخ ولادت و سال
وفاتش را بر آنجا نقش کنند آنگاه گوشتهای مرده را از سردابه بیرون آورده بر تلی
برند که خارج آن قریه است و آنجا بیندازند و کلاغی چند که بر آن تپه آشیانه دارند بیایند و
گوشتها را از هم بربایند و هیچ مرغی دیگر نگذارند که بران تپه بنشیند و بر این قیاس عورات را
آن جماعت نسوان مرده را کارسازی نمایند و همچنان سردابهٔ زنان علیحده است و تپه که
مطرح گوشت ایشان است غیر تپه ایست که گوشت مردان بران اندازند و نیز در عجایب
المخلوقات آورده که پادشاه باب الابواب در حضور سلام که واثق بن معتصم او را جهة
استکشاف احوال سد ذو القرنین فرستاده بود شکار رفت و ماهی بزرگی صید کردند
و در درون آن ماهی کنیزکی صاحبجمال یافتند بی پیراهن با شلوار هم از پوست آدمی
تا زانوی او و آن کنیزک دست بر روی میزد و موی میکند و نوحه میکرد بعد از لحظه
بمرد و هم وی گوید که صاحب تاریخ مغرب تصدیق این روایت کرده و در جامع الحکایات
و تاریخ دیالمه آورده و ابن جوزی هم نوشته که در شهور سنه ۳۰۵۲ سیصد و پنجاه و دو دو
شخص که پشت آنها با هم چسبیده بود و دیگر اعضا و جوارح علیحده و در سن ۲۵ بیست و پنج سال
بودند از ارمن نزد ناصر الدوله دیلمی آوردند و در اکل و شرب و خواب و بیداری ایشان

ایشان مخالف بود قضارا یکی مریض شده بمرد بعد از چند روز تعفن کرد دیگری در
قید حیات بود و آن عذاب و جانی میکشید تا آنکه وی نیز بمرد و از قید محنت خلاص گشت
فاما بحر طبرستان که آنرا دریای گیلان و بحر گرگان و دریای باب الابواب و بحر خزر
خوانند طول این دریا از مشرق تا مغرب دوصد و شصت ۲۶۶ و شش فرسنگ است و
عرضش دوصد ۲۰۰ فرسنگ و این دریا را از آبسکون امتداد یافته بطرف دیلم و طبرستان
و باب الابواب منتهی شود و ارباب مسالک گویند که رکوب این دریا خطری عظیم دارد چه
امواجش پیوسته در تلاطم باشد و درین دریا مد و جزر وقوع نیابد و این بحر هفت جزیره
دارد که از آن جزایر نفط سیاه و سفید حاصل شود **آران** ولایت مختصری است
در برابر موغان واقع شده و از کریوه سنگ بر سنگ تا کنار آب ارس ولایت
موغانست هوای این مرز و ناحیه بگرمی مایل است و در آران گیاهی است بر شکل ادمی
که گیسو دارد حکما آن را داخل سمیات شمرده اند و حدود آن مملکت تا ولایت ارمن و
شروان و آذربایجان و بحر خزر پیوسته است و صاحب مسالک و ممالک شروان و نخجوان
را نیز داخل آران شمرده و در آران چند شهر است مثل تفلیس و بیلقان و شماران و گنجه و
بردع آماد ار الملکش بردع بوده **بردع** از بناهای قدیم است و سکندر رومی بعد
از خرابی آن از دیر وس آن را تعمیر کرده و قباد بن فیروز نیز بتجدید عمارت آن پرداخته و نوشابه
در زمان سکندر در آن بوده هوائی بغایت نیک داد چنانکه در سکندرنامه تعریف آب
و هوای آن بسیار است اما اینوقت از آن گل غیر خاری و از آن گل جز خاری نمانده
فردان شیشه دل فتاد و شد خورده باد آمد و آن گل از میان برده و شیخ ابو

العباس احمد بن هارون از انشهر است **تفلیس** نیز از شهرهای معروف اران است و بانی آن
نوشیروان بوده و در انشهر چشمه‌های آب بسیار است و در عجایب المخلوقات آمده که یکی از انچشمه‌ها
خاصیتی است که اگر ده بیضه دران گذارند نه بیضه پخته گردد و یکی معدوم شود و در تفلیس
حمامی بربالای چشمه‌ای گرم ساخته اند که بغیر آتش افروختن هوایش در غایت گرمی است و
آن حمام با اهل اسلام اختصاص دارد و دران بلد اهل اسلام و نصاری ساکن اند چنانکه
از یکجانب آواز اذان بسمع میرسد و از طرف دیگر آهنگ ناقوس و سرحد دیار نصاری است **گنجه**
شهریست نزه و خطه ایست دلکشا و بسیار فضلا تعریف آب و هوای گنجه نموده اند و الحق
قابل تعریف است و حضرت شیخ نظامی عمر گرامی در شهر بند گنجه گذرانیده در انزمین مدفون
شده و از شعری انجا مهستی شاعره بوده اگرچه مشهور بنشاپور اما اصح آنست که از گنجه است
و دیگری ابوالعلا که استاد خاقانی بوده و هردو باهم مناظرات و مشاجرات داریم دیگر
ابن خطیب است **بیلقان** از ابنیه قباد بن فیروز است قلعه در غایت حصانت داشته
در زمانی که هلاکو خان بران دست یافت مردمش را که اکثری فضلا و سادات بودند بشهر
رسانید عمرهای آبادان بگمشت در صور الاقالیم آمده که لشکر ایلخانی مدتی بیلقان را محاصره کرده
اما یکمیسر صورت فتح چهره نمود چه جهت منجنیق سنگ یافت نمی شد نزدیک بود که خان
خاسر ترک محاصره نماید درین باب با نصیر طوسی که ملازم شبانروزی بود مشورت
نمود نصیر گفت تا درختانرا بصورت سنگ تراشیده درون آن را ازارزیز پر ساخته
بدرون قلعه بر منجنیق و عراده افکندند و باین حیله آنشهر را بگرفت و بر هیچ آفریده ابقای
حیات نکردند و نقش آبادی از لوح آنشهر بکلک بیداد و فساد حک ساختند و

روضة الصفا مذکور است که امیر تیمور گورگان بعد مراجعت از روم در صدد آبادانی بیلقان گردید
و نهر برلاس را اخراج نمود و در حبیب السیر آورده که میرزا شاهرخ ولد او خواست که آنشهر را
عمارت نماید بعضی مانع آمده وجوهات گفتند هر آینه بحفر جوی آبی اشارت فرمود تا حال
جاریست و آبادانی بیلقان از آن بحصول پیوسته بهر تقدیر امروز دیهی آبادی دارد
و مجیر الدین بیلقانی شاعر غرّا از آنملک است خوارزم اسم ولایتی است و اطراف آن
بیابان است و باعث آبادیش چنین نوشته اند که یکی از ملوک باستان بر جماعتی
غضب کرده فرمود که ایشان را بموضعی بعید برند که از آبادی دور باشد بموجب فرموده
آنها را در اینوقت که الحال خوارزم است که در آنوقت چون تیه بنی اسرائیل از آبادانی
دور افتاده آورده گذاشتند و آنجماعت در آن مرز و بوم نقد عافیت را غنیمت شمرده
دل بر اقامت نهادند و غریبانه هر کسی رو بکاری نهادند تا بعد از چندگاه ملک از
احوال ایشان پرسید حقیقت اظهار کردند ملک را رقت شد کس به تفحص احوال ایشان
فرستاد و آن شخص چون بدانمکان رسید دید که جهت خود خانها ساخته اند و هیزم
بسیار جمع آورده اوقات بگوشت ماهی میگذرانیدند چون بزبان آنجماعت خوار نام
گوشت و زرم نام هیمه بوده هر آینه بخوارزم اشتهار یافته چون ملک بر کیفیت حال
ایشان مطلع شده چهارصد زن ترک برای ایشان فرستاد چه آنجماعه چهارصد
نفر بودند و بعد از آن توالد و تناسل آنگروه بهم رسیده شمارهٔ آنها از تعداد در گذشت
و اهل خوارزم اکثر لشکری اند و در شجاعت و صف شکنی لاثانی مشهور است که وقتیکه
سلطان محمد بن تکش خان شکست یافته به شهر بندکور در آمد تا صبح سی هزار سوار ترکی

همراه شدند و هوای خوارزم نوعی سردست که اگر در بامدادان از شهر بیرون روند بیم آن باشد
که دست و پای شخص ضایع گردد و چون موسم کاشتن خربوزه شود هر کس پارچه زمینی را
که خار شتر دران باشد متصرف گردد و سر بوته خار را قلم کرده و شگاف نموده و تخم
خربوزه در ان شگاف گذارد هر آئینه خربوزه در غایت شیرینی و تازگی بحصول می
پیوندد و این نوع خربوزه احتیاج دارد که سوراخی درو کنند و صمغی از وی بر آید
مانند عسل که از بسیار خوردن آن سمیتی ببدن واقع میشود و مضافات خوارزم
یکی اورگنج کبری است که دار الملک است و الحال شهر خوارزم عبارت از انست و دیگری
اورگنج صغری که آنرا جرجانیه خوانند و جرجانیه از امهات بلاد جیحون است و در فضل آن
احادیث در کتب مسطور است چنانکه ابن مسعود رضی الله عنه از حضرت رسول صلی
الله علیه و سلم نقل میکند که شب معراج در آسمان چهارم قصری دیدم که در حوالی آن
قنادیل نور آویخته بود از جبرئیل پرسیدم که اینچه مقام است جواب داد که این شهریست
نزدیک بجیحون که امت تو درین مقام خواهند گرد پرسیدم که جیحون کدام است گفت
نهریست که هر که گرد آن بر فراش میرد در روز قیامت شهید برخیزد دیگر کات و در غربی
و جنوبی مقام قدوة الاولیا حضرت شیخ نجم الدین کبری قدس الله سره الاسنا بوده
و هزار اسپ از انجمله است هزار اسپ شهریست در غایت محکمی و آب آمویه آنرا احاطه
کرده یک راه بیش ندارد سوانت خوارزم شاه عمارت آن حصن حصین را امامن خود ساخته
و با سلطان سنجر مخالفت ورزیده و لشکر مغولان تا تارینجاه محاصره نموده تا بر آن
دست یافته در حبلیب اسیر آمده که لشکر مغل زیاده دو بیست هزار بودند چون فتح نمودند

و هر نفری را بیست و چهار کس حصه رسیده بود که بقتل رسانیدند و حضرت شیخ کبری نیز
دران واقعه بفخر شهادت فایض شد و چون حکایت رحمت دختر ابراهیم هزار اسپی از غرایب
و اتفاقات است هر اینه بملاحظهٔ اطالت کلام ناکرده بتحریر آورده شود از ابو العباس مروزی
نقل است که من قصهٔ او شنیده بخوارزم رفتم و اهل آن شهر را پرسیدم گفتند که بیست
سال است که چون فرشته آب و نان لب نبسته و هیچ طعام نخورده هر چه در وادی او
میگویند واقعی است لاجرم بزیارتش رفته زنی دیدم نیک خوی خوب روی فرشته
دیدار ملک کردار **فرد** روی خوبش ز یکدگر زیبا ، همچو نقشی کشیده بر دیبا ، بعد از
سلام و جواب از وی استفسار احوال نمودم در جواب گفت که من زن نجاری بودم و از وی
فرزندان داشتم وقتی پادشاه ترک حصار هزار اسپ را محاصره کرد اهل آن میل کردند که
بیرون روند و با کفار محاربه نمایند والی شهر مانع شد و گفت چندان صبر کنید که طاهر
عبدالله که والی خراسانست بمدد ما بیاید اما جمعی از جوانان مجاهد خود را از شهر بند بیرون
انداخته بر کفار حمله کردند و کافران بگریختند و ایشان در عقب ایشان رفتند و چون ایشان را
از دیوار است بصحرا کشیدند برگشته بر این جماعت حمله آورده چهار صد تن از مسلمانان را
شهید ساختند چون شب در آمد میکائیل مولای طاهر حسن از جرجانیه بیامد و گذر
او بر معرکه قتال افتاد آنچه که مجروح بودند بشهر فرستاد و شهدا را چون گنج در کنج
خاک دفین کرد یکی از شهدا شوهر من بود چون شوهر خود را کشته دیدم گریه و جزع
بسیار کردم **نظم** رشته اشک چشم من بگسیخت ، خاک و خونم بیکدگر آمیخت
اشک و آهم ز چشم و لب چو گذشت ، دشت دریا گشت و دریا دشت ، سینه ام متصل

جگر گردم سوختم قصه مختصر کردم گفتم یا الهی تو میدانی که شوهر من کاسب پیشه ور بود
وقوت هر روزه سرانجام مینمود چون امروز وی شهید شده واسطه معیشت من که خواهد
شد دراین اثنا بانگ نماز شنیدم و برخواستم و نماز گذاردم و تضرع کنان سر بسجده
نهادم مرا خواب در ربود در خواب می بینم که من در زمین درشتی ام که سنگ بسیار
دارد و من افتان و خیزان طی آن وادی مینمایم و شوهر خود را میجویم ناگاه منادی ندا کرد
که ای زن چه میطلبی گفتم شوهر خود را میجویم او دست خود را دراز کرد و گفت دست من
بگیر چون دست او گرفتم مرا بر زمین پاکیزه رسانید که نهایت لطافت و صفا داشت قصرها
دیدم که هرگز ندیده بودم و نهرهای آب دیدم که بر روی زمین جاری بود و بناهای انکه
کنده باشد مردم حلقه حلقه نشسته بودند و جامهای سبز در پوشیده از سر و فرق
ایشان علمهای نور میدرخشیده سفرها در پیش افکنده طعام میخوردند چون نیک نظر کردم
جمعی را دیدم که شهادت یافته بودند نزدیک ایشان در رویهای آنجماعت می نگریستم
از شوهر خود آوازی شنیدم که گفت یا حمه چون نظر کرد شوهر خود را دیدم که با آنجماعت
طعام میخورد و بعد از آن روی با اهل مجلس کرد و گفت این عورت گرسنه را اگر رضا باشد
قدری ازین طعام دهیم آنجمع گفتند روا باشد پس مرا پاره ازان نان که در دست
داشت بداد و نانی دیدم در کمال سفیدی و نرمی طعم از عسل شیرین تر و بچربی از مسکه
چرب تر آن نان بخوردم و گفت برو تا در دنیا باشی زیارت بخوردن نباشد و شراب
و طعام تو همین بسنده است چون بیدار شدم خود را سیر طعام یافتم و ازان روز مرا بآب
و نان حاجت نشده و بوی طعام که می شنوم آزرده میشوم و از اولیای خوارزم حضرت

شیخ نجم الدین کبری و شیخ مجد الدین بغدادی که بزعم بعض فضلا از بغداد خوارزم بوده است
و آن ناحیتی است در آنجا و شیخ علاء الدین قدس الله سرهم از فضلا و علما نصیر الدین
محمود بن مظفر و ابو القاسم محمود زمخشری صاحب کشاف و زمخشر دهی است از اعمال
خوارزم و ابو الفتح ناصر بن مکارم صاحب شرح مقامات حریری از خلفای زمخشری
و ابوبکر محمد بن عباس است و از وزرای مشهور صاحب محمود یلواج وزیر چنگیز خان و
مسعود بیگ پسرش و از شعرا علاء الدین اوزجندی و حسامی قراکوی ماوراء النهر
ولایتی است در غایت معموری و آبادانی شرقیش فرغانه و کاشغر و شمالیش تاشکند
و جنوبیش بلخ و بحسب کثرت خلایق و افزونی غله و بسیاری میوه و وفور مواشی و مراعی
ترجیح بر بسیاری ولایات دارد یکی از علامات معموری آن دیار آنست که هرگز قحط نشود
و اگر شود چندان نپاید و مردمش از رعیت و اصناف شجاع و سپاهی اند و معادن
بسیار دارد و مابین جیحون و سیحون واقعست منبع جیحون باستقرار صاحب مسالک
و ممالک کوهستان بدخشان است و بعقیده دیگران جبال جهانیان و جیحون در میان
مغرب و شمال واقع شده بعد از مضافات بسیار آب وخش بدو منضم گشته بولایت
قبادیان آید در آنجا پنج آب دیگر بر آن افزوده جیحون بحصول می پیوندد و اثر مواضع را
نیز پنجاب می نامند و بعد از آن کنار بلخ و ترمذ گذشته ببحیره خوارزم منتهی شود و در
زمستان رود جیحون بمرتبه یخ بندد و منجمد شود که چند ماه الوش و احشام مع گله
فیله بر آن نشینند که اصلا صدمه ای لاحق نشود در عجایب البلدان آمده که بدریای
جیحون کوهی است و بر آن درختی که در ایام مهرگان برگ آن فرو ریزد و روزی چند

بر روی زمین بوده بعد از آن بقدرت الهی آن برگ با مرغ شده طیران نماید سیحون
نیز رودی عظیم است و منبعش در ترکستان جائیست که آنرا سیحون خوانند و آن آب نیز از ایلک
بسیار می رود ولایت را قطع نماید به بحیرهٔ خوارزم منتهی شود و سیحون را بعضی صغان
و بعضی آب شهرخته خوانند و صاحب مسالک و ممالک آن را آب چاچ خوانده چون
ولد الملک ماوراء النهر سمرقند است هرآینه ابتدا از آن مینماید سمرقند از بلاد معظم توران است
در آثار البلاد آمده که اول آن شهر را کیکاوس بنا نهاد پس از آن سکندر رومی سوری
محکم بر آن بسته در صدد معموری آن خطه گردید و در مختتام روضة الصفا آمده که در زمان
سابق قلعه داشته که مسافت دورش پنجاه هزار قدم بوده و بمرور شهور و دهور منهدم
گشته چون جهان پهلوان گرشاسب بدانجا رسیده گنجی یافته فرمود تا از آن گنج آن
قلعه را ساخته اند پس از آن گشتاسب ابن لهراسب بار دیگر آن قلعه را آبادان ساخته دیوی
در میان ولایت ماوراء النهر و ترکستان کشیده چون نوبت بسکندر رومی رسیده در بست
آن افزوده تا شمر نامی که از اهل تبع یمن بود آن شهر را ویران گردانیده چنانکه از آن عمارت
اثری نگذاشت پس از آن بشمرکند اشتهار یافت عرب معرب ساخته سمرقند گفت و برخی
برین وجه توجیه کرده اند که چون ابوکرب شمر بن افریقیس بن ابرهه بجانب مشرق
نهضت نمود بتخریب بلخ سغد که در آن وقت آبادانی تمام داشت امر فرمود و در
برابر آن شهر دیگر احداث کرد که ترکان آن شهر را شمرکند گفتندی یعنی دیه شمر چه کند بترکی
نام دیه است و بعد از آن در زمان ولید بن عبد الملک قتیبه بن مسلم الباهلی از جانب
حجاج سمرقند را محاصره کرده بعد از یکماه حاکم آنجا طلب صلح کرده و قبول نمود

که هر سال نسبت آنکه درم و سه هزار غلام تسلیم نماید و قتیبه بعد از مصالحه به سمرقند درآمده مسجدی
بساخت و هر بتی که یافت در آتش انداخت و امّا در واقعات بابری آمده که اهل سمرقند
در زمان هدایت نشان حضرت ذوالنورین رضی الله عنه مسلمان شده اند و از تابعین
قثم ابن عباس رضی الله عنهما بدان ولایت بیعت یافته و بعضی او را از جمله صحابه رضی الله عنهم
اجمعین شمرده اند و قبر مبارکش در سمرقند بر کنار دروازه آهنین که بمزار شاه شهرت دارد
واقع شده و سمرقند در زمان صاحبقران امیر تیمور گورگان نوعی معموری یافت که جمیع بلاد
اعظم ایران و توران رجحان پذیرفت بعد از آن میرزا الغ بیگ گورگان در آبادانی آن
باقصی الغایت کوشید و در وسط شهر مدرسهٔ رفیع و خانقاهی منیع بنا کرده و ایضاً در
ظاهر بلده رصدی بنا نهاد که زیج گورگانی از آن بحصول پیوسته که الحال تقاویم از آن
استخراج مینمایند چه قبل از آن زیج ایلخانی معمول بوده در واقعات بابری آمده که در دنیا هفت
بطلمیوس حکیم در صدد رصد بستن شده و پس از آن در هندوستان در زمان راجه بکرماجیت
در اوجین و دهار رصدی بسته اند که تا حال معمول هندستان آن زیج است و در زمان
سلاطین اول رصدی که بسته شده در عهد مامون عباسی بود زیج مامونی نوشته اند بعد از آن
در زمان هلاکو دیگر رصدی بسته نشده که در مراغه تبریز حسب الحکم او رصد بنا کرده بودند
حکمای فلاسفه و متکلمین را آنجا جمع آورده امّا با تمام نرسیده بود که سال مدت عمرش
بانعدام انجامید و در خاتمهٔ روضة الصفا مسطور است که در نواحی شهر سمرقند جایست که
آنرا دشت قطوان خوانند آورده اند که در روز قیامت هفتاد هزار شهید از آنجا
حشر شوند که هر شهیدی هفتاد هزار کس را شفاعت کنند چون در آن عرصه هیچ گیاه نمو

حقیقت این حدیث بر ارباب کیاست مشتبه بوده تا سلطان سنجر با کفار قرا ختای در آن موضع
محاربه دست داده خلقی کثیر و جمعی غفیر از لشکر اسلام بدرجه شهادت رسیدند و در زمان تسلط
کفار تاتار نیز بسیاری از مسلمانان در آن مکان شهید شدند هر آینه معنی این حدیث که از زبان
مخبر صادق صلعم بر آمده بر همگنان روشن گشته و در اطراف سمرقند مرغزار نیکو می باشد و سیاه
آب که آب رحمت نام دارد از میان کان گل میگذرد و اطراف آن تمام آبگیر است و دیگر
بورتب خانست که سیاه آب از وی گذشته بکان گل میرود و اطراف آنرا خیابان حائط
نموده که بغیر از دو سه موضع جای عبور نیست و دیگر اولنگ کول مغاگی است چه کولی
بر یکطرف واقشع اکثر میوه در سمرقند خوب میشود خصوص سیب سمرقند و اقسام
دیگر بهی و امرود و انار و انگور و خربوزه که هر کدام از یکدیگر خوشتر و بهتر می باشند قبة
الاسلام بخارا از امهات البلاد است همیشه مسکن اخیار عالم و مامن افاضل اولاد آدم
و هست در غایت معموری و نهایت برکت و اقشعده مردمان آنجا در مراعات شعائر
غرا والتزام سنت ملت بیضا غایت جد و جهد دارند و در حساب آنجا آنقدر
که بادشاه هم از ان ایمن نیست آورده اند که چنگیز خان در شهور سنه ششصد و شغده
ایلان ئیل بخارا را محاصره کرده بعد از چند روز ارباب عمائم و طیلسان معذرت در گردن انداخته
باردوی خان آمدند و ابواب شهر را مفتوح ساختند خان خود در شهر در آمد چون نزد
جامع رسید با شلامیشی امرا در مسجد قشلاق نمودند و صندوقها از کتب خالی کرده پر جو
ساخته الاغان خود را آخور گردانیدند و سر اسپان را بدست اکابر علما و اخیار فضلا داده
شرب منعقد گشت و بآتاق و آتش و آهنگ مغولی قیام نمود بجای اذان نهیب

بولی تلالی بکار آمد و نهب غارت و قتل بر داخت و چون براق خان از قیدو خان شکست یافت
و خواجه شمس الدین صاحب دیوان که با مسعود بیگ بلواج وزیر براق خان کدورتی داشت
و پادشاه را بران آورد که جمعی از سپاه با ولایت فرستند آباچی بیک نامی با لشکر فراوان
سپاه بیکران که هر یکی برادر خناس و داماد شیطان که لفظ مترادفند
بودند از آب آمویه گذشته آتش ظلم و بیداد در خطه بخارا افروخت مدرسه مسعود و بلده اله
معظم ترین تقاع بخارا بود با کتب نفیسه بسوخت درین کرت خرابی ان ولایت بمرتبه رسید
که در مدت هفت سال ساکن در ان فرا نح ناری ومانند یار نبود انگاه قیدو خان مسعود بیک را
بدست آورده نواخت و به بخارا فرستاد تا بتعمیر آن بلده سعی نماید و بحسن کفایت
و درایت رعایای متفرقه را جمع آورده استمالت داد بار دیگر قبة الاسلام بخارا مجمع
اشراف و منزل علما گشت از انبار الی یومنا هذا روز بروز در عمارت است حصه صورت افزون
است اتقیاء و اولیای باکمال و علمای ازان بلد برخاسته اند که احاطه اسامی سامی
ایشان مقدور خامه نیست چنانکه کتاب نفحات و رشحات و دیگر کتب حاوی انست و مزار
فایض الانوار حضرت خواجه بزرگ خواجه بها ... الحق والدین نقشبند قدس سره
بر یکفرسنگی شهر مطاف و مرجع اکابر و اصاغر است و از شعرای سمرقند و بخارا ابو عبدالله
رودگی و ظهیر الدین کتاب و ابو محمد رشید و عمق لولوی کلامی و یحیی سپهر و جوهری
و علی شطرنجی و علی نابهدی و یحیی فرغانی و بخاری و ساغری و نظامی و عروضی
و موید الدین و شهاب الدین احمد و بهاء الدین کریمی و حسن اشرفی و امیر روحانی و
مولانا جمال و بساطی و ابو الخیر عاشق و قاسم کاهی و صادق حلوائی و نگاری و صالح

و...ی و خواجه ابوبکر و غیره **نسف** در زمان تیموریه معمور بوده داشته آخر بحوادث زمان لوگی

ویران شد که از آن خرمن دانه باقی نمانده و بتدریج جمعیتی از هر جا دست داده نزدیک بود که

روی آبادی ببینند باز بنابر استیلای نجم ثانی حکم ایام اول گرفته چون معماری مملکت بر

عبدالله خان مقرر گشت ابتدا تعمیر آن بلده بهمت بر گماشت از آن زمان تا حال معمور و آبادان است

نسف را نخشب و قرشی نیز میگویند چون بزبان مغول قرشی بمعنی قورخانه ظاهر این اسم

بعد از تسلط چنگیز خان بدان مکان اطلاق شده اگرچه کم آب است اما ارتفاعش نیک بجهت را

هیچ معدود در فصل بهار اطرافش در غایت خضرت و سرسبزیست در ماوراءالنهر طایری که آن را باغر

کرا میگویند چون در قرشی آن مرغ بسیار میباشد هر آینه بمرغک قرشی نام بر آورده و نیز

بر جنوبی سمرقند واقع شده تا آنجا هژده فرسنگ است و از فضلا و شعرای آنجا صدرالامام

محمد بن ابوبکر حسام و قلیچ طمغاج خان و شمس الداعی الحسینی و محمد بن علی سوزنی و کافی

و سعدالدین اسعد و ناصر و حکیم شمس الاعرج و بهائی و سعدالدین مسعود دولتیار ... [illegible]

و خواجه عصمت و فهمی بوده است **فرغانه** در کناره معموره عالم واقع شده

شرقش کاشغر و غربش سمرقند و جنوبش کوهستان بدخشان و شمالش اگرچه پیش ازین

آبادانی داشته مثل الماليغ و الماتو و یانگی که در تواریخ آن طرز مینویسند اما الحال بواسطه

عبور ... لشکر از یک خرابست و در واقعات بابری آمده که ... [illegible] که نزد ... [illegible]

خوشتر فرغانه میباشد ... [illegible] ... که با ... [illegible] دارد

از طرف شرق و شمال آمده در میان ولایت جریان می پذیرد و از جانب شمال خجند و

... [illegible] مسمی گردیده گذشته بجانب ترکستان میرود و در ریگ سنجد

بسیار از فرغانه مردم نیک برخاسته اند از بزرگان مثل شیخ محمد ساجری و شیخ احمد جراح
کرو شیخ سعد الدین صاحب منهاج العباد رحمهم الله در فرغانه هفت شهر بزرگ و خورد است
و از آنجمله پنج بجانب جنوب و دو بطرف شمال سیحون افتاده از شهرهای جنوبی یکی اندجان
است که در وسط فرغانه واقع شده و حصارش در غایت حصانت و محکمی است و چند جوی
همیشه آب درون قلعه اش جریان می یابد مرغ دشتی که ترکان قرغاول و فارسیان
تذرو گویند در اندجان بسیار میباشد و در واقعات بابری آمده که در اندجان از شکنبه
یک مرغ دشتی وقت پختن چهار کس سیر شده اند و غله و میوه اش خوب میشود اما هوایش چندان خوب
نیست و آشوب هم در آنملک بسیار بوقوع میرسد و آنعلتی است که اطبای آنجا اقربگه بیدا از
مردمش سید شمس الدین محمد و امیر نظام الدین صفائی و هجری و قاضی عبدالسمیع کاک
مابین شرق و غرب اندجان واقع شده با لطافت آب و هوا اطرافش در بهار نهایت
طراوت و سرسبزی دارند و چند حدیث در شان آنشهر هم منقول است و حضرت خواجه
قطب الدین که از خلفای خواجه معین الدین سنجری است قدس الله سره هم از آنملک است
مرغینان در غربی اندجان بهفت فرسنگی واقعست از فواکه انار و زردآلو از آنجا
نیک میشود اما مردمش خلاف و دشت زن میباشند و بعضی که نیک می باشند
نهایت نیکی بسیار دارند و شیخ ظهیر الدین ابو العلا که صاحب هدایه فقه است از آنجا است
اسفره کوهستان است مابین غرب و جنوب مرغینان بسه فرسنگی جویها
ی روان و کثرت باغ و بوستان رجحان بر دیگر محل و مکان دارد و در کوهستانش بجانب
جنوب پاره سنگی است ده گز عرض و دو گز ارتفاع که همیشه بهم چنبر و مستطر

میگردد مانند آئینه بدین سبب آنرا سنگ آئینه میگویند و از مردمش ملک الکلام سیف الدین
خجنده بجانب غربی اندجان واقعست تا اندجان پنج فرسنگ است و فواکهش خصوصاً
انار بسیار خوب میشود و قلعه اش نهایت حصانت دارد بر شمال رویه اش کوهیست موسوم
بموغل که فیروزه و دیگر چیزها در آنکوه یافته شود و شکارگاههای نیک دارد و اما آفت اشوار
چشم بسیار باشد تا حدیکه گفته اند که گنجشک را در آنولایت آشوب میشود و در میان خجند
و کند بادام که هم از توابع خجند است دشتی است که همیشه در آن دشت باد میوزد گویند
وقتی درویشی چند در آن دشت رسیده اند و شدت باد بنوعی بود که ایشانرا پراگنده ساخت
بعد از طلب یکدیگرها درویش گفته تمامی هلاک شدند و از آن زمان تا حال آن دشت را
درویش می نامند از مردم خجند یکی شیخ کمال خجندی و عجبی و شهابی است اخشی
در شمال رویه سیحون واقعست در تمام فرغانه بعد از اندجان از آن وسیع تر جائی نیست
و تا اندجان نه فرسنگ است و قلعه اش در کمال محکمی و استواریست و در واقعات بابری
آمده که در اخشی خربوزه ایست که آنرا بر خربوزه بخارا ترجیح داده اند و افضل المتقدمین
اثیر الدین از آنجا است شاش که آنرا چاچ نیز گویند از شهرهای قدیم است و به بناکیت
نیز شهرت دارد اما امروز بتاشکند و تاشکنت معروفست اگرچه در شهرش بسبب عمارات
و اسواق و دیگر صفات چندان تکلیفی بکار نرفته اما مضافاتش بسبب گل و لاله و وفور
آب و جلگا نهایت لطافت و نضارت دارد خصوص لاله هفت رنگ که خاصه آنولایت
چه لاله زار تاشکند و گل سرخ بخارا بین الجمهور مشهور است و در آنولایت جائی است که هر که
و اگر پی آنرا بجائی برند خون گردد و اگر بمسافت بعید برند سنگ شود اگر بکوهی نمون

پس آلوده در انجا افکنند صاعقه پدید آید که دیوارها بیفکند و ویران سازد و ایضاً چشمه ایست
که مانند دیدهٔ ظالمان بی آب باشد و چون اندک سحابی بر روی هوا ظاهر گردد فی الفور از آن
چشمه آب چون اشک مظلومان در سیلان آید و در راههای آن ولایت کوهیست که آن را
کوه اسفر گویند و در آنکوه چشمه ایست که آب آن نفط باشد و در بن آنکوه آهن و فیروزه
حاصل شود و همچنین قریب بهمان کوه کوهی است که سنگش چون انگشت آتش در خود
گیرد و خاکسترش هر چه شویند چون صابون سفید و پاکیزه گردانند و ازین قبیل خصوصیات
بسیار دارد و از بزرگانش حضرت خواجه عبید الله احرار است قدس سره و از علما
محمد بن علی بن اسمعیل قفال و فخر الاسلام ابو بکر محمد و فخر الدین و از شعرا بدر چاچی و قاضی
عبید و حزنی است بر ضمیر ناسید تنویر قانون شناسان سخن نهفته نماند که چون خصوصیات
چند از مقام پنجم بیاوری کلک قلم از حضیض باوج رسید اینوقت گاه آنست که شعبه
چند از پردهٔ ششم در نوا آورده شود **نظم** چون بساط سخن گستر دم از انجم از چرخ پنجم
آوردم هم ششم نرد سخن بیارایم شش رونق ششجهت بیفزایم میکنم همچو رخ نار بنجی شش
بر بساط زمانه شش پنجی **الاقلیم السادس** این اقلیم تعلق بعطارد دارد و هود ش شهر
اسم اللون باشد و مبدا این اقلیم از مشرق بود از دیار یاجوج و ماجوج و بلاد خاقان
و کیمال و اسفیجاب گذرد پس بر بعضی از نواحی خوارزم و حوالی جیلان و شمال قسطنطنیه
بوسط بلاد فلسینا بگذرد و بر جنوب صقلابیه و شمال هیکل الزهره و اندلس گذرد تا
ببحر اعظم منتهی شود و مساحت این اقلیم دو بست و شش و پنج فرسنگ و یک گز و ۱۵۹ بست
و در این اقلیم بقولی یکصد و چهارده و بقولی دو صد و چهل شهر است و بیست و دو کوه و

ترکستان اسم جامعی است جمیع بلاد ترکستان را از اقلیم اول تا اقلیم سابع اکثر ایشان صحرا نشین اند و از قبایل دیگر به بسیاری عدد و زیادتی شجاعت و جلادت ممتاز اند و بر جلادت و شجاعت ایشان دلیلی ازین قوی‌تر نیست که حدیث خاتم الانبیا صلی الله علیه وسلم بدین نوع در شان آنها وارد شده اُترکوا الترک ما ترکوکم یعنی ترک ترک بکنید مادام که قصد شما نکنند و ترکان را روی و بینی پهن و چشمان تنگ و سینه فراخ باشد و در بعضی کتب نوشته اند که چون در زمان ظهور اسلام قران مجید بهند رسید آنها به بیحرمتی پیش آمده بر زمین انداختند و چون به ترکستان رسید اهل سرداران آنها دیده و بکمال تعظیم بر سر کشیده چون این خبر بعرب رسید یکی از اولیای عرب فرمود که هندوان همیشه خوار و بیمقدار باشند و در هیچ چشمی آنها را وقری و عزتی نباشد و ترکان همیشه سردار و زبردست و محترم باشند و هیچ کسی بر ایشان غالب نشود چون زبان اولیا زبان خدا است همه این احکام ظاهر شده و میشود در جلد ثالث حبیب السیر آمده که چون کشتی نوح بر کوه جودی قرار گرفت بموجب وحی سماوی دیار مشرق و مغرب را نامزد پسر خود یافث نمود وی عازم آن زمین شد از پدر بزرگوار التماس نمود که او را دعائی آموزد که هرگاه خواهد باران ببارد و نوح علی نبینا و علیه السلام اسم اعظم بیافث آموخت و ایضا آن اسم مبارک بر سنگی نقش فرمود و بدو ارزانی داشت و یافث بجانب مشرق و شمال شتافته هرگاه باران خواستی بوسیله آن سنگ سحاب عنایت الهی در فیضان آمدی و عرب آن سنگ را حجر المطر و عجمیان سنگ یده و ترکان جده تاش گویند و حالا در میان ترکان و اوزبکان آن عمل متعارف است از یافث بروایت مولانا شرف الدین

علی یزدی از هشت پسر عقب ماند بدین ترتیب خزر و صقلاب و روس و منسج و چین و کماری
که او را کیمال نیز گویند و مارخ و بقول مؤلف جامع اعظم یافث را یازده پسر بود هشت مذکور
و سه دیگر خلج و سدسان و غز و پسر بزرگترش که او را ترک و یافث اغلان گویند در منزل
سیلوک بجای پدر بر تخت نشست و خرگاه و بارگاه از اختراعات اوست گویند روزی در
شکار گوشت بریان میخورد و لقمه از دست او افتاد بواسطه آنکه زمین شور بود نمکین شد
چون آن لقمه را برگرفت و خورد او را آن لقمه خوش آمد رسم نمک در طعام از آن زمان اتفاق
افتاد و همچنین از پوست حیوانات پوستین و قبا و طاقیه اختراع نموده و وی اول ملوک
گشت چنانکه کیومرث نخستین سلاطین فرس است و از وی پنج پسر ماند و اما سقلاب چون
بعذاب کثرت اولاد و احفاد گرفتار شد بجانب دیار روس که در جوار خزر بود رفته
التماس موضعی کرد که جهة خود تعمیر نماید و روس دست رد بر سینه ملتمس برادر نهاده در
سقلاب از کماری هم یورت و منزل طلبیده او نیز جواب باصواب نشنید میان ایشان
محاربه دست داد و صقلاب منهزم شده در آن طرف اقلیم هفتم افتادند و بجهة شدت
برودت هوا در زیر زمین خانها میکنند در آنها میگذرانند و چین بن یافث در
موضعی که حالا به بلده چین شهرت دارد ساکن گشت و او بدقت طبع و حدت ذهن موصوف
بود صورتگری و نقاشی و بافتن جامه ملون و کشیدن ابریشم از کرم پیله و نافه از آهو
گرفتن ابداع و اختراع کرده بفرزندان آموخت و اکثر صنعات حرفه که تا غایت در میان
اهل چین باقی مانده از مخترعات اوست و چین را پسری بود که در زمان حیات پدر
شهر چین را باسم خود بنا کرد و رسم سر زدن بر دستار از و ماند و کماری بن یافث

کماد آکیال نیز گویند و او بعیش و شکار میل بسیار داشت از وی دو پسر بوجود آمد یکی بلغار که
شهر بلغار منسوب باوست و دیگری برطاس که سمور و سنجاب را بدست آورد و از پوست
آنها ملبوسات ترتیب داده و بزعم بعضی اهل تاریخ آنست که روسیان و یونانیان نیز از اولاد
کماری بن یافث اند یاجوج و ماجوج نیز ولد کماری است و الچه خان نبیره ترک بن یافث
است و او را دو پسر بیک شکم آمده یکی را تاتار نام کرد دیگری را مغول و از مغول شصت
نفر بر سریر خانی و سروری نشستند همیشه در میان این دو جماعت نایره عداوت
بمرتبه اشتعال داشت که بهیچ وجه بآب صلح انطفا نپذیرفت و دیگر منسک بن یافث است که یاجوج
ولد اوست دیگر عمر بن یافث است که قوم غزان که بدترین اقوام ترک اند از نسل او بوده و
اصل ترکان این بود که نوشته شده تواند بود که در حجر و شجره ها برآمده باشند که آن اطفال را
ایلق گویند و در ترکستان عجایب و غرایب بسیار است از آنجمله نقل میکنند که در یکی از بلاد
وی قسمی از حبوبات است که آنرا میکارند و میوه آن بهیأت خربوزه چیزیست و چون آن
پیدا شود در اطراف آن گیاهها و سبزیها کارند و در حین دمیدن سبزه ثمر آنچیز که
بشکل خربوزه است شق شود و سری چون سر گوسفند ظاهر گردد و شروع در خوردن
گیاه نماید و بتدریج اعضای وی از پوست آن خربوزه برآید چون آن گیاه تمام شود وی نیز بالتمام
برآید و او را چون گوسفند همه اعضا باشد الا دنبال و در حدود ترکستان میدانیست که از
زمین گوسفند میروید و روده اش از ناف او بزمین پیوسته است و بقدر تیر تابی در ازای
و بقدر آن از اطراف سبزه میخورد و آنرا صید میکنند و میخورند ولیکن در طعم کمتر از گوشت
متعارف است و در بعضی نسخ بنظر آمده که یکی از پادشاهزاده های ترکستان با پدر خود نزاع

کرده با خدم و حشم بجانب مغرب توجه نمود بعد از طی مراحل بسیار بجایی رسید که بعضی از اهل
نمیتوانست رفت و اهل آنمرز و بوم از شدت گرما در زمین می بودند و در شب تردد
میکردند و آفتاب آنجا بر سر هر چه پرتو می افکند میسوخت و در آنجا جانوری چند دید پرسید
که اینها چگونه زنده مانده اند گفتند که حق سبحانه و تعالی آنها را بقدرت خود نگاه
میدارد چه در این کوه سنگیست که ایشان می شناسند که هر کدام را که حرارت غلبه کند
ازان سنگریزه ها در دهن میگیرند و سر سوی آسمان میکنند فی الحال ابری پدید می آید و آنها را
سایه میکند و باران می بارد چون ملکزاده اسمعیل شنید ازان سنگ پاره پاره ها برداشت
همه را همراه بولایت خود آورده و هر گاه که باران احتیاج می داشتند آن سنگها را با هم
یکدیگر حرکت میدادند و بعضی اعمال بدان ضم میساختند و چیزها بزبان ترکی میخواندند
که برف و باران می بارید و بعضی را اعتقاد انست که سنگ جده و جده مانیست

تمثیل در تاریخ مغول مذکور است که در سنه ۶۲۷ ششصد و بیست و هفت اوکتای قاآن
ابن چنگیز خان که بفضیلت عدل و احسان و جود و سخا انگشت نما بود برای تسخیر مملکت
ختای لشکری انتهاز الیساق فرمود امل مرتبه ده هزار نفر با شلامیشی برادر خود تولی
روان کرد چون پادشاه ختای ازان واقف شد توقف یافت امرای خود را با لکهء سوار
باستقبال و قراولی آنطرف فرستاد آن قشون تولی را خواستند که بطریق جرگه شکار زنده
با آن ده هزار نزد پادشاه خود برند تولی سراسیمه گشت دست در فتراک الحرب جلسه زد
یاچیان را طلبیده و باستعمال حجر المطر و تهییه اسباب آن امر نمود لشکر را چارمه سانید
و از بلمیا و برغو و تنبه رسانید تا همه کلاهها بار ابار دسته کشند و کنیک ایوشند انالاغها

داسپان فرود نیاید انغمل نتیجه آید که باران فراوان ببارید آخر روز برقی جهانسوز درگرفت
چنانکه از دستبرد برد و صاعقه دمار دست و پای لشکر ختای از کار رفت تولی چون بر ضعف
دشمن واقف شد با آنکه در روز چهارم همچنان برف می بارید کورگه جنگ فرو کوفت و بر سر
یورت آنها تاخت بشمشیر ختائیان بتیغ بیدریغ از هم گذشته و بعضی اسیر و دستگیر شدند و
لشکر ختائیان بعلتی چنین مستاصل و نابود شد و چون این خبر به پادشاه ختای رسید
آتشی عظیم برافروخت و خود را با اهل و عیال بسوخت و بآن یک تدبیر آن ولایت کثیرشمت
تسخیر پذیرفت و چون قدری از خصایص ترکستان بقلم رسید شمه از بعض ملک
آن بتحریر رسد **فاریاب** اسم ولایتست و عرصه آن گذر نام دارد صاحب ممالک و
مسالک آورده که طول و عرض ولایت وی یکمنزل در یکمنزل است و جاهای استوار
بسیار دارد و بعضی گفته اند فاریاب شهریست بالای چاچ نزدیک ببلاد صاغون
واز فحول رجال آن ولایت معلم ثانی ابو نصر محمد بن محمد الترکی است و دیگری اسمعیل بن حماد
الجوهری و اسحق بن ابراهیم **جند** بفتح جیم و سکون نون شهری معروف بود
والحال خرابست شیخ باباکمال از مریدان شیخ حضرت کبری و شیخ موید از آن ملک اند
کاشغر ولایتی است در غایت نضارت و نزاهت حد شمالیش کوههای مغولستان و از آن
جبال رودخانه ها بجانب جنوب روانست و آن حدی بچاچ دارد و حدی از طرقان گذشته
بزمین قالیماق در می آید و آنطرف را بغیر قالیماق کس ندیده و از چاچ و طرقان تا سه
ماهه راه است و حد غربیش هم کوهی است طولانی که کوههای مغولستان و از کوه ارگنه
چند قوم از این کوه منشعب میشود و از این کوهستان نهر رود خانها از مشرق و بمغرب

روانست وتمامی ولایت کاشغر وختن در دامن این کوه افتاده وحد شرقی وجنوبیش صحراییست که تمام جنگل وبیابانها وریگ روانست ودر زمان قدیم دران بیابانها شهرها بوده که از انجمله دو شهر را نام باقیست که یکی را توب و دیگر را کنگ میگفتند وباقی در زیر ریگ پنهان گشته چنانکه گاهی از شدت باد کنگره قلعها ظاهر میشود ودرین صحرا اشتران دشتی می باشند که آنهارا صید میکنند ودار الملک کاشغر بر دامن کوه غربی افتاده از انکوه آبیکه فرو می آید تمام صرف زراعت وعمارت میشود از ان آبها یکی تمن نام دارد که در زمان سابق از میان شهر کاشغر میگذشته میرزا ابابکر که یکی از سلاطین آنولایت بوده آنشهر را خراب ساخته ودر یک جانب آن شهر شهری دیگر بنا نهاده وآن آب الحال از کنار آنشهر جریان می پذیرد ودر کاشغر مزاریست موسوم بمزار حسین فضل خواجه که اهل آندیار را بدان مزار اعتقاد بسیار است ودر محاذی آن مزار قبریست که سوراخی در آن قبر گذاشته اند که صاحب قبر را ملا خطه میکنند گویند در جلد وموی او اصلا قصوری راه نیافته ومیرزا حیدر کاشغری در تاریخ رشیدی می آرد که علمای کاشغر را هرگاه مسئله مشکل شود حقیقت آنرا نوشته در ان سوراخ بگذارند وروز دیگر کاغذ را بیرون آرند جواب ابر حاشیه یا ضمن آن نوشته یابند ودیگری یارکند است یارکند است که آن نیز در قدیم شهری بوده وگنجها ازان یافته شده اما بتدریج رو بخرابی نهاده نزدیک بود که وحوش دران مسکن سازد وجغد را نمر زو بوم آشیانه نهد که میرزا ابابکر را آب وهوایش موافق طبع افتاده وآنرا دار الملک ساخت وعمارات عالی بنا نهاد وجویهای آب جاری

گردیده و چنین شهرت دارد که در زمان میرزا ابابکر در اصل شهر و مضافات آن دوازده
هزار باغ احداث شده و ایضاً حصاری در آن شهر ساخته که ارتفاع دیوارش سی ذرع است
و در تمام کاشغر بحسب انهار و اشجار و باغات جنت آثار بهتر از یارکند جایی نیست و آبش
بهترین آبهای آن دیار است و از عجایب آب آنکه اول بهار که وقت زیادتی دیگر آبها است
نهایت قلت و کمی دارد و چون آفتاب در برج اسد میرسد غایت شدت و طغیانی پیدا
میکند و سنگ یشب در این آب بسیار یافت میشود اما با این همه صفات همواره غباری
و گندری بر هوای یارکند مستولیست و مملکت کاشغر آب و هوای نیک دارد و بیماری در آن
دیار بنهایت کم واقع میشود و هوایش سردسیر است و اگر چه فواکه و میوه‌اش فراوانست اما
ارتفاعاتش در غایت مشقت و زحمت بحصول می پیوندد و مردمش منقسم بچهار قسم اند
اول تومان که مراد رعایا باشند دوم قوچین که عبارت از سپاهی باشند سیم ایماق چهارم
ارباب مناصب شرعیه و متصدیان قطاع خیل و یارکند تا لاچوق که سه منزل است انهار
و اشجار و بساتین آبادانست و از آن گذشته تا ختن ده روزه راهست بغیر از منازل دیگر
آبادانی نیست و از یارکند تا تبت چهل روزه غیر آبادانست **ختن** از جمله بلاد
مشهوره است و اما الحال از آن حلوا بغیر دودی و از آن شکر جز نمودی نمانده و در
ختن دو رودخانه است که یکی بقراه و دیگری باورنگ تاش موسوم است و سنگ
یشب در رودخانه اشکل می پیوندد و میان اهل ختن سودا و معامله بخیر و
بیشتر بکرباس و ابریشم و گندم میشود چه هر متاعی را بکرباس و زیاده این سه جنس نرخ کنند
و در روزهای شنبه که جمعه ختن است ده هزار آدمی از اطراف و اکناف بختن جمع گشته بدین

سود امینمایند و درختن غله نمی باشد و از اطراف می آرند اگر احیانا پیدا شود آنرا بفال
بد می گیرند و اهل ختن در زمان سابق از ختن بخطای در عرض چهارده روز میرفته اند و با این نوع
آبادانی که مردم را احتیاج قافله نبوده یک تن و دو تن بفراغ بال آمد و شد مینمودند و
الحال آن راه بواسطهٔ احشام قالیماق بسته شده و راهی که اینوقت متعارفست صد
منزل است و متاع آن ولایت یکی سنگ یشب است که بغیر از ختن و کاشغر جائی دگر پیدا
نمیشود و ایضا سنگ کان از سفید و گلگون که برسم تحفه و هدیه باطراف و اکناف
میبرند و از غرایبش یکی شتر صحرائی است که آنرا بنوعی گرفتار کنند که آزاری باو نرسد
بر علاج میشود و دیگر قوماس است که در کوههای آنولایت بسیار میباشد و ضرر او زیاده بر جمیع آنها
ضاره است چه شاخ زدن و لگد کردن و زیر نمودن و لیسیدن او تمام مهلک است
میرزا حیدر در تاریخ رشیدی آورده که وقتی از تبت به بدخشان میرفتیم و ما بیست و یک
کس بودیم در راه قوماسی را کشتیم که چهار کس سعی بسیار نموده بشکنبه آنرا بر آوردند و
بعد از ان آنجماعت جهة خود چند آنکه توانستند گوشت آن برداشتند هنوز ثلث
آن باقی مانده بود سلاطین کاشغر از نسل افراسیاب بوده اند و از آنجمله ساتوق
بغراخان در سن صغر بشرف اسلام مشرف شد چون بسلطنت رسید تمام ولایت کاشغر
را مسلمان ساخت و چندین نفر از اولاد او در کاشغر و ماوراء النهر سلطنت باستقلال نموده اند
و ساتوق جد یوسف قدرخانست و اینحدیث در شان او مرویست که اول من اسلم الترک
و از حدود و ممالک بسیار مردم بزرگ برخاسته اند و مولانا سعد الدین کاشغری پیر حضرت
مولوی جامی قدس سره از آنجمله اند مولانا جمال الدین ترکستانی و مولانا علاء الدین

ایشان ملک الموت است رفته آن کنیزک را در پهلوی شوهرش میخوابانند و ازین شش کس دو نفر دو پای آن کنیزک را میگیرند و دو کس دیگر دو دست او و پیرزال چادری را تاب داده در گردن او می افکند و بدست دو نفر دیگر می دهد که ایشان چندان تاب می دهند که جان از بدن بیرون می رود و بعد از کشتن کنیزک دو کس از خویشان او آتش گرفته در کشتی میزنند تا وقتیکه آن مرده و کشتی همه خاکستر میشود اگر بادی در آنوقت پیدا شود آتش را تیز کرده خاکستر را پریشان بسازد آنمرده را بهشتی دانند والا او را مقبول درگاه نمی پندارند و جمله اشقیاش میشمارند و نیز بر گاه دو کس خصومت و نزاع قایم شود و ملک ایشان از اصلاح عاجز شود حکم میفرماید که به شمشیر با یک دیگر جنگ کنند هر که غالب شود حق بجانب او است بقراج قومی بزرگ اند و اصل ایشان نیز از ترک است و اهل اندیار ریش و بروت نمی باشد و بلاد ایشان بیکماه راه است و آنگروه را وقتی ملکی بوده از اولاد یحیی بن زید بن امام حسن که با جمال اولاد او را پادشاه می دانند و حضرت امیر المومنین علی ابن ابیطالب رضی الله عنه را اکرم الله وجهه بخدائی می پرستند و همه کافر مطلق اند و علامت پادشاه ایشان اینست که ریش دراز و بینی کشیده و چشمهای کلان داشته باشد و از رعایا خراج عشر بگیرد و در آنولایت نره گاو نمی باشد و نمیرید و بعضی از ساکنان آن ملک سفید روی اند بعضی گندم گون در غایت حسن و جمال پادشاه آنها را چون عمر از چهل سال بگذرد او را غزل کنند یا بکشند گویند عقلش ناقص شده و تدبیر ملک داری نمی تواند کرد کیمال قومی از ترک و ایشان را کیاک و کیاس نیز گویند و وسعت ولایت ایشان از یکماه راه زیاده است و لباس ایشان بیشتر از پوست حیوانات و حلم را خوب می دانند و طلا از آن

ویک قسم برای بهای شراب که درین ده روز شراب میخورند و شادی میکنند و صحبت میدارند
و ساز مینوازند و کنیزک او را میسوزند و درین ده روز کنیزک شراب میخورد و شادی میکند
و بانواع حلی و حلل و زر و زیور سر و گردن خود را آراسته میسازد و خود را مزین کرده بمردم
جلوه می دهد روز نهم کشتی آورده بر کنار دریا نگاه میدارند و در میان این کشتی گنبدی
از چوب راست میسازند و آن قبه را بانواع قشه میپوشند و روز دهم آن مرده بیرون آورده
در میان آن قبه میگذارند و اقسام ریاحین در پیش او میریزند خلایق بسیار از مرد و زن
جمع میشوند و سازها می نوازند و هر یک از خویشان مرده قبه در اطراف قبه وی راست
میسازند و کنیزک خود را آراسته اول بقبه های خویشان مرده رفته صاحب هر قبه
یکمرتبه با او صحبت میدارد چون فارغ شود باواز بلند میگوید که بصاحب خود خواهی گفت
که من حق یاری و شرط دوستداری بجا آوردم و همچنین بتمام قبه ها رفته همه با وی صحبت
میدارند چون از آن کار فارغ میشوند سگی را دو نصف کرده در میان کشتی می اندازند
و خروسی را نیز سر بریده بهمین سیاق در کشتی می اندازند و بعد از آن جمعی که با کنیزک صحبت
داشته دستهای خود را فرش ساخته کنیزک میسازند پای بر کف دست ایشان نهاده بر بالای
کشتی میرود و بعد از آن ماکیانی بدست میدهند تا سر او را کنده در کشتی می اندازند و قدحی
شراب خورده سخنان میگوید و سه مرتبه پایان می آید و همچنین پای بر کف آن جماعت نهاده
به بالای کشتی میرود و چیزی چند میخواند و در آن قبه که شوهرش را گذاشته اند میرود
شش نفر از خویشان نزدیک شوهرش بدرون قبه رفته در حضور مرده شوهرش شش نفر
با آن زن مجامعت میکنند و چون از ادای حقوق یاری فارغ میشوند پیرزال که باعتقاد

دیباقوی را بر سریر حکومت نشانید و دیبت جاه و منصب را گویند و یاقوی بزرگ را چون زمان یاقوی
بنهایت انجامید جای خود بکوک زرانی داشته و کوک پسر خود الپچه خان را بر مسند خانی متمکن
گردانید و در زمان او ترکان بواسطه کثرت مکنت و سامان و ثروت دین و ملت خود را از
دست دادند و از کوک دو پسر متولد شد یکی را تاتار و دیگری را مونغل نام نهاده در هنگام
یورش مرگ ولایت را بدیشان قسمت نمود و ایشان با یکدیگر برادرانه سلوک مینمودند و چون
تاتار خان فوت شد و پسرش لقوخان هم بوصیت بر تخت خانی نشست و بعد از و بلمه خان
متصدی امر حکومت گشت و پس از و پسرش ایلی خان و بعد ایلی خان پسرش آلتسه خان و
از و گذشته اردو خان بر سریر خانی بر آمد و تا زمان حکومت اردو خان میان تاتار و مغل
موافقت بود چون حکومت تاتار بایدو خان پسر اردو خان رسید میان او و دیوش
مغل مخالفت و منازعت ظاهر شد و در زمان سلطنت سونج خان بن بایدو خان که هشتم
سلاطین تاتار بود آتش فتنه و عداوت آنچنان ملتهب شد که دیگر باب صلح و صفا
انطفا نیافت روس گروهی عظیم اند و قوم ایشان جمله سرخ مو بلند بالا و سفید
اندام میباشند و زنان آن دیار بقدر حالت و مقدرت حقه‌ها از طلا و نقره و چوب سازند و از طفلی
باز بر پستانها بر بندند تا پستانهای ایشان انار تازه بحال خود بماند نه بدرجه بهی بلکه کدو و
دیگر قرار داد آن بلاد است که هر که را هزار دینار است طوق طلا بگردن می افکند و همچنین
ترازو نیز در آن دیار شایع نیست به پیمانه خرید و فروخت مینمایند گوشت خوک را که انجس النجاسات
است بغایت عزیز میدانند ملک ایشان همیشه در قصری بغایت مرتفع و بلند است با سیصد
و چهار صد مرد لشکری پیوسته در ملازمت او میباشند و شبها بر پایان سرا میخوابند و با یک

از چهار صد نفر کنیزکی می باشد که هرگاه میل مجامعت و هوس مباشرت دارند در حضور
پادشاه با کنیزک صحبت میدارند و بتصریف باب اول ثلاثی مجرد مشغول میشوند و پادشاه را نیز چهار
صد جاریه است که از اهل فراش وی اند و تختی کلان مکلل بجواهر قیمتی ساخته اند که با چهل
محبوبه مرغوبه می نشینند و مجلس میآیند و هرگاه پادشاه را نیز میلی و رغبتی رسد در حضور
امرا و وزرا با آنها صحبت میدارد و این امر را هیچ قبیح نمیدانند و پادشاه ایشان هرگز از بالای
تخت پائین نمی آید هرگاه اراده سواری دارد اسپ را در پیش تخت کشیده از بالای
تخت سوار میشود و در وقت فرود آمدن از اسپ نیز بالای تخت بهمین طریق فرود آید
خود بغیر از صحبت و خوردن و نشاط کردن کاری ندارد و مردمان نیک و علما و فضلای
شان با غش و ثمین و تلخ و شیرین توجه مینمایند و کامرانی میکنند و اینحرکت را نکوهیده نمی
شمارند و مار گیسو دار در آنجا بهر سوراخ تنگ و فراخ که در آید عیبی نمی بینند و کتان آندیار
و مقام نانک هم گویند با نام است خصوصاً کتان دار الملک که کیاده هم نام دارد
و از شهرهای معروف و مشهور یکی مسکو است دیگری پیتربور که دار الملک است از شهرهای
نامور روس یکی خرسک است و دیگری خرقه که هر که از ایشان بیمار شود او را
از آبادانی بیرون برند قدری آب و نان پیش او میگذارند اگر صحت یافت بمیان ایشان
می آید و الا فوت شده سباع و درنده او را میخورند و اگر شخصی باشد که جمعی خویشان
و ملازمان داشته باشد هر چند روز مردم بیرون رفته از وی خبری میگیرند و چون او
بمیرد میسوزند بدین نوع که او را اول ده روز در قبر میگذارند و مال او را منقسم به سه قسم
میسازند یک قسم از برای دختران و زنان و یک قسم از برای پوشش میت بکار میبرند

پادشاه بالکهه سوار چرار در آن صحرای خونخوار درآمده چون بعد مدم بدرقه راه را گم کردند یکتن
از آنها زنده بیرون نیامده و هیچکس لاشه شان هم ندیده و از اطراف آن بیابان یخ
بستاه بالکل آباد و آبادانی نیست و در آن صحرا قسمی از جانوران اند شبیه بموشها که از سوراخها بیرون
می آیند و مانند بلبل می سرایند و امیر تیمور صاحبقران دو مرتبه طی آن وادی بی پایان
نموده و کرت دوم در سنه هفتصد و هفت و نود اطراف آن را متصرف گشته تمامی
ایل و الوس دشت قبچاق و همگی بلاد شمال بتخصیص ولایت تا جرود و بکلک و آلان و باشقر
و رنگس و قومان و چرکس و اوروس و سیما مسکو و قراموردوس و قرامور اقتل و غارت
شده و شهر سراب که درین زمان بقزان مشهور است از حد لیقا بوقا که نهایت معموره شمال است
و تا حدود قیرم و کفه بی سیر لغل مراکب مسلمان شده و سیر هی جوق و حاجی ترخان
مسخر گشت چاچی ترخان شهریست بر ساحل دریای اتل واقع و ده سطر فته
منیع و رفیع است یکجانب آب مذکور است گویند در زمستان چون آب یخ بندد با
و دشمن با آسانی میتوانند بانجا در آمدن لاجرم از یخ حصاری میسازند و بدینه تختهای یخ
بر هم چینند و وقت شام آب بر آن ریزند و روز دیگر همه یک وصله گردد و دروازه بر آن
نشانند و باروی اصل متصل همان بلندی بر آرند تا تار در شرقی این اقلیم
میباشند در جلادت و خصومت و خونریزی شش دانگ اند و بحلال و حرام چندان
مقید نیستند و آفتاب را بجهة الهی می پرستند و زبانی مخالف زبان ترک دارند و تتار چنانکه
مذکور شد بیافث اغلان می پیوندد که عبارت از ترک بن یافث باشد و ترک بعد از
دویست و چهل سال که فوت نمود الیچه خان اقالیم مقایم خود گردانیده و در هنگام

هم از آنجا بوده اند و میرزا حیدر کاشغری که قریب بده سال در زمان چکان پادشاه کشمیر بوده و
تاریخ رشیدی که بنام رشید خان حاکم کاشغر نوشته بین الجمهور مشهور است از وست
و در ملک کشمیر مدفون شده از سلاطین زاده های آنجا و آنملک بوده طراز در زمان
سابق شهری بانام بوده و آنرا یانگی میخوانده اند الحال بواسطه عبور جنود اوزبک خراب است
و اطراف طراز الحال مغاره ایست که بنام همان شهر یانگی می نامند و مردم طراز اکثر سنی
مسلمان بوده اند و علمای واجب الاعزاز طراز بطراز علم و امتیاز از آن دیار به پای
پدید آمده اند چگل بکسر جیم و کاف هر دو فارسی مسکن ارباب حسن و ملاحت و خوبان
طراز بوده و چنانکه بر السنه و افواه سخنوران ضرب المثل است نظم نازنین چگل
نگار طراز * آفریده حسن و خوبی و ناز * لب و دندان شان بدید پدید * درج یاقوت
پر ز مروارید * ساکنانش سهیل و جوزا و بنات النعش را معبود می پرستیدند و خواهر
و دختر نزد ایشان حرام نبوده ختن شهر از بلاد ترک است و آنجا کوهی است بر قله آن کوه
سنگی است مجوف شبیه بنجرگاه و در داخل آن چشمه ایست که بر کوه میریزد و از آنجا فرود
می آید و از آن آب بوی خوش فایح میشود خلج اند که جماعتی بوده اند و خواهر را
بزنی گرفته اند اما زن زیاده بر یک شوهر نمیکرده و مهر زن جمیع مملوکات شوهر بوده و
پادشاه آنها را زن نبوده اگر زن میکرده فی الفور بقتل میرسیده دشت قبچاق
صحرائیست لق و دق و درازی آن چون طول امل امیدواران حریص فسیح و
بیکرانست و پهنای آن چون عرض فضای سینه آرزوی مشتاقان وسیع و بیابان طول و عرض
آن دشت هزار فرسنگ در ششصد فرسنگ است تمام ریگ و پشته های ریگ گویند وقتی

دیبال بسیار است و الماس نیز در رودخانهای آنولایت بهم میرسد و اشیاء اعبادتی نیست
و پادشاهی در میان آنجماعت نمی باشد هر کسکه از هشتاد سال گذشته وی را پیر و مرشد خود میدانند
و وی را امیر میشمرند و اتراک آنجا گوشت حیوان ماده نخورند و در آنولایت قسمی از انگور است که نصف
آن سیاه است و نصفی سپید و هم در انجا سنگی است که چون آنرا در آب اندازند البته باران
آید و در یکی از بازارهای آندیار حفره ایست که مقدار یک شبر یعنی یکدست آب دارد و اگر لشکری
از آن حفره آب خورند و فا کنند هیچ کم نشود **خرز** هم از بلاد ترکستست و مردمش در نهایت
حسن و جمال میباشند و بدستور مردم تغرغز چون پادشاه آنها را عمر از چهل سال بگذرد
معزول شود و اعتقاد آنگروه این است که شب و روز باد و باران زمین و آسمان هر یک را معبودی
علیحده است اما معبود آسمان از دیگران بزرگترست **اسفنجاب** از شهرهای مشرق
و از ثغور معتبر ترکستانست در انشهر طایفه از خلوندان عقل و دانش می باشند **قسطنطنیه**
شهریست معروف مشهور در غایت وسعت و نهایت لطافت بعظمت و شگرفی آنشهر امروز
شهری در تمام روی زمین نیست همواره دار الملک قیاصره بوده الحال دار السلطنه سلاطین
علیه عثمانیه است و باستنبول شهرت دارد و سه طرفش را دریا احاطه نموده بنای آنشهر را
مدور نهاده اند و حصاری در غایت استواری و نهایت محکمی دارد و چسته باره برروی
یکدیگر کشیده اند و مابین آن را از خاک انباشته که بهیچوجه چوب گیر نیست ارتفاع باره اش
بیست و یک ذرع است و آنشهر بساتین ارم تضمین و عمارات خورنق آیین اشتمال دارد
چندان قصر عالی در آنشهر ساخته و پرداخته شده که از قیاس و حساب بیرونست و در میان
نفس شهر چند کوه پایه هم هست از زیر تا بالا غرق عمارات در وقت شام از شمع و چراغ

غیرت باغ و راغ است از جمله بقاع آن مسجد نسیت بدار الامان که بنای آنرا از حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام می دانند و در اطراف آن نیز عمارات عالی تعمیر یافته که الحال موسوم به بابا صوفیه گردید اگر کسی خواهد که مفصلا احوال آن شهر عظمت بهر مذکور سازد بهر آینه از مطلب باز ماند عزیزی که درین ایام از آن شهر و مقام آمده بود نقل میکند که در استنبول شصت مسجد است که در آنها در روزهای جمعه جماعت کثیر نماز بجماعت میگذارند و ایضا نهصد حمام راحت انجام در داخل باره نهایت شهر که هر طرفی سی کروه است و بازار و دکاکین است از انجمله هفت هزار دکان قهوه فروشانست که در هر دکان چندی از جوانان گل اندام صنوبر خرام سیمین سینه و بنفشه مو و بذله سنج لطیفه گو نشسته می باشند و مانند مقناطیس جذب دلها اگرچه آهنین شند مینمایند **نظم** دلبرانی بشوخی و شنگی ٭ روی رومی و گیسوان زنگی ٭ ترک تازی شان بکم بازی ٭ برده دل از ترکی و تازی ٭ چشم ایشان چو ترکی آغاز ده ٭ شام هندوی چین مو سازد ٭ و ایضا هفتصد سبخانه است که متضمن چندین خم میخانه است و اصل شش محله است و هر محله شصت هزار سفا و باعث آبادانی آن شهر البعض قسطنطین بن قسطنطین مسطور بن هیتولوس می دانند و برخی را اعتقاد اینکه سام بن نوح بر بنای آن همت گماشته و اصل شهر بر کنار بحر واقع شده از جمله بحر کلان ربع مسکونست و آن را بحر طرازن و بحر روس نیز خوانند از عقب قسطنطنیه جاری بوده بزمین روس و صقلاب ممتد میشود طول این دریا بقول صاحب نهایة الادراک چهار صد و سی و سه فرسنگ است و درین بحر جزایر بسیارست که در اکثر آن مواضع حیوانات غریب الاشکال مهیب الصور میباشند اهل جزایر این بحر تجار بمنافع میرسند و ازین دریا دو شعبه خیز دیکی بجزیره سودوان [illegible]

قرب ضلع جنوبی بزرگ بحصول می پیوندد و دوم شعبه که آنرا خلیج فرنگ گویند ببلاد صقالبه و کیال
ممتد میشود و اراضی بلغار از جمله سواحل این دریاست و در اوقات سابقه در بلده
قسطنطنیه کنیسه بود که مناره عالی ۳۰۰ سیصد گز طول و ۱۰ ده گز عرض بر آن لضمک ۵۰ بود و بر سر
آن مناره صوری از مس زری هم ازان جنس نصب کرده یکدست آن سوار گزی بود و دست
دیگرش نوعی موضوع بود که گویا اشارت بآن دست دیگر میکرد و قبل ازین ذالک صورت
قسطنطین بانی هذا البلد و در عجایب البلدان و تحفة الغرایب مذکور است که در قسطنطنیه مناره ایست
محکم که قواعد آن با آهن و ارزیز ساخته اند و هرگاه باد بر آن وزد میل در وی ظاهر شود و مردم
در وقت میل آنمناره جوز و سفال و غیره ذالک در پایان آن نهند و چون باد ساکن شود
مناره بحالت خود آید آن اشیا را از انجا بیرون نتوان آورد و صاحب هفت اقلیم آورده
است که در انجا قریه ایست و در آن قریه خانه از سنگ ساخته اند و در انخانه تمثال زنان
و مردان و خران و اشتران و اسپان و غیره افتاده هر کس را عضوی بدرد آید یا مجروح
شود بآنجا رود عضو معروف را بصورتیکه مشابه او باشد بمالد فی الفور صحت تبدیل
یابد و این معنی در انجا بسیار مشهور و مجربست و قسطنطنیه پیوسته در تصرف نصاری میبود
تا آنکه سلطان محمد بن سلطان مراد عثمانی در سال ۸۵۷ هشتصد و پنجاه و هفت که لفظ بلدة طیبة
از تاریخ آن مخبر است از نصاری انتزاع کرد و کنایس را بالکل ویران ساخته مساجد بنا نهاد
و از انزمان الی یومنا هذا در تصرف آل عثمان عالیشان است و دار الملک هم هست مخفی
نماند که سلیمان شاه که بسیزده ۱۳ پشت بارغون خان بن ابقا خان بن هلاکو خان بن تولیخان بن
چنگیز خان می پیوندد در فترت مغل از مرو بجانب روم افتاده با نصاری محاربه و مقاتله

میکرد و چون وفات یافت از طغرل پسرش هم بر آن دستور سگید راند و چون ارطغرل
در ششصد و هشتاد و هفت پدرود این جهان نمود دلدار شدش عثمان که بود در عقل
و فراست و افزونی تدبیر و کیاست ممتاز و مستثنی بود بر بعضی ولایت روم دست یافت
مورخان روم ابتدای سلطنت این دولت عظمی را از آن سال گیرند چه کلمهٔ عثمانیه
تاریخ است و هم در آن اثنا باسم وی خطبه و سکه جاری شد و کار او روز بروز بالا گرفت
و در افتوحات موفور دست داد و بر بسیاری از آن ولایت دست یافت در سنه ۷۲۶ هفتصد
و بیست و شش داعی حق را لبیک گفته در برسا مدفون گشت و او جهة امور ملک و ضبط و ربط
و نظم و نسق مصالح جمهور قواعد تازه و قوانین بی اندازه بر نهج خوب و بر اسلوب مرغوب
بنیاد نهاد چنانکه تا حال که این سواد به بیاض میرود آن رسوم و قواعد در میان
اولادش مستمر و مسلک است و سر موئی از قواعد و آئین عثمانی تجاوز نمی نمایند بنا گو
علی روز بروز مواد جاه و جلال و اسباب حشمت و استقلال آن سلسله در تزاید و افزایش است
فرد: به همنونی دانش کسیکه راه رود ۰ اگر بچاه بود بر فراز ماه رود ۰ چون علم
بر عثمان اسم پادشاهی و سلطنت اطلاق شد لهذا دودمان عالیشان السلاطین
عثمانیه گویند پس از عثمان اورخان شهر و بد ملک اکه از معظم بلاد روم است به تسخیر در آورده
و بعد ازو خوندگار سلطان مراد نیز بفتح بسیاری از امصار موفق شد بعد از وفات
او ایلدرم بایزید که معاصر امیر تیمور گورکان بود سایر پادشاهان فرنگ را هزیمت داد و بسیار ملک
مسخر ساخت و بعد ازو سلطان محمد فتح قسطنطنیه نمود بعد ازو سلطان بایزید یلدرم
ثانی که مولوی جامی سلسلة الذهب بنام او کرده بسیار ولایات فرنگ را مستخلص ساخت

وهمچنین پسرش سلطان سلیم تسخیر آذربایجان و انهزام نمایان شاه اسمعیل صفوی و قتل سلطان
علاء الدوله و تسخیر مصر و شام و حجاز و عرب و دیاربکر نموده چنانکه در اوراق گذشته ایمائی از آن
گذشته بالجمله سلاطین روم همیشه با اقبال و استقلال بکمال گذرانیده اند تا این زمان که قریب
ششصد سال شده روز بروز ترقی در تسلط ایشان واقع است امروز سلطان السلاطین خاقان
اعظم شهنشاه معظم سلطان عبد المجید خلد الله ملکه و افاض علی العالمین بره و احسانه بر تخت
پادشاهی روم و فرنگ و دیگر شاهنشاهی در زنگ و سایر امصار خشک و تر و جمیع اقطار بحر و بر متمکن است
فلیت ابهت و عظمت دارد اللهم انصر جنود السلاطین الاسلام تا باید که شهر اسلامبول شهریست
در غایت ابهت و بزرگی هشتصد گرمابه دارد و بازار مرغ فروشی آن شهر یکفرسنگ است
اطرافش سیزده فرسنگ و عرض قلعه اش چهارده ذرعه ارتفاعش شصت ذرعه نهاده اند و
دو دروازه دارد که یکی را باب الذهب و دیگری را باب الملک گویند میان این دو دروازه بازاریست
که ستونهای آن همه از مس است و سقف آنرا نیز از مس ساخته اند بر بالای آن بازار بیست گز
در و گلهایش نهایت تکلف بکار رفته از آنجمله عمارتیست که آنرا بیکهزار و دو صد ستون از مرمر
و یکهزار و دو صد ستون مس مطلا که طول هر ستون پنجاه ذرعه است مرتب ساخته اند
و یکهزار و دو صد دروازه از مس ساخته که آنرا بالکلمیخ های طلا و حلقهای نقره گرفته اند و بغیر از این
دروازه های بیرونی آن از عاج و صندل و آبنوس بسیار است و یکصد و سی زنجیر از طلا که
قنادیل طلا بر آن محکم ساخته اند و هفتصد منبر و ده هزار کاسه زرین منبر کتاب بطلا نوشته
طول و عرض آن عمارت یکفرسنگ است و در آنجا نشستگاهی ساخته اند و آنرا البساط خوانند و
در آنحوالی ایوانی زرین کرده بر آن صورت انبیا علی نبینا و علیه السلام از آدم صفی تا خاتم

الانبیا صلی الله علیه وسلم کشیده اند بپندار بی که در آدم نظر میکنند وگرداگرد آن یک صد ستون زرین است و بر هر ستونی جرسی و زنگولها از طلسم که هرگاه دشمنی قصد آنجا نماید جرسها خود بخود بر هم خورند تا مردم آگاه شده دشمن را دفع کنند و این عمارت اگرچه پیشتر کنیسه بود اما اینوقت آنرا مسجد ساخته اند از ولید بن مسلم نقل است که در شهر رومیه بازار بطاران رسیدم نردبانی ظاهر شد چون بالای آن برآمدم بازاری دیدم عظیم و طویل که صرافان نشسته بودند و چون قدری راه رفتم باز زینه ها ظاهر شدند فرود آمدم که قضای دیدم قریب شش کروه که مردم در آن بیع و شرا و سود و سودا مشغولی داشتند و کنیسه در میان آن قضا ساخته بودند که دری بسوی مشرق و دری بجانب مغرب داشت و بر این دو دروازه دیبای هفت رنگ و زربفتهای مصر و فرنگ آویخته بودند و دیگر تکلفات بکار برده بود در کتاب عیون الانسان فی طبقات الاطبا مسطور است که در شهر رومیه هیکل الشمس جائی بود که آنرا بزبان یونانی هیکل ایلویعنی آفتاب میگفته اند و هیکل اسقلیبوس نیز میخوانده اند و در انجا صنمی بصورت انسان ساخته بودند هرچه سوال کردندی جواب گفتی و آن صنع الصورت اسقلیبوس بوده و زعم مجوسیه رومیه آنست که تکلم الصورت بنا بر آن بود که او را بملاحظه حرکات سبعه سیاره در غایت مناسبت و قات کرده بر وجهی نصب نموده بودند که یکی از روحانیت انکواکب در وی حلول کرده لهذا هرچه سوال کردندی جواب باز دادی و نام آن الصورت مقالیس بود و آنچه در تنزیل روحانیا کواکب سبعه الی سیانه حکمای صابیه متعارف است مؤید همین است و تفاصیل این مقام در کتب دارباب تنجیم و نیز نجات مسطور است من اراد الاطلاع علیها فالیرجع الی کتبهم والله اعلم

تلشبون شهری بزرگیست بعضی شلشق و بعضی شکشون خوانند بر کنار محیط واقع است
مردمش مذهب نصاری دارند و در آنجا نوعی از شیره سازند که چون در چشم کشند سیاهی آن زایل
نشود بمذهب ایشان اختیار طلاق در دست زن باشد و در آنجا چشمه ایست که هر که بر آن سر
بمیرد لهذا کسی را از اهالی موکل کرده اند که مردم را از رفتن بآنجا و مانع آیند اما هیچ حیوانی
بر آن چشمه نگذرد **فرشته** از بلاد فرنگست بعضی کرشنه نیز گفته اند و در آنجا صنفی از مردم
باشند که نصف روی ایشان در غایت سپیدی و نصفه دیگر در غایت سیاهی است
زره گران و تیر سران دو ولایت اند در اطراف باب الابواب که ذکر آن گذشت با
قامتهای طویل و رویهای پهن و چشمهای وحشی بوده بغیر از زره صنعت دیگر نمی دانند اما بغایت
غریب دوست میباشند و درین باب مبالغه از حد میبرند چنانکه اگر شخصی بخانه یکی
از اینها مهمان شده باشد و پس از ده سال بدان ولایت وارد شده خواهد که بجای دیگر
منزل گزیند بر سر مهمان مهم بجدال و قتال انجامد قبل از این آنها را مذهبی و ملتی نبوده و بحکم
قرب جوار عمل باب الابواب که گوشتهای مردگان طعمه کلاغان ساخته و استخوان
در سر راه گذاشته در میان آنها هم معمول بوده تا یکصد و صد سال همه بشرف اسلام
مشرف شده اند و از آن فعل شنیع نجات یافته بر دل حقایق منزل سالکان مسالک
سخنوری و مالکان ممالک خرد پروری محجوب نماند که چون شمه از کیفیت اقلیم ششم نوک
خامه زاده آمد واجب آنست که اکنون عنان از کمیت اقلیم هفتم نیز بزبان قلم حواله کرده
ختم این باب نماید **نظم** چو بزم ششم گشت آراسته ⁂ بآن رنگ و بوئی که دل خواسته
همان به که این دم بعیش و نشاط ⁂ کنم رو بترتیب هفتم بساط ⁂ بهزم سخن کامرانی کنم

این اقلیم بقمر منسوب است و لون عامهٔ ساکنان **الاقلیم السابع** بی دوستان و تنگانی کنم
میان سمرت و بیاض باشد و ابتدای اقلیم هفتم نیز از جانب مشرق است و از انجا بر بلاد یاجوج
و ماجوج گذرد پس بر بلاد کیماک و آلان و شمال بلاد خلج و جنوب بلاد ترخان و طول این اقلیم
از مشرق تا مغرب شش هزار و هشتصد و هشتاد میل و پنجاه و چهار دقیقه است و عرضش یک
یکصد و هشتاد و پنج میل است و مساحت این اقلیم صد و هشتاد و هفت و بیست و یکهزار سنگ و یک گروه
است و در این اقلیم عمارت کمتر است و در تمامه آن بیست و سه شهر است و بقولی پنجاه شهر و دو کوه
عظیم و چهل و نه رود بار دارد از شهرهای مسلمانی یکی بلغار بازار است که نزدیک برود
اتل واقع شده از غایت سردی درانموضع اشجار نروید گویند بلغار از ابنیهٔ بلغار پسر سلیمان بن
یافث است چنانکه بیشتر اسمای آن رفت و در سکندرنامه آورده که از ابنیهٔ سکندر رومی است
اما قول اول صحیح است و بلغار سه شهر است یکی بلغار دوم سوار و سیم اسل و از اطراف بلغار
همه کافرانند و شهر بلغار طویل و عریض است و قصور و عمارات آن از چوب بلوط است و از انجا
تا قسطنطنیه دو ماه راه است نهار اطول بلغار بیست ساعت است و شب اقصر آن دیار چهار ساعت
و این شهر باعتقاد بعضی در نهایت شمال واقع شده نزدیک بقطب شمالی در اوایل فصل
صیف شفق آنجا غایب نشود و در ناحیهٔ بلغار مرغیست که نصف منقار اعلای او شتماه بجانب
یمین و شتماه بجانب یسار مایل است مثل لام والف و وقت خوردن بهم منطبق گردد و گوشت
آن مرغ اکثر امراض را نافع است خصوص سنگ گرده و مثانه و بیضه را و چون بر برف گذارند
برف گداخته شود و از ابو حامد اندلسی مرویست که در بلغار شخصی دیدم از نسل عادیان که
بغایت طویل القامت بود در خدمت پادشاه آنجا تقرب تمام داشت در هر لشکری که او بودی

بودی فتح میسر شدی و خصم هزیمت یافتی و اهل بلغار جمله مسلمانان اند و در مذهب حنفی شجاع
و دیندار و با سیرتی پسندیده باعث اسلام آنجا را چنین گفته اند که وقتی یکی از بزرگان بدان
دیار در گذشته قضا را پادشاه آن ناحیه را عارضه بود که جمیع اطبا از معالجه آن بعجز معترف بود
دست بر داشتند آن بزرگ بعرض رسانید که اگر ملک عهد نماید که بعد از صحت یافتن
مسلمان شود من متعهد دفع آن عارضه میگردم پادشاه بعد از شفا یافتن مسلمان گشته
و بتدریج مردمش نیز مسلمان شده اند از اولیای آنملک یکی حضرت شیخ حسن بلغاریست
که قطب وقت بوده و دیگری حضرت خواجه احمد است که حکیم سنائی غزنوی نامه بنام او گفته
و در غزنین بر بالای قبر سلطان محمود آسوده رحمة الله تعالی علیهم صقلاب در غربی اقلیم
سادس افتاده اگرچه داخل اقلیم سابع است اما بیرون از اقلیم توطن دارند چنانکه ایمائی
از آن رفته و صقلابیه چند قوم اند از غایت شدت و صولت هر قوم را پادشاهی علیحده است
همواره لوای منازعت هر یکدیگر می افرازند اگر ایشان را با یکدیگر خلاف و نزاع نبودی
هیچکس طاقت مقاومت ایشان نداشتی و آن جماعت مذهب نصاری دارند و بعضی
آفتاب را معبود می پرستند و پسران ایشان چون بحد بلوغ رسند تیر و کمانی بدو داده او را رخصت
نمایند تا بجهت خود اسباب معیشت بهم رسانند و زنان آنها سر و پا برهنه بیرون می آیند
و گرد بازار و برزن گردند و دختر را بر سر راهی گذارند هر که را میلی بهم رسد معجری آورده
بر سر وی می اندازند و نام زنی بر وی می گذارد و آن دختر از منزل برود تا وقتیکه
شوهر نهند و در مذهب ایشان تا بیست و پنج زن جایز و شایع است و در نزدیکی ایشان موضعی
است که قوم آن موضع از نسل یاجوج و ماجوج اند چنانکه یک گوش را بجای فرش بزیر خود گسترانند

و گوش دیگر چون گلیم بر خود بپوشانند و قد ایشان یک شبر و نیم است و در رنگ سباع چنگالها دارند
و مانند سگ فریاد کنند یاجوج و ماجوج باعتقاد بسیاری از اهل تاریخ از نسل یافث
بن نوح علیه السلام اند و چون هر یک از اولاد یافث بقطری از اقطار زمین رفته آغاز زراعت نمودند
یاجوج و ماجوج باقصای اراضی مشرق رفته بجایی که سد سکندر ساخته شد مقیم گشتند
و در بعضی تواریخ بنظر رسیده که چون از اقلیم هفتم بگذری بجایی رسی که شش ماه روز باشد
و شش ماه شب آنجا نتوان بود و بعضی بازرگانان که از آن حدود بجانب چین و هند باشند
که در آن نواحی گذر کنند از نسل یاجوج و ماجوج جمعی کثیر بوجود آمده است و حضرت عبد الله
ابن عمر رضی الله تعالی عنهما روایت میکنند که بنی آدم ده جزو اند و از آن جمله نه جزو یاجوج
و ماجوج اند و یک جزو سایر عالم اند و در بعضی اخبار آمده است که یاجوج و ماجوج دو طایفه اند
هر طایفه منقسم بچهار صد قسم میشوند و یکنفر از ایشان نمیرد تا هزار کس از نسل خود نه بیند و تمام
طبقات یاجوج و ماجوج بحسب هیئات منحصر در سه صنف می باشند اول جماعتی اند که
هر یک از ایشان یکصد و بیست گز قد بود و عرض بدن با آن متناسب نباشد دوم زمره اند که
هم طول قامت و هم عرض بدن ایشان یکصد و بیست گز است سیم گروه اند که طول
قد و قامت ایشان از یک شبر [illegible] میکشد این صنف را گلیم گوش گویند و فیل و کرگدن
با یاجوج و ماجوج مقاومت نتوانند کرد و از اجناس و اقسام وحوش و سباع و
حیوانات ضاره هر که با ایشان بر خورد نجات نیابد و هر که از ایشان بمیرد گوشت او را بخورند
و آنها را ملتی و مذهبی نباشد و در رنگ حیوانات معاش کنند و صورت ایشان مانند آدمیست
و خوی و عادت دد و دام دارند و بغیر از شکار صنعتی دیگر ندانند و ایشان را کاری نباشد

و یکدیگر را بگیرند و خراب کنند قوی‌تر خون ضعیف‌تر خورد و رنگ ایشان بسیار سفید باشد تا
برف و بینی ندارند و چشمهای خرد دارند و موی جز بر سر ایشان نیست عمر ایشان از عمر سایر
بنی آدم درازتر است و در حدود ایشان سرما و برف بسیار است هر سال بر ایشان از ابر اژدهای
کلان بیفتد و او را صید کرده بخورند و چندین ماه بگوشت او بگذرانند و صاحب روضة
الصفا از مورخان دیگر نقل میکند که سد یاجوج را ذوالقرنین اکبر بسته و بعضی گفته اند که
از جهت ثبات ذوالقرنین اصغر است که سکندر رومی باشد بهر تقدیر ذوالقرنین فرمود تا خشت
های آهنین زدند و با مس گداخته آن خشتها را باهم مضبوط کرده ساخت طول آن سیصد
گروه است و عرض آن یکصد و پنجاه گروه و بنای آنرا باب رسانیده اند ارتفاع برابر
کوهی و دروازه بر آن نشانیده اند که دو لخت دارد هر لختی را عرض شصت گز است و ارتفاع
هفتاد گز و سطبری و ضخامت هر دروازه پنج گز از روی گداخته ریخته اند و قفلی بر این دروازه
زده اند که طول آن هفت گز است و کلیدی نیز آویخته آن هم بقدر هفت گز و بیست و
چهار دندانه دارد و هر دندانه برابر دسته هاونی و پادشاهی که در آن حوالی است هر جمعه مقرر
کرده که با جمعی از قوم قوی هیکل در آنجا رود و گرزهای گران همراه برده یکبار آن گرزها
را بر آن در زنند و قفل در را بجنبانند تا دلالت بر آن کند که این در پاسبانی دارد و
این سخن نیز شهرت تمام دارد که یاجوج و ماجوج هر روز یکبار پیش سد آیند و سد را
بنیش و چنگال و زبان بجایی رسانند که اندکی باقی مانده چون مانده و کوفته شوند آنرا
بگذارند که صبح آمده سوراخ خواهیم کرد چون سحر شود بقدرت الهی آن سد را برستی اول
بینند گویند در زمان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم آن سد را سوراخی شد

بقدر گنجایش دو انگشت از آن زمان گشاده تر شده میرود اما تا بمقدار رسید که از آن بیرون تواند
برآمد و چون بموجب وعدهٔ الهی وقت برآمدن آنها رسیدن سد را سوراخ کرده بیرون برآیند
و در روی زمین افرو گیرند و هر حیوانی که یابند بخورند و بر تمام خلق زمان فایق آیند و غلبهٔ کثرت ایشان آن
باشد که جماعهٔ اول ایشان دریای عمیق را که در آن هفت گروه باشد تمام بنوشند و جماعهٔ
دوم از ایشان که برسند گویند در اینجا وقتی آب بوده است که چون مردمان را هلاک کنند آنچه بدست
آنجا کشته نشوند در حصن حصین شام همراه حضرت امام مهدی و حضرت عیسی متحصن گردند بعد از آن یاجوج
و ماجوج گویند که از انتقام زمینیان پرداختیم و تیرها بطرف آسمان افکنند و بقدرت الهی تیرهای ایشان از
خون آلوده باز گردد و این سبب خوشحال شوند گویند اهل آسمان را نیز مغلوب ساختیم بعد از آن نبی عاجز حضرت
عیسی علیه السلام حق تعالی کرمی را بر آنها گمارد و این کرم را ضعف خوانند و آن کرمان در گوشهای
ایشان روند و آن جماعت را در یک شب هلاک سازند و مردمی که از ایشان در کوهها و قلعهها
متحصن باشند شادی کنان بمکانهای خویش باز آیند و بعد از آن حق سبحانه و تعالی
بارانی سخت بارد که روی زمین را از اجساد پلید ایشان پاک سازد و بدریا اندازد و در کتاب
مسالک الممالک مسطور است که واثق عباسی ابن معتصم خواست که تا بر حقیقت سد یاجوج و
ماجوج اطلاع یابد بنابران در سنه دو صد و بیست و هشت ۲۲۸ سلام ترجمان را با پنجاه ۵۰ نفر معه زاد و راحله
تفحص آن فرستاد و او از سامره بارمنیه رفت و از آنجا به بلاد آلان رفت بدربند باکوه
از آنجا پیش ترخان ملک خزر رفت ترخان دلیلان همراه وی گردانید و آن جماعه از ولایت خزر بیست
و شش روز راه رفتند تا بزمینی رسیدند که از آن بوی ناخوش می آید و ده روز دیگر رفتند
تا بسر زمینی رسیدند و کوهی بنظر ایشان آمد و قلعی که جمعی در وی نشسته بودند اما آثار آبادی

در آن موضع اثری ندید و از آنجا نیز بیشتر به بیست و هفت منزل دیگر طی کردند تا بحصنی رسیدند نزدیک آن
که سد یاجوج و ماجوج نسبت به آن شعب است اگرچه بلادش اندک بود اما صحرا و اماکن بسیار داشت و از جمله آن سرزمین جای
بسیار و حصنی بغایت حصین که مستحفظان سد یاجوج و ماجوج در آنجا بودند و همه دین اسلام داشتند
و در مذهب حنفی بودند و زبان عربی و فارسی می دانستند اما از سلطنت خلفای عباسی بی خبر
بودند بهر تقدیر سلام را نزد خود نگهداشتند و بضیافت قیام نمودند روز دیگر برداشته نزدیک
سد بردند سلام کوهی دید و رود دیگر بر آنکوه هیچ قسم گیاه نروییده بود پیش آن و در میان دره
چنان قلعه و سدی بلند آورده بودند که زیاده گنجایش نداشت و حقیقت سد بنوعی که سابق به
تحریر آمد معاینه کرد بعد از ملاحظه عنان مراجعت بطرف خلیفه برتافت و در مدت دو ماه در موضعیکه
تا سمرقند هفت فرسنگ بود باآبادانی رسید و از آنجا براه خراسان بسامره نبغداد باز آمد و مدت
غیبت سلام در آن سفر پرخطر دو سال و چهار ماه بود **افسوس** شهریست در شمال بلاد روم و یکی
از شهرهای او قیانوس است و اصحاب کهف که سبب ایمان آوردن و گریختن آنها در تفاسیر مذکور
و مسطور است از اهل آن ملک بودند و در یقین عدد ایشان اختلاف است و از شهر تا غار ایشان شش
کروه است و در غار بجانب شمال است و آفتاب در آن نتابد و بر در آن غار مسجدیست که دعا در آن مستجاب است
و در شب بالای آن غار نوری عظیم ظاهر شود چنانکه در شهر مرئی میگردد و در تاریخ عباسی مرقوم است
که واثق بن معتصم را داعیه شد که بدستور سد سکندر حال اصحاب کهف و موضع غار معلوم کند
محمد بن طوسی منجم را که از خواص او بود فرستاد محمد مذکور تقریر کرد که رفتیم تا بشهر الیسین که میان عموریه
و رومیه است چند روز از راههای سخت بریدیم و کوههای عظیم پیمودیم تا بصحرای رسیدیم که
در آن کوهی بود مدور که هیچ کوه دیگر پیوسته نبود و خورد بود که قطر دامن آن از هزار گز زیادتی

نداشت و آنها بغایت بلند بود و در دامن آن کوه سوراخی بود در سنگ کنده بحیلت بر بالای کوه
رفتیم آنجا جایی عظیم دیدیم گشاده مانند غاری و عمق بسیار دوری داشت و کشادگی آن چاه قریب دو
صد گز بود و در چاه نظر کردیم از زیر آبی مینمود از کوه نزدیک آن چاه شدیم آن سوراخی بود کشاده
درون رفتیم بقدر بیست صد قدم و در آنجا جایها در سنگ کنده و ستونها از سنگ تراشیده و
ازان جایها بمقدار پنج گز بود که نردبان آنجا می بایست رفت چون خواستیم که برویم نگهبانان مانع
شدند گفتند که ایشان را مبینید بوی آفتی تا سخن آنها التفات نکردیم شمعی گرفته درون شدیم سیزده
شخص را دیدیم خفته و یکی از ایشان کودک امرد بود و بر ایشان جامه بود از جنس گلیم بغایت
پوسیده اما تن ایشان بر جای بود خشک شده دست بر سینه آنها نهاده یم اثر موی و در
آن باقی بود چون بر کشیدیم بر نیامد از انجا برآمده متوجه دار الخلافه شدیم باطلق بلده ایست
بعضی باطل نیز گویند و مردمش بیکدیگر مشفق و مهربان باشند چون متهم بدزدی یا امر
دیگر شوند قدری آهن با آتش گرم کنند و چیزی از انجیل بر خوانند و دو چوب فرو برند و آهن را
با انبوره گرفته بالای آن دو چوب نهند و تهمت زده آن آهن را بردارد و چند قدم برد
بیندازد و بس دست وی را به پارچه بسته کنند اگر او را آبله شده باشد مجرم و گنهگار بود و الا
بی گناه باشد و جماعه دیگر از آنها تهمت زده را دست و پا بسته در آب اندازند اگر به آب فرو رود
گناه ندارد چه آب او را قبول کرده و اگر فرو نرفت گناهکار است که او را قبول نکرد و آن شخص را
ابتر بیر ساسند جابلقا شهریست در نهایت ولایت مغرب اهل آنجا یار از اولاد عاد اند
و عظمت و شگفتی آن شهر از تحریر بیرون نیست اهالی آن مسلمان اند و الله اعلم چون کمیت
قلم در عرصه تحریر کیفیت انها بتشنه وارد نکات مناسب جمالان بساز و سامان

انسب انست که بیان بجانب باب سیم کما وعدناه فی العنوان کتاب هذا المسمی بزبدة الاخبار سطر نوشته آید بعون الله تعالی باب سیم در بیان مساحت تقسیم اربعه زمین که شامل ایشیا و یوروپ و افریکا و امریکا ست مطابق اخبارات انگریزی فقیر ابو محمد حسن شعری بعرض مخادیم میرساند که حکمای فرنگ تمام روی زمین را منقسم به سه قسم که ایشیا و یوروپ و افریکا است کرده بودند و از امریکا که حصه چهارم است واقف نبودند بعد مدتی چون ازین حصه هم ایشان را وقوف دست داد آن را داخل حصص ثلاثه ساخته چهار قسم قرار دادند چنانکه در حصه چهارم نوشته آید الحال با قدری از روی اخبارات آن فرقه بحریه سایلیم تا بر لبیب فطن حقیقت احوال طرفین که متضمن فواید کثیر است واضح شود اگرچه در بعضی مواضع تکرار مطلب اتفاق افتاد لیکن چون آن معنی هم موید اقوال سابقه بود مستحسن نمود بیان حصه اول از حصه های اربعه ایشیا نام بدانکه ابتدا از سرزمین حصه ایشیا است که اول مردمان از انجا بوجود آمده اند و نسبت به سه حصه دیگر کلانست طول این حصه شش هزار و ششصد و شصت کروه است و جاییکه عرض مسافت بسیار دارد از جهار هزار و ششصد و بیست کروه ست اگر ما مطابق اقوال حکمای هنود از سرزمین خط استوا شمار اقلیم کنیم پس اول آنها ملک هندوستانست و درمیان بنگاله و بهار و غیر آن بسیار ملک بود در جانب شمال آن بهوت و تبت و جانب شمال تبت تاتار و طرف شمال بنگاله اندک مایل بغرب مدریجا و نیپال و کشمیر و کابل و جانب شمال بنگاله آشام است که بطرف شرق انجین ست و جانب شمال و شرق چین جاپان نام سه جزایر اند متصل بنگاله جانب جنوب و شرق ملک برهما ست و جانب شرق برهما سیام و سنکن است و جانب غرب هندوستان

فارس است و جانب ملک فارس سرزمین عرب و در جنوب و شرق هند غیر از این جزایر اند که
سوماترا و بیرنیو و دینا پا معروف اند سرحد شرقی آن آسام و ملک برهما است و جانب جنوب
بحر اعظم هندوستان و جانب شمال و غرب دریای سند و جانب شمال آن هم کوهی که هست
از کوه همالا ابتدا برآمده باشد شاخهای درخت تا گاره و گاچار رسیده و در جنوب تا ملک تنگ
رفته طول هندوستان جائیکه زیاده درازی دارد یعنی از کشمیر تا کماری انتهیب یکهزار و هفتصد
و هفتاد و چهار کروه است و پهنای آن جائیکه بسیار پهنا است یعنی از زمین تهر بهت سند
تا کراچین بند یکهزار و ششصد کروه است و کوه کلان در هندوستان همالا است که از
جبال گنگاسس شروع شده تا شمال بلخ میرسد از انجا تا کوه زنگان میرود تا چهار هزار کروه
میرسد و در شرق همین کوه ملک بنگاله را از آسام و چین جدا میکند چنانکه این کوه از همه
کوهها بلند است و بیشتر در زمین امریکا کوه اندس را مردم گمان می برند که بلندترین کوه
ها است لیکن آن چهارده هزار درعه دستی بلند نیست و این کوه از دریای شور نهده
هزار و ششصت درعه دستی بلند است دوم متصل بنارس کوه بندیها جبل سیم
کوه راج محل ابتدای آن از دریای شور در راج محل قرب رود گنگا رسیده باز از جنوب آمده
بکوه تیل نامزد شده چهارم در جنوب هندوستان کوه نلی که از آن صندل و چیزهای
بویا پیدا می شود ماسوای اینها دیگر کوه پاره های خورد اند و رودهای هندوستان
خورد و کلان بسیار اند از رودهای کلان اول گنگا است که از کوه همالا بر می آید و در
میانش گندک و گهاگهرا و تهونا و رهاندا و غیره ملحق می شوند و در هندوستان
یکهزار و ششصد کروه گذر کرده از جانب جنوب کلکته بدریای شور میریزد دوم سند

که از کوه کلان بر آمده با رود ستلج و بیاسا و راوی و چندربا گا بهت و چناب وغیره بکهار گروه
سیلان کرده به بحر هندوستان منتهی می شود سیم دریای برهما از کوه برهما بر آمده در زمین تبت
و آسام گردیده و در کوهستان شمال و شرق بنگاله در آمده جانب هندوستان نزدیک
چاتگام در پدما در آمده بخلیج بنگاله داخل شده غیر ازین رودها مثل جمنا و نربدا و کهوداوری
و کرشنا و چنبل نیز جریان دارد و تقریر شمار مردم هندوستان کسی نکرده لیکن بقیاس
معلوم می شود که ده کرور خواهند بود اصل زبان هند سنسکرت است و زبانهای دیگر ازان
مستخرج و باقسام علوم و انواع فنون کتب آن فرقه مملو و اکثر علوم ازان قبیل اند که به
وقوف و مهارت بران ارتقا بر مدارج مطالب علیا دست می دهد و لیکن بسیار متعسر است
قبل ازین قریب نهصد ۹۰۰ سال گذشته که مسلمانان در اینجا آمده اند که زبان فارسی و خط
و تعلم عربی مروج شده و الفاظ فارسی و عربی بتصرف فصحای آن آمیخته قدری فصاحت
پیدا کرده و در هندوستان تخمینا مع زبان کشمیری و کهاسی چهل زبان باشد و در هندوستان
سه مذهب و آئین مروج اند اول مسلمانان دوم هنود سیم نصاری مذهب منسوب باهل اسلام تمام
رواج یافته و خلاصه کیش و آئین آنها کم آزاری بجمیع اقسام حیوانات و ارتکاب ریاضات
شاقه و تزکیه و تصفیه نفس و تسخیر و انقیاد روحانیات علوی و سفلی و استمداد و اعانت
ازانها و التزام صدقات و خیرات مقرره و تعین ایام و ساعات و تطیر و تفاؤل در امور و مشقت
و تکلیف در اختیار ماکولات و مشروبات و صورت معاش بحد افراط و استماع افسانهای
سلف و اعتقاد مفرط در حق پیشوایان خود است و بعد آن گرونانک در پنجاب مذهب نو
طرح نهاد و گویند سنگ رسومی چند بر آن افزوده رواج داد الحال بانکه سواد

تطیر: فال بد گرفتن ۱۲
تفاؤل: فال نیک گرفتن ۱۲

اعظم هندستان بر دو حصه منقسم میشود شمالی و جنوبی در جانب جنوب شمالی هندستان
گجرات بحر است و رود نربدو جانب غرب شمالی هندستان رودبار سنده و جانب شمالی آن
اقطار کوه همالا و جانب حد شرق آن ملک برهما و جانب رود نربدا و دریای سنده بنام هندستان
نه صوبه است جانب غرب ملک تینگ و جانب شمال رود گنگ یکی ملک متهلا است که آن را ظفر پور
نیز گویند و جانب غربی متهلا لکهنو است جانب جنوبی و غربی آن رود گنگ جانب شمال آن
نیپال است و رودبار کلان گهاگهرا نام از کوه همالا برآمده قریب چپرا شهر با رود گنگ می پیوندد
و رودی دیگر گومتی نام از متصل لکهنو برآمده جانب شرق کاشی یعنی گوپال پور بر رود گنگ
ملحق گشته طرف غربی آن هانس بریلی است که بتصرف افغانان بوده و جانب رود گنگ
بهار است و جانب غربی آن عظیم آباد است که تخمیناً در انجا دو لکهه مردم خواهند بود و در سال
زمین گیا نام از معابد مشهوره هنود است و در آن سواد شخصی مسمی بده بوده او بار شده بود و جانب
غربی کاشی بنارس است که در انجا علم شاستر رواج دارد و جانب جنوبی و غربی و کام
بندیل کهند است در آنجا پرنا نامی جای معدن الماس است جانب شمالی و غربی بندیل کهند متهرا
است بر لب رودبار جمن بعد تصرف مسلمانان شهر اگره یعنی اکبرآباد در آن نزدیکی دار السلطنت
شده و از انجا گذشته شمال رود گنگ دوابه است و از کلان امصار آن ضلع پریاگ و
قنوج و فرخ آباد و علی گده و برج نام ملکی است که زبان روزمره انجا نیز برج گویند و
طرف شمالی مملکت کشمیر است که چار حدش را کوه همالا محاصره کرده است در انجد و ملک
پنجاب است و از شهرهای کلان آن لاهور و امرسر است و جانب جنوبی ملک پنجاب سواد
جیپور است و کلان امصار آن جی نگر و کانپور و لودهیور و جانب غربی راجپوتان و زمین کانیر

میان ریگستان و جورلستان واقع است دیگر امصار نیز دارد و جانب حد شرقی و جنوبی آنملک
مرهته و سندهیه است که حد جنوب غربی آنملک تا گجرات است و شمالی و شرقی آن تا رودبار جمن
دار القرار آن گوالیار و شهر لشکر و آن از آگره ۶۰ شصت کروه دور است و جانب شرق رودبار
سند بهو و ملک سند بسبب حایل بودن ریگستان از راجپوتان علیحده شده است سواد ملک
سند مهو دارای ۳۶۰ سیصد و شصت کروه و پهنا ۱۲۰ یکصد و بیست کروه حیدرآباد دو هستند یکی در ضلع
جنوبی هندستان در تصرف نظام علیخان دوم در ضلعه غربی بر لب دریای سند دار الحکومت
حاکم قندهار فقط و ایضا بدانکه حد شرقی نیپال سواد بوتن است و جانب شمالی و غربی آن
تبت شهر گرکوت و از انجا گذشته در اطراف آن سام بدهو و جنتی و منی پور در تصرف ملک
برهما است و در انجا و اکثر مردم امی و بی علم اند و بعضی عریان می باشند و جانب
جنوبی و غربی ملک بنگاله جگناتهه دیوتا است که اکثر مردم هنود بان معبد سیر و بدیس و بش
معبد آنها آنقدر مردم بسبب بهم نرسیدن آذوقه و خوردن آب شور و بیماریها بنا موافقت
هوا میمیرند که توده توده استخوان از لاشهای مردگان افتاده است و این سفر خیلی تعذر دارد
و برلب دریای شور مندرج است و از انجا گذشته بندر مبئی است و از انجا گذشته مملکت برار
و بیجاپور و سرکار خاندیس و ناگپور و حیدرآباد و سرنگپتن و سریپور است جانب جنوبی
مندرج تلنگ است و از انجا گذشته مهونا و جری کلان که مکان نصرانیست دیگر شهر گوا
که از ۳۰۰ سیصد و چند سال در تحت حکم نصارای پرتگیس آمده در تصرف آنها است و جانب
جنوبی مندرج جزیره سنگلدیپ که اکثر امساندیب نیز گویند طول آن ۲۰۰ دو صد کروه و عرض
یکصد و ده کروه تخمینا در انجا لکهه ۱۰۰۰۰۰ مردم خواهند بود نسبت بدیگر ملکها در انجا مروارید خوب و گران

بهااست می آید و در زمین سراندیب لنکا نام جزیره هست در انجا عفاریت هستند مانند هنود لباس
پوشیده بروش آنها سکونت دارند و جانب غربی سنگلدیب مالدیب و لکدیب است که ساکنان آنجا
مسلمان اند از انجا خرمهره می آید و جانب شمال آنجزایر دیگر است و از طرف شمالی و جنوبی
هندستان تبت است و از انجا گذشته ملک تاتار است که بسیار کلان مملکتی است البته سه قسم
منقسم میشود یکقسم حکام علیحده دارد یک قسم در تصرف بادشاه چین حصه سیم زیر حکام
متفرقه دارد و از جانب غرب با یوروپ اتصال دارد در میانه دریای شور است که تنگ
بسته است جهاز نمیرود در تاتار اکثر مردم مسلمان اند بسیار زبانهاد اند و مردم آنجا
از سگان ارابه ها و گردون میرانند و جانب شمالی و شرقی چین است طول آن سرزمین
پانصد و هفتاد کروه و عرض چهار صد و چهل و دو کروه جانب شرق و جنوب چین دریای
شور است و جانب شمال چین چهار صد کروه دیواری محکم بطریق قلعه برای محافظت کشیده
اند جانب غرب آن تبت است به قیاس معلوم میشود که نسبت تمام روی زمین در چین کثرت
مردمان واقع است هرچند سواد چین نسبت بهندستان کمتر است لیکن بکثرت مردم
و وفور آبادی از هند کلان تر شده تخمینا در هژده کرور مردم خواهند بود و از چهار هزار
سال بلکه زیاده سلطنت آنجا برقرار است و آنها بزرگان و سلف خود را میپرستند از دیوان
هنود خبر ندارند در زبان آنها عرب و حرکت کمتر است و بیگانه مردم را الشهر خود آمدن
نمی دهند آلات لشکر آنها نهایت کم زور است اکثر از چهار طرف شکست خورده آمده اند
چند نسل پادشاهان بعضی ملک تا نها بزور گرفتند و انتزاع کرده تا حال همان ملک از دست آنها
نمیتوانند گرفت و چینیان خورد چشم میباشند بنابراین از مردمان دیگر ممتاز اند و علم

انهارا افکار و نگر از بسیار است تنزل فتی را در میان انها اعتباری نیست فقط علم را اعتبار است و
مطبع خانها که کتابها در آن منطبع کنند بسیار است و کتب علوم بسیار بعضی جزایر نیز در تصرف
انهاست در جانب خط استوا تا بو جاپان و چهار پنج بلاد دیگر فاما تنگن و چند بلاد دیگر در تصرف
بادشاه تنگن است و انها هم مذهبی دارند و خط انها نزدیک با خط چینیان است و غربی کام بوج
سیام نام ملکی کلان است و نیز شرقی ملک بنگاله ملک برهما است مسافت آن زمین در
طول یکهزار گروه و در عرض ششصد گروه بقیاس می آید که ساکنین آنجا یک و نیم کرور مردم
خواهند بود نسبت بسابقه الحال غلبه انها زیاده شده است آنسر زمین مشتمل بر چند ملک است که
کلانترین همه پیگو است زبان روزمره انها مطابق چینیان است پادشاه آنجا بر رعایا بسیار
ظلم میکند دار السلطنت آن امرپوره که جانب شرق چاتگام واقع است وارا وتی نام رودبار
برابر گنگا در انجا است فاما ملک بلوچستان که جنوبی آن بحر سند است و غربی آن پارس و شمالی
آن کابل نیز زمین آن طولا یازده صد گروه و عرضا سیصد و پنجاه گروه در آن زمین هیچ رودبار
کلان نیست بلوچان بسیار درآور و تنومند می باشند چند سرگروه و سردار دارند اکثر خوراک
انها گوشت گاو میش اند و در انجا انگوزه پیدا می شود و میوه درختان انجا قابل تعریف است
چون همه مسلمانان متعصبند و بغیر مسلمانان و حاجیان کسی درمیان انها رفتن نمی توانند و
ملک کابل جانب شمالی بلوچستان واقع شده شمالی کابل قطار کوهستان همالا است و غربی
آن قندهار جنوبی هرات فاما ملک پارس طولش یکهزار و یکصد گروه عرضش هشتصد و هشتاد
گروه پارسیان اول حال در سنه بیست هجری بهدایت خلیفه ثانی رضی الله عنه بشرف
اسلام مشرف شده بودند فاما ملک عرب در حد جنوبی و غربی پارس است جانب شرق عرب

غرب خلیج پارس است و رودبار فرات و غرب و جنوب آن دریای شور عربستان است و جانب شمال آن بحر
هندستان تا دریای شور میانه زمین است و آن زمین طول یکهزار و صد کروه و عرض یکهزار
کروه دارد همه مردم آنجا یکفرقه مسلمان اند زبان آنها عربیست که افصح لغات بنی آدم است و در دیگر
ممالک نیز رواج دارد که استعمال آن زبان و تکلم بآن لسان موجب هنروری و شرف است
امروز سرزمین عرب مطاف جمیع عالم و قبله‌گاه بنی آدم است مردم عرب نسبت بساکنان ربع
مسکون در علم و فضل و مهمانداری و سخاوت و شجاعت و غیرت و جوانمردی ممتاز اند الحمد
از سرزمین ترکان از حصه آسیا نوشته می آید که درین سرزمین اکثری از اعظم امور بمنصه ظهور
آمده چون وجود آدم ابو البشر و بنای سفینه نوح علیهم السلام که از اقطار کوهستان همالایا بالای
قلعه کوهی جودی نام از کشتی فرود آمده و ظهور اکثر انبیا و اقامت حضرت عیسی روح الله
علی نبینا و علیه السلام سی و سه سال از رود بارسندان بمسافت یکهزار و سیصد و هفده
کروه جانب غرب واقع شده در انحدود شهر بابلست که در زمان سابق آنقدر شهر عظیم بوده
که بادشاهی بحیله اسب یا آن را تسخیر کرده داخل شهر مردمان شهر بعد سه روز خبر یافتند و شهر
اورشلیم و کنعان نیز هست و ارمان نیز از ان طرف است و باینطرف جزایر بسیار اند منقسم بسه قسم اول
که جزیره سوماتره و جاوا و ملکا و سیلی و بلبیس و بهلی و بین و برتافا ماسوماتره هشتصد و سی کروه
دراز و یکصد و هفتاد و پنج کروه پهنا دارد در تصرف انگلند یافت و ساکنانش بعضی قسم
و بعضی مسلمان و بعضی کسی نمی پرستند و تا بو جاوه که پانصد و شصت کروه دراز
و پهنا دو هشت کروه پهنا دارد و شهر آن باتی نیبار است در آنجا مسلمانان اند و بعضی
مردم چین نیز هستند و مدور نیز جزیره کلانست که طول آن یکصد و هفتاد و پنج کروه و

پنجاه کروه در زمان سابقه مردم هنود در آن بودند چنانکه بتخانه های عظیم و بتان بسیار در انجا
موجود اند اما چون در تصرف مسلمانان آمده الحال در انجا اسلام مروج است و جزیره تاپوبرنی
هشتصد کروه دراز و پانصد کروه پهنا دارد و مردمان آنجا سیاه فام همه یکفرقه مسلمانان اند
و جزیره مانیلا در تصرف اهل سپانیا و پنج شش جزیره دیگر که سیلی و بنس از انجمله اند و تاپو منگلا
و پنج شش جزیره دیگر که اکثر اهل چین در انجا هستند قاعده چینیان آنست که زنان آنها از
شهر چین در بیگانه ملک نمیروند و مردم چین از ملکهای دیگر زن میگیرند لهذا اینهمه جزایر از
مردم چین معمور است دیگر جزیره نوهند که درازی آن دو هزار و چار صد و سی کروه و پهنا
یکهزار و هفتصد کروه و آن جزیره تا سنه یکهزار و هفت صد عیسوی ظاهر نبود و بعد آن معلوم شده
در این اثنا کپتان کوک صاحب آن زمین را در تصرف انگلندیان در آورد و در آن سواد شهر که
بنا کرده اند که روز بروز آبادان میشود و در آن نزدیکی جزیره بهاند یمن است طول آن
یکصد و چهل کروه و عرض یکصد کروه و جزیره تا بواکه طول آن یکهزار و پنجاه و شش کروه
و عرض یکصد و هفتاد و شش کروه و در اطراف اربعه آن جزایر خورد بسیار خوش آب و
آبادان قابل زراعت و جزیره ساگر نیز است که حقیقت آن بخوبی معلوم نشده و از طرف
شرق آن چهار صد کروه دور از دنیای نو چند جزیره است که . . . .
حقیقت آنها تا حال مفصل چنانکه باید دریافت نشده و نیز طرف شرقی آن جهاک نام
جزیره هست مردمان آنجا تیر اندازی کامل اند و طرف جنوبی و شرقی آن بفاصله سیصد
نیا و جیلند دو جزیره اند مسافت آنها پانصد و سی کروه و دیگر جزایر متفرقه در بحر عظیم اند مثل
تابو تا پولو وان و کارولین و سانجه که از جمله [illegible] کپتان کوک صاحب حقیقت آنها

معلوم شده ونیشکر دراز تر از روی زمین در انجا هست واین کپتان کوک صاحب شد که تمام روی زمین را گردیده در انحوالی ده جزیرها و دیهی بمرد دیگر جزیره مارکیا جانب شرق بمسافت چهار صد گروه دیگر جزیره سوسیتی بقدر هفتاد بلاد است در انجا انصاری مدفنه بت پرستان انجا رایکجا خود آورند وبغیر ازین نیز جزایر بسیار اند قدری بانتخاب بتحریر رسیده که فایده متعدیه بران مترتب نبود

در بیان حصه دوم از حصص اربعه یوروب

الحال از حصه دوم زمین که یوروبست آغاز می شود اول طرف آسیا زمین آباد شده بعد آن یوروب هر قدر مردم در حصه آسیا اند نسبت بآن ثلثی در یوروب خواهند بود سرزمین یوروب جانب غرب آسیا است مابین این دو سواد هیچ دریا حایل نیست بنابرین حد غربی دریای شور اتلانتک شرقی یوروبست جانب شمالی یوروب دریای شور یخ بسته است جانب غربی دریای شور اتلانتک واقع بانجهت از سرزمین امریکا جدا گشته جانب جنوبی دریای شور میانه زمین بانجهت از زمین حصه افریکا متفرق شده شمار مردم انجا بقیاس پانزده کرور است پیشتر در یوروب آفتاب و ماهتاب و دیوانرا می پرستیدند مذهب پاپا که پادشاه پرستی بنوعی است نیز رواج داشت الحال بعضی بشرف اسلام مشرف شده اند و بعضی عیسوی گشته و بعضی بر طریقه مذکوره وغیره هستند و در یوروب دریای شور مداخلت دارد که سبب منافع ساکنین است یکی بحر میانه زمین که یکهزار و هشتصد و شصت ۸۶۰ گروه طول دارد همین بحر سرزمین یوروب را از زمین افریکا جدا می سازد دوم بحر بالتیک سیوم بحر سفید که دران اکثر جزایر اند و جهاز در جانب شمال یوروب نمیرود که آب بر آب مثل کوه یخ بسته مدام روانست چنین که بجهاز رسد بسنگ لطمه لشکنند و در یوروب الپ نام کوهی است از همه کوههای آنجا بلند تر که ده هزار و پانصد ذرع ارتفاع دارد و دیگر

بود و شکوه میانه در سرزمین یوروب چهارده سلطنت بیاندازانجمله سلطنت اول آنست که روم ایلی
گویند دوم انگلند سیم روس که طرف شمالی وجنوبی یوروب واقعست چهارم فرانسیس که قریب
انگلند است پنجم اسپین یا ششم بلجیس که از صد سال وچندی مستقل شده هفتم پروشیا هشتم نیدر
لند نهم سویڈن دهم دنمارک یازدهم پرتگال دوازدهم سویٹزرلنڈ سیزدهم سواد خوردهای
جرمنی چهاردهم اٹالی مملکت ترکان سوای ملکهائیکه در افریکا وغیره دیگر تصرف آنها است در
زمین یوروب اینقدر واقعست وآن طولا هشتصد کروه وعرضا ششصد کروه تا الی آن
دریای شور کسپین جنوبی دریای شور میانه زمین غربی ولایت استریا است چندین شهر
کلان در انجا هست واز ممالک دیگر نیز در انسرزمین بقدر هفت صوبه یافته میشود این همه ملک
از یانصد وهفتاد وپنج در تصرف ترکان یعنی سلاطین علیه عثمانیه آمده ودر ترکستان دین
محمدی رواج بسیار هست مگر نصفی رعایا عیسوی ملت اند ومفتیان شهر کستنتنوپل یعنی
قسطنطنیه که باستنبول شهرت دارد اکابران دین مسلمانان اند ودر سنه یکهزار وچارصد و
پنجاه وسه عیسوی که موافق هشتصد وهفتاد وپنج هجری است واز لفظ بلدهٔ طیبه تاریخ است
این شهر عظیم بتصرف رومیان درآمد در شهر استنبول اکثر درویش وفقرا وخداپرستان و
علمای ربانی بود وباش دارند وبه عظمت آنشهر بر روی زمین نظیر نیست بادشاه انجارا
خوندگار وقیصر وسلطان نامند فرمانروای آنمملکت یکی است اگر زر ومال رعایا بتاراج برد قدرت
دارد لیکن خلاف دین داری نمیکند قضات بادین ودیانت فیصله قضایا موافق شریعت
غرا وتعلیم انواع علوم میکنند اما مدارس علم بها ندارند اگرچه ممالک بزرگ ووسیع وزرخیز
وغایت عظمت ونهایت ابهت وعساکر ولشکر بیحد وبیشمار وخزاین ودفاین بسیار دارند لیکن

بطرف تعلیم کم مایلند و بسپاه گری و لشکرکشی مشغول می باشند با فوج ملوک اطراف بخوبی جنگ
کردن می توانند و جهازات جنگی هم بسیار دارند حاصل تمامی اینملک مبلغ چهل کرور و پنجاه لکهه
روپیه می باشد و در شهر قسطنطنیه بقدر بیست لکهه مردم اند با نصد و پنجاه محکمه قضات
شش صد مسجد جامع کلان و دو قیصریه یکی در محله مماس دیگر در محله سلاد واقع است هفت
دروازه دارد از هر دروازه تا دولتخانه قیصری شش کروه است و در شهر دیگر بقدر سه لکهه
مردم بلکه زیاده اند جانب شمالی و غربی هویدا نامی شهر کلان جای تجارت است که سوداگران
آمد و شد دارند و در آنجا یک لکهه و هفتاد هزار مردم خواهند بود و شهر نفاگر بیشتر شهر کلان بوده
الحال زیاده از پنجاه هزار مردم در آنجا نیستند و در شهر سانونی نیز شصت هزار خواهند بود و دیگر
چندین ملک خورد و کلان و اطراف دیگر از نکاله دهات و هنروری و بپیشه تجارت غیر از
قوم ترکان در دیگر اشخاص مروج است از دریاهای آنجا دو سه دریا کلانست و چند کوه بزرگ
هم دارد که حقیقت آنکوهها در کتب کرنگان بعظمت بیان کرده اند جزایر آنجا تا یکصد جزیره خواهد
بود ملک انگلند منقسم بچهار قسم است اول انگلند دار السلطنت آن لندن دوم ایرلند
دار السلطنت آن دولین سیوم اسکاتلند دار السلطنت آن ادنبره چهارم ویلین مسافت جزیره
یا بو انگلند پانصد و ده کروه طول دارد جانب شرقیش فرانسیس و انجزایر از هندستان بفاصله
چهارده هزار کروه بسمت مغرب شمالی واقع اند اگر جهاز شب و روز بلا تعطیل رود در شش ماه بکلکته
بلندن میرسد و الحال جهازات دخانی اختراع یافته جهاز در چهل و پنج روز هم بکلکته میرسد آیت
امریکا یعنی دنیای نو از ولایت انگلستان بمسافت سه هزار میل دور است در سنه ... خطی از ولا
امریکا از ره انگلستان و مصر بلد یابیه رسیده چون حسابه کردند از ابتدای روانگی تا رسیدن

بود یانه دو ماه و هشت روز گذشته از دو صد و پنجاه کروه فی یوم زیاده تر ڈاک جهاز رفته ظاهر است
بر باد سبک سیر پیشی گرفته این جزایر مرقوم الصدر بتصرف ملکه انگلستانست بالفعل موسوم به
وکتوریه است پنجاه سال قبل از تولد حضرت مسیح علی نبینا و علیه الصلوة والسلام این جزیره را قیصر
روم متصرف گشت قبل ازان ساکنان آنجا از علم و هنر بوجهی واقف نبودند و اوقات بکاهلی
و خوردن گوشت و شکار ماهی و پوشش از پوست جانوران پشم دار کردن صرف مینمودند بر
کنار چشمهها و آبها و آن که جائی قابل چرای مواشی می بود خانهها از خس و برگ درختان میکردند
و مویهای دراز عقب سر میگذاشتند و پرستش آفتاب و ماهتاب و رعد و برق و انواع بتان
میکردند آدمی را قتل کرده قربانی میگذرانیدند و دزدی و سیاه روئی و بیرحمی و بیوفائی و بد
اطواری پیشه ایشان بود ملخص کلام آنکه تا چهار صد انگلند بتصرف رومیان ماند بعد از آن
بسبب حادثات زمانه رومیان از انگلند کناره گرفته بروم رفتند لیکن از صحبت رومیان
و ضوابط و روابط و انتظام ملک داری آنها مردم انگلند ملکه سیاست و تمدن بهم رسانیده و
آراستگی تمام یافتند در سنه ششصد مسیحی دین عیسوی در انگلند رسید باین وجه که قسیسان
و راهبان و پادریان چند نفر از روم نزد پادشاه انگلند آمده و دلالت بدین مسیحی کردند او در جواب
گفت که دین قدیم آبا و اجداد چسان گذارم و بدون اثبات دلایل عقلی باین دین جدید چگونه رو
آرم اما چون مطلب شما خیرخواهی است زحمت و مشقت آمدن کشیده بدور ملک ما سکونت ورزید
و مواجب و مشاهره بمدعای خاطر بدهیا نا اگر کسی میل بمذهب آئین شما کند از طرف ما
مزاحمتی نیست اما پادشاه مذکور پیش از چند سال ازین مقدمه دختر پادشاه فرانسیس که متقلد
قلاده ملت عیسوی بوده در عقد ازدواج کشیده بود آخر الامر باغوای زوجه خود

که کیش خود را بمحاسن تأویلات در نظر پادشاه جلوه می داد رغبت بآئین مسیحی کرده اصطباغ یافت
بود در کوچه و بازار لندن منادی داده که هر کس بدین عیسوی گراید مورد انعامات است رعایای
لندن بملاحظه این امر همه بکفر فرقه عیسوی شدند و ضوابط دین و ملت و روابط ملک و دولت بر قوانین
عقلی نهاده باختراع آئین حکمت عملی انتظام بلاد دادند بنا علی روز بروز ثروت و شوکت بهم آوردند
و ملکه تهذیب اخلاق بجائی رسانیدند که آئین خود را بملایمت و انصاف در افکار و اذهان عالمیان
قرار دادند بعد از آن پادشاه اسکاتلند دختر پادشاه انگلند بعقد آورده پسرش در سنه [1600] یکهزار
و ششصد بواسطه نبیره بودن در هر دو ملک پادشاه بوده هر دو سلطنت یکی شدند مردم انگلند
و ایرلند یک کرور و شصت لکهه بحساب آمده اند بهمین حساب که در یک کروه مربع مسافت زمین
دو صد و بیست [220] و دو نفر بود و باش کردن میتوانند و سرزمین ویلس از ششصد سال بتصرف
انگلند یا لیست زبان آنها زبان اهل انگلند تفاوت بسیار دارد اسکاتلند نیز با انگلند یکی شد
چنانکه در صدر مذکور است و در سرزمین انگلند شهر کلان لندنست که در انجا تخمینا چهارده لکهه
مردم بود و باش دارند و در شهر دیگر سوای یک لکهه نخواهند بود و در میان دار السلطنت لندن
دریای شیرین تیمس نام جاریست در نفس شهر شش پل کلان عظیم الشانست که جهازات از زیر آن
بخوبی میگذرند از جمله آنها حقیقت یک پل بتحریر میرسد باقی را بران قیاس باید کرد و آن نه [9]
طاق است وسعت یکطاق هشتاد دست و ارتفاع بیست و نه [29] دست و پایه او سیزده [13] دست
و راه مرور بالای آن برای آمد و رفت کوچ و بگهی و ارابه ها عرضا بیست و نه دست و هر دو
طرف آن جهة مرور پیادگان چهار چهار دست ساخته اند و این پل باین استحکام بخرج یک کرور
روپیه تیار شده و این نهر تیمس از لندن [illegible]صد کروه و کسان کروه بدریای شور میریزد و هوای

انگلستان سرد است وبقیاس معلوم میشود که نسبت بکشمیر جلد لظیر در سردی یکدرجه زیاده است در
سرما دریاهای انجا و تالاب و حوض یخ می بندد و مردمان دچار پایان وگاڑی و بگهی بران یخ
میگذرند و اصلاً نمی شکند و برف خوب می بارد و اشجار را که بکشمیری الوشین میگویند بر درختان
می بندد و از ماه کاتک تا ماگ موسم سردی آنجا است مگر گاه گاه و جهت هم ابر و میشود و از
ابتدای بیساکه بهار است و شگوفه و سبزه و سبزینه و صحراها مخمل زمرد و قالین ابریشمی
متلون الالوان میکند و مانند هندوستان برسکال و اندهیری و آندهی و چهکر ندارد بلکه بعید و
روز گاهگاه باران می بارد و اراضی انجا بسبب زیاد دارد و گندم و جو و آلو و بقولات از هر قسم
و بکثرت در انجا می شود و مصالح حاره گرم مثل دارچینی و فلفل و غیره و جوار کلان و برنج و خربوزه و
هندوانه و لیمو و اناناس و انبه و کیله نمیشود لیکن آنقدر در جهازات میرسد که بکثرت پیدا
می آید و آنچه بغایت نزاکت و لطافت قابل نقل نیست مثل انبه و خربوزه و اناناس آن را اہل
صاحب هوس بطرز حکمت در مکان گرم میرسانند که مکانی وسیع از چهار طرف فرش و سقف از
شیشه ها چنان استوار میکنند که هوای سرد دران نرسد اما تابش آفتاب بوساطت شیشه ها می
افتد و طرف شمال و زیر آن گلخن میگذارند و در زیادتی و کمی گرمی رعایت فصول موافق عمل
می آرند یا بصورت هر قسم میوه نو پخته و شیرین میشود که از ملکهای دیگر لذیذتر میباشد
و بعضی گل که در آن ملک نیست هم بهمین روش بهم میرسانند و بغیر ازین میوه های خودرو در باغات
و میدانها و درختهای پیوندی از هر قسم بسیار است و از نوادر گلها باغات امرا و تکیه های فقرا
آراسته می باشد و گلاب انجا بسیارها است و الوان مختلف دارد چون رنگ معروف و گلنار
و سفید و زرد با نکهت موفور تا ماهها دوام میکند تا مدتها گل میکنند و سوسن و نرگس و دیگر

اقسام ریاحین نیز دارد و گلهای جنگلی انگلستان نیز نهایت خوشبو و زیبا می‌باشند برای گلها اینجا این
آب و هوای آنجا موافق است که هر گاه گلهای ممالک دیگر در انجا رسند از ملک خود بهتر بالیده
شوند و بغیر نهر تمیس چند جوی خورد هم دارد و نهر کلان سیورن جانب غربی انگلستان یکصد و سی
کروه متصل برستل بدریای شور میریزد و نهر همبر تا نود کروه سیلان دارد و در شهر لندن هشت
کوچه است که هر یکی نام علیحده دارد و زیر زمین برای گل ولای و آب مستعمل بدر روها بطریق محمود
ساخته اند که بدریا میریزد و علاوه بران برای صفای کوچه‌ها هشتصد ارابه است بر هر ارابه
دو کس مقرر که تمام روز در کوچه‌ها میگردند و خس و خاشاک برداشته در ارابه نهاده بدریا می
اندازند و در بازارها چندین چوک است که در اطراف آن امکنه عالی و در میان باغ پر نقش و نگار
مرتب شده و جز آن یک لکهه و شصت هزار مکان پخته و سنگین و رنگین چهار پنج طبقه دارد اکثر آنها
بسیار گشاده چنانکه تخمیناً بیست گاڑی در آن میتواند رفت در وسط بازار از سنگهای
کرد و کلان برای آمد و رفت گاڑیها درست کرده و بر کنار آن دو طرف از سنگهای مربع
بکمال وسعت و خوبی ساخته از وسط که جهت عبور گاڑی است اندک مرتفع تر کرده و دکانهای آنها
سامان تجمل مالامال و از کثرت تحایف بمثال دروازه‌های دکان همگی از شیشه‌های حلبی بطرز
بار آستگی تمام در اندرون دکان اجناس مثل جواهرات و ظروف و اوانی طلا و نقره و چند
بسیار نفیس و دیبا و پارچه‌های ابریشمی مختلف الالوان و بادله و کمخاب و زربفت و نبات و بات
و چیت و جهاڑهای بلورین نما بهر رنگ برهم چیده که بملاحظه آن رهروان محظوظ شوند در نفس
شهر شش محل کلان پادشاهی است و چهار صد کلیسا یعنی گرجا که بعضی از آن نهایت پر تکلف اند
از انجمله یک کلیسا است که طول آن یکصد و ... دست و ارتفاع آن از زمین تا گنبد دو صد و ...

شت فرشِ تمامِ آن از سنگِ مرمر است آنها مکانِ جشنِ پادشاهی و مکانِ صدرِ عدالت
و مکانِ خزانه و ڈاک خانه و مکانِ تربیتِ منشیان که در آن نوادرِ روی زمین نهاده اند دیگر سه هزار
مکتب خانهٔ نامی و دوازده مدرسهٔ کلان که برای طلبه خوراک و پوشاک از خزانه مقرر است و چهار مدرسهٔ
پادشاهی علیحده و چهارده مدرسهٔ دیگر فقهٔ عیسوی و هجده مکانِ کلان پر از کتب و پنجاه و یک
مکان برای جلوسِ صاحبان و نوزده مکان برای محبوسان و چهل و هشت مکان دواخانه و
دار الشفا که در انجا دوا مفت بغربا داده میشود و هجده مهمان سرا که مفلسانِ پیر و ضعیف و دست و پا
شکسته که در جنگها صدمه ها برداشته اند در انجا میگذرانند و خوراک و پوشاک ضروریه بطور سالانه
می یابند و جز آن مکانات دیگر هم هست که کور و کر یتیم و بیوه زن و مرد بدیست و با خوراک و
پوشاک می یابند و دار الخیرات دیگر هم هست که در تمامی آنها زیاده از سه کرور روپیه در سال
بمصرف میرسد و ساکنانِ لندن از چهارده لکهه زیاده تر نوشته اند در سالی یک لکهه
و شصت هزار نرگاو و یک لکهه و شصت و شش هزار گوسفند و مرغ و بط و غیره جانوران
بیشمار فروخته می شوند و ترکاری و سبزی در سال بقیمت ده لکهه روپیه بمصرف میرسد اما
چون وفورِ مردم است اجناس بسیار گرانبها است که برنج فی روپیه پنج شش آثار افیون آثار
از پنجاه تا شصت روپیه و ابریشم هم بهمین قیمت و مرچ سرخ فی آثار هشت روپیه و تمر هندی
فی آثار دو روپیه زردچوب فی آثار دوازده روپیه و اناناس و خربوزه و تربوز و هر یک به نیم
اشرفی فروخته میشود اما بسیار تر و لذیذ تر از هند است و کالهای مس در زیر زمین نصب
کرده اند که تا آن آبِ شیرین بخانه ها میرسانند و هر شب زیاده تر و خوبتر از شبِ دیوالی که هندوان
در هندستان میکنند روشنائی و چراغان در لندن میشود که امرا و بزرگان بعیر مشعل

و چراغ ولین تن بر گاڑی و بگهی و کوچ سوار و پیاده در کوچه ها آمد و رفت میکنند و اینچراغان
بر شاه راه و برزن ها و بیرونِ شهر تا مسافتِ دو کروه از سرِ شام تا طلوعِ صبحِ صادق بکمالِ زرق و
برق میماند در اوایل پیه و تیل سیاه در چراغ ها میسوختند اما درین ایام بعوض روغن سیاه
گاس می سوزانند و گاس چیزیست در خرچ نهایت کم و در روشنائی زیاده بمنزله مهتاب
مسئله آتشبازی و اجرای ساختن آن بسیار خیریست و اخراجات اینقدر چراغان فی یوم و
رسانیدن آب در هر خانه مبلغی بسیار و گرامندی طلبد لیکن آن بحکم پارلمنت بر ذمه رعایا است
باینقاعده که هر که از راه میرود و چیزی موجب آئین و قرار داد بآنها می دهد لهذا تخفیفی در
خرجِ رعایای آنجا میشود و الا فلا و حساب ماه های ایشان شمسی است و اسامی شهور انگریزی
انگلیسی که در میان آنها متعارف و مروج است اینست که مارچ سی و یک یوم است و اپریل
سی یوم مئی سی و یک یوم جون سی یوم و جولائی سی و یک یوم و اگست نیز سی و یک
یوم و ستمبر سی یوم و اکتوبر سی و یک یوم و نوامبر سی یوم و دسمبر سی و یک یوم و جنوری
سی و یک یوم فروری بیست و هشت یوم سه سال باینقاعده اعتبار کنند و در سال
چهارم همان کسر ربع زایده را یک روز تمام گرفته در آخر فروری افزایند و بیست و نه
گیرند و آن روز کبیسه و قاعده دریافت کبیسه اینست که سنه عیسوی را بر چهار تقسیم نمایند
اگر خارج القسمت صحیح بلا کسر باشد آن سنه را سال کبیسه دانند اگر یک باقی ماند سال اول
از سنه سال بلا کبیسه بود اگر دو ماند سال دوم اگر سه ماند سال سیم و چون مسیحها این تاریخ
از زمان ولادت حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام گرفته اند لهذا تاریخ
عیسوی نیز گویند و از آبادی ایرلند و انگلند دریافت شد که مثلا از صد بیست و پنج خانه

زراعت و کشت کار میکنند و چهل و پنج خانه تجارت و صنعت و دستکاری و بیست خانه فقیر و
معلم و طبیب و سپاهی صاحب معاش اند و صاحب خانمانان در لندن و تمامی مملکت انگلنڈ در تمام
چهل لکهه خانه اند از جمله آن یک لکهه چندان دولتمند اند که در کل عالم دولتمندی مثل آنها کمتر است
و آنها زمینداران توانگر اند که آمدنی سالیانهٔ آنها زیاده از دخل سلطنت خورد است و صرافان
متمول و دولتمند که بادشاهان فرنگستان و حکام امریکا کرورها روپیه بقرض می دهند و
تجارات آنها در تمام عالم بتجارت میروند و اهل حرفه مایه دار که از سرمایهٔ آن هزارها آدمی
صورت معاش دارند شامل آن گروه اند دیگر متوسطین در تمول که آنها نیز سامان دولت
و حشمت فراخور حال دارند پنج لک خانه اند و باقی سی و چهار لکهه در مرتبهٔ ادنی و صنعت
و تجارت آن ملک نیز مختصرا در بیان نمی آید و آن اینکه در انگلنڈ هر سال یکصد و چهارده کرور
یعنی یک ارب و چهارده کرور روپیه از دستکاری تیار میشود و بدین تفصیل کهانچه و پارچه های
رنگارنگ بیست و نه کرور از پشم و نبات و بٹو و مخمل وغیره مختلف الالوان سی و شش کرور
و سایر سامان مثل صنادیق و ساز اسپ و کفش وغیره پانزده کرور و از آهن و فولاد
و برنج نیز پانزده کرور و پارچه های ابریشمی پانزده کرور و زیور آلات سیم و زر و ظروف
نقره و طلا و چینی و شیشه آلات و کاغذ وغیره از یک کرور گرفته تا چهار کرور روپیه تیار میشود
اینهمه صنایع را پانزده لکهه و هشتاد هزار آدمی تیار میکنند در انگلنڈ بخلاف ممالک دیگر
یک نفر باعانت آلات و اسباب و اوزار کار هزار آدمی میکند مثلا پنبه پارچه صاف
نمودن و پنبه دستکاری و ندافی کردن و تار کشیدن و بافتن و تهان ها طویل و عریض
ساختن و مانند آن بوسیلهٔ یک آلت که کل مهمات مرتب میشود و هر یکی بموقع خبرگیرا است

مخصوص بیک کار است و دیگری و را دخل ندارد تا آنکه هر یکی در فن خود محاوره پیدا میکند و مشاق

میشود و مردمان آنجا در هر ملک بتجارت میروند و خبرهای لابدی را می برند چنانکه از سمت افریکا یعنی

دنیای نو تماکو و برنج مهین و اعلی و سن و پتو و آهن و دهونا و کهاد و شکر و شراب و پنبه و قهوه

و زنجبیل و فلفل سیاه و سرخ و مهاگنی که امرا از ان کرسی ها میسازند و صمغ و اقسام ادویات وغیره می آرند

و از ملک افریکا طلا و عاج و صمغ وغیره می آید و از هندستان و چین ابریشم و مصالح حاره و چای خطای

و سایر ادویات و اجزای رنگ دادن و ابریشم و پنبه و شوره و پشمینه کشمیری و ململ می آرند و از

ممالک محروسه یوروپ فرنگستان اقسام شراب و میوه ها و بعضی اجناس فرحت می آرند و بعوض

آن از صنایعی که در انگلنڈ تیار میشود خریده بممالک دیگر میبرند و حاصل انگلنڈ باین نگ است که

در سنه [۱۸۱۳] یکهزار و هشتصد و سیزده عیسوی پنجاه و پنج کرور و هفتاد و شش [۶۱۰۰۷۰] لکهه و ده هزار روپیه محصول

اجناس در تحت ضبط در آمد و نیز معلوم باد که در سنه [۱۸۳۱] یکهزار و هشتصد و سی و یک عیسوی در آباد

کرمت برٹین مطابق تیمار دو کرور و سیزده لکهه و سی هزار و هشتصد و دو نفر بشمار آمده بودند و اگر

اینهمه چهار کرور و پنجاه و هفت لکهه و هفتاد و پنجهزار را که باینطرف دریای شور و جزایر ساکن اند و

رعیت انگریز اند نیز جمع کنیم این شش کرور و هفتاد و دو لکهه و پنجهزار و هشتصد نفر میشود که رعیت خاص

پادشاه انگریز اند و درینچند سال مملکت پنجاب نیز افزوده که لفظ اقتدار قوی صاحبان انگریز

از تاریخ آن خبر میدهد و آن سنه یکهزار و دو صد و شصت و دو هجری است الحال بدان که در

سایر ممالک آنچه پادشاه کند همان قانون و دستور العمل کار داران است در انگلنڈ بر عکس است

که پادشاه خلاف قانون و آئین حکم نمیکند و هم در باری در انجا است نام آنها پارلمنٹ است تا وقتیکه

امر پادشاه با حکم آنها مطابق نباشد داخل قانون ملکی نمیگیرد و پادشاه را بهر صورت اختیار است

وارسال افواج بری وبحری وحکم صلح ونزاع وموقوف کردن مصلحان مجلس پارلمنٹ ومعزولی
آنها لیکن بغیر از سررشته وقانون کسی را کشتن نمی تواند وسوای تجویز مجلسیان وکونسل ومصلاح
وقانون آنها هیچکس اجرای قانون جدید نمیکنند واز رعایای مملکت خراج گرفتن قدرت ندارد
وبرای مشوره مجلسیان فیصله مقدمات وبحالی وموقوفی هر امر وانتظام قوانین سلطنت
مقرر است چنانکه کپتان جونا تهان اسکات نوشته که برای مصارف خاص پادشاه در سال یک
۲۰۲۰۰۰۰۰۰
کرور وبست لکهه روپیه مقرر است سوای آن مال واجبی از ممالک محروسه بضبط می آید برای
ضبط وربط ملک ومشاهره سپاهیان ومصرف سلطنت بخرج میرود وبقیه داخل خزانه میشود
وپادشاه بغیر تجویز مشیران ومصلحان کونسل یعنی پارلمنٹ زیاده از وجه مقرره مذکور الصدر
بمصرف نتواند رسانید در وقت مهم جنگ وروداد فتنه هر قدر خرج سپاه وضروریات
جهازات جنگی حاجت افتد از رعایا بنحوی تحصیل میکنند که هیچ تکلیف وآزار بآنها نرسد چنانچه
در سنه ۱۷۹۲ع مطابق سنه ۱۲۰۶ هجری علی صاحبها السلام که انگریزان را با فرانسیسان جنگ وهی صف داد
۳۰۰۰۰۰۰۰۰
مبلغ سی کرور روپیه از رعایا تحصیل شد ودر سنه حال نیز ملکه انگلستان حکم تحصیل چند کرور
روپیه برای تیاری ریل سو یعنی سرک آهنی برای مرور گاڑیان دخانی داده بود طریق وصول
چنانست که پادشاه منادی واشتهار میکند که اینقدر مبلغ بکار است که هر که خواهد بقرض
دهد پس رعایا بطوع خاطر زرها داخل خزینه کرده حجت وقبوله نامه بطریق دست آویز میگیرند
ومنافع آن فی ماه هزار روپیه پنج روپیه است چون قواعد سلطنت بس درست است کسی مضایقه نمیکند
ودولتمندان وتجار عالیشان میدهند تا آنکه زر از رعایا تحصیل کرده بمردم میرسانند ومتصدی سرکار
پادشاهی حساب خرج بپارلمنٹ میدهند اگر خرج بجائی باشد که پسند پارلمنٹ نبود در سال آینده از

صرف خاص پادشاهی مجرا میگیرند و تخت نشینی موروثی است بشرط دین مسیحی دو دربار سلطنت آنها برپاست
گویند چنانکه در صدر مذکور شده اول عبارت خاص است که در انجا منصبداران بحقوق مناصب خود
اجلاس مینمایند و دوم آنکه مردم شرفاء و عمده خاندان اند تفصیل مناصب آنها این است اول دوک که
خویشی از انها اقربای پادشاه اند دوم مارکس سیم ارل چهارم دیکونت پنجم بارنت و علاوه
بران از جمله قسیسان نیز جماعه اند سوای شاهزاده ولیعهد هر قدر شاهزاده ملت شند در اجلاس
بدربار خاص شریک میباشند دوم مردم مساوی و متعارف هر یکی را پایه و مرتبه جداگانه مقرر است
و چهار نفر علما و سرگروه آن می نشینند و جهه بحث داد و گرفت رعایا ششصد نفر
دیگر اند و دوازده کس صاحبان عدالت اند و زمین انگلند بر شش حصه منقسم است
دو نفر صاحبان عدالت در هر حصه بطریق دوره ششماهه فقط مقدمات رعیت بتجویز را
بفیصل میرسانند و از لندن باطراف اخبارات هفته وار بقدر یک لکهه روپیه آید و
و احوال ماه بماه کتابها مرتب میشود فی ماه بقدر پنجاه هزار کتاب تقسیم میرسد که بمطالعه آنها نتیجه
پادشاه و وزرا سیاه و سفید و نیک و بد کرده بر هر کس ظاهر شود تا مضمون مهمات ملکی تعلیم یابند
که بآن نسق و رویه و آئین اجرای امورات خلایق باید کرد در هر سال کتابهای اشعار و علم تشبیهات و
بدیع و منطق و فقه و دستور العمل و قانون سلطنت و تواریخ و هیئات و جفر در هر فن تخمیناً ششصد
عدد منطبع میشوند و فوج انگریزی سوای سپاهیکه در هندستان و دیگر ممالک مقرر اند محض بهر
حفاظت لندن متعین اند سه لکهه سپاه اند که بجرات و جلادت بی نظیر اند و در خشکی و تری مردانه
میجنگند **نظم** که ابلیس انجا نیاید بجنگ ؛ گریزد ز سهمش چون موش لنگ ؛ همه گربه چشمان گرگینه
موی ؛ همه دیوساران عفریت خوی ؛ بخشکی پلنگان زنجیر خا ؛ بدریا نهنگان جنگ آزما

زاب دهن نشسته رخ گریه دارند شپش کرده از موی اعضا نگارند تراشیده ریش و خراشیده رو
دماغ و زهار و بغل غرق مو سراسر سبزی آنجا که دارد امید که شیطان سرخ اندرو بوسید دفن
ملاحی و ناخدائی و دشمن را در جهازات بتوپخانه برانیدن محاربه بسیار بهم رسانیده اند آنقدر جهازات بتوپخانه
بزرگ مستحکم که اگر بالفرض آنها را با جهازات تمام عالم اتفاق محاربه افتد در همه امر فایق باشند و دستمه زیاده
از اخبارات سنه یکهزار و هشتصد و سی و یک معلوم شد که یکصد و بیست و نه جهاز بسیار بزرگ اند که در هر
سه طبقه هر یکی از آنها از هشتاد و چهار ضرب توپ کلان گرفته تا یکصد و سی ضرب توپ البرز کوب منصوب اند
و ششصد نفر سپاهی ابحری جرید نه یکصد و شصت جهاز دیگر اند که در آنها از شصت و چهار ضرب توپ گرفته تا بیست
و دو ضرب موضوع است و در هر یکی چهارصد و پنجاه کس و این جهازات نهایت سریع السیر اند و سیصد و سی و دو
منزل جهاز قد آنها خورد تر اند که از آنها قلعه ستانی میکنند و شهرهای لب دریا از آن تصرف مینمایند
و در ممالک دیگر آمدنی و عواید از بسیار است و در انگلند خراج آن چیزها که ضروری و لابدی روز
مره است محصول نمیگیرند و آنچه سامان دولت مثل اسپ بگهی و کاڑی و سلیس و خدمتگار و غیره
مثل کرسی ها دروازه با دوره سیچه است البته محصول گرفته داخل خزانه میشود و در انگلند جهازات
تجارت بیست و یکهزار اند و افسر و معلم و شاگرد پیشه گان آنها سه لکهه نفر و در صنعت ماهی گیری نیز بجا
اند که نوشتن آن و بیان اقسام ماهی طولی دارد و بقدر یک لکهه و بیست هزار نفر بصنعت ماهی گیری
مشغول اند که باطراف برده و فروخته مبلغی حاصل مینمایند محصول از صنعت هشت کرور روپیه بسرکار
عاید میشود دیگر بدانکه تجارت کمپنی آن را گویند که شخصی چند موافق عهد پارلمنت بیک امری مختار
و مختص باشند چون بکثرت خراج و احتمال خسارت و تسهیل و توسعه انتقال از عهده اهتمام یک کس بیرون
باشد آن امر در میان نفر کا مشترک میگذارند این دستور کمپنی سوداگران در انگلستان بسیار اند

کمپنی سوداگران هندستان نسبت بدیگر کمپنی ها عالی‌تر بود و ابتدای ظهور آنها اینست که در زمان جلوس
ملکه الیزابت نامی که در سنه ششصد و شش ۱۶۰۶ معروض بعضی سوداگران قبول کرده عهدنامه نوشته داد که همین
سوداگران تجارت هند کنند و دیگری از امرای انگلند داخل نباشند و تا مدت مدید جماعه مذکوره بتجارت هند مشغول بودند
تا آنکه بسبب وقوع حوادث زمانه در میان شاهزادگان هندستان نفاق هست و خصومت روی داد و بعضی از
شاهزادگان از کمپنی انگریز و کسی از کمپنی پرتگیز و کسی از فرانسیس و کسی از فرقه دیگر که این فرقه تا آن زمان قبل از
ورود انگریز بتجارت وارد هند بودند استمداد نمودند تا آنکه بسبب امداد و اعانت کمپنی انگریز پاره
زمین به اجارت کوتهی از پادشاه جغتای عنایت شد بهر صورت ملکیت کمپنی افزود و دخل و
تصرف و سلطنت دست داد آنگاه پارلمنت در معامله کمپنی دخل و بازپرس شروع نمود نفر
گورنر بر فرمانفرمائی هندستان برگزید خود واگذاشت و در بندر کلکته و مندراج و ممبئی عدالت
موسومه سپریم کورت مثل ولایت خود مقرر نمود که همه ساکنان آنجا هر که خواهد مستغیث گردد و کمپنی را
عهدنامه جدید حاصل کردن موقوف بر خوشی پارلمنت بود که بعد انقضای میعاد قدیم عهد
نامه جدید طلب میکنند و اکثر پارلمنت قابو یافته چند شرط جدید برای بهبود رعایای هندستان
و سود خود داخل میکنند و معامله سرکار کمپنی بعینها بدستور کمپنی های دیگر بوسیله یک کاردار که در آن
بیست و چهار نفر اند روائی می‌یافت و هر سال از آن بیست و چهار شش نفر تبدیل می یافتند
هجده کس از دکانداران کمپنی مستعد میشمایند در سرمایه تجارت کمپنی هر کسکه ده هزار روپیه داخل کرده باشد
در وقت انتخاب کارپردازان دعوای استحقاق میرسد و شخصی که امثال آن بسیار او را منظور دارند
کنند در کارکنان داخل و شامل کرده میشود چون از احوال لندن فارغ شدیم واضح باد که کوهستان
انگلند طلب ارتفاع ندارند و در زمین سکتلند آنچه بلند است بن نویس است که از دریای شور از

در عہ دستی بلند نیست چہار طرف بسیار جزیرہ اند و گشت کار و تجارت و آئین موافق انگلنڈ دارند یکی جزیرہ بیست ہفدہ کروہ طول و یازدہ کروہ عرض و گرنسی و جرسی و الدرنی و سارگ از جزیرہ بیست شصت کروہ دور اند دیگر بقدر صد جزیرہ خورد بطور ریق در اطراف است فاما فرانسیس کہ غربی انگلک بحر کلانست و جنوبی دریای شور سیا ندین سرزمین فرانسیس یا پنصد و بیست و دو کروہ طول و یانصد کروہ پہنا دارد و شمار مردم آنجا دو کرور و ہشتاد لکھہ بحساب آمدہ اند و علمای کلان آنہا بست تن اند و سفرقہ یکصد و سی نفر علمای دیگر و یک و نیم لکھہ فقرا کہ مرشد آنہا اندہ یکی جاگیر و مددمعاش بودہ الحال برشوہ خوری و ظلم و بدنہادی و علمای آنجا تمام املاک فقرا فروختہ و ضبط شدہ تا الی آلآن بہبری نمی یابند و بفحوای خسر الدنیا والآخرہ بذلت میگذرانند عرصہ چہل سال شدہ کہ مردم بر بادشاہ خروج کردہ بسبب ظلمی کہ کردہ بود او را بقتل رسانیدہ بونا پارت شخصی کہ از سرداران کلان بود بادشاہ شدہ با سلاطین اطراف جنگہا کردہ ہمہ را پست و پامال کردہ بود بعد از ان شہر و ان اطراف با انگلنڈ یان اتفاق کردہ او را در جزیرہ محصور ساختند تا آنکہ در سنہ یکہزار و ہشت صد و بیست و دو عیسوی مرد و برادر بادشاہ اول را کہ رہا کردہ بودند بادشاہ ساختند لیکن اکثر مردم از و ناراضی اند در زمان بونا پارت بقدر دہ لکھہ مردم بود چون دولت سلطنت از و زوال رسید بہر عنوان کمی شد ہنوز ہم صد و نیم لکھہ سیاہ دارند بنیز جہازات تجار بہ جہازات انگلنڈ یان بود الحال انگلنڈ یان زیادہ تر دارند و فرانسیسان زیادہ نگہداشتن بقدر و نیست از ینجہت الحال جنگ کردن نمیتوانند و مردم دولتمند مدرسہ دارند و برای غربا مدرسہ نیست لہذا مردم زبان نمی توانند خود غنیمت دانستہ ہمچو نابینایان سیاہ و سفید را امتیاز نکردہ دروغ و راست ہر چہ کلان میگفتند قبول میگذرانند و در فرانسیس مناسع

وکونسل مجلسیان مخصوصیست پادشاه هرچه میخواهد میکنند در سابقه رشوه گرفتن و ناحق قید کردن
با کارداران پادشاه ساخته مردم را بتهمت پامال نمودن رواج داشت برادر به برادر و پدر با پسر دشمنی
میکرد لیکن از سی سال اینطریقه جاریست در زمین فرانسیس کلان شهر پاریس است در انجا شش
لکهه مردم اند و در شهر لیون تخمینا یک لکهه مردم باشند و در جزیره بحر کلان شهر بست در انجا
بقدر هشتاد هزار مردم سکونت دارند و در شهر مین چهل هزار کس خواهند بود در انملک چهار
دریای کلان مشهوراند و کوهستان آنجا دو سه کوه است و کوهی که بلندتر است از دریای شور
هفت هزار و سیصد دست بالا نیست و انکه در انجا کان طلا گویند غلط است مگر دو
جا کان نقره و چندین معدن مس و سرب هست و بسیار جا کان آهن است و در حدود ارتعه
فرانسیس چند جزیره مختصر اند در زمان سابقه اکثر ملک امریکا در تصرف فرانسیسیان بوده الحال
بعضی جاها انگلندیان بزور بازو گرفتند اما اکثر جزایر متصل امریکا در تصرف فرانسیسیان است
آنجزیره بزرگی از تصرف آنها بر آمده در دست غلامان آنها افتاده در سرزمین حصه اشیا
قریب شهر مندراج متصل ... بود چری و چو چرا چندین مکان انگلندیان آن هاو الس اند
خبر آن در هندستان هیچ جا در تصرف فرانسیسیان نیست فاما روس پیش از ین
متسلط پروسیان که در حصه اشیا است مذکور شده الحال از بلدان معموله روس که در یورپ
واقعست چیزی بقلم آورده میشود چون روسیان از فرانسیسیان زبردست اند نام آنها بعد
درجه موخر نوشته شد ملک آنها جانب شمالی خط استواست از شهر لندن جانب شرقی
سرزمین آنملک طولا یکهزار و چهار صد کم و عرضا هشتصد کروه مردمان روس گرده
و دوشت لکهه اند اکثر آنممالک نهایت سرد سیر و کوهستان است جانب شمالی آنممالک از ابتدای ماه

شهریور تا ماه بهمن شش ماه کامل تبرا کم و انجره و فور باریدن برف و حایل شدن ارض سوی آفتاب
نظر نمی آید از اردی بهشت تا خورداد چهار ماه مکمل آفتاب غروب نمیکند در آن سرزمین تا دو ماه
می بارد سلطنت روس به ذات واحد پادشاه متعلق است اجرای امور ملک بحکم پادشاه و تدبیر
وزیر منوط است هرچه با رعیت میکنند میتوانند مشاوره مجلسیان و آئین مقرر نیست و رعیت هیچ کار
نمیتوانند کرد زبان آنها علیحده است با هیچ زبان موافق نیست در زمان سابقه بر گناهکاران
سیاست بجد واقع میشد الحال قدری طریقه مجلسیان مرعیست در عقوبت مستمره تقدیر تخفیف
دار السلطنت روس مسکو بوده چون بوناپارت پادشاه فرانسیس در سنه یکهزار و هشتصد و
دوازده آن را سوخته و خراب کرده پادشاه روس دیگر پتربورگ نجیته بود بعد انهدام بوناپارت که
پورت مذکور را دار السلطنة ساخته مسکو را بتجدید بهتر از سابقه آباد ساخت در آنجد و دبیر ار برکت
که در آنجا بقدر دو لکه مردم باشند و نیز شهری دیگر است که در آنجا هفده هزار مردم خواهند بود
دریای کلان روس یکی تلکا است که یکهزار و چار صد کروه مرور کرده بدریای شور میریزد
بگروون هفتصد کروه عبور کرده و نیز وآن هشتصد و هشتاد کروه عبور کرده چهارم نیستر از
روس از سلطنت ترک علیحده است و آن نیز بالصد و سی کروه سایل شده دیگر دریای دنیابر
آن چهار صد و چهل کروه سیلان کرده بدریای شور میریزد و غیر آنان رود بار و نهار بسیار
زمین روس بسیار کوهستان ندارد و چندان بلند نیست چنانکه کوه ماازی از دریای شور زیاده
از هشتصد درعه دستی بالا نیست و قطار و جبال اورالیا نهصد کروه دراز است و نیز بر کوه
ازان بالاتر آمده از دریای شور دو هزار و هفتصد درعه دستی بالا نیست اهل روس بسیار لشکر جمع
میتوانند کرد در عرصه و مدت قلیل گذشته که در مقابله فرانسیسان بقدر شش لکه مرد سپاهی

قلمرو هند در تصرف شدند چنانچه هم کمتر ندارند مگر سرکار انگلستان چهارم حصه یعنی ربعی از هم نیست و خراج مملکت هند که

سلطان هشت کرور روپیه هست و بجا بیدو تا پو هم کم و بیش است چنانکه یک جزء ایست که از ابتدای دو ماه تا

چهار آفتاب در تحت الارض است و بنظر نمی آید و از آن روی هشت تا افراد و شب روز آفتاب غرق

میکند و بسبب هوای سرد مردم در آنجا بود و باش نمیتوانند کرد و در آنجا یک قسم درخت زیاده از

شش انگشت نشو و نما ندارد فاما ملک اسٹریلیا حد شرقی آن ترکستان حد شمالی آن تمکت و حد غربی آن

[illegible] حد جنوبی آن دریای هند درمیانه زمین مسافت آن سرزمین طولاً هشتصد میل و عرضاً چهار

کروه در آنجا تخمیناً دو کرور و سه لکهه مردم باشند چهار و پنج شهر دارد حکم و تسلط آن [illegible]

واحد پادشاه است و مشوره جماعه مجلسیان نیست پادشاه اسٹریلیا فوج و سپاه جمع کردن

می تواند چنانکه در ایام سابقه سه لکهه فوج جنگی داشت الملکیه تنزل جهاز جنگی هم ندارند حاصل

آنجا تخمیناً هشت کرور روپیه می باشد کوشش و سعی علم رواج ندارند و دار السلطنت اسٹریلیا

شهر [illegible] است در آنجا تخمیناً دو و نیم لکهه مردم باشند دیگر شهر [illegible] در آنجا یک لک و

سی هزار مردم بود و باش دارند دیگر شهر [illegible] در آنجا [illegible] هزار مردم [illegible] باشند دیگر شهر

در آنجا سی هزار مردم باشند بود و سه دریای کلان به چندین رود و جویها دارد و چند کوه هم

یکی البرز که قصه آن گذشت دیگر چولیا و دیگر [illegible] و سه کوه متفرقه بلندترین آن کوه از روی دریا

شور چهار و هشت صد و سی بلندی دارد و در آنجا معادن طلا و نقره و سرب و غیره است

[illegible] ولایت [illegible] سلطنت آنجا از یکصد سال رونق پذیر شده است در زمان گذشته قلیل البضاعت

و حقیر لا استطاعت بود حد شرقی و جنوبی آن اسٹریلیا [illegible] غربی آن [illegible] شمالی بعض دریا

شور و زمینی آن با نصف و بیست کروه پهنا دارد و پنجاه کروه شمار مردم آنجا [illegible] ساکنان [illegible]

سوئیس یک کرور باشند چهار پنج شهر دارد بادشاه آنجا کارپردازان خوب دارد بمشوره آنها امور سلطنت
حسن انصرام پذیرد دار السلطنت آنها بیلرن والوکان که در آنجا یک و نیم لکهه مردم باشند دو سه شهر دیگر
نیز دارد در آنجا صناعات بچندان رواج ندارد و در ایام پیشین سپاه و لشکر ولایت برو کهیا بقدر دو لکه
مردم بود الحال بسبب کمی جهاز هم ندارد خراج سالیانه آنها چهار کرور روپیه است سه چهار دریای
کلان در آنجا است که بعد سیصد و چند کروه سیلان کرده بدریای شور میریزد فاما ولایت
سپانیا ولایت در قوت و شوکت کمتر است و جنوبی و شرقی آن دریای شور میانه زمین است و غربی
ولایت پرتکال شمالی دریای شور اتلانتک بیکجانب است درازی آن زمین یا پنصد و بیست و هشت کروه
و پهنا چهار صد و چهل کروه و ساکنان آنجا یک کرور همه ملت نصاری علمای بزرگ آنها هشت
نفر و چهل و هشت تن علمای میانه و راهبان یک و نیم لکهه انتظام امور سلطنت بر تن واحد بادشاه
است و چندان تعلم علم را رواجی نیست و در آنجا معادن طلا و نقره نشان میدهند ملک زر
خیز است لیکن بسبب خدا ناترسی حاکمان آنجا افلاس و نکبت در آن ملک شاهی است زیاده از پنج
کرور قیچی باج آنجا نمی آید و سپاه هم کمتر دارند و جهاز هم کم است چون بحث علم و فنون در آنجا
کمتر رسوخ دارد زیاده از بیست مدرسه در آنجا نیست آنهم تصرف راهبان کذاب که در برون
بتعریف کتب خود سعی کرده مسایل قدیمه را کم میکنند تا مردم از اطلاع بی بهره مانند دار السلطنت
آنها شهر مادره است و در آنجا بقدر یک و نیم لکهه مردم اند و در شهر مالاکا چهل هزار و دیگر جبل
متصل آنجا است که یک لکهه مردم در آنجا ساکن اند و در سر زمین سوهل هشتاد هزار مردم با
جانب جنوبی ملک مذکور قلعه ایست که از چند سال در تصرف انگلندیان در آمده چهار دریای کلان
دارد دارد صد کروه با کثیر یاده بدریای شور میریزد و کوهستان آنجا چندان از آنجا عمدا رود است

آن سه شهر در دریای شور میانه زمین واقع است آنملک را مسلمان از نصاری انتزاع کرده بودند
و از دو و نیم صد سال تخمیناً باز بتصرف نصاری در آمده فاما سلطنت هالند از چندی ترقی
گرفته است بقدر شانزده صوبه دارد و صوبه کلان بلجیم که اول آن تا یین یکصد و سی و دو کروه
و پهنا هشتاد و هشت کروه بیشتر صوبه از صوبجات آنجا بادشاه سپانیا بتصرف آورده در سنه یکهزار
و پانصد و هفتاد و دو عیسوی از تصرف او بر آمده و باوجود جنگ و جدل بسیار استرداد نتوانست
کرد و روز افزونی در رونق آنملک بواسطه داد و ستد ..... سوداگری مردمان آنجا واقعست اما
اکثر میل بمباحثه علمی دارند شمار مردم صوبجات آنجا پنجاه لکهه خواهد بود تعداد خراج سالیانه
آنجا الحال معلوم نشده جهازها کمتر دارند لیکن نسبت بحکام دیگر مملکت آنها بسیار است چرا که
متصل سرزمین ملک امریکا اکثر امصار در تصرف آنهاست و در حصه فریکا انمانا و آنچه
و از حصه ایشیا سکلیب که سراندیب است در تصرف داشتند اما از حکم آنها بالفعل بدر رفته
زیر تصرف انگلندیان در آمده و شهر [illegible] و در بنگاله و هندستان شهر چوچوره متصرف
آنهاست فاما ملک سوئیڈن شمالی آن دریای شور شرقی و جنوبی آن دریای شور اتلانتک [illegible] عرض
ار تونس [illegible] آنملک ششصد و شصت کروه پهنا پانصد و سی کروه شمار مردم آنجا تخمیناً
سی لکهه جانب غربی سوئیڈن ممالک [illegible] است در آنجا تخمیناً ده لکهه مردم میباشند بادشاه
آنجا یکی است جان و مال رعایا بدست او ست و فوج بسیار کم دارد که از پنجاه هزار زیاده نخواهد بود
جهاز بیش از بیست منزل ندارد و حاصل هر سال آنملک یک کرور روپیه است دار السلطنت
آن ولایت ستکهام است که در آنجا بقدر هشتاد هزار مردم خواهند بود و سوداگران سوئیڈن
شهر بتجارت آهن و بولاد و مس و [illegible] است سه دریای بزرگ دارد و کوهستانه کلانی هم دارد

که از آب دریای شور چهار هزار ذرعه بلند است   اما دنمارک شمالی و غربیش دریای شور اتلانتک است
شرقیش سویدن و جنوبیش دریای شور بالتک هوای آنجا ملایم بزرگ گرمی نیست اما شش لک نفر
نفوس مطلق العلم اند سلطنت آنجا مستقل است بقدر بیست و پنج لکه مردم آنجا خواهند بود و حاصل آنجا
مبلغ یک کرور روپیه است شمار سپاه پنجاه هزار قلم بند گردیده در ایام سابقه جهازات
جنگی داشتند الحال کمتر از آن دارند یک دو شهر خوب هم دارد کبنیغ و شهر دیگر آنجا بخوبی میشود
کوهی ملکه کلان توان گفت نیست دریای کلان از آنجا اندر اکست چهار پنج جزیره دارد از انجمله
اسلند که درازی این جزیره دو صد و بیست کروه و پهنا یکصد و هفتاد کروه و آن از دنمارک
در میان دریای شور دو صد کروه دور است در آنجا پنجاه هزار مردم خواهند بود در آنجا اکثر
کوهستان آنچنان اند که سر قله آنها همیشه از برف پوشیده میماند در آنجا کوهیست هیکلا که از آن
آتش همچو دریای برآمده هر که نزدیک میرود میسوزد   اما ملک پرتگال شرقی این ملک سپانیا
جنوبی و غربی آن اتلانتک است طولاً سه صد و بیست کروه عرضاً یکصد و بیست کروه مردم آنجا
نوزده لکه مردم بوده باشند دارند و وجود یا آن مملکت مختصر است لیکن بواسطه سوداگری
و جهازات ملک آنها آبادی بود در اوایل پرتگالیان در هندوستان آمده آغاز عملداری
داشتند اما در آن ایام پادشاه سپانیان بر آنها غالب شده بود لیکن الحال مالک خود بتصرف
دارند و پادشاه آنها از خوف بونابارت جانب جنوب امریکا در شهر برازیل معمور خود گریخته بود
تا حال معاودت نکرده انتظام سلطنت آنها متعلق به تن واحد پادشاه است سپاه آنجا تخمیناً
پنجاه هزار خواهند بود در زمان سابقه جهازهای جنگی بسیار داشتند الحال کمتر دارند خراج مملکت
آنها یک کرور و پنجاه لکه روپیه است   ذکر دیگر ملکهای پرتگیز آنکه در اطراف غیر ذلک تصرف عظیم

دارند و شهر اجل در جنوبی امریکا در تصرف پرتگیز است و در آنجا قطعات الماس گران بهای می برآید
دار السلطنت لسبین است در آن شهر دو لکهه مردم باشند و شهر اوپورت که شراب خوب از آنجا حاصل
میشود چنانکه شراب پرتگالی مشهور است در آن سرزمین کوهی بلند نیست اما از دریای رکنات سیگو
و در اطراف آن دو دریای دیگر جریان دارد و قلمین بهمین شصت و هشت سال شهر آنها بسبب
زلزله بسیار خراب شده بود و جهه مرتب شکست و رنجیت آن پادشاه انگلند بقدر شصت لکهه دبیه
داده اما سیوئت جرلنڈ یک ولایتی کوچک است شرقی آن ولایت استریا جنوبی اتالی غربی ملک
فرانس شمالی سوریا است درازی آن زمین یکصد و هفتاد و پنج کروه پهنا یکصد و هفده کروه
در آنجا بیست لکهه مردم اند از ششصد سال در تصرف حاکمان خود است در آنجا پادشاهی نیست
ولیکن انتظام مهمات بدوستان خاندانی آن ملک است و سپاه آنجا زیاده از بیست هزار کس
نخواهد بود لیکن جلادت و پردلی بسیار دارند در آنجا دو دشت کلان و چهار پنج کوه کلان
هم هست از آنجمله الپ که قصه آن گذشت دیگر طان که قله است از دریای شور پانزده هزار درعه
ارتفاع دارد و قطار کوه الپ چهار صد و چهل کروه دراز است فاما جرمنی شمالی آن ملک
دنمارک و دریای شور بالتک است شرقی آن روس طول آن ملک پانصد و بیست و هشت کروه
و عرض چهار صد و چهل کروه بحساب آمده تخمینا در آنجا دو کرور و پنجاه لکهه مردم باشند پادشاهان
آنجا بسیار نامی داشتند الحال آن نام هم نمانده دو سه دریا و چهار پنج کوه کلان دارد از آنجمله
السو کوه است که از آب دریای شور هفت هزار و دو صد درعه و هشتی بلند است ممالکی این
سرزمین اول ساکسونی که در آنجا بیست لکهه مردم باشند و شهر بالو که در تصرف انگلند است
در آنجا لکهه مردم باشند و پنج شهر دیگر در آنجا است و بقدر شش شهر در اقالیم دیگر

آنهاست همچنین بقدر دو صد ضلعه را نیز متصرف اند فاما صوبجات اتالی شرقش دریای شور جنوبی
و غربش دریای شور و میانه زمین شمالی ملک فرانس طول آن مملکت یکصد و بیست میل و عرض یکصد میل
ساکنان آنجا یک کرور و سه لکهه نفر اند چند دریا دارد اما قابل تعریف نیستند کلان آن شهر روم تعمیه شاید هر
در انجا هم کوه الپ است و دو کوه دیگر هم دارد یکی کوه سوس دوم کوه اتنا که از ان هر دو آتش خیزند
و قله کوه اتنا از سطح آب دریای شور ده هزار و نه صد و بیست پا بالا است و حلقه دهنه آنکوه همیشه باز
می باشد و در دهانش سه میل است در بعضی اوقات از درون آنکوه آتش می برآید همچو آب سیلان
کرده تا سه میل گذر میکند در راه هر دهی و شهری و درختی و غیره چیزیکه در پیش آید سوخته خاکستر
بسیار دو از صوبجات اتالی اول صوبه نابلس که طول آن سیصد میل و عرض یکصد گروه درانجا
بیست لکهه مردم اند دوم تابو سیلی درانجا دو لکهه و دیگر تابو مالتاین در میان دریای شور میانه زمین
دوره آن پنجاه میل است درانجا پنجاه هزار کس مردم باشند و آن در تصرف انگلند بایست و
هفت صوبه کلان و چند صوبه خورد دارد و در هر صوبه که کلان است زیاده از سه لکهه و پنجاه هزار نفر
از مردم نخواهند بود و آنکه خوردتر است دران کمتر از پنجاه هزار نفر نباشند در ایام سابقه وقتی تسلط
مردم اتالی بر تمام روی زمین بوده الحال بجز نامی باقی نمانده روز بروز در تنزل اند و در میان دریا
شور میانه زمین متصل ملک اتالی ساردینیا است که طول آن جزیره یکصد میل و عرض چهل و پنج میل
دار السلطنت آن کالناری است والله اعلم بیان مملکت یوروپ که حصه دوم زمین است انجام یافت

بیان حصه سیم از چهار حصه زمین که افریکا است اکنون در بیان حصه سیم که افریکا است
شروع میرود بدانکه افریکا جانب سرحد غربی جنوبی هندوستان است از حصه یوروپ بسیار کلان
لیکن بنسبت وسعت نور مردم و تعلم علم کمتر است درانجا زیاده از دو کرور و پنجاه لکهه نفر نخواهند بود

جانب شرقی افریکا دریای شور هندوستانست و جنوبی بحر هند و غربی آن بحر اتلانتک است جانب
شمالی آن دریای شور میانه زمین بنابراین از یوروپ جدا شده مگر از گوشه شرقی شمالی با آسیا
ملحق است و اگر از حدود اربعه دریای شور میبودی تمامه آن یک جزیره محسوب میشد مسافت طول
سواد آن ولایت چهار هزار و دو صد میل است همین قدر پهنا دارد و اکثر مردم افریکا کافر هستند همه
اسود اللون مجعد الموی اند در اکثر جاها از نسل عرب ساکن اند حصه شمالی افریکا تمامه خلایق فرقه
[illegible] محمدی اند و صرف باشندگان یک زمین که آن را کهیش گویند نصاری اند جمیع آن قلمرو آن بلاد
با ظالم تعلق دارد که برغبت هرچه کند مختار است و شمالی و وسط آن زمین گرم سیر است جانب
حصه جنوب سرمائی و سرد سیر است چنانکه یوروپ چهار طرف دریای شور واقع است در افریکا نیست
و در آسیا چنانکه انواع رودخانه ها و انهار جاری اند در افریکا آنچنان هم نیست از جهة آنکه آب
ضعیف و ناقص است از کلان دریاهای آن سرزمین یکی رود نیل است که از سواد مصر گذر کرده بدریای
شور میانه زمین ملحق گشته است دوم دریای نیجر و دریای جابر این هر دو دریا نهصد میل
[illegible] ان دارند و کوهی هم دارد و در سمت کهیش نیز کوهی است و ریگستان افریکا از جمیع ریگستان
ها بزرگ است بیابانی است لق و دق وسیع و هولناک از بحر اتلانتک تا سواد مصر واقعست مسافت
آن ریگستان در طول دو هزار و چهار صد میل و عرض ششصد میل است در میان ظرف ریگستان
[illegible] و نشیب ریگ پست و بلند واقعست در آنجا بهر حیله صورت کشت و کار زراعت نیست هر چند در بعضی
زمین امریکا نیز ریگستانست لیکن برابر این ریگستان که ما نام دادیم نیست افریکا بسیار [illegible]
دارد اول صوبه کهیش دوم ملک [illegible] اکثر جاهایش بتصرف مسلمانانست و چند جزیره
[illegible] در تصرف مسلمانان [illegible] زمین کهیش طول یا نصد میل و عرض دو صد و [illegible] میل

از صوبجات آن زمین متصل دریای شور جنوب و بحری و گوجنی که آن منبع آغاز دریای تلیت و سوای که
نهر کنداز دار السلطنت آنست مردان آنجا سی لکهه هستند فوج کمتر دارند و جهاز ندارند و پادشاه
آن ملک یکی است و سه کوهستان دارد بسبب کوه بند سرما هم دارد و در آن ملک شش ماه برشگال میشود و
موسم ماه پس است و در شب بسیار سرما میباشد فاما ملک مصر در حوالی آن سواد دریای شور میانه
زمین است با جهة ملک یونیوب جدا هست و حد شمر قیش نیز دریای شور است بهمین سبب از نهر
نیل انتفاع دارد و طرف جنوبی آن ریگستان و جانب غربی نیز ریگستان ملک مصر تا چهار هزار سال
بخوبی آباد بود و در رواج علم و فضیلت هم داشت بعد از آن تصرف پادشاه بابل آمده در هر چیز
نقصان نهاد و مردم مصر در قرن ماضیه بکمال حماقت دیوان آدمی پرستیدند بلکه سنبهای
زمین و سیر و پیاز و نباتات و اشجار را پرستش میکردند و مانند هندوان که بهگه پوجا میکنند
و گروه آلت نیز پرستش میکردند بعد از آن بعضی یهود شدند بعد چندی جماعه نصاری گشتند
آخر چون در زمان خلیفه ناطق بالحق و الصواب حضرت عمر ابن الخطاب رضی الله عنه عالم
ظلمانی بنور هدایت نورانی شد در آن ملک مجاهدین کرام متصرف گشتند تمامه ساکنین بشرف
اسلام مشرف شدند تمام مردم آنجا سی لکهه حساب آمده الحال آن ملک در تصرف ترکان است حاصل
آن زمین یک کرور و پنج لکهه است کنار دریای مصر رود نیلست آنقدر مزروعات بکار می آید
که احتیاج باران ندارند و مابین مصر و دریا کوهستانی است اما بلند نیست و از مصر گنبدهای عجایب
اهرام و صنمهای کلان است که بیان آن در تواریخ بتفصیل مرقوم است پیشتر گذشت و سرزمین
نوبیا مابین مصر و حبش است طول آن زمین هزار و سی میل و عرض چهار صد و چهل میل
در آن سرزمین اکثر عربهای بی خبر و بی سامان هستند همه مسلمانان و چهار صوبه دیگر هم هستند

زمین چند صوبهٔ بربری هستند همه مسلمانان و چهار صوبهٔ دیگر هم هست آنها نیز مسلمان هستند
از زمین مصر تا حبش تربولی است و الحال آن ملک در تصرف ترکان است و جانب شمالی
ملک تونس است و آن در تصرف حاکم خود است در انجا شصت هزار نفر از مردم ملن سعود کا
صوبهٔ کلان مشهور نامی است و ساکنان آنجا و صوبجات آن حاکم کلان تهران همه مسلمانند
و صوبهٔ بشیر علاحده دار السلطنت مستقل بوده الحال آن هم متعلقهٔ موره کا است فرنگ
افریکا بسیار صوبجات و خرابست که انگلندیان بنظر نیامده و سفت و بلند و طرف جنوبی
افریکا اهندیان متصرف بودند لیکن از چند سال تصرف انگلندیان در انجا بوقوع آمده و
نقد بیست هزار کس در انجا میباشند و ساکنان آن زمین از علم و حکمت بی بهره بودند
مگر انوقت که از خلط و آمیزش مردم انگریز شعوری و دانشی بهم رسانیده اند و از
افریکا مادا گاسکر است و آن هفتصد و بیست میل دراز و یکصد و هشتاد میل پهنا دارد و بعضی
جزایر دیگر است که در تصرف آباد کنندگان خود است و هفت و هشت جزیرهٔ دیگر هم
از آنها یکی در تصرف فرانسیسان و دو در تصرف انگلندیان است و در جزیرهٔ تنریف که از
بلاد جزایر است کوهیست که قله اش از سطح دریای شور هفت هزار و دو صد و ... دستی بلند
تر است از شصت کروه بنظر می آید و دیگر جزیره ... که شراب آنجا بانام است و
جزیرهٔ ... و چهار هزار مردم اند و الله اعلم بالصواب بیان حصهٔ افریکا تمام شد حصهٔ
ثالث است با نام ... الحال قدری از حصص ربع که امریکا است بقلم می آید بیان حصهٔ
چهارم که بامریکا مسمی است بدانکه متقدمین مسلمان و دانایان ممالک مهلک
سواد اعظم کرهٔ زمین را سه حصه قرار داده بودند که اشیا و یوروپ افریکا است ...

این حصص ثلاثه از هیچ جا دریای شور در نیامده و تفرقه نکرده و الا در جمع جزایر معدود میشد و همین
سه حصه در وسعت و نعمت زبان زد جهانیان بوده و از حصهٔ چهارم که امریکا است کسی وقوف
نداشت که زمین امریکا در عالم است یا نه بعد از ان در سنه ۱۴۹۲ یکهزار و چهارصد و نود و دو عیسوی
مطابق سنه ۹۴۷ نهصد و چهل و هفت هجری علی صاحبها السلام معلوم شد و کیفیت آن این است
که از ابتدای پانصد و پانزده بعثت مسیح علیه السلام تاجران وِنیس و جِنُوه که دو جزیره است
از تجارت امتعهٔ هندیس منتفع بوده مال وافر و منال بدست آورده بودند خصوصاً ساکنان
جزیرهٔ وِنیس که تمام تجارت هندستان باختیار خود داشتند و متاع هند از کاروان عرب
که از راه مصر و بحر قلزم می آمد بفرنگ میرسید طریقش چنان بود که سوداگران فرنگ از
راه خشکی ببلاد مصر و اسکندریه تا به بندر سوئس که منتهای بحر احمر واقعست رسیده تحایف فرنگ
بدست تجار فرنگ میفروختند و از آنها اجناس هند و ایران و غیره آن میخریدند هر سال
بماه معهود که اجتماع سوداگران فرنگ با تجار عرب میشد جهة آوردن اشیا که مطلوب طرفین
میبود فیما بین هر دو میعاد موکد میگردید و فرنگیان دیگر را در تجارت هند دخل نمیدادند و متاع
هند را بقیمت خاطر خواه نهایت گران بها میفروختند چنانچه در آن ایام قیمت ابریشم خام هم
وزن طلا بوده چون مدت مدید بدین منوال با انقضا رسید تجار مذکور نهایت متمول و
دولتمند شدند و فرنگیان دیگر بوفور مال و طمطراق ایشان حسد می بردند و کسی از راه دریای
محیط واقف نبود جهلا ز دور از کنار برزن نمیتوانست در اینحال حکیم واجب التعظیم کلمبس
ساکن جزیرهٔ جنوه بعد تامل در حال کرهٔ ارض دانست که البته از راه دریا بهندوستان
میتوان رفت و بر خواص سنگ مقناطیس ملهم گشته قطب نما ساخت و در سنه

وابر و ظلمت جابجا گردید پس مرکوزات خاطر را بدلایل هندسی مبرهن نموده در پیش

دسلو سرداران جنوه بیان کرده و التماس چند جهاز و سامان فراخور برای

تفحص راه هند از دریا نمود سرداران جنوه آن را نپذیرفتند بلکه باستهزا

و تمسخر پیش آمدند پس حکیم کلمبس رخت سفر بسمت دیلم بست و از

پادشاهان و سرداران آنجا نیز همانا قدر ندانی دید پس بحضور هنری

هفتم پادشاه انگلند رفته اظهار ما فی الضمیر نمود لیکن او هم بعلت بخل

و امساک قبول نکرد پس کلمبس به پرتگال رفته معقولات خود را با پادشاه

آنجا گفت او هم از اقبال التماس کلمبس سرباز زده و اراده سفر دریای

شور را از کناره ساحل دور شمرده قبول نکرد پس کلمبس بدرگاه پادشاه

اسپین رفته هشت سال او را خدمت کرد خاتون پادشاه که زنی

عالمه عاقله بود از حال کلمبس آگاه شده او را بحضور خود طلبید و

معقولاتش را مهم دیده و پسندیده باجازت شوهر چند رقم جواهر آبدار

که از خانه پدر یافته بود فروخته سه جهاز با خوراک دو ساله و سامان و اسباب

تجارت مهیا کرد پس کلمبس در سنه ۱۴۹۲ یکهزار و چهارصد و نود و دو عیسوی

مطابق سنه نهصد و چهل و هفت هجری نبوی علی صاحبها السلام

بر جهازات مذکوره نشسته برای تفحص راه شد چون جهازات

دور شدند و نظر از کناره ناپدید گشت مردم همراه که گاهی چنین حال

بودند مضطرب شده بکلمبس تشدد گفتند که ما را بملک ملبسان و ...

می ماندیم کلمبس جواب حکیمانه داد که من از مرگ نمی ترسم که روزی می آید نیست بیکن
اگر شما چنین کنید دیگر گفت که شما را بمنزل و مقام رساند آنگاه بنصایح مشفقانه بر داخته
گفت که یکماه دیگر صبر کنید که عنقریب بمنزل مقصود خواهید رسید الغرض
بعد یک ماه و ... و قریب بیکی از جزایر با ماه رسیده لنگر کرد چون
مردمان آنجا سیاه چرده و عریان و مفلس دید دانست که این هندوستان نیست
که بتجسس و تفحص آن اینهمه مشقت و محنت کشیده شد اما ساکنین آنجزیره
هرچه که از ماکولات و مشروبات داشتند بتواضع تمام پیش آوردند کلمبس
نیز قدری از تحایف فرنگ بایشان داد بعد چندی که در آنجا توقف
کرده بود باز سفر بجهاز کشید از مغرب پاره بطرف جنوب رفته بجزیره که نی
که الحال آن را اسپانیوله می نامند رسید در آنجا همه اسباب ضروری و سامان
لابدی از ماکول و مشروب و ملبوس مرتب و مهیا یافت چون ساکنان
انجا در مروت و مردمی و اخلاق و آداب و راستی و درستی و نرم گویی و
تواضع و فروتنی ممتاز و بی انباز بودند با حضرت دلخواه پیش آمدند و تحایف
آنجا چون مروارید و ریزه های زر سرخ گذرانیدند کلمبس نهایت از انها راضی
و خوشنود شده چند نفر از مردمان خود در آنجزیره گذاشت و مرکز ملک قرار
داد و دو سه نفر از ساکنان آنجا با طلای بسیار و مروارید و فواکه و اشجار و نخل
بیشمار که انهر قسم در آنجزیره بود با خود گرفته بجانب سرانجام بعضی از حضر و بار
باز بملک اسپین عزیمت کرد و بخدمت بادشاه و ملکه بدوست آنچه بود

بود بنظر انهار سانید و احترام و عزت بسیار یافت بعد دو ماه با
هفده جهاز و یکهزار و پانصد نفر که در میان آنها بعضی
اعیان و اکابر عالی رتبه و متمول بودند از پادشاه عهده
گورنری آنجا یافته مرخص شد و در اندک مدت بجزیره اسپانبوله
رسیده جهازات لنگر کرده فرود آمد و آن جزیره را بغیر جنگ
بطریق مصالحه مسخر ساخت و سیصد کس از سپاه در آنجا گذاشت
و چند قلعه برای اقامت و حفظ مردم و گذاشتن اسلحه و سایر
سامان جنگ عمارت کرد بعد انتظام آنجا سه جهاز همراه گرفته بجزیره
گوبا رسید و آن جزیره را بسیار آباد دید معادن طلا و جواهر گران بها
بسیار یافت سکنه آنجا هم بی جنگ و جدل اطاعت کردند و در اطراف
جزیره گوبا جزایر بسیار معمور و آباد ان یافت چنانکه در ده روز یکصد و
شصت جزیره مسخر آورد و جزیره معتبر جمیکا نیز معلوم شد اما
بعلت نا واقفیت در آن بحر پرشر و شور از کوه ریگ وغیره کلمبس مشقت
بسیار کشیده بجزیره اسپانبوله رسید چندگاه از تردد آسود در آن
اثنا بعضی از دشمنان کلمبس که بر اقبال روز افزونش حسد می بردند
پادشاه بخیال خودسری و عصیان و طغیان متهم داشته سعایت بغایت
رسانید پادشاه بدگمان شد یکی از اعیان امرا با سامان فراوان
برای تجسس احوال و آوردن کلمبس فرستاد و کلمبس باستقبال برآمده ملفوظ

چنانکه مزاج پادشاه را از خود مطمئن ساخته بدستور باعزاز موفور
بحال و برقرار ماند بعد ازین واقعه در سنه ۱۴۹۴ یکهزار و چهارصد
و نود و چار عیسوی کلمبس از جزیره اسپانیوله بر جهاز سوار گشته
هفده شبانروز بسمت مغرب شتافت و بجزیره ترنیداد رسید
پس قدری دیگر بطرف مغرب رفته دو جزیره دیگر جانب جنوب
خانه از ولوکو یافت و باز بسمت مغرب روانه شده در ساحل بسیار
طولانی از امریکه دید از جهاز فرود آمده آنجزیره را بسیار آباد
یافت و مردم آنجا سفید پوست مایل بسرخی خوبصورت و پاکیزه
سیرت بودند و کلاه از پرهای رنگین بر سر داشتند و لباس نیز از
پرهای مختلف الالوان در بر کشیده با ستر عورت بودند حلقه های
زر با مروارید در گوش و بینی داشتند و آنها با ادب تمام و احترام
مالا کلام با ملایمت موفور و مروارید نامحصور و تحایف بسیار و
طرایف بیشمار پیش کلمبس حاضر گشتند و کلمبس نیز انواع و اقسام
تحایف و نفایس فرنگ با ایشان تواضع کرده فیمابین رابطه
مودت و ضابطه محبت التیام و استحکام تمام یافت پس بعضی
کس از مردمان آنجا را نیز همراه گرفته باسپانیوله معاودت کرد در
اثنا این واقعه حیرت افزا شهرت بسیار پیدا کرد و اکثر پادشاهان فرنگ
بر احوال کلمبس واقف شده سرداران خود را معه جهازات تفحص و تجسس

جزایر دنیای نو فرستادند مردمان پرتگال برازل و انگریزان انگلند
امریکهٔ شمالی پیدا کردند امریکه نام شد و اگر شهر فلارس دیگر
دیار و امصار امریکهٔ جنوبی پیدا کردند و آنملک بنام ایشان
شهرت یافت ملخص کلام آنکه دشمنان کلمبس با او سازش بسیار
نمودند و خیال تمرد و طغیان و اراده و اندیشهٔ کفران عصیان
بحضور پادشاه متهم ساختند و در این باب غلو بسیار آنقدر بکار بردند
که پادشاه اسپین او را طلبیده است در سنه ۱۴۹۶ یکهزار و چهارصد و نود و
شش عیسوی بزندان فرستاد و کلمبس بعد یکسال رها با حال ذلیل
تا مدت چهار سال در زندان بماند و در سنه ۱۵۰۶ یکهزار و پانصد و شش مسیحی در گذشت
مَن اَعان ظالماً سلّط الله علیه من هو اظلم گشت چون کلمبس مردی
دانا بود و برای عجایب و شیوهٔ زبان‌دانی و نرمی و حسن خلق مملکت عریض را
بغیر ممانعت جنگ و جدل تصرف پادشاه اسپین در آورده بود بعد از او
حکام دیگر دست ظلم و تعدی بمال و متاع اسپانیوله دراز کرده جور و
ستم را از حد گذرانیدند در یکسال قریب ۶۰۰۰۰۰ شش لکهه کس را کشتند و بخورد
سگان و سباع دادند تا از ساکنان قدیم اسپانیوله کسی در انجا نماند بعد
از آن در سنه ۱۵۰۱ یکهزار و پانصد و یک پادشاه اسپین دو نفر از کسان خود
ماندو و کارنز نام حاکم آنجا کرده با ۱۹۶۰۰ شش صد سوار و هجده هزار پیاده و چند
ضرب توپ در انجا فرستاد آن دو نفر با اینقدر فوج قلیل تسخیر ملک امریکا

نمودند و پاے تخت آن ملک موسوم بہ میگ سیگو شہرے بود
بغایت وسیع و نہایت آباد و در وسطِ شہر کولابے عظیم و راہ
آمد و شد مسافران شہر بر آن کولاب بود و بر چہار طرفِ آن پلہاے
سنگین در غایتِ متانت و نہایت استحکام ساختہ عمارات شہر
ہمگی از گچ و ساروج اکثری رنگین و سنگین و رفیع و منیع تا شش ہفت
طبقہ ساختہ و پرداختہ دکاکین از اصناف و انواع تحایف و نفایس
روی زمین آراستہ و پیراستہ و چہار طرف سوی اسواق ترکیب عجیب و
غریب بتعمیر یافتہ و مملو از طلا و نقرہ و جواہر زواہر روح افزا در تمام
شہر سامانِ لابدی و ضروریاتِ زندگے و اسبابِ عیش و آلاتِ سامانی
ہر وقت بروجہ دلخواہ موتیا و در وسطِ معمورہ عمارات بادشاہ ہفت طبقہ
در غایتِ متانت و زیبای ستونہا ہمہ از سنگِ نیلم مرصع بجواہر زواہر
سقفہا و کاخ ہای آن سرای دلکشا بعضی از طلا اکثر مطلا از اندرون تمام
منقش بنقوشِ غریب و مصور بصورِ عجیب و در آن فن مہارتِ
تمام بکار بردہ پادشاہِ آن عہد موتے رونہ نام داشت در غایت
شوکت و حشمت کہ دوازدہ ہزار پیادہ ہر وقت بحراست او
قیام داشتند و ہنگام سیر و سوارے بر تختِ مرصع نشستے امرا
والا تبار و وزرای عالیمقدار آن تخت را بر دوش میکشیدند و موجب
فخر میدانستند متصف بعلو ہمت و سخاوت و شجاعت و عدالت

منصف بود ممالک دور و نزدیکی و مسخر گردانی جمعی کثیر در ظل رافتش بر فاهیت تمام می ز
گذرانیدند لیکن صلاح آلات آنملک همگی تیر و کمان که پیکان از سنگ چماق یا خارهای ماهی
دیگر یره خورد از نی و چوب که سر آن باریک کرده بودند هنگام رزم آنرا بر مخالف می انداختند
و از آهن و فولاد و شمشیر و خنجر و سایر اسلحه ساختن نمیتوانستند و از باروت و گوله و
تفنگ و سایر سامان جنگ مطلقاً آگاه نبودند بلکه اسب هم گاهی ندیده و نداشته
بودند خلاصه سخن آنکه فرماندر و کارنبر باوجی که مرقوم شد در شهر میکسیکو رسیده اقامت
کردند چند نفر از سکنه آنجا بتواضع و تملق پیش آمده ضروریات از ماکول و ملبوس و مشروب
و مفروش حاضر آوردند سرداران فرنگ هم بتواضع منافقانه پیش آمده بعضی از تحایف
فرنگ بآنها داده ارتباط محبت و اختلاط مودت پیدا کردند تا آنکه به زبان آنها آشنایی
بهم رسانیده و چگونگی ملک دریافته چون وسعت از مملکت و کثرت دولت و وفور اسباب
تملکت و سامان ثروت آنها آشنایی بهم رسانیده چگونگی ملک دریافته اراده تسخیر آنملک
نمودند و مردمان ناتجربه کار و نادان آنشهر به پادشاه خود از کیفیت محبت و الفت تجار
و حسن اخلاقی که درباره خود می دیدند ایا خبری دادند و حکمان وشان گفته فرستادند
که از کتب قدیمه چنین معلوم گشته و نیز سینه بسینه از سلف بخلف رسیده که این مملکت
در دست کسانیکه پسران آفتاب باشند مسخر خواهد شد همانا که این مردم از اولاد آفتاب
اند که باین شکل و صورت پسندیده و اخلاق حمیده متصف اند چون ساکنان آنجا
هرگز جهاز را ندیده بودند میدانستند که جهاز جانوریست کلان و زنده که بر روی آب روان
و این گروه بنوعی شکوه از شکم آنجانور بر آمده اند در وقت سر دادن توپ که صوا فق

ضابطه هر صبح و شام سر میدادند بزعم خود چنین میدانستند که اینجانور بعد هر چهار پاس غرش میکند و میغرد و شعله آتش از دهان بیرون می اندازد همچنین سوارها با اسپ دیو چهارپا می دانستند و چون سوار از اسپ جدا میشد تعجب میکردند و همچنین از دیگر حرکات و قواعد افواج و سر دادن تفنگها بیکطرفة العین و بر آمدن شعله جواله از دهن آنها تعجبها کرده پیاپی اینخبرها به بادشاه میرسانیدند تا آنکه فرمانده و کارندر را خواهش ملاقات بادشاه شده عرایض بحضور فرستاده رخصت ملازمت نمودند و حسب الطلب باکثری از تحایف و نوادر بخدمت بادشاه حاضر گشته بگذرانیدن تحایف موفور و نفایس ها محصور فرنگ که از ملاحظه یک از آن عقل دنگ میشد و باظهار عبودیت و بندگی بادشاه سلیم القلب را از خود راضی ساختند اولاً بلطایف الحیل با او نرد دوستی و اتحاد باختند آنگاه بملاحظه حالات بادشاه و سپاه بی سلاح اراده تسخیر ملک در دلهای شان جای گرفت روزی افواج خود را آراسته و توپخانه را روبرو گذاشته بمکان بادشاه آمده او را بدغا و حیله مقید ساختند ساکنان آنملک از دغابازی و حیله سازی آگاه شده بجهت خلاصی بادشاه خود گروه گروه مردم بجنگ پیش آمدند لیکن در دست آن مظلومان بجز سنگ و تیر چیزی نبود و در دست افواج فرنگ توپ و تفنگ هر قسم اسلحه جنگ لهذا هزاران از آن مردم بصدمه گلوله توپ پریدند و بسیاری بصرف تفنگ و شمشیر فولاد جنگ هلاک گردیدند درین دار و گیر از دحام کثیر بادشاه آنقوم که در صحن بام زندانخانه استاده معاینه رزم طرفین میکرد ناگاه سنگی بر سرش رسیده کشته شده بسیاری از قوم او که باعانتش آمده بودند و نیز بقتل رسیدند و بقیة السیف منهزم گشته فرو ماندند و کارندر را ظفر نصیب گشت بعد از اطمینان فرزندان و خویشان بادشاه را اگر بخیال

بقتل رسانیدند و بعضی از سلطنت بیدخل کرده تمام ملک بتصرف آوردند و در لب التواریخ
انگریزی نوشته که پادشاه دیگر میگ زیکو را مون تیز و یا و بادشاه ثالث را کیوانیموزن بود
و این بیچاره را بگان نشان نداد خزاین و دفاین برهنه تن بر اخگرهای آتش خوابانیده
بانواع عذاب تعذیب کردند بعده او را با تمامی خاندان بر دار کشیدند و باندیشه سرکشی
و طغیان از ساکنین آن سرزمین جمعی کثیر و جمی غفیر از جوان و پیر و صغیر و کبیر و غنی و فقیر
هر که دران دار و گیر بدست ایشان آمد همه را بزدن چهره های توپ روانه بیس المصیر ساختند
هر که باقی ماند آنهمه را بقلم ظلم و ستم کشتند و بتدریج بتحلیل رسانیدند مگر کسانیکه بهره از
دانشمندی و خبردار شده گریخته تنگ پا جان بدر بردند و در قله کوه ها و جنگلهای صعب
المسلک و بیشه های دور دست پناه جستند چنانکه اولاد و احفاد آنها تا حال دران
جنگلها سکونت دارند القصه چون فرمانروا و کارپرداران اسپین آنملک را که
بهشت روی زمین بود و از ساکنان قدیم پرداختند و مردان و زنان از رعایا و مزارع
و اهل حرفه از اسپین طلبیده ابنیه و عمارات بطور خود ساخته مقیم گشتند بمرور شهور
و اعوام و دهور و ایام در همه شهر و هر جا و هر مکان همان مردمان ترقی کردند ملک
دیگر بتصرف آوردند و با مردمان انجا بهمین روش و سلوک عمل نمودند الی آن تحریر این مسوده
مردم اسپین در انجا بکمال حشمت و شوکت و ثروت و وفور دولت بر تمام امریکه جنوبی مستولی
اند چون از بیان صورت اطلاع به زمین امریکا ثانی بقلم آورده شد شروع در مساحت
و کیفیت انحوالی نیز کرده اند بدانکه مساحت آن زمین طولاً هفت هزار و یا نصف میل و عرضاً
سه هزار و نهصد میل است سه نوع مردم الحال در امریکا هستند اول باشندگان قدیمی

و هم مردمان یوروب که در انجا اختیار سکونت کرده اند و هم غلامان کافر نژاد که اهل یوروب
آنها را خریده و بانجا برده آبادی نموده اند و باشندگان قدیمی امریکا زیر رعیت و نابود
میکردند که آنها نادان و خفیف العقل اند همیشه در بیشه ها سکونت کرده جانوران وحشی و
غیره را کشته و ماهی و نهنگ را گرفته بکار میبرند شکم پری و تن پروری مینمایند گذران
دفع الوقتی مینمایند چون مردمان یوروب چهار طرف صحرا قطع اشجار درختان و قلع اشجار
نموده شروع در زراعت و آبادی می نمایند آنها بوحشت و اجنبیت از انجا در صحرای
دور دست بود و باش میکنند و آن مردمان یوروب که در انجا توطن اختیار کرده اند اسم
امریکه بر آنها نیز الحال اطلاق کرده میشود از آنها در انجا توالد و تناسل واقع شده
نشو و نما یافته اند و ممالک آن سرزمین را مفتوح ساخته اند بالفعل نیز باشندگان یوروب
جوق جوق با زن و فرزند در آن سرزمین رفته سکونت اختیار کرده آبادی بزراعت تمام
مینمایند بیشتر در امریکا زیاده از سی لکهه مردم نبودند اینوقت کمتر از ستکرور مردم
در انجا نخواهند بود از انقدر در انجا روز بروز ترقی مردم میشود که بملاحظه آن انقدر در
کل روی زمین افزایش مردم نمیشود چنانکه در عرصه بیست سال گذشته آنقدر
زیاده شده اند که اگر بهمین قدر و بمقدار در سالهای آینده نیز افزونی مردم بدستور
تا صد سال در آن سرزمین کمتر از ده کرور مردم نخواهند بود دو حصه سرزمین ملک
امریکا یعنی شمالی و جنوبی متصل هستند جانب شرق طرف شمالی امریکا بحر اتلانتیک
تنگ است و غربی بحر پسانت و جنوبی یا یا شمالی بحر اگیبات اکثر حصه ممالک آن سرزمین
در تصرف انگلندیان اکثر حصه در قبضه تصرف سپانیان و بیشتر حصه در تسلط امریکن

جانب سرحد شمالی آن قدر آبگیرهای کلان یعنی بحیره هستند که انهار را با دریای شور مناسبت توان
داد در تمام روی زمین هیچ جا اینچنین غدیرهای بزرگ یافت نیست و چهار پنج بسیار کلان است
که از انجمله دو آبگیر را درازی ششصد و پنجاه میل و پهنا یکصد میل است آن آبگیرها عمل انگلندیانست
مقابله آن تصرف امریکیان و بدستور دریای شور جهازها در آن آبگیرهاست که بعض اوقات
در جهازات ... هم محاربه و جنگ واقع شده و چند خلیج کلان و جزیرهها ... و جانب شمالی
دریای کلان سنی بی نام دارد که آن دریا یکهزار و دو میل دراز است و پنج دریای کلان و
دراز دیگر نیز دارد و رودبارهای جاری نیز در انجا است و طرف شمالی امریکا کلان اقطار
کوهستان اتالاکهیاست و آن هشتصد میل دراز است از انجمله هر کوهی که زیاده بلند است
قله آن از سطح آب دریای شور زیاده از شش هزار و دو صد درعه دستی ارتفاع ندارد چون
در وسط صوبجات آن انگلندیان رسیده اند از ینجهة زبان روزمره و آیین و رایه و رویه
آنها دارند تمام مناسبت کلیه آنها با انگلندیانست لیکن صورت و شمایل بهتر از انگلندیان
دارند بلکه کمتر کسی در آن سرزمین نباشد که از خواندن سواد عبارت و نوشتن و خواندن بی بهره
باشد مقدمات و قوانین نیز از راه مجلسیان فیصل مییابد هر کس بزور بازو و سعی و تلاش
وجه معاش بهم میرساند و بی اندیشه این و آن گذران میکند امورات ملکی برای صوابدید
مجلسیان مفوض است اشتبانه اعلی و ادنی نیست شخصی را تا چهار سال بر خود سرور
در ماه چهار هزار روپیه بطریق مشاهره او را مقرر است، جهازها در انجا بسیار است چیزها
که جهة ساختن تعمیر جهازها بکار میباید بکثرت در انجا آماده و مهیا است و ملاحان انجا در
دلاوری و تردستی و چالاکی برابر ناخدایان انگلند هستند در حال و اطوار چه در عبادات

و چه در زبان روزمره با مردم ولایت تا مردم انگلنڈ درجه مساوات دارند مدارس مکتب خانه
آنقدر در انجا بسیار است که درین زمین ناخوانده و نادان نخواهد بود جهت غربا و مساکین
مدرسهای وقف جابجاست بیشتر سیزده [١٣] صوبه خورد بوده الحال نوزده [١٩] صوبه کلان
شده در شمالی امریکا سه چهار شهر بتصرف سپانیا است که در انجا معدن نقره و طلا است
هر سال مبلغ هشت کرور روپیه [٨٠٠٠٠٠٠٠] در انجا بود اجنبی ضبط میکنند و طرف شمالی آن پنج شش شهر
بتصرف انگلنڈ یا انست و درین عملداری آنها زیاده از پنجاه هزار [٥٠٠٠٠] مردم نخواهند بود و
دران نزدیکی دو ملک دیگر بتصرف انگلنڈ یا انست که حالات آنجا چندان لایق تحریر نیست
چند جزیره هم دارد اول گویا که سیصد و بیست [٣٢٠] کروه طول و شصت و دو [٦٢] کروه عرض
بتصرف سپانیا دوم سان دومینگو که الحال مستقل در تصرف خود است و آن سیصد و
پنجاه کروه طولاً و هشتاد و هشت [٨٨] کروه عرضاً سیوم جامانیکا در تصرف اهل انگلنڈ یکصد و
بیست کروه دراز و پنجاه و پنج [٥٥] کروه پهنا و جزیره چهارم در انحدود بتصرف سپانیا
و چند جزیره دیگر متفرقه و در جزایر آن شکر سفید و تماکو و مداو و غیره اجناس در معرض
تجارت انگلنڈ یا انست جانب جنوبی امریکا مسافت آن سه هزار و پانصد [٣٥٠٠] میل طولاً
و دو هزار و چهار صد و چهل میل عرضاً این سواد اعظم در تصرف اهل سپانیا و مردم پرتگال است
در انجا از جمیع دنیا ها و کوهستان روی زمین و کوههای عجیب است اول دریای آما چونکه به
مسافت دو هزار و هشتصد [٢٨٠٠] میل سایل شده به بحر اتلانٹک ملحق میشود دیگر دو سه دریا
که نسبت بدریای آما چون در درازی قدری کمتر اند در انجا قطار کوه اندیس بسیار بلند است
که قله بلند آن سیزده هزار و پانصد و بیست [١٣٥٢٠] درجه دستی از آب دریای شور مرتفع است و

وکوه دیگر دوازده هزار درعه دستی بلندی دارد وازان آتش سر میزند و در جنوبی امریکا از
سپانیان یک کرور و بیست هزار کس بود و باش دارند و معادن نقره و طلا در انجا است
محصول هر ساله انجا سه کرور روپیه است در شهر کارتاجینا بیست و پنج هزار مردم میباشند
درانجا معدنیست که دو صد سال شده که انجا هر روز کنده نقره بر می آید هنوز ته آن کان
ظاهر نشده به قلم میرسد که ظاهر انکار انتهایت نخواهد بود و جانب جنوبی امریکا براجل
نام شهری بتصرف پرتگیزانست مسافت آن یکهزار و هشتصد میل طولا و همین قدر عرضا
و درانجا معدن الماس است مگر برابر کان الماس هندستان نمیشود و طرف جنوبی امریکا
ملک کاین در تصرف فرانسیس است و از یکصد سال شهری سوری سرزمین کوچک در تصرف هند
یا لنست در این دو شهر کاین و سوری دو هزار کس سفید پوست بود و باش دارند در ان
سرزمین هیچ معدن نیست و علاوه بران در ضلع حد جنوبی امریکا اکثر مردم اراذل و ادانی
قوم صحرائی سکونت دارند و از احوال آنها وقوفی دست نداده متصل سرزمین جنوبی امریکا
اکثر جزایر کوچک هستند والله تعالی اعلم بحقایق الامور باب چهارم در ایراد
بعض عجائبات بحور و جزایر و جبال و عیون و انهار و غیره چون از ایراد
مساحت زمین و اقسام اربعه فراغت دست داد بار دیگر بسخن سرائی شنا نموده
و ذکر بعضی دریاهای متفرقه پیش نهاد خاطر ساخت بدانکه دریاهای صغیر و خلیجات بحار
در ربع مسکون سوای پنج بحر کلان که در ضمن اوراق سابقه احوالات نوشته آید بسیار
اند از انجمله بذکر بعضی که بمزید غرایب امتیاز دارند باختصار میرود ذکر بعضی از انها گذشت
و برخی ازین قبیل آمد بحر جبر که از جمله خلیجات دریای هند است وانرا بحر زنگ گویند

طول آن یکصد و شصت فرسنگ است و عرضش سی و پنج فرسنگ و عمقش یکصد و شصت ذراع
وکف این دریا بخلاف دریاهای دیگر سکونت انعقاد یابد و از انجا باطراف برند جهت تصفیه و طراوت
رخسار و ادویه چشم استعمال کنند و از جزایر این دریا صندل و آبنوس بدست می آید و عنبر
تر از سواحل آن بحصول می پیوندد مشهور است که عنبر فضله گاو دریایی است و آن دابه ایست
بسیار کلان مشابه گاو و بعضی گویند که در آن دریا چشمه ایست و از آن چشمه کفی منعقد شود
که عنبر است و برخی را اعتقاد آنکه در حوالی آن دریا عسل است که اتفاقاً از درختان و [illegible]
میریزد و موم آن بر بحر منعقد میشود و صبا از آن بحصول می پیوندد و هذا اصح بحر فارس
این دریا را بحر امیره و بحر عمان و بحر هند نیز گویند دریای کثیر المنافع است اکثر کشتیها
از آن بسلامت بیرون می آیند زیرا که اضطرابش از سایر بحار کمتر است و در و لآلی
از و خیزد و طولش چهارصد و شصت فرسنگ است و عرضش یکصد و هشتاد فرسنگ بحر
الشمال دریائیست در زیر قطب شمالی و ساکن است قعر آن معلوم نیست چون کشتی
در وی افکنند اضطراب آغاز کنند و متلاطم شود از ینجهت تجار از آن تباعد ورزند
و مردم آبی در این دریا بسیار است بحر السحاب دریاییست در ولایت زنگبار پیوسته
دخانی و بخاری بر آن ایستاده است بحر اثریر در حدود دریا بجالنست و از آن بحیره ماهی
باآفاق برند که بغایت لذیذ میباشد و استخوان ندارد بحر تیلس در زمین بصره است
متصل بدریای روم یک شعبه از رود نیل در این دریا ریزد و در این بحیره ماهی است که خوردن
آنموجب یادتی فهم و ادراک است و ملهی نیز هست که چون او را بخورند خوابهای هایل
بیننده و خوفناک از خواب در آیند بحر الافاقیه در حدود شام بغایت بعید العمق چنانکه

پادشاهی خواست که عمق این معلوم کند لنگری بطنابی بسته ...
ریسمانی دیگر اضافه کرد و همچنین تا بچهار هزار گز رسید پس گمان برد که طناب گران شده بر
بالای هم نشسته باشد آنرا کشیده سنگ آسیائی بر طناب بست و خریطه تخم مرغ در زیر سنگ
آسیا نهاد و تعبیه نموده و طناب را فرو گذاشتند و دیگر باره کشیدند چون بیضها درست بودند
دانستند که بعمق بحیره نرسیده دست از کار باز داشتند بحر الصخره دریاچه ایست بجد و
شمال در حوالیش سورها از سنگ کشیده اند و بغایت عمیق است یکطرف آب این دریا
چنان سیاه است که از آب جوهر و حبر ظاهر فرق توان کرد چون اینجا کسی را با این آب آسیاه
گل سازند و در آفتاب گذارند سنگ گردد گویند یکی از ملوک خواست که عمق این دریا معلوم
کند چهار هزار گز رسن فرو گذاشت و بجائی نرسید و آب این بحر چنان روشن است که با
وجود آنهمه عمق قعرش چنان نماید گویا سه چهار گز عمق دارد و در کشمیر در تالاب ڈل که بحیره ایست
جائیکه سدره کهن گویند و آنهم همین دستور عمق دارد و ذکر بحیرات کشمیر در ذکر آن
خطه گذشت بحیره حروان در حدود مغرب است و بغایت بعید العمق در یکی از کتب نخطه آمده و
العهده علی الراوی که کعب الاحبار از خضر علیه السلام روایت میکند که شخصی در زمان نوح در آن
دریا رفت تا اکنون بقعر آن نرسیده والله اعلم از شخصی که راکب این بحر بود پرسیدند که در این
دریا امور غریبه چه مشاهده نموده گفت سلامت نفسی اعجب ما رایت بحیره اخلاط نزدیک
بآن بلده است گویند دو ماه در این دریاچه ماهی است و ده ماه نباشد سبب آن معلوم نیست
بدانکه در میان بحار جزایر بسیار اند بعضی تصرف آدمیان و بسیاری مساکن جنیان و در بعضی
جزایر حیوانی چند توطن دارند بصورت انسان و نه صفت ایشان از همه نوع متغیر و نیز لیکن
بعضی

[illegible] بسیاری از آن قبیل بدکه بر چگونگی آنها اطلاع
هیچکس را دست نداده است چون ذکر بعضی از آنها گذشت قدری باز از برخی دیگر مذکور
میشود جزیرهٔ واق در بحر محیط است در انجزیره درختیست که میوه مانند سر آدمی بار
می آرد و چون آن ثمره پخته میشود او از واق از و بر می آید جزیرهٔ بیلا در انجزیره از نتایج
قوم عاد جماعتی باشند که طول قدم ایشان یک گز باشد و موی اعضای ایشان
بغایت دراز شود و آنمردم گوشت آدم بخورند جزیرة البرق درین جزیره سه موضعست
که در تمامی لیالی فصول اربعه در یکی برق جهد در یکی باران بارد و در یکی باد وزد و سبب آن
معلوم نیست جزیرة الاشقر ساکنان انجزیره اشقر اللون اند و روی آنها در سفیدی آنها
است و نارجیل و عود و شکر در انجا البلد است جزیرهٔ کالوس در انجا جمعی از هند توطن
دارند هرگز لباس نپوشند مال ایشان آهن و نارجیل باشد جزیرهٔ محرقه از جزایر دریای
زنگبار است و مردم کمتر بدانجا رسند و ساکنان آنجزیره را سالی یکنوبت از کوکبی که بسمت
الراس ایشان رسد آفتی عظیم پیدا میشود و مال و متاع آنها از شدت حرارت میسوزند لاجرم
انجماعت پیوسته مترصد و مترقب باشند آنوقت را چون آن هنگام رسد از انجزیره رحلت
کنند هرگاه کوکب از آن محل تجاوز نماید باز بجای خود آیند جزیرهٔ النسناس از جمله جزیره های
بحر زنگ است و ساکنان آن یک گز قامت دارند یکچشم ایشان کور است و یک نیمه بدن
ایشان مفلوج گویند در انجزیره قسمی است از جانوران که هر سال بهیات اجتماعی در این
جزیره رسیده با انجماعت مجادله کنند و بمنقار چشمهای ایشان کور سازند جزیره
الکنیسه در بحر مغرب است در انجزیره کنیست از سنگ تراشیده و در برابر آن کنیسه

نظیر نیست هر دعائیکه در آنمسجد کنند اکثر مستجاب شود و بر کنیسه صورت اعرابی بطلسم ساخته‌اند
که هر کس از زایران بتفرج و زیارت آنمسجد و کنیسه رود آنصورت که بگنبد در آید و آواز دهد
که فلان مهمان آمده است پس در آن کنیسه گشاده شود و طعامی کافی جهة آنشخص بیرون آید و
باز در آن کنیسه مسدود گردد و پیوسته آنحال بر همین منوال باشد جزیره خالطه در دریای روم
است در اینجزیره غیر گوسفند چیزی نباشد و آن گوسفندان بغایت بزرگ‌اند و ملاحان اگر بجزیره
کشتی روند آنجا رسند توقف کنند و بی مانعی هر چند گوسفند خواهند تصرف نمایند جزیره
خابرنا در دریای باشقرا ست اقلیم هفتم و آنجزیره ایست بغایت معمور و خلق بسیار در آن
وطن دارند و طول و عرض آنجزیره را یکصد و شصت ۱۶۰ فرسنگ گویند در آنجزیره درختیست
بغایت بزرگ که چون آفتاب در حمل آید هر سوال که از آن درخت نمایند مطابق واقع
جواب شنوند و در غربی آنجزیره چهار جزیره دیگر است هر یک را پنجاه ۵۰ فرسنگ طول
و همین قدر عرض در دو جزیره از آنچهار مردان ساکن اند و در دو جزیره دیگر زنان و
در میان ایشان سی ۳۰ و پنج فرسنگ مسافت است از دریا و آن مردان در وقت معین
در کشتی نشسته بجزیره زنان روند و چند روز با ایشان صحبت داشته بعد از آن که زنان
آبستن شوند باز گردند و چون آن زنان وضع حمل نمایند اگر پسر باشد بجزیره مردان
فرستند و اگر دختر باشد پیش خود نگاه دارند جزیره رامنی در بحر اخضر است و در آنجزیره نوعی
از درخت بقم است که بیخ آن تریاق زهر افعی و سایر سموم بود و در اینجزیره گاومیشی با
که از آدم نبود در آنجا جنسی از آدمی است که قامت هر یک از ایشان یک گز است و موی
ایشان سرخ باشد و مجموع برهنه باشند و سخن ایشان مفهوم نشود و موی سر ایشان تا کعب

بود بیشتر اوقات بر بالای درختان بسر می برد و طایفه از ملاحان نیز در اینجزیره اند که چون در آب
شنا و سباحت میکنند ورق را در یابند جزیرة العقارب هم از جزایر بحر خضرست و در ان
گژدمان باشند صاحب جهان نامه گوید از معتمدی شنیدم که چشم آن گژدمان هم برهیم بشیر بود
جزیرهٔ زنگبار در دریای زنگ است و در ان زنگیان سفید پوست باشند که موی سر و
ابروان و ریش و مژگان آنها سفید بود و اصلا در بدن آنها خال سفید نتوان یافت جزیره
آل در دریای فارس است گاه گاهی که آن بحر مد کند ماهی عظیمی بخشکی اندازد و آنسال مردم
آن نواحی بوسعت معیشت اوقات گذرانند زیرا که آن ماهی را گرفته بجوشانند و روغن
آنرا ذخیره سازند گویند آنقدر روغن از ان ماهی بحصول پیوندد که معارف و اکابر را تا
یکسال جهة سوختن و احاد الناس را برای خوردن کفایت کند و این روغن را در ظروف
چوبی محافظت نمایند والا در هر ظرفی که کنند مترشح گردد جزیرهٔ نورس در دریای فرنگ
است و دور آن یکصد و هشتاد و نه گروه است و در انجا حیوانیست که اعضای او مشابه
آدم است مگر سر و گوش وی ذکر بعضی از جبال غرایب احوال آنکه در آفریدن جبال ایزد
متعال را حکمت ها است از انجمله طلا و نقره و سایر فلزات است که در جوف آنها تکون یابد و سبب
وجود معادن آنکه چون آب برف و باران در مسامات جبال نفوذ کند بواسطه حرارت آفتاب
در میان مغارات مستحیل به بخاری لطیف گردد و طلب خروج نماید و چون راه بیرون شدن
نیابد اجزای آن بخار کثافت پیدا کند و تا مدتی دراز بر انحال بماند و صفا و غلظت او بامتداد
زمان زیاده میشود و از ان سیماب بسته گردد و بسبب آمیزش با اجزای ارضی متلونه و متنوعه
بواسطه طبخ و نضج هوا انسان اجناس جواهر مختلف الطبایع و الالوان بوجود آید و آنجواهرات را

معدنی گویند و شرح کیفیت تکون آن در کتب حکما بتفصیل مرقوم است درینمختصر بذکر بعضی
از جواهر مشهوره و احجار معروفه گوش و گردن شاهد عبارت موشح ساخته بعد ازان بذکر
چند جبال معدوده که در اوراق سابقه بتحریر رسیده اند الفاظ را سنگینی داده آید الماس
که در هندی آن را هیرا گویند در قدیم از دو جا مستخرج میشده اول را کان قدیم میگفته اند
قریب بظلمات که اسکندر ذوالقرنین بسعی تمام از کوهی که در انحوالی بود و بغیر از طیور کسی را بالای
آنکوه عبور نمیتوانست نمود الماس بقیاس بدست آورد و مشهور است که اکنون الماسی
که درمیان مردم منتشر است از زمان ذوالقرنین است بعد از و بران معدن کسی را وقوف
نبوده و نزدیک باینقصه عارف گنجه رحمة الله در سکندرنامه بیان کرده و پیش جوهریان
هند الماس قدیم را بسیار قیمت است و میگویند بهترین جواهر آنست که بحدت آتش سوزان
و بمرور زمان رنگ آن زایل نگردد و این در الماس قدیم است که از آتش سالم بر می آید
نه در جدید و الماس قدیم هر منافع و خواص هم بسیار دارد و شش پهلو است بهر طرف
که غلطانند مثلث نماید و مجموع سر تیز و حک کردن مقدور نیست بخلاف الماس
جدید که مردم فرنگ در فن حکاکی آن ماهرند و جوهریان بر آنند که هیچکس قطعهٔ الماس قدیم بیش
از یازده قیراط ندیده و الماس جدید قطعه سی قیراط در خزانه پادشاهان گجرات بسیار بوده و
هست و معدن الماس جدید در قصبای مین دکهن که کلبرکه نیز گویند موجود است و آن
موضع را مانند چاه میکنند و ریگ را شسته الماس پاره ها می یابند و بلون نباتی و بلوری
و فستقی و زرد و سرخ نما و مایل بسیاهی نیز می باشد و بهترین الماس جدید پیش جوهریان
هند و فرنگ نباتی و بلوریست بعد ازان فستقی و زیتی و باقی الوان چندان قیمت ندارند

اگر قطعه و قیراط باشد نباتی یا بلوری خوش آب که هیچ نقطه سیاه و زرد و سرخ درون باشد در
گلبکه بدست آید قیراطی در شام لسبی اشرفی هم فروخته میشود و اگر قطعه بیست قیراط باشد آن
تعلق بمبالغه بایع و رغبت مشتری دارد و به تراشیدن الماس در ربع مسکونه غیر مردم
فرنگ کسی او توف نیست و حکاکان آنجا الماس بی جلای کم رنگ را با ادویه های مناسب
کوفته و بیخته خرج میدهند و نهایت لایق و ثمین می سازند و الماس صلابه بین احجار است
و جمیع سنگها را باو سوراخ توان کرد و آتش او را متغیر نمیکند طبیعت او سرد و خشک است
بدرجه چهارم و داشتن آن با خود دافع سنگ مثانه است و موجب اعزاز و اکرام در نزد
سلاطین و حکام قبول سخن او پیش با مردم و عدم خوف و هراس و شفا از اعراض
بضمن مثل برص و جذام و صرع و مالیخولیا و ظفر بر دشمن و امن از چشم زخم و صدمه برق
و صاعقه و خواص دیگر **یاقوت** بدانکه اصل یاقوت چهار نوع است سرخ و کبود و زرد
سفید و یاقوت سرخ بچند لون است رمانی و ارغوانی و زرد و خمری و خلی و لحمی و یاقوت
کبود نیز انواع است مثل طاوسی و نیلی و کحلی و سبز فام و یاقوت زرد هم شمعی و ترنجی
و کاهی است و یاقوت سفید بلوریست اگرچه بسیار حاصل میشود ولیکن قیمت ندارد و یاقوت
تمام عیار در دیار عرب و روم و خراسان و هند از جزیره سیلان است و یاقوت کبود در مملکت
شروان به بهای شروان به بهای تمام میخرند یاقوت زرد را در دفع طاعون خواص عجیب است اما
شناختن آن مشکل است که حکاکان فرنگ بلور صلابه کرده مثل آبگینه آتش می دهند و
رنگ یاقوت سرخ و زرد داده مربع مسوخ متغیر تراشند که از یاقوت فرق نتوان کرد
مگر کسی که مهارت کلی داشته باشد اما عین الهره و ترملی و غیره از جواهر معدن یاقوت سرخ

سرخ حاصل میشود و نرملی سنگ بسبب بعضی بویید زبرجد عبارت [illegible] گرن

یاقوت قریب بپیدا ست که از بنادر بنگاله است و آنرا بیگر بیم خوانند و نزدیک آنساحل جزیره

ایست که نام آن ابو گنگ است و حالا یاقوتی که منتسب است بوگنکیست و آن از غایت نرمی از

آتش سالم بیرون نمی بر آید و در هند یاقوت سیلانی از بوگنگی قیمت بیشتر دارد ولیکن پیش

اهل فرنگستان سختی و نرمی سنگ را اعتباری نیست بلکه آب و تاب را هم سنگی که

رنگی خوب دارد مرغوب طبع آنهاست **لعل** بدانکه کان لعل فقط در بدخشانست و کیفیت

ظهور آن در ذکر بدخشان گذشته و لون لعل از هفت نوع بیرون نیست رمانی صافی و معصفری

و آتشی و غباری و خمری و عقربی و بصلی و طبیعت گرم و خشک است و اگر در مفرحات

بکار برند رنگ روی را سرخ کند و فرح بسیار آرد و بخار معده دفع کند هر که آنرا با خود دارد

از جمیع مرضهای مزمن محفوظ باشد و داشتن آن با خود گروه را قوت دهد و در وقت

مجامعت امساک آرد و عزت در چشم مردم پیدا کند و از دیدن خوابهای شوریده باز دارد

و احتلام واقع نشود و اگر بازوی کودک بندند بدخوی نشود و دیگر بدخوئی نکند و در خواب نترسد

زمرد قبل ازین در ملک مصر قریب بگنبد هرمان معدن زمرد بود الحال دانه لایق از آن

بدست نمی آید و آنچه اینوقت در میان مردم است از جانب فرنگ و کوهستان

آنحدود می آید و آن بر چهار نوع است یکی برنگ سازیلته نوخیز دوم ذبابی سیم ریحانی

چهارم سلقی اما سلقی قیمتی چندان ندارد و ریحانی هم چنین است و طبع او سرد و خشک است

و بقیل معتدل هر که زمرد با خود دارد از زحمت درد چشم ایمن باشد قوت اجر در

وی کافی آید و مبالغه بسیار کرده اند که هر که زمرد را با خود دارد و مسیله با آن نگردد [illegible]

چشم و بیننده [illegible] از صرع و مالیخولیا ایمن باشد و درازی در عمر واقع شود و شب کوری نبیند
و حکما بر آنند که زمرد پادزهر همه زهرهاست اگر کسی را زهر هلاهل و سم قاتل داده باشند
نیم دانگ زمرد زمانی خوش رنگ سائیده با شیر پیش از آنکه زهر در و تاثیر کرده باشد بخورانند
زهر کارگر نگردد و سمیت بعرق از مسام او بیرون رود و واقعی بدیدن زمرد کور شود و دیگر
جانوران گزنده مثل مار و گژدم و غیره اگر کسی را بگزند بمقدار قیراطی زمرد سائیده با گلاب
در موضع زخم بمالند در حال زهر را جذب کند و نجات بخشد مروارید بدانکه مغاص
مروارید اول قطیف و بحرین ولایت هرمز است که مروارید شیرین تخمی از آنجا بدست می
آید و بتخصیص قیس ملکان جزیره ایست قریب بقطیف که در قدیم از آن جزیره شده و میشود
و مغاص دیگر در تحت الزنج است قریب [illegible] مملکتی است اهالی آن همه مسلمان اند مروارید
بسیار از آنجا بدست می آید اگرچه اکثر مدور و سفید است اما کم از یکمثقال بهم میرسد مروارید
هندوستان از مغاصهای بنگاله است فقط تا انتهای دریای عمان و حوالی مصر مغاص
مروارید نیست اگرچه در بعض جا مروارید می برآید لیکن رنگ آن سبز فام و شمعی است و سفید و
آبدار اندک بحصول می پیوندد وجهش آنکه درینحال از روی آب تا صدف زیاده از ده
دوازده گز نمی باشد هرقدر از صدف تا سطح آب ارتفاع و بعد بیشتر است مروارید آبدار و خوب تر
بر طبله ظهور میرسد و صدف جانوریست که گوشت او بلذت سفیدی تخم مرغ است او نیز مانند
ماهی تخم میریزد و بچه بسیار از و حاصل میشود و چون پنجساله شود در اول حمل بوقت باران [illegible]
[illegible] دهن را باز بسیار و چون آفتاب بجوزا رسد دیگر بار بر روی آب آید هر طرف
آفتاب میگردد او هم رو بآفتاب گردش میکند بوقت غروب بقعر دریا فرو میرود تا اول سرطان

بعد از ان مروارید در شکم او بامر قادر قدیر منجمد میگردد و زردی و تیرگی مروارید بسبب فساد
مزاج اصداف است که گاهی بغیر میعاد بر روی آب آیند و اگر بخارات موافق جذب
کرده مروارید آبدار شاهوار حاصل میشود اگر حرارت غلبه کرد بدرنگ و تیره می افتد و اگر گمته
بود شمعی و گاهی صورت خواهد گرفت و قیمت مروارید بدستور جواهر دیگر در هر زمانه مختلف
می باشد هر که غائبانه تخمیناً قیمتی مقرر نماید خالی از کذب نخواهد بود چراکه بهای جوهر تعلق
برنگ و شکل دارد بعد از ان به بائع و مشتری پس چگونه قیاس محسوس بر غیر محسوس جائز
باشد و نیز بدانکه طبیعت مروارید سرد است برای قوت بصر و حدت نظر لاثانی است و
در چشم کشیدن آن دافع خشکی و شب کوری و خارش و نزول است همچنین با سرکه
سائیده بر بهق سیاه و سفید مالیدن بخاصیت خود دافع آنست و خوردن آن برای
تولد رطوبات اصلی قوت قوی دارد فیروزه ۵ بدانکه معدن اول اصل فیروزه از
نیشاپور از قدیم تا اکنون فیروزه بو اسحاقی و سبز فام قیمتی آبدار شاهوار حاصل میشود و
معدن ثانی در حوالی خجند که فیروزه ها در درجه اوسط از ان برآمده و معدن ثالث در حوالی
کرمان نزدیک بقصبه شباوک است که فیروزه نرم از ان حاصل میشود و باندک زمان
بسبب نرمی بدرنگ و فانی میشوند و چندان قیمتی ندارند و معدن رابع نزدیک زنجان است
فیروزهٔ آن معدن هم بسبب نرمی زود متغیر میشوند و بقائی ندارند و نیز چون محاصل آن
معدن بسیار است و بوفور بدست می آید از قیمت افتاده و همچنین در حوالی تبت هم
بدست می آید و آن برنگ فستقی است و القصه فیروزهٔ اصلی خوشرنگ سبز فام بو اسحاقی
عبارت از نیشاپور یست اگر آنرا در زیور کمتر و کمتر در زمین نگاه دارند البته متغیر نشود

وگفته اند فیروزه در خاصیت بهترین احجار است و حکیمان آن سنگ را نهایت مبارک دانسته اند
و نام او سنگ مرخ نهاده تا غایتی هرگاه پادشاهی بر یکی از مقربان خود غضب کردی حکما
آن شخص را فرمودندی که فیروزه با خود نگاه دارد و خشم و قهر پادشاه برحمت و عنایت
مبدل شدی و هر که را اول وقت صبح چشم بر فیروزه افتد در آن روز هیچ مکروهی بحال
او نرسد و آن روز بشادی گذرد و حکما گفته اند که چون ماه نو ببیند اول نظر بر فیروزه اندازند
نهایت مبارک باشد و نگریستن فیروزه موجب تزاید عمر و افزایش نور بصر و کثرت اموال
است و هر که آنرا با خود دارد خوابهای پریشان نبیند و از هیچکس نترسد و پیش سلاطین
و حکام عزیز و مکرم باشند + و استعمال فیروزه در کحل بغایت نافع است پازهر حکما پا
زهر حیوانی را باعتبار نفع بغیره اند و با مادت الحیات حقیقی گفته اند و کیفیت ظهور
پازهر بعد ازین در ذکر گوزن می آید و اطبا گفته اند هر که در هر هفته یک نوبت شش قیراط پا
زهر حیوانی بخورد بعمر طبیعی رسد و مدت العمر مرضی نه بیند و از امراض مزمنه شفا یابد
هر که آنرا با خود دارد در شجاعت افزونی باشد و از چشم زخم گزندی نیابد و از هیچکس
نترسد و دشمن برو مستولی نشود و هیچ جانوری گزند و طریق خوردن آنچنانست که آنرا
بر سنگی صلایه کنند با گلاب پس با انگشت بر روی زبان بلع کنند که بدندان نرسد که بغایت
مضر است و پازهر از درون بز کوهی که او را پازن نیز گویند می بر آید اگرچه این جانور در هر جا
می باشد اما همچنانکه مشک نافه منحصر بآهوی ختایی است پازهر نیز منحصر است بر بز کوهی
بلوک شبانکاره که از اعاظم مضافات شیراز و فارس است و او هیچ چیز نمیخورد بجز مخلصه
بدلیل آنکه هیچ پازهری نیست که از میان آن چوب مخلصه می آید و پازهر حیوانی در روی

زمین بغیر از کوه شبانگاه جای دیگر نیست مومیای کانی هم در انحوالی هم از سطح غاری میچکد
و در تحت ضبط حکام است در اینچند سال پارهٔ از دیوار آن غار از هم ریخته مغاکی ظاهر
شد پر از مومیای لهذا در این ایام بسیار ارزان شده امّا باز هر تعلق ضبط و ربط دیوان
ندارد تا این نوع جانور بدست کدام صیاد افتد و بازهر نیز در شکم هر کوهی نمیباشد و آن
بازنی که بازهر در شکم اوست بغایت ضعیف و لاغر می باشد چنانکه گوشت او بکمال نجاست
نمیتوان خوردن و بازهر یکه بوزن بیست مثقال باشد نهایت قیمتی است فامّا آنچه
دو مثقال و سه مثقال است چندان قیمتی ندارد و در ملک شبانگاه جماعه بازهر عملی
میسازند اگرچه فرق کردن مشکلست لیکن علامتی است که آنرا بر روی سنگ باندک
آب بسایند اگر سایدهٔ آن سفید رنگ باشد اصلست و اگر سبز باشد عملی عنبر اشهب
اگرچه عنبر اشهب را بجوهر مناسبت نیست امّا بظهور خواص متوفر آن را در سلک جواهر
داشته اند بدانکه در باب عنبر وجوهات بسیار نوشته اند چنانکه گذشت بعضی گویند
درختی است و عنبر صمغ آنست و برخی را عقیده اینکه در قعر دریا چشمه ایست بر میجوشد
و بر روی آب می آید و عنبر از ان بحصول می پیوندد و قومی را مظنه آنکه سرگین دابهٔ
بحر است امّا اصح آنست که مومی است بر روی بحر عمان فراهم آورده بر خاطر عاطر
دانشمندان مخفی نماند که در انتهای دریای عمان در دهنهٔ ظلمات که اقصای ممالک
یمین است چند جزیره واقع شده و در ششماه که آب دریا بطرف قطب شمال میل دارد آن
جزایر خشک می باشد و ششماه دیگر که آب را گشتن بجانب قطب جنوبی هست آنجزایر در زیر آب
می آیند در آنجزیره ها از هر جنس اشجار بسیار هست و مگسان عسل بعدد قطرات دریا بر آن

وختان آشیانه دارند و عسل بسیار در دریا می ریزد و موم بر روی آب انعقاد می یابد بعد از آن
بتربیت آفتاب و انوار سهیل و باقی ستیارگان این رنگ و بوی و خاصیت در وظاهر میشود
و چون مد و جزر از طرف جنوب آب دریا را در حرکت می آرد موجه بجهت انتفاع بنی آدم قطعه
قطعه بکنار می اندازد و جماعتی پیوسته در سواحل بجهت همین امر میگردند نصیب خود قطعه
می یابند و مشهور است که جماعتی را در حدود جنوب کشتی بظلمات جنوبی افتاد و آخر بشرطه
عنایت الهی ایشان از آن ورطه مهلکه بیرون کشیدند آنها در آن حوالی در جزیره لنگر انداختند
تا آب بگیرند چند نفر بجامه شستن مشغول شدند و بر سنگی که بغایت بزرگ بود جامه ها با فتاب
گذاشتند چون رخوت آنها خشک شدند دیدند که بوی عنبر نهایت معطر و بویا گشته
آن سنگ دانا که عنبر خوش رنگ بود از غنایم گرفته با همدیگر وصله وصله بتقسیم رسانیدند و به
بهای خاطر خواه فروختند مالی کثیر و زری خطیر بدست آوردند و عنبر چهار نوع است شمامه
خشخاشه و طبقه و فستقی و عنبر را شمامه خشخاشی وصلهای مذکور می باشند و در محل
بی نم ستچهار روز بهار می اندازند و بعضی سفید میشود چنانکه گمان بر آنکه آنرا در میان آرد انداخته
اند و چون بشکنند میان او نیز سفید مثل خشخاش ریزه باشد آنهم زود بهار میکنند و طبقه
سنگ بر یکدیگر محکم شده و فستقی فرود ترین این سه نوع است و لون او مثل مغز پسته
کم رنگ میباشد و خواص عنبر بسیار است اول رائحه طیبه فی الواقع بوی بهترین بوهاها
دیگر جهت رطوبت دماغ بخلاف دیگر روایح در دفع سودا و مالیخولیا و تقویت دل و قوت
باه و در دفع خشکی بدن و دنبل و خارش بدن اندام آنچی است بامر فاعل حقیقی و حکما گویند
که هر که عنبر با خود نگهدارد هرگز درد چشم نبیند و در مردم عزیز باشد الا جوردی بدانکه معدن

لاجوردِ اصیل بغیر از کوه بدخشان جائی دیگر نیست اگرچه در حوالی کاشان معدنِ دیگر است
لاجورد میگویند اما سنگی که از آن معدن بر می آید سیاه می باشد و این لاجورد دیگر در ممالک
غرب و روم و شام و عجم و هند بکار می برند بیشتر لاجورد کاشی است که آن سنگ را می پزند
و رنگِ لاجوردی می دهند و آن سنگ سیاه را چون صلابه کنند بر کاسهها و طبقچهها نقش کنند چون
در کوره برند در حال گداختن رنگِ لاجوردِ لطیف بر می آرد و شیشه گران جزوی
از آن سنگ با مینا مخلوط میگذارند مینای لاجوردی بحصول می پیوندد و لاجوردی
که از آن سنگ میپزند بغیر از نقش عمارات و خشتهای کاشی کار بکار نمیرود و بعد از مدتی
خود باز میگردد و سیاه میشود و لاجورد اصیل بدخشانی برنگی که از معدن بیرون
می آید مادام بهمان رنگست مطلقاً تغیر نمییابد باین سبب پیش جوهریان لاجوردِ اصیل
ترین جواهرات است چرا که بصلابه و آتش و بمرور زمان و صحبت غیر جنس و غیره لون
او متغیر نمیشود و سنگِ لاجوردی که از بدخشان می براید اول لاجوردیست وصله
مثل بیضهٔ مرغ که در پوست است و پوستِ آن سنگ نرم و سفید و چون آن را از میان
پوست بیرون آورند حاجت شستن ندارد و صلابه می باید کرد و بکار برد این نوع
لاجورد بهترین انواع است و خاصهٔ خزانهٔ پادشاهان نوع دوم بخلاف بیرون می
آید و بر روی رنگهای سنگ سفید می باشد و نوع دیگر لاجورد و سنگ باهم آمیخته
این نوع را احتیاج شستن است و در خواص لاجورد آنکه هر که با خود دارد از علتها
ایمن باشد و در چشم مردم عزیز نماید و خوردنِ آن درد جگر و گرده دفع کند و چون
صاف سازند و در مفرحات بکار برند خون طحال رقیق سازد و فرح آرد و اگر باریک

سائیده در چشم کشند امراضی که تعلق بچشم دارد دفع کند و نور بصر افزاید **مرجان**
بدانکه مرجان در طونس که شهر اعظم بلاد مغرب است و بر سواحل دریا واقع شده بدست
می آید غواصان دامها گرفته بقعر فرو میروند و مرجان را بدامها بیرون می آرند و مرجان
طونس شاخهای بزرگ دارد و رنگین است از همه انواع بهتر و کرم هم در و کمتر می افتد در بنادر
هرمز شاخهای سیاه و سفید از دریا میرفته اما سفید خود هیچ کار نمی آید و سیاه را امیتراشند
و تسبیح نیز میسازند و مرجان ناتراشیده درست را نزد کفار ختایی اعتباری تمام است و
و مرجان تراشیده ریزه در خراسان و جیلان و سمرقند مقابل نقره است و خواص آنکه
تعلیق آن در گردن مصروع دافع آن علت است و داشتن آن با خود صاحب نقرس را سودمند
و دافع کید و مکر اعادی موجب مزید روشنائی چشم در اکتحال و در مفرحات نیز استعمال
آن سودمند است **عقیق** بدانکه از سه جا حاصل میشود اول در صنعان که اعظم
بلاد یمن است ثانی در بروج که از شهرهای گجرات است و در انجا بسیار بهم می آید و ثالث
در کلوا اما آن ادناترین عقیقها است و عقیق بروج اگرچه رنگ خوب دارد اما برابر عقیق
یمنی نیست که از همه خوشرنگ و خوب می باشد و خواصی که در شان عقیق گفته اند مخصوص
است بعقیق یمن که در ربع مسکون بسبب عزت و میمنت نقش او درست نشستار با
حکمت و دولت نظر کردن در ان نهایت مبارک داشته اند و احادیث صحیحه در باب
عقیق مروی است و حضرات صحابه و تابعین رضوان الله علیهم اجمعین بخنتم تختم که
که عقیق داشته میکردند و الحال صلحای مکه و مدینه و مصر و شام بجهة تبرک با خود
می دارند و در بلاد حبش از هر جا که مکرمست هر که عقیق را با خود دارد بر جمیع خصمان

ظفر یابد و از جمیع بلیات محفوظ ماند و هر زنیکه وقت وضع حمل عقیق یمنی بر زبان گیرد کار
بر او آسان شود و در معجون مبهی نهایت امساک آرد و قوت گرده و باه بیفزاید و سنون
آن مولد لثه دندانست و بوی دهان را نافع است و بیخهای دندانرا محکم کند و زردی
آن ببرد اگر کسی در نگین عقیق و ما توفیقی الا بالله نقش کنده در انگشت کند در چشم
دوست و دشمن عزیز نماید و منافع دیگر هم دارد و یشم بدانکه در حوالی ختن رود
خانه ایست که آب آن باندجان میرود و سنگ یشم از ان می بر آید و سوای آن
رود در جائی دیگر نیست و رنگ یشم بهفت نوع است آما سفید انگوری و زیتی از دیگر
اقسام بهتر است و یشم سنگ مبارکیست و حکما آن را برابر جوهر داشته اند در ختای
عزت تمام دارد که امرا و بزرگان آنجا بغیر کمربند یشم نمیگذرانند و چون در فن حکاکی
ماهر اند اقسام جانوران و عطردانهای خوش ترکیب از ان میسازند هر یکی بقدر حوصله
و صله یشم تراشیده با خود می دارند اگر تاجری یا مسافری وارد آنجا شود اگر یشم
با او نباشد چندان نزد شان اعتباری ندارد و چون در حدود ختای صاعقه و برق
بسیار می افتد و ضرر کلی از ان لاحق میشود و یشم را با خود می دارند که این سنگ
بخاصیت خود جهة دفع طاعون و برق و صاعقه بسیار نافع و سودمند است هر کس
یشم را با خود دارد از علت خفقان و بواسیر نجات یابد و بهق سیاه و برص را زایل کند و
رنگ رو مدام سرخ دارد و سنگ شاه مقصود معدن آن در حوالی قندهار است
و شاه مقصود نام بزرگی باعث شهرت دارد و بهترین آن شربتی شفاف است و دشمن
تسبیح آن را با خود اسباب دولت شمرده اند چند جایی از ان انکوه سنگ مستخرج میشود

دکان قدیم را بواسطه ملاحظه ظلم حکام اینوقت معطل واگذاشته اند بلور در حوالی هند و ایران
و کشمیر بسیار حاصل میشود و اکثر مانند خیارهای خورد از زمین میروید و در اقصای کشمیر
بطرف تبت سنگهای کلان بلور که از آن طبقچه ها میتوان ساخت بهم میرسد لیکن بواسطه
ظهور شیشه های سفید که آنرا شیشه فرعون گویند از درجه اعتبار افتاده و همچنین شیشه گران
ماهر آلات یشم عملی از شیشه آن نوع میسازند که تمیز نمیشود و چون بمثقب اندیشه جواهر
الفاظ و معانی در بیان معدنیات سفته شد از بعض جبال نیز عبارت را بمتانت داده
آید کوه دماوند در حد و طبرستانست دوازده میل ارتفاع دارد و بر بالای آن قطعه
زمینی است ده گز مسافت در آن سوراخ هاست که در شب از آنها شعاعی چون نور
آفتاب ظاهر میشود و بروشنائی آن مسافتی توان دید و روز دخانی از آن متصاعد گردد
عوام گویند که حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام صخره جنی را در این کوه محبوس داشته
و از علی بن زری منقولست که من و جماعتی از سیاحان عازم کوه دماوند گشتیم بر قله
آنکوه هفتاد موضع یافتیم که دخانی کبریتی از آنها متصاعد بود چون احتیاط کردیم سایر
جبال در جنب آن بغایت حقیر مینمود و بر سر آنکوه ابریست که در زمستان و تابستان
اصلا منکشف نشود کوه نهاوند نزدیک بآن بلد است در این کوه دو طلسم ساخته اند
یکی بصورت گاو و یکی بهیئت ماهی و از آنها آبی بیرون آید و منقسم میشود بدو قسم قسمی
بنهاوند میرود و قسمی بدینور کوه تصویر در نزدیکی کرمانست چون قدری از سنگ
آنکوه بسایند و در ظرف کنند البته بر صورت انسان قرار گیرد کوه فورغان در زمین فارست
و در آنکوه غاریست و آبی از آن متقاطر اگر یک کس در آن غار باشد بقدر احتیاج وی آب

آب فرود آید و اگر هزار کس باشند آن مقدار آب چکد که همه را کفایت کند کوه واسطه تا
بالا و اندلس اعلی می یابد آنجا شکافی در وی پدید آید که در میان آن تبری آهنین بود هرگاه
قصد کنند که آن تبر را بگیرند غایب شود و چون دست از آن عزیمت بردارند باز پیدا
شود حقیقت آن حال بر کسی ظاهر نیست کوه طایل در میان دریای هند است
و همیشه آنجا آواز دف و چنگ شنوند و بی تفاعل آن نبرند کوه تبت کوهیست
که چون آتش بر آن افروزند آب از زیر آن بیرون آید و آتش بمیراند در وقتی از
اوقات پادشاهی جهة امتحان از دیار تبت بر آنکوه بر آمد و فرمود تا نفط و گوگرد و
و هیزم بسیار بر قله کوه جمع آورند و آتش زدند همان ساعت آب ظاهر شده آتش افرو
نشاند کوه هر مکهه کوهیست در ملک کشمیر و هیچکس بر آنکوه صعود نتواند کرد چه
در وقت عروج زنبوران سرخ ظاهر شده میگزند و اگر متقاعد نشود هلاک کنند
و اگر حیله دیگر سازند بر قله شدید بار دو از قله کوه آبی فرو می آید و هندوان در سالی
یک وقت بغسل کردن بخ بردا است انکوه می آید و آن را الگنگ خوانند راقم حروف
ابو محمد حسن ناشر بن زنگی صادق القول شنیده که بر بالای آنکوه تهار رفته و مناره
از یک لخت سنگ دیده که آب الگنگ از قله آن مناره میجوشید و هندوان این کوه
بسیار حکایات میگویند و دیگر در کشمیر کوهیست نزدیک بحدود دمبور هر روز وقت
عصر اول اقسیمی [illegible] در حیات امتحان میکنند و از آن آواز ملایمی
خاطر خواه بگوش میرسد بیش از صد آنگاه سرود مسموع میشود و اکثر اوقات شعر
تازه مختلف الاوزان بزبان کشمیری مفهوم میگردد و ایضا و نیز در کشمیر در پرگنه شکرو

در موضع یارد و قلم پور پشته ایست که تا پنج شش ساعت نجومی برود در آن میتوان گشت لیکن اگر کسی بر آن بر آید و خواهد که از یکسر تا سر دیگر رود تا ماهها با وجود قطع منازل نمیرسد و آن راه به پایان نمی آید ارتفاعش زیاده از صد ذرعه نیست یکی از دوستان راقم در ایام بهار بران کریوه رفته بود گلبنی دید پر از گلها خواست که برای گلقند لختی واره از ان بچیند چون کرباسی که همراه داشت پر از گلها کرد آن را از جای نتوانست برداشت لاچاری قدری کم کرد هنوز گران بود و رفته رفته تمام انداخت هنوز یک گل باقی بود آن را هم آنقدر گران یافت که از حمل آن عاجز آمد و در انجا و نیز عجایبات دیگر است کوه لبنان گویند در انکوه اشجار میوه دار بسیار است ولی آنکه کسی متعهد شود میوه دهند اما در طعم آنها چندان لطافتی نمی باشد و چون آن میوه ها را به بلخ رسانند نهایت خوش طعم و خوشبوی گردند کوه آهن در دیار هند است و از انکوه آهنی سرخ بحصول میوندد که چون زخمی از ان بر کسی زنند از موضع جراحت خون ترشح نماید اما کسی را گمان شود که آنجای را داغ کرده اند کوه انهلوه در اقصای مغرب است و این کوه سه جهات جوی عظیم بیرون آید قریب هزار قنطره بر جویها بسته اند و یاقوت سرخ و زرد و کبود از انکوه بحصول میوندد جبل الروضه کوهیست مبارک نزدیک بصره در اخبار آمده که در انکوه روضه ایست از ریاض جنت در زمان خلافت حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه اهل کتاب آنرا به هفتاد هزار دینار طلا خریداری کردند عمر رضی الله تعالی عنه قبول نکرد و فرمود که روضه جنت در تصرف اهل اسلام اولیست و اول کسیکه از مسلمانان در انکوه مدفون شد حاجی معاشری بود و گویند در انکوه گوسفندان وحشی

بسیار اند و کسی متعرض آنها نمیشود کوه کوکبان نزدیک بصنعا واقعست
و بر آن دو قصر است که هیچکس راه آنها نمیداند و عقیدهٔ بعضی مردم آنکه آن دو قصر را
از جواهر ساخته اند زیرا که در شب بغایت درخشنده و تابان اند کوه معظم کوهیست
در زمین حبشه در انجا مساجد و مواضع واقعست و در انکوه مقابر است که اجساد مردگان
در ان پوسیده نگردد و همچنین در ولایت قاین و در حدود جنگجتو نیز در مقابر مردهها
سالم اند و همچنین در بیابان منسوبه در حدود قهستان جنسی از گزدم است بغایت
سیاه و شب در هوا طیران نمایند و زخم آنها مهلک بوده در ترکستان کوهی است
و در انکوه غاریست که هر که در انغار رود در ساعت بمیرد و از همه غریب تر آنکه هم
در ان نواحی غاریست که هر که از پیش آن بگذرد روح از بدنش مفارقت نماید
و دیگر در یکی از بلاد خط استوا کوهیست و بر آن مناره از سنگ و بر آن مرغی هم از
سنگ انجیری در منقار ساخته اند و در آن حوالی درختان انجیر بسیار اند و مرغان
بصورت آن مرغ سنگین بی پایان و چون انجیر پخته شوند هر روز از آن جانوران هر یکی
انجیر در منقار گرفته بیایند در طغاری که آنجا است اندازند که متر حله همیشه
آن انجیرها را بخورد باقی را بفروشد مشهور است که این طلسم ساخته بلیناس فرزانه است

ذکر بعضی از غرایب عیون و انهار علی سبیل الایجاز و الاختصار

بر خاطر دریا مقاطر پاک نهادان روشن تواند بود که در جوف زمین منافذ
بسیار است و البته در آن آب بود یا هوا که زیرا که خلا محال است هرگاه بر هوا
برودت غلبه کند هوا نیز آب گردد پس اگر این آب را از محل دیگر مدد رسد و زمین

سخت و صلب بود چون درانموضع نگنجد طلب خروج کنند و طرفی انشگافد و بر روی
زمین ظاهر شود و بخاراتی که در زمین محتبس شده میخواهند که بیرون آیند بسبب سافت
جسم کوه نتوانند برآمد بالضرورة منعکس شده آب میگردند و نیز آب های که از
آسمان نازل میشود بسبب صلابت کوه زمین آن را تشرب نتواند کرد و بالای قلعه
های کوه جمع شده بتدریج بسوی نشیب روانگردد ولهذا انهار و چشمه از کوه ظاهر
میشود در قرآن مجید جا بجا ذکر چشمه و نهر کوهستان نیز آمده و اگر زمین
صلابت داشته باشد بمعالجت احتیاج پیدا کند چنانکه در قنوات و آبار بجای
آرند و اختلاف بقاع و تغیر ادویه ها در عذوبت و لطافت آب و گرمی و تلخی و سردی
اثرات وی تمام است و ذکر بعضی چشمه بقاریب گذشته و بعضی از چشمه های
غریب است که مذکور میشود چشمه ارباب درین چشمه گیاهیست که هرگاه کسی جهة غسل
دران درآید آنگیاه در وی پیچد هر چند اضطراب بیشتر کند محکم تر گردد و چون لحظه صبر کنند
نجات یست همان گیاه از وی جدا شود چشمه دراق آب او در غایت حرارت است چنانکه
اگر کسی دفعة واحدة با نچشمه درآید اندام او بسوزد و اگر بتدریج رود ضرری نرساند بلکه نافع
امراض بلغمی بود و گاهی دخانی از انچشمه متصاعد گردد و شعلات سرخ و زرد و سبز ازان
نمودار شده دیگر در کشمیر چشمه ایست مسمی بکو کرناگ که آبش در غایت گرمی
غسل کردن دران در دفع امراض بلغمی و اخلاط متعفنه سوداویه است زیاده ماندن دران را
انقدر سستی می آرد که بیرون برآمدن بی یاوری کسی دیگر مشکل است و بدن را تحلیل
رساند چشمه مذکوره برابر سپر بسته در اراضی اندلس با وجود صغری اگر لشکری بر کنار

آن نزول نماید همه را سیراب گرداند و نقصانی در آب آن نشود چشمهٔ بار در نواحی نطنز که
بود اگر چوب در آن اندازند در ساعت بسوزد چشمهٔ موش بحدود مصر بود در مرغزاری و
در آن ناحیه خاکیست که چون از آب آن چشمه گل شود موش متکون گردد چشمهٔ سیم در دریا
مغرب است و پاره های نقره بوزن یکمثقال در وی پیدا شود چشمهٔ انگور در نواحی بیلقانست
چون قدری از آن در بیخ طاق خشک ریزند سبز شود چشمهٔ درخت گویند این چشمه در
پایان کوههای طبرستان است و آب آن در غدیری جمع آید که دور آن یک تیر پرتاب است
و در میان غدیر درختی بزرگ در سالی چهار ماه این درخت از نظر غایب میشود و سبب
انظار نیست نوبتی یکی از ملوک آن درخت را میخهای آهنین استوار گردانید چون
اوان غیبتش در رسید آن مسامیر بگسیخت و شجر ناپدید شد غواصی را جهة تحقیق آن حال
به آب فرستادند بعد از مدتی باز آمد و گفت قریب هزار گز فرو رفتم بر حقیقت حال اطلاع
نیافتم چشمهٔ مغرب صندوقی مقفل بر سر آن موضوع است هرگاه صندوق را بگشایند
از آبی که در آن مجتمع باشد بیاشامند شور شود اما قطراتی که از آن ترشح کند شیرین باشد
بر این آب قصبات و رساتیق مزروع و معمور است و چون آب صندوق کم شود مردمان
بدانجا آیند و آنمقدار طعام ترتیب نمایند هر کس را کفاف باشد و از جرایم و آثام توبه کنند
باز آب صندوق بسیار شود و تمامی آن ناحیت را سیراب سازد چشمهٔ سنگ در وقیه
قبچاق از قرای دامغانست اگر زنبوری در آن افکنند سنگی منقش شود چشمهٔ السیب
در مملکت چین ... نزدیک بقصر فغفور و آن آب بغایت شیرین و لطیف میباشد اما
چون از آنجا یکفرسنگ دور برند زهر هلاهل و سمی قاتل گردد چشمهٔ نقره آب آن

از کوه بیستون انفجار یابد و بغایت صافی بود گویند چون نهر ادرم در وی افکنند روز دیگر که
بیرون آرند یک نهار و یک باشد چشمهٔ عجیب در زمین قبچاق است هرگاه آفتاب طلوع
کند آب آن بطرف مغرب روان شود و بعد از غروب بازگشته بجانب مغرب جریان
یابد و سبب آن معلوم نیست و دیگر بولایت ارمن چشمه ایست که آب آن چنان بقوت جهد
که از مسافت بعید آواز اش توان شنید هر جانوریکه در آن چشمه افتد فی الحال بمیرد و
خوردن آن آب اسهال قوی آرد و دیگر در مراغه دو چشمه ایست متصل بیکدیگر از یکی
آبی در غایت عذوبت و برودت و از یکی آبی در نهایت حرارت ترشح نماید ذکر بعضی
از انهار چون ذکر بعضی از انهار در اوراق گذشته بتقریب مذکور شد و قدری باز از
چند جوی که غرابتی دارد بقلم میرسد نهر اتل ابتدایش از جبال روس و بلغار و
حدود شمالست و هفتاد و شش شعبه از آن نهر جدا گردد که مدار معیشت چندین شهر
بآن شعبات باشد و مع ذلک نقصانی در آب او پدید نیاید و لصف این دریای
آبسکون است و میان آب اتل و آب آن بحر فرق توان کرد چه اصلا با آن آب در
نیامیزد جوی آذربایجان آبی خوشگوار است و منبعش جبال آن ولایت و در بحیرهٔ
طبریه ریزد و جوی ولی از و جدا شود و در زیر زمین نفوذ کند و سنگ مرمر گردد نهر
الذهب در زمین شام است در صفت آن گفته اند هو نهر یباع بالمیزان و اجره
بالکیل که از جداول آن بسیار مزارع سیراب است و آن نهر چون بآخر رسد در زمین نفوذ کند
و سنگ شود و آب نهر الذهب هیچ ضایع نشود جوی ارس از مشرق بمغرب جاری
باشد و ابتدای آن از ولایت ارمنیه است و آبش بغایت سریع الجریان و سلوک کشتی

وران متغیر بلکه متعذر است زیرا که بر کناره آن سنگهای بسیار است بعضی مکشوف
وبعضی مخفی وآنجوی میمنت دارد هرچه از حیوانات در وی در آید بسلامت بیرون
رود نهر موسیجه رود بزرگست نزدیک بصره وبر آن پلی عظیم بسته اند ویکطاق
که کمان آن یکصد گز است تمام از سنگ رخام هر قطعه سنگی ده گز در پنج گز نهر
اندلس آبیست که کشتی در آن نتوان رفت در کنار آن آب هیکلی در موضع بلند
نهاده اند از مس خالص وبر جبین وی نوشته اند که یا ایها الرجل تجاوز فی
فانک لم ترجع جوی جیحای بدایت آن از جبال چین باشد وآنجوی در غایت
سامت است واکثر اوقات کشتی را آفت رساند ومردم آبی در وی باشند وچون
در کشتی روند از اموال آنها غافل چیزی در ربایند ودر آب غوطه زده بدروند
جوی طبریه آبی بزرگ است نصفی سرد وگرم ودر بحر طبریه ریزد والله اعلم اما چاه
های غریبة الاحوال چاه توفیق در مغرب مدین است وبخاری عظیم از ان مرتفع
شود چنانکه اگر سنگی بزرگ در وا فکنند بیرون اندازند البته بقعر چاه نرسد چاه
زرق در زمین طرابلس است هر که آب آن خورد بیعقل شود چاه سامس آبی خوش ولوا
دارد چون خشت خام در چاه افکند آوازهای مهیب بر آید وبعد از سه روز تسکین یابد
چاه اصوات در حدود تبت واقعست وهر که نزدیک آنچاه رود آوازهای غریب
شنود وسخنان عجیب استماع کند بلغت تازی وترکی وهندی در وقت باران آن آبها
انقطاع یابند وهرگاه باران ایستد باز ظاهر شوند چاه سنگ آلند هرگاه کسی در قعر آن نگرد
سنگی مانند تیر بر روی ریش خورد وموجب آن را کس نداند چاه صمغ در دیار سیستا

چون آتش و ظرفی کنند از اول حمل تا میزان بگذارند تریاقی گردد بغایت نافع. اگر تا آخر
حوت بماند زهری قاتل گردد چاه خوزد در شهر خوزد میان حوضی است و بر سر آن بجا د
یگی از مس نهاده اند و در بن آن دیگ سوراخی کرده از آنسوراخ که بغایت تنگ است انقدر
آب بیرون می آید که جوی بزرگ میشود و بعضی از هوشمندان گفته اند که اینصورت از جمله طلسمات
والا شهر خوزد از کثرت آب ویران میشد چاه سوزان در نواحی فارس است پیوسته در آنجا
بخار لیست که اگر مرغ بر بالای آنجاه پرواز نماید بسوزند دیگر از غرایب صور معشر
بشر اول عوج بن عنق است عنق مادر عوج دختر آدم است علیه السلام و او جثه عظیم
داشته چنانکه هر انگشتش سه گز طول داشت و در تفسیر کاذر منقولست که ارتفاع قامت عوج
بن عنق بیست و سه هزار و سیصد درعه و ثلث درعی بود در طوفان نوح که آب از سر بلندترین
کوهها چهل گز گذشته از زانوی او تجاوز نکرده و چون موازی طول و عرض لشکر بنی
اسرائیل کوهی بالای سر خود آورد بعزمیت آنکه بیکدفعه موسویان را در زیر آنکوه پاره
گرفته نابود سازد جناب موسوی بحسب وحی سماوی عصا بر شتالنگ او زد و او را از پای
آورد عوج هر دو ساق پایش را چند سال بر روی رود نیل انداخته بودند و عبور مرد
مردمان بر آن جسر بود دیگر آنکه در حدود چین قومی هستند بشکل آدمی اما موی آنها شبیه
بوزینه است و آن قوم از درختی بدرختی میپرند و لنسناس بصورت آدمیست چنانکه در زبدة
القلوب و سیر النبی و قصص الانبیا آورده که لنسناس نوع حیوانیست و ایشانرا اوقف
خوانند شکلی زیبا دارند و اما ناطق نیستند و مردم ایشان را بگیرند و با ایشان
دخول کنند و از ایشان فرزند آرند اما لال میباشند و در ولایت مصر نوعی بو

که مشابهت تمام با آدمی دارند و آنرا نسناس گویند و جثه برابر بوزینه است اما بر همه
اندامش موی است و دم دارد و بخلاف این نوع بوزینه است در حد مشرق که دم
ندارد و موی بر اندامش بعادت مردم است و راقم حروف شعری در شهور سنه ۱۲۵۸ هزار و
دو صد و پنجاه و هشت در امرتسر شهر متعلقه پنجاب بوزینه دیده که دم نداشت برابر طفل ده ساله
مینمود و او را قبای چینت انگرکه در بر و سر کلاه بر سر گذاشته بودند و نزد حاکم امرتسر که از
قوم سکان بود معبر دند هیچ از مردم وحشت نمیکرد و بهر طرف مینگریست بدان می ماند
که شعوری دارد و صاحب فرهنگ رشیدی آورده که نسناس بپارسی یوم مردم گویند
و نوعی از مردم است که بر یک پا میجهند و دیگر در بلاد چین خانه ایست در آن مرده با قامتی
چون درخت خرما افتاده دستها ندارد هرگاه دست بروی زنند آواز طبل ظاهر گردد و
دیگر در قریه از قرای ولایت قوهستان در زمان الجایتو خان دختری را در وقت بلوغ
درد زه گرفت بعد از چند روز آلت رجولیت از موضع مخصوص او بیرون آمد و سینه اش انقص
در بغداد هم بظهور آمده چنانکه گذشت دیگر در یکی از کتب بنظر آمده که در حضرموت
نوبتی دندان الثانی یا نقشه بیت من وزن و دیگر در زمان سلطان ابو سعید
خربنده مردی بود که در تمام اندام موی بسیار داشت مثل خرس اما ریش آدمی سایر
مانند داشت سخنش مفهوم نمیشد و دیگر سیکرد دیگر از سنان بن ثابت خزاعی نقلست
که گفت زنی دیدم که اصلا دست نداشت و بپای خیاطت میکرد دیگر در ولایت ارمنیه
قریه ایست در آنجا طایفه که هرگاه کسی از ایشان ریش برآرد نصف ریش او سیاه است
و نصفی سفید دیگر نوبتی در ایران زمین ظاهر شد که وی دستهایش پر موی بود مانند

خرس بود و دندان زیرین نداشت و سخنش مفهوم نمیشد مردم میگفتند که مادرش با خرس جمع
شده و این تحفهٔ غریب آورده **و دیگر** از عجایب البلدان مسطور است که بر ساحل
محیط کوهیست و بر آن کوه جمعی ساکن اند که دو چشم بر سینه دارند و بدستور سایر آدمیان بر
روی ایشان نیز چشمها موجود اند **و دیگر** در تفسیر گازر از شافعی مرویست که ارم بن جیلن چهار
سال در شکم مادر ماند چون تولد یافت دندانش تمام بر آورده بود **و دیگر** در جمید الاول
سنه ۹ نهصد و شانزده در هرات پسری تولد شد که چهار چشم و دو بینی و دو دهان داشت و
دندانش و دندان رسته و بر پشت او پارهٔ گوشتی مثل کوهان شتر و در همان سنه در هرات
بیک شکم چهار فرزند آورد یک پسر و سه دختر پسر در ساعت فوت شد و دختران و مادر
ایشان نیز پس از چهار روز وفات یافتند **و دیگر** محمد صادق خان معمور مولف اقبال
نامهٔ شاهجهانی می آرد که در اول سال جلوس سنه ۱۰۳۷ یکهزار و سی و هفت از وقایع کشمیر بعرض
رسید که در خانهٔ میرزا حسین نام در کشمیر دختری متولد گشت روز هفتم بزبان آمده گفت
بلیه عظیم بر مردم شهر نازل است مردم شهر را بگوئید که از نافرمانی خدا باز آمده
تصدق و استغفار نمایند و دیگر در سنه ۱۲۳۰ یکهزار و دو صد و سی در ملک کشمیر زنی را
طفلی ضعیف الجثه و نحیف الاندام متولد شد و آن پسر شیر میخورد تا سن او بدوازده سالگی
رسید آنقدر لاغر بود که در تن و توش طفل یکساله مینمود و زبان او گنگ بوده اصلاً لب
بسخن آشنا نکرده روزی فقیری در خانهٔ آنها وارد شده مادر آن طفل نزد او خواهشمندی
و زاری بسیار کرد که این پسر بزبان آید و از نحافت نجات یابد فقیر گفت که فردا که
علی الصباح دیگی مجاش پخته این طفل را در مسجد عیدگاه کشمیریان و دیگه را در

نه کاغذی بوی داد که این را آنجا بینداز آن حضر موده عمل نمود دمی که در مسجد ازو غلغله و شور
و ولوله برخاست و آن طفل جای مانده بسخن آمده که دیدن آغاز کرد از گوشهٔ مسجد آواز
بیا ای پسر اگرچه تا غایت مهمان آدمیان بودی الحال پیش پدر و مادر خود قدوم آورد
نیک کردی آن طفل یکبار دستک زنان از نظر غایب شد زن را مشاهدهٔ آنحال
ت طاری گشت چون بار فاقت آمد کسی آنجا ندید و از طفل مذکور و دیگ
مجان نشانی نیافت اما چند اشرفی در دامن خود مشاهده کرد و برگرفت و ازآن شد
و دیگر چون محمد معظم بهادر شاه ابن عالمگیر بادشاه برادر خود اعظم شاه را بقتل
رسانیده بر تخت گورگانی نشست بعد چندی باراده استیصال نهال اقبال برادر دیگر
شاهزاده کامبخش بطرف حیدرآباد دکهن بحرکت آمد و او را نیز مقتول ساخت در ان
اثنا خبر شورش بنده سنگهه که جانشین گرو گوبند سنگهه بود از اخبار لاهور بسمع همایون
رسید معظم شاه باراده تنبیه و تادیب بنده سنگهه با لشکر ظفر اثر در حرکت آمد در ر ٩
طرح جرگه شکار کرده طی منازل مینمود و در سمت سدهور هر طرف امرا بشکار
مشغول بودند تا آنکه فتح الله خان بهادر بمعه دو هزار سوار در دره کوهی رفت دید
بقامت خود هفتاد درعه طول و بهمین قسم دست و پا و سایر اعضا بعرض و طول
برابر سرش مانند خرو قامتش چون آدمی راست هنوز دندان شیر خواره داشت
درخواب بود و خان مذکور بکسان خود حکم کرد که ریسمان توپ کشی آورده و عقده مانند
پیچ درست نموده در گلویش اندازند و بسرعت تمام یکبارگی بند در هر دو دست و هر دو پا
او قایم کرده مضبوطش بگیرند سیصد کس ریسمانهای سطبر محکم آورده دفعة واحدة او را بستند

گردند و انقدر احتیاط گرفتند که مور خواب بود و اصلا و مطلقا بیدار نشده چون از جا
برکندند از خواب درآمده چند دست و پا زد موثر نیفتاد و ابر فیلان کوه پیکر بار کرده در
لشکر پادشاهی آوردند و از نظر گذرانیدند پادشاه از بوالعجبی های صنایع قادر قدیر
عبرت گرفته تفاول با اسیر بودن هنداسنگهه نمود گفت این دیو بچه را زنده بگذارید او را
همچنین گذاشتند اما تا او چهل روز بقید حیات بود آخر بمرد و رحمت برد ذکر بعضی

از غرایب امور که نقل است از حیوانات آبی و وحوش و طیور در عجایب

البلدان مسطور است که در رود نیل مصر یک جانور است که در سایر انهار و بحار نیست
و نهنگ و فرس البحر **قرقیش** جانوریست بهیات وزغ و طول و عرض او یک گز باشد
و نقطه های گرد و ملون بر بدن دارد و راکبان سفینه و مسافران دریا بغایت از او
باهم شنید و برای او طعمه در آب اندازند تا بخوردن آن مشغول گشته از قصد کشتی بگذرد
نهنگ جانوریست که در اندامش بجز از یک سوراخ دهانش نیست خوردن
آوردن و فضله افگندن و از همان منفذ است مولانا سیف الدین احمد تفتازانی در
رساله التصیل آورده که نهنگ بصورت سوسمار است و دهان گشاده و زبان ندارد
و شصت دندان نیش در فک اسفل و در میان هر دو دندان نیش او دندان خورد
گوشت است و بعضی گفته اند که نهنگ هشتاد دندان است نیشی چهل تا بالا و چهل به پایان
جانوری را چون در دهان گیرد دندانهایش از یکدیگر گذشته تنگ شود اصلا آنجانور را
خلاصی نباشد و پشت نهنگ شبیه سنگ پشت آهن بروی کار نکند و نهنگ را
چار پا هست و دم دراز دارد و گاه باشد که طول آن به ده گز رسد و پهنایش

نهنگ را نتوان کشت مگر از زیر بغلش و او هرگاه خواهد جفت شود از دریا بیرون آید و
ماده را بر پشت خویش اندازد و تخم در خشکی کند و از بچگانش آنچه به آب رود نهنگ شود
و آنچه در خشکی ماند سقنقور گردد و چون شکم نهنگ از فضلات پر شود از آب بیرون آید
و دهن باز کند مرغکی کوچک در دهن وی در آید آنچه در اندرون وی از فضلات
باشد بخورد و بیرون آید و آن مرغک را چیزیست بر سر مانند خار هرگاه نهنگ دهان خود
برهم نهد آن خار در کامش خلیده باز دهان بگشاید او بپرد **فرس البحر** جانوریست
بس بزرگ دمش مشابه گاومیش و دندانش مانند دندان خوک از دهنش بیرون چهار
رسته دندان دارد دندان برابر تخم مرغ و دست و پای چون شتر ولی کوتاه دارد
دایم کشتی کند و هر جانور که بیابد هلاک سازد و قوت و صلابت جسدش بمرتبه ایست
که نوبتی در مصر هزار مرد مسلح خواستند که او را هلاک سازند ایشان را اینمعنی میسر نشد
سگ آبی جانوریست که از پوست او پوستین سازند و خایه های او که جند بیدستر است
جهة تقویت باه ید طولی دارند گویند بعضی خایه ها از وکشیده او را رها کنند بار دیگر اگر
کسی قصد او کند هر دو پای را از هم کشاده نشان می دهد که مایه خایه ندارم **نظم**
هر که نازان بود بمایهٔ خویش ٭ باشد او هم اسیر خایهٔ خویش ٭ تا بود مایه بخایه وی
مید و د هر کیش اندر پی **دیگر** در عجایب البلدان مسطور است که نوبتی در ساحل
دریای هرموز مشاهده افتاد که جانوری ماهی صید کرد که مانند سپری گرد و پهن و
دنباله دراز باریک داشت و در میان پشتش دو چشم کشاده بود و دهان در میان شکم داشت
[illegible] **عجیب دیگر** و نیز نوعیست از ماهی که آنرا حوت الحیض گویند و آن بسیار بزرگ

باشد چنانکه کشتی را از رفتن باز دارد تا چون اهل سفینه خون حیض آلوده بدریا اندازند و دلا
ماهی بلا برید و اگر زن حایضه در کشتی باشد همین خاصیت ظاهر گردد **دیگر** در بعضی
از بحار ماهی میباشد که طول آن یکصد و بیست گز است و عرض و بیست ارش دیگر در آن
بحر ماهی است که میبرد و در وقت طیران ماهی از و بزرگتر در عقبش در پرواز نماید
و او را گرفته میخورد **دیگر** در یکی از دریاها ماهی میباشد که بر روی دریا در طیران می
باشد تا خود را بحیوان بحری که بر سطح آب دهان باز داشته باشد میرساند و در دهانش
در می آید و این حیوان آن ماهی فرو برد در تحفة الغرایب مسطور است که در هندوستان
دریایی است که سی کروه طول آنست در آن دریا حیوانات بهیات انسان چون
شب شود از آن ها بسیاری از آب بیرون آیند و بر ساحل بحر با هم ملاعبه نمایند و رقص کنند
در میان ایشان زنان خوبصورت باشند وقتی از آن زنان زنی بر مردی از لشکریان
عاشق شده بود و چند دانه مروارید بزرگ برای او آورده و درانداخت **دیگر** حیوانات
نیز باشند بر هیئت آدمی که از آن بیرون آید و مردم آن دیار در شبهای مهتاب بکنار
آن دیار و ند و در گوشه نشسته نظاره ایشان گرفته **دیگر** در شجره اهلیه مذکور است
که هراناس نام جانوری در بعضی بحار هست که از سر تا بناف شبیه آدمی و از ناف
تا بقدم مشابه اسب است و همواره از ایشان نغمات دلاویز و فقرات شور انگیز مطابق
قوانین موسیقی سر میزنند که ارباب این فن از استماع آن تعجب تمام میکنند و گاه باشد که
از کمال التذاذ بیهوش گردند هر چند استادان ماهر تتبع آن مینمایند بر ادای آن مانند
ایشان قادر نتوانند شد **دیگر** صاحب حبیب السیر گوید که در سنه نهصد و هشت که سلطان بدیع

از زمان بیرزا انجبال فقال محمد خان شیبانی در کنار آب اموینشسته بود بعضی مردم ازان نهر ماهی گرفتند که طولش یک و نیم گز بود و سطبری بنصف با لیش برابر اعضای وی و نصف بالیش بمقدار قلمی و فک اسفل نداشت و غیره دهان منقذی در اعضایش ظاهر نبود از جمله حیوانات آبی دیگر سرطان است که اورا خرچنگ گویند از غرایب حالاتش آنکه چشم بر کتف دارد و دهان در سینه و سالی سه نوبت پوست افکند و خانه او دو در دارد دری در خشکی و دری در آب و وقتیکه پوست افکند در جانب آب را محکم کرده و طرف خشکی باز گذارد تا بدنش صاف شود دیگر آنکه خرچنگ بطریق آدمیان بدست خوردنی برداشته در دهان گذارد و مانند سایر حیوانات دهان بر ماکولات ننهد گویند اگر سرطان را بر پشت مرده یابند علامت امنیت باشد و زغ که اورا غوک نیز گویند از گوش آواز کند نه از دهان زیرا که در گوشت او پوستهای رقیق باشد و آنها در وقت صیحه کشاده گشته باد بران می‌زند و آواز ازان ظاهر میشود و اگر کسی را علت بواسیر منخ در مقعد کرده باشد سه چهار زغ را زنده در دهان فرو برد از آن علت نجات یابد و هیچ متضرر نشود اما حیوان بری غریب الاشتغال اندلسیا را نموذجی ازان بقلم آید از انجمله در ولایت مغرب حیوانیست که چون آفتاب طالع شود ولدی از وی متولد شود تا وقت غروب خورشید زنده باشد بعد ازان بمیرد روز دیگر صباح ازان مهمان نورسیده ولد متولد شود و دستگاه غروب بدستور وفات یابد لایزال توالد و تناسل و قوت آن حیوان برین موجب باشد و غرایب حالات بعضی از حیوانات درنده و چرنده و جنبنده برین منوال است که از رساله التصید و دیگر رسایل افاضل قدری بانتخاب نقل میشود شیر در میان وحوش

وحوش بمنزله پادشاه است و از آواز خروس و گربه و چوب زدن بر طرف بمیین در وی
و نقاره هم نماید دیگر از زنی که موی گشاده باشد نیز متوهم گردد بچه شیر وقت تولد
قطعه گوشتی باشد بیحس و حرکت بعد از ان سه شبانروز مادر اورا محافظت کند پدرش
بیاید و نفس در وی دمد تا صورت شیر پیدا شود و در جنبش آید و شیر بچه تا هفت شبانروز
چشم باز نکند و چون شش ماه گردد شکار نماید و شیر پس مانده هیچ جانوری را نخورند و بر سر
بازمانده خود نرود و از ارسطاطالیس نقل میکنند که گفت نوعی از شیر دیدم بشکل و سر آن
گوش که شاخهای دراز داشت بدرازی یک وجب و چون شیر را قسم بشیخ علی الهی
عضنفر گیتی دهند متعرض انسان نشود و این معنی اکثر مردم را بتجربه رسیده و ببر سیه پلنگ
شکیبترین جانوران سباع است و چون سیر شود سه شبانروز خواب کند و از دهانش
بوی خوش آید بخلاف شیر که بدبوی بود هرگاه پلنگ مریض شود موش خورد تا
نیک شود و پلنگ را آنقدر محبت با شراب که اگر بخمخانه رسد چندان بیاشامد
که اورا شعور نماند فرد اگر از میکده ام بوی می آید مسلم روم انسان کند گر بد
نیابم با خولش ؛ یوز بشکل مانند پلنگ است و بجنب مزاج مشابه سگ و وی چون
پیر شود ترک شکار گیرد و با یوز جوان مصاحبت کند و از صید وی خورد و یوز هم مانند
پلنگ خواب بسیار کند اول کسی آنجانور را بر دو ساغری ساخته یزید پلید علیه اللعنة
بود گرگ چون آنجانور در خواب شود یک چشم باز بود و یکی پوشیده و در صحرا فریاد کند
هرگاه اورا بگیرند هر چند چوب و شمشیر زنند آواز بر ندارد تا بمیرد و گرگ از مسافت یک فرسنگ
بوی مردار شنود هرگاه خوردنی نیابد با استنشاق هوا قناعت نماید گویند که چون

آویزند گربه مبا انجا نرود و پوستش چون بر گوسفندان اندازند سوی شان نریزد کفتار
از گفتار بعضی علمای آثار معلوم شد که کفتار حایض میگردد و سالی نر و سالی ماده میباشد و
بحماقت اشتهار دارد و جائیکه از کیفیت گرفتنش بوضوح می پیوندد **خرس** از جنس ماکولات
آنچه آدمیان خورند طعمه سازد و همچنین علیق اسپ و شتر و دراز گوش و طعمه سباع نیز کار برد
در وقت وضع حمل ماده اغلب بسیار کشد و بعضی گویند خرس از دهان زاید و در زمستان شکم تهی
باشد و گیاهی است که آنرا یکبار خورد تا سه چهار ماه محتاج غذا نشود و گاهی دست و پا خود
بمکد تا فربه شود و خوردنی را در زمین فرو کند و نهایت محیل است اگر بر و سند رسد ترسد
که آب او را ببرد و سنگی کلان را بر سر گیرد **خوک** قوت مجامعت او از همه حیوانات
زیاده بود در یکماهگی نرش بجفت میل نماید و ماده اش در شش ماهگی آبستن شود و احیاناً
در چهار ماهگی حمل پیدا کند و هشت بچه زاید و چون یازده ساله گردد دیگر نزاید از غرایب آنکه چون
خوک را بر پیشانی به دراز گوش بندند هر گاه دراز گوش بول کند خوک بمیرد الصفا الرحیم
او را از چدقه بیرون کشند بمیرد دیگر آنکه اگر او را تا سه روز چیزی ندهند که بخورد و بعد
آن دو روز خوردنی دهند فربه شود و نصاری او را باین طریق فربه پرواز کنند و تصویر خوک
اگر با تصویر ابلیس یکجا کشند در حضور شیاطین و سحر اثری تمام دارد و با بحیله تدبیر
بردارد گویند هر گاه کیک بروی غلبه کند آهسته آهسته بآب رود تا کیک ها بر گردد هانش
جمع آید آنگاه غوطه زند و بمیرد دیگر آنکه شکم خود را پر باد کند و بر پشت خوابد پاها را بلند
سازد تا جانوران گمان برند که مرده است نزدیکش روند و او به حیله آنها را صید کند و
در علیو بلور نوعی از روباه است که از درختی بدرختی بپرد و هر مریضی که از گوشتش بخورد شفا یابد

همچنین در کابل هم هست و نقلست که در زمان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وصحبه
وسلم شخصی بتی داشت و پیوسته نان و مسکه می آورد و بر سر آن بت می نهاد ناگاه روباهی
بدانجا رسید نان و مسکه را خورد و بر سر صنم شاشید بت پرست اینحال را دید بت بشکست
مسلمان شد **شغال** جانوری مشهور است گویند زبانش را در سرای گذارند ساکنان
آن موضع را نزاع شود **خرگوش** بعضی از مردم گمان برند که آنجانور سالی نر و سالی ماده است
و اینسخن اصلی ندارد و فاتا حایض شود و خنثی می باشد و گویند که جنبان از خرگوش می
گریزد چون چشم خرگوش بر دریا افتد بمیرد بدینجهة هرگز بدریا نرود **سوسمار** هرگز آب
ننوشد مدو با ستنشاق هوا گذارند لاجرم در هر چهل روز یکقطره بول کند و بمقدار
بیضه آید و نرش را دو ذکر و ماده اش دو فرج باشد و عمرش هفتاد سال رسد **بوزینه**
از تمامی جانوران با آدمیان شباهت دارد و بخندد و خوردنی طلب نماید و بر ماده خود
بغایت غیور باشد و صنعتها آموزد چنان استماع افتاد که بوزینه شطرنج آموخته بود
روزی صاحب خود را مات کرد آنشخص متغیر گشته شاه شطرنج بر سرش زد چون دست
دیگر باختند باز بوزینه غالب شد در وقتی که حریف با تخانه رسانید طبقی کلان که در آن
مجلس بود بر سر آورده گشت او را مات ساخت از آن باز ضرب المثل شد گویند اگر از
پوست بوزینه غربالی بسازند و بآن گندم و جو به بیزند و آن را بکار برند محصول از آفت
بلخ ایمن باشد **بوتیمار** عرب او را مالک الحزین گویند جهة آنکه پیوسته بر کنار دریا
باشد و هرگاه قطره از آب دریا کم شود محزون گردد و آب نخورد تا از تشنگی بمیرد **سگ**
بوفاداری و حمایت صاحب خود و محافظت اموالش مشهور است در نگارستان نوشته که

وچون شخصی سگی داشت وفات یافت آن سگ همراه تابوتش تا بر سر قبر رفت آنگاه
بازگشته در موضعی که آن شخص فوت شده بود خود را چندان بر زمین زد که هلاک شد
گربه چند نوع میباشد اهلی و صحرائی و از آنجمله گربهٔ زباد است و آن جانوری دم دراز دارد
و موی وی مایل بسیاهی بود و گربهٔ زباد در هند و مغرب بسیار است و چون میخواهند
در آن ایام که زباد دهد چوبی نصب کنند و گربه بر گرد آن چوب گردد خود را بر آن مالد و
زباد مانند عرق از اعضایش ترشح کرده بر چوب نشیند و از غرایب گربهٔ اهلی آنکه
چشمهایش گاهی گرد و بزرگ و دراز و گاهی در غایت خوردی و تاریکی این اختلاف
در یکروز بسیار دیده شد و سبب معلوم نیست **موش** جانوری کثیر الضرر است گویند
اگر دُمش را ببندند و در خانه دفن کنند دیگر موش در آن خانه در نیاید و موش تخم مرغ متعدد را
بدزدد باین دستور که تخم را بر پشت گرفته و دُم در دهن بالای تخم آورده ببرد اگر تخم مرغها
بر بالای طاقچه باشد یک موش در زیر شکم بالا گرده بخسپد و موش دیگر بیضه را از بالا آهسته
بر شکمش اندازد و چون شکم او نرم است نشکند از زیرین برخاسته بیضه را دور تر نهد تا موش بالا
بدستور اول بیضهٔ دیگر افکند گویند وقتی موشی بیضه را از این لب دریا بآن لب دریا قریب یکصد
ذرعه برده است و موش در میان آن غوطه زند و چون در سوراخ خود برسد خود را بیفشاند
باز باز آید غوطه زند تا تمام را ببرد **راسو** شبیه بموش است و از موش کلان تر در خانه که راسو باشد
مار نماند که او را میخورد وقتی در حجرهٔ راقم در شهر امرتسر راسوئی با چند بچه میبود و بشور و
غوغا و شکست و ریخت موش می داشت روزی بچگان را گرفته پیش روی من میگردید
پسر را گفتم باید که پنجرهٔ فولادی موش که طلبیده ایم که این راسوها را گرفتار کرده بپیش شخص حواله

سگان کنیم بمجرد این سخن ہامسوا و از درازشت ہر سہ بچہ خود را گرفتہ از دروازہ بیرون دویدہ
ناپدید شد من بعد کسی از ونشان نیافت **خارپشت** شب آہ رود بخوردن افعی
میل کند اگر افعی اورا گزد جو خورد تا نیک شود **سلحفاة** کہ اورا سنگ پشت کشف
نیز گویند چون تخم کند بنظر کردن در وی بچہ بیرون آرد زیرا کہ شکمش در سختی بمشابہ ایست کہ
اگر تخم اورا بشکنند و گویند چون کشف در ابر پشت اند ازند میوہ آنموضع را اسر ماضر نرسد
کہ باعتبار عظم عبہ نام او را لصیغ جمع آوردہ اند مار بزرگ است گویند چون مار ہزار سال شود
اژدہا شود و صاحب مجمع النوادر چنین نوشتہ کہ در خنفیت کہ آن را محمودہ وسقمونیا گویند
و در دوا ہا بکار برند در بہار گل کند بحسب اتفاق چون گنجشک گل اورا خورد مستی کیفیتی
در وی ظاہر شود بمرتبہ کہ بنیاد خوشحالی کند و تہور و شجاعت بخاطر آرد و بجنگ مار کہ
دشمن او ست میرود و چون بسوراخ مار میرسد آواز بردارد و مار از آنجا بر آمدہ گنجشک را
میخورد و فی الحال آن کیفیت و مستی در وی بنز اثر کند و مار بجرب گوزن کہ دشمن قوی
اوست میرود گوزن مار را میخورد و گوزن را نیز ہمین حالت دست میدہد و گوزن جنگ
پلنگ میرود پلنگ او را ہم از ہم دریدہ میخورد و بعد آن پلنگ را مستی میرسد بر سر کوہ
میرود از غایت کیفیت میخواہد کہ سر پنجہ بر ماہ زند از بالای کوہ بزیر افتد و خورد بشکند بمیرد
بعد از چند روز کرم در وی افتند یکدیگر را بخورند تا یکی ماند و از اژدہا گردد و جثہ و قامت
بکار می ماند و رنگ و چنگال پلنگ دارد و شاخ مانند گوزن و پرہایش چون گنجشک واللہ
اعلم **نہنگ** نویسندہ نہنگ کہ در دریای کلانست نیز از دہا است مثل ماہی ان خورد و لیس بدریا
شود و ماہی را خورد و عظیم گردد و بغایتی کہ دم او یکصد سنگ دراز باشد و در زمستان چون

که پشت خود را گرم کند سر و دم در دریا گذارد و پشت بلند کند چنانکه بیننده از چندین فرسنگ
بنظر می آرد که قوس قزح است چون پشت فرود آرد یکقطره آب در دریا نماند که در جنبش
نیاید و چون جانوران دریا از شر وی بحق تعالی نالند حق جل و علی ابری را بفرستد
که او را برداشته بر زمین یاجوج ماجوج افکند و جماعه آنجنان بلیه عظیمه را صیدی
شگرف دانسته بخورند و چندین مدت بگوشت او بگذرانند مار چندین صنف است
از انجمله یکی شنگلله است که مجرد دیدن او موجب هلاکت شود و دیگری ماریست که خالها
سیاه و سفید دارد و دیگری افعیست و آن نیز چندین رنگست و در اقصای کشمیر
بطرف تبت و [illegible] بسیت و در آن افعیان بزرگ که گاو را فرو برند و افعی بدیدن زمرد
نابینا گردد و گاهی بغیر ازین وجه نیز کور شود درخت بادیان را پیدا ساخته چشم خود
بر آن مالد تا بار دیگر بینا شود و دیگر از غرایب افعی آنکه چون چشمش کنند باز بروید
همچنین اگر دو هنش سر ببرند و دندانش را بر کنند بار دیگر پیدا شود و علاج مرض افعی
درخت زیتون بود گوشت افعی مقاوم سموم است چنانکه در قرص افعی و تریاق
فاروقی مختار اطبا است و مردمان موضع کرپره و شار که در کشمیر است افعی را گرفته
میکشند و گاهی از شکم او یک میا جانوری درست می بر آید آنجانور را در گل حکمت گرفته
قلعی بسیار ندو در دواهای باه و امراض فرج مستعمل بکار برند و خاصیت عجیب [illegible]
و مطلق مار را شراب و سرود میل بسیار بود و در وقت ترانه بر دیوارها و شاخهای درخت
حاضر آمده سماع میکنند و هرگاه بر شراب قادر شود چندان بخورد که بیخود شود و گاه باشد
از مستی بمیرد فرد نشنیدند آتش طلب من بجرعه ساقی بریز باده که پیمانه پر شود [illegible]

غرایب خلقت آنکه دیده اش در حدقه نگردد و محکم باشد و مار از آدمی برهنه بگریزد و اگر او را
بتازیانه که بعرق اسپ آلوده باشند بزنند بمیرد **گژدم** بقول صحیح از دهان وضع
حمل نماید و اورا بچه بسیار آید از عجایب آنکه گژدم آدمی مرده را نگزد تا وقتیکه بدست متعرض
نشود نگزد و چون گژدم افعی را بگزد فی الحال بمیرد **کرگدن** صورتش بگاومیش
ماند و یک شاخ بزرگ بر سر دارد بر پشت بینی و بآن شاخ با فیل حرب کند چون شاخش را
بشکافند اندرون منقش بود بنقوش غریبه و نزد سلاطین چین شاخ کرگدن غریب باشد
و از آن کمربندها سازند و هندوان نیز از شاخ وی انگشتر بها نمایند و قوایم گردن و دست
و پای وی از جمیع حیوانات بری و اهلی بزرگتر است و کرگدن آنقدر قوت دارد که فیل را
بشاخ خود بردارد و نگاهدارد تا هلاک شود و در گدازیش آید و چشمش از روغن
فیل پر شود و اینمعنی سبب هلاکتش گردد **رخ** جانوریست که هرگاه کرگدن و فیل را بانهم
بسته ببیند هر دو را از زمین برداشته بمنزل خویش رساند و بگوشت شان اوقات بگذرانند
گویند کرگدن هرگاه حامله شود بچه در شکمش بقولی چهار ساله و بروایتی هفت سال بماند و
بعد از آن سر از فرج مادر بیرون آورده چندگاه بهمان دستور بوده چرا کند و چون قوت
کند خود را از آن موضع بیرون اندازد و از مادر بگریزد زیرا که مادر نسبت با او در غایت شفقت
باشد گر نگریزد بنابر آن درشتی که دارد چندان لیسد که گوشت و پوستش از هم فرو ریزد **فیل**
جانوریست بغایت زکی الحس و ترس و بیخیالی بجفت میل نماید و ماده اش بعد از
دو سالگی حامله گردد و وضع حمل در جاییکه چشم کسی بر آنجا نیفتد کند سه سال دیگر نزد گشن
نگردد و فیل بر ماده بغایت غیور باشد و عمرش بقولی تا چهار صد سال و بقولی تا هفتصد

هندی اورا گینڈا خوانند

و کیفیت گرفتن فیل آنکه جهة وی در راهیکه عبور و مرور دارد چاهی عمیق حفر کنند و بالای
آنجاه را بخس و خاشاک بپوشانند بلکه قدری خاک بران ریخته چوب بالای آن بگارند چون
فیل در آنجا افتد دو سه روزی کسی گرد او نگردد و بعد از آن شخصی بسر آنجاه آید چند
چوب محکم بر او زند و در آن اثنا کسی دیگر آمده آنشخص را از آزار فیل منع نماید تا فیل
بلوی انس گیرد و باهستگی آنشخص نزدیک رفته خوردنیها که مرغوب او باشد بدهد
بعد او را گرفته بفیلخانه رساند نقلست که نوبتی فیلی از فیلخانهٔ یکی از پادشاهان
هند گریخت و فیلبان از عقب او رفته بقاعدهٔ مذکوره در راه او چاهها کنده
چون فیل پیش از آن بلای چاه دیده بود چوبی مانند عصا در خرطوم میگرفت
و پیش خود بر زمین می نهاد تا بداند که چاه کجا است و از آن بقاعده در نزد لا جرم
فیلبانان از گر[illegible] شدند و پادشاه بآن فیل شغف بسیار داشت بالاخر
فیلبان بر بالای د[illegible] [illegible] از بالای آن میگذشت پنهان شد و قتیکه فیل بد آنجا رسید
خود را از درخت ا[illegible] بر پشت او انداخت و ریسمانی که بر پشت و پهلوی آن فیل
بسته بودند هنوز از هم نگسسته بود محکم بگرفت و فیل هر چند اضطراب میکرد و خود را
میجنبانید و میجست آنشخص از وی جدا نشد و بعد از آن بر پهلو غلطید فیلبان
بهر پهلو که فیل میغلطید بر پهلوی دیگر میجست و فلابها و کجکهای محکم بر سرش میزد تا فیل
عاجز شده گردن به بند اطاعت در آورد و پادشاه در بارهٔ آن فیلبان انعامات
فرمود گویند که احیانا ملوک هند تسکار فیل کنند و قریب چهل روز در جنگل بودند و اگر فیل صید
نمایند بآن مباهات کنند و تجار فیل را خریده بولایات برند و دستی و در[illegible]

بارها عجائب کرده تفرد شنیده حکایات کینه ورزی فیل و شتر مشهور اند زرافه جانوریست
دستهایش از پاها دراز تر و سرش مشابه سر شتر و شاخهایش مانند شاخ گاو و پوستش همچو پوست
یوز و رویش شبیه بدم آهو در وقت رفتار تخت پای چپ با پای راست بردارد بخلاف حیوانات
دیگر و در مولفات بعضی از فضلا مسطور است که گفتار با ناقه جمع شود از وحیوانیکه بعضی از
اعضائیش مشابه پدر باشد و بعضی شبیه با در بوجود آید هرگاه آن حیوان با گاو
دشتی جفت میگردد زرافه بحصول می پیوندد شتر گویند شتر را زهره نباشد و
چون چشمش بر ستاره سهیل افتد بمیرد و شتر جانوری بغایت کثیر المنفعت است و باید که
خوردنی قناعت کند اگر مهار دلکودکی کشند متابعت کند بلکه وقتی موشی شتر را مهار
گرفته بسوراخ خود کشید و با وجود اینهمه کینه در دل او پایدار می ماند و بتدریج از
خصم خود انتقام کشد اسب بهترین مراکب است بحسب صورت و سیرت چنانکه در کتب
علما سمت تحریر یافته و در شان او احادیث صحیحه هر گاه ... سواری اسپ کم
نه بخیاله خوب نیست نظم اسپ باید که پنج ساله بود دم ... تی و سم پیاله بود
پیش آنکه او خرد پنج است : چار و رخاره و پنج در گنج است : در نگارستان آورده
که پادشاه بیغاب و تاشکند برسم تحفه بجهة امیر منصور سامانی اسپی فرستاد که دو
سر داشت و دو پای بهر دو پایش دو پر که بدان طیران میکرد حماره دو نوع
باشد یکی اهلی و دیگر وحشی گویند که اگر خر اهلی ... بر بالای بلندی باشد و آواز شیر شنود
از ترس بپایین اندازد و عمرش زیاده از چهل سال نبود اما خر وحشی دو صد سال
عمر دارد و بعضی مدت حیاتش را هشتصد ۸۰۰ سال گفته اند در یکی از تواریخ مذکور است

گوتی انداز و شیر باسگان درازگوشی بصحرا گریخت و بالعضی از وحوش آمیخته حمار وحشی
از و حاصل شد . جناس گور تمامی دندان در از گوش پیدا شود و استر نتیجه اسب و دراز
گوش است از غرایب آنکه اگر کسی سکام داشته باشد فکنده استر ابوی کند و آب دهن
بران انداز د صحت یابد و هر کس دیگر از آنجا بگذرد او را زکام شود و بقر چند نوع باشد
از انجمله گاو میش که از غایت اشتهار احتیاج به تعریف ندارد نقلست که در زمان سلطان
جهانگیری گوساله متولد شد که چهار چشم داشت و دو پای و در عهد سلطان حسین
میرزا گوساله از شکم گاوی که او را ذبح کردند بیرون آمد چشمهایش در زیر حلقوم بود
گوسفند و گوشتش ملایم ترین لحوم است بنسبت بمزاج بنی آدم و صاحب حبیب السیر در
هرات گوسفندی دیده که شش دست و پای داشت لیکن چهار دست و پایش کوتاه بود و
زمین بنی اسرائیل او را گوزن و گاو کوهی نیز گویند و گوزن تا سالی شاخ بر نیارد
و شاخ راست بر آمده سال شاخها از اطراف شاخش ظاهر شود و زیاده گردد
تا شش سالگی و جانوران در سالی یکنوبت شاخهایش بیفتد و باز بروید و از غرایب آنکه
گوزن از شنیدن سرود مایلست و بعضی از صیادان پوست گوزن پوشیده بجنگل آمده
سرود ها خوانند جهت دیدن او بساحل آید و گرفتار گردد دیگر آنکه گوزن دشت با پستان افعی بخورد
چون حرارت بروی غلبه کند بطلب آب رفته بر لب آب بایستد سمی که از روی آن
بروی و زد دافع شود و چندان آب ننوشد تا مدکه تریاق افعی از دهنش بیرون آرد و اگر
چنین نکند بمیرد و گویند بعد از خوردن افعی قطره آبها در گوشه چشم ظاهر شود و مانند سنگ
منعقد گردد و آنرا فاد زهر حیوانی خوانند . [illegible] و موتف سدیدی [illegible] فاد زهر [illegible]

درون گوزن بیرون آید و آن تریاق اکثر سموم است و مؤید این معنی احمد بن نصر الله در
خلاصة الحیوة از کتب معتبرهٔ حکما نقل میکند ملاحظهٔ اطالت کلام نموده بتحریر آن گستاخی
میرود حکایت آورده اند که در زمان حکومت ملک خرم زاد که یکی از اجداد مادری
بهمن بن اسفندیار بود اخنوش نام شخصی که ادویه و عقاقیر از کوه ها به شهر می آورد گوزنی
دید که بر قلهٔ کوه دست و پا و دم خود بر زمین میزد و آغاز میکرد و حرکات عجیبه و حالات
غریب بازو بظهور میرسید اخنوش از کمینگاه بر او حربه زد و او را از پای افکند و ذبح کرد
و بتماشای ذبح دید که در دهن او سر افعی بزرگ است که نیم جلو یده در دهنش مانده اخنوش
بمشاهدهٔ این حالت زیاده تر متعجب شد و در حال شکم او بشکافت و چون روده های او را
ملاحظه نمود در روده کاو را بپارسی هزار خانه گویند سنگی املس هموار یافت
آن سنگ بخدمت ملک خرم زاد آورد آنچه از احوال گوزن مشاهده نموده بود
بعرض رسانید ملک خرم زاد ارسناسیوس را که از اجداد امام الحکما بقراط
و از تلامذه حکیم اقلیدس صاحب تریاق صغیر و برادرزادهٔ او بود و منصب وزارت
چنانکه رسم آن زمان بود که غیر حکیم را وزارت نمی دادند با و تعلق داشت طلب
نمود حقیقت را واضح داشت ارسناسیوس بعد از اندک تاملی رو با خنوش آورده
پرسید که دهن آن گوزن هیچ کف داشت یا نه اخنوش گفت آری کف بسیار داشت
باز پرسید که هیچ جراحتی در دم او بود یا نه اخنوش گفت در دم او گرهی سبز رنگ بود
معلوم میشد که از آن موضع پوست کنده اند ارسناسیوس حکیم چون این علامت
شنید متوجه خرم زاد شد و گفت یا ایها الملک خوراک این گوزن افعی است و کف

اوروهانش میباشد و در دم گربه سبز رنگ میباشد و در رودهای او دو سنگ آبی سبز
متولد میشوند یکی از آنها تریاق جمیع زهرهاست دیگری خاصیت زهر هلاهل دارد که خوردن
آن انسان را قاتل تواند بود پس ملک خرم زاد گفت ایها الحکیم این را تجربه باید کرد گفت
کسی را که قتل بر او واجب شده باشد حاضر کنید تا این سنگ را تجربه کنیم ملک فرمود
که از بندیخانه هشت نفر حاضر ساختند ملک از ایشان پرسید که آیا در ملت آبا و اجداد
ما قتل شما واجب است بله گفتند آری ملک گفت مرا سنگیست مشتبه میان زهر و تریاق
آنرا از برای امتحان بشما می دهم اگر زهر بوده باشد شما البته بسیاست خود رسیده از عقوبت
اخروی خلاص میشوید و اگر از قبیل تریاق زهر باشد شما را منافع بدنی بسیار حاصل
خواهد شد بعد از آن آزاد خواهید شد بعد از آن حکیم ارسناسیوس آن سنگ را که وزن
چهار درهم بود در میان هشت نفر بهشت قسمت نموده در حضور ملک خورانید بعد از آن
جماعتی موکل ساخت تا حقیقت معلوم شود اتفاقاً وقتی که ایشان از مجلس ملک
بیرون میرفتند یکی از ایشان نارنجی را گرفته بهم و هفت نفر بالای آن هیچ نخوردند
بعد از پنج روز ملک آنها را طلبید از هشت احوال پرسید که یکی از ایشان گفت که مرا از تمام
یکسال خفقانی شدید بنوعی حادث شده بود که بهلاکت خود جزم داشتم اکنون بمجرد
خوردن این سنگ بالکلیه از من زایل شد و دیگری گفت که مرا درد سری عظیم
از مدتی بود از خوردن آن تمامی نوع رفع شد سیمی گفت که باصره من ضعف بسیار داشت
الحال در روشنائی عوض مثل ایام جوانی می یابم چهارمی گفت که درد معده شدیدی
بود بمجرد ورود این سنگ در معده من زایل شد پنجم گفت که از مدت بدرد فراق

مبتلا بودم الحال آن شکایت نماند و ششمی گفت که مرا بواسیر مولم بود اینوقت الم مقاعد
کرده در بدن من نشاط و قوت پیدا شده هفتمی گفت که از زمان بعید بر ساقین من
قروح خبیثه بود که همیشه آب متعفن از آنها میرفت اکنون آنهمه رو بخشکی نهاده بصحت
مبتدل شد و بحالت اصلی آمد هشتمی گفت که از مدت دو ماه درد سر عظیم حادث شده بود
که از شدت آن می نالیدم اکنون بعد از خوردن آن سنگ شدت غلبه کرد و درد
زیاده شد حکیم از سیاسیوس پرسید که بعد از خوردن آن سنگ چه چیز خورده بود
گفت یک نارنج را بتمام مکیده بودم حکیم گفت این شدت درد از خوردن نارنج بود نه
آن سنگ چرا که ترشی نارنج بارد و یابس است و برودت مستلزم جمع و قبض است
چنانکه یبوست موجب امساک و حفظ و این هر دو صفت مانع اند از انتشار حرارت
این حجر و ظهور آثار آن لهذا حکما بالکلیه در دواها ترشی منع فرموده اند و در هیچ دوای
ذی خاصیت مثل پازهر و تریاق فاروق و غیر آن تجویز هیچ قسم ترشی نکرده اند اما
وجه تسمیه این سنگ به پازهر آنکه گفته اند چون آن شخص هشتم که نارنج مکیده بود بخانه
رفت درد سر او بمرتبه اشتداد یافت که ظلمت بر چشمهای او مستولی گشت بنابر آن از راه
اضطرار و سراسیمگی بر در سرای ملک خرم زاد آمده فریاد بر آورد که مرا پازهر دهند چون
آواز او بگوش ملک رسید فرمود که نام این سنگ پازهر قرار باید داد و معروف
آن پادزهر است و طریق خوردن و مقدار شربت از آن در هر مرض از امراض در کتب
معتبره طب مفصلاً مسطور است آهو چند نوع می باشد از آنجمله قسمی است که از ناف
او مشک بحصول می پیوندد و در رنگ آهوی مشکین بسواد مایلست و بحسب جثه و

سایر انواع آهو بزرگتر است و دو دندان سفید خوش نما در فک اسفل دارد و پیوسته در
سنبل میچرد **نظم** بود چشم شان پیوسته مایل بر خط مشکین ٭ چرمین بر زبان باشد
بسنبل زار آهوانه و مردم در سنبل زار متعرض آهو نمیشوند تا وقتیکه خون در نافش
مجتمع شود خارشی او را در انجا پدید آید آنوقت او را صید کنند و همچنین فارة المسک است
و مشک او را در میان جو گذارند تا نیک بوی دهد چون در میدان احوال سباع و جانوران
چرنده تک و دو نموده شد طایر قلم در فضای احوال جانوران پرنده در پرواز آمد شتر
مرغ هر چند طبیعتش موافق دواب است و قوت طیران ندارد چون پر دارد و بیضه می
نهد او را از طیور شمرده اند و شتر مرغ را گردن بلند و پایها کوتاه است در صورت مجموعی
اندامش به بط می ماند و در عظم جثه مانند گوسفندی باشد و او را حاسه سامعه نیست
اصلا آواز نشنود اما شامه او بغایت قوی است و او آب نخورد الا اندک اگر یک پایش
را بشکنند از حرکت باز ماند تا بمیرد و شتر مرغ به بلاهت و حماقت مشهور است چنانکه
در وقت فرار از صیاد سر خود را دریک پنهان سازد و سایر اعضا ظاهر و پیدا گذارد
گویند شتر مرغ بیضه ها را سه بخش کند از قسمی بچه بیرون آرد و بخش دیگر را بچه بدهد و
بخش دیگر را بگذارد تا گنده شود و کرمها از انجا بیرون آید و خورش بچگانش گردد
و انجانور در مصر بسیار باشد چنانکه گوشتش را بر قتاره بفروشند در زمان سلطان
حسین میرزا شخصی شتر مرغ بهرات آورده بود خوانده میر صاحب حبیب السیر نوشته
که من بچند کرت بچشم خود دیدم که مقداری آهن را با آتش سرخ میساختند و
پیش او می انداختند و او در حال آنرا میخورد و اثر سوزش در هیچ عضو او ظاهر نمیشد

ہم از امیر علی شیر نقل میکنند که میرزا کچی بیگ از سفر بیضہ شتر مرغی جہت سلطان حسین میرزا آورد و آن بیضہ قریب دو سال در خزانہ بود بادشاه آنرا جہت قبضہ کمان و تیر ساختہ چون بیضہ را پارہ کردند از انجا بچہ شتر مرغ زندہ بیرون آمدہ بعد از ان میگوید کہ ہر چند اینواقعہ از ان غریب تر است کہ عقل آنرا تصدیق کند لیکن چون کذب در نقل امیر علیشیر نبود قبول باید کرد **عنقا** در مرات الزمان از شرح مقامات حریری کہ مصنف آن ابو القاسم عبد اللہ بن عسکر بسیتا آوردہ کہ در زمین اصحاب الرس کوہی بودہ بارتفاع یک میل و در انکوہ از قسم مرغان بسیار بودہ در یکسالی یکنوبت مرغی بزرگ خلقت و طویل العنق کہ رویش مشابہ روی آدمیان بود و در سایر اعضایش از ہر حیوانی نمونہ می نمود در انکوہ پیدا میشد و متعرض آن طیور میگشت و بعضی را ہلاک میکرد و گاہی تعرض باطفال آندیار میرسانید و اہالی رس آن را عنقای مغرب میگفتند و المغرب الذی یجی بالغرایب و چون مردم آندیار ازو متضرر شدند و نزد پیغمبر خود حنظلہ بن صفوان شکایت کردند و بدعای حضرت حنظلہ شر عنقا از ایشان اندفاع پذیرفت و فرغانی مورخ کہ معاصر عزیز باللہ اسماعیلی بود در تاریخ خود آوردہ است کہ از صعید مصر طایری در غایت عظم جثہ کہ لب آن آدمی لحیہ و قضیب شبیہ داو پر ہایش ملون بود بخود رنگ شبیہ اکثر طیور در اعضایش مینمود نزد عزیز آوردند و آن مرغ را عنقا میگفتند زمخشری در ربیع الابرار از حضرت عبد اللہ ابن عباس رضی اللہ عنہما روایت کردہ است کہ ان اللہ تعالی خلق فی زمن موسی طایرۃ اسمہا عنقا لہا اجنحۃ اربعۃ من کل جانب وجہہا کوجہ الانسان وصانع بعلت الی

از هر چیزی آن مرغ را نصیبی کرامت فرموده بود بعد از چند گاه جهت زوجی او مشاغله او افزود
و بموسی علیه السلام وحی فرمود که من آن دو مرغ عجیب آفریدیم و رزق آنها از
وحوشیکه در حوالی بیت المقدس اند مقدر ساختیم و باندک زمانی ازان دو طایر فرزندان
تولد کردند و نسل آنها بسیار شد پس حضرت موسی بجوار رحمت حق انتقال فرمود
آن مرغان از اراضی شام بصحرای نجد و حجاز آمدند همواره وحوش و صبیان آنجا را
طعمه میساختند لاجرم در وقت ظهور موفور السرور شاهباز قلب و قوسین او ادنی
صلی الله علیه وسلم مردم ازان طیور شکایت کردند و بدعای اجابت انتمای آنحضرت
نسل آنها منقطع شد و امام یافعی میگوید آنچه در عدم اشیا مثل شده است که مانند
عنقا مراد ازان نیست که بعد از دعای مذکور کسی آنرا ندیده است و خبری ازان
نشنیده ست والله اعلم بلبل نیز نوعیست از هزار دستان و انواع
دارد و اشکال بسیار بعضی گویند عندلیب هم مراد از آنست عاشق گل است
موسم بهار گلی از قفس بلبلی آویختند بلبل رو بر برگ گل نهاده ناله های موزون آغاز
کرد زمانی دراز فریاد نمود یکبار خاموش شد دیدند مرده بود و جانش از قفس تن
پریده من از خود رفته که بلبل از من آموزد چو شبنم رو نهادن بر گل و از خویشتن
رفتن عقاب نزد اعراب سید مرغان مشهورست، او بغایت دوربین و تیز
پرواز است چنانکه جاییست در عراق خود و شام در یمن و عقاب سه بیضه نهد
و در سی روز بچه بیرون آرد و از بچه های خود یکی را بیرون افکند که از طعمه دهی سه
بچه عاجز میشود و آن بچه را که عقاب بیرون می افکند مرغی که شکننده استخوان

نمو سوم است بالهام کارساز بیچاره تو از بوی مهربان گردد و او را طعمه دهد تا کلان شود فرد
خدای قادران توانست که هر بیچاره را چاره ساز است از عجائب آنکه بعضی از اهل
رجال گفته اند که تمامی عقابان ماده می باشند و با غیر جنس جفت میگیرند دیگر آنکه چون
پیر میشود بچگانش او را برداشته بهندستان برند و در چشمه که بعین العقاب مشهور است
غوطه دهند آنگاه در آفتاب نگهدارند تا پرهای کهنه ریخته پر نو بیرون آورد و دیگر آنکه
چون در جگر عقاب قصوری پیدا شود جگر خرگوش خورد صحت یابد چرغ بعضی
از اهل راز گفته اند که باز نر نمی باشد و نر و حش از طیور دیگر بود چنان مشهور است که هیچ
یک از طیور شکاری آهو را صید نتوان کرد مگر بچرغ و مزاج چرغ بمرتبه سرد است که هرگز
میل آبخوردن نکند تا پخته از دهنش ناخوش آید بعضی از اهل تاریخ بر آنند که اول
کسیکه بچرغ شکار کرد بهرام گور بود و زمره گفته اند که حارث بن معاویه بن ثور بن مرتع بن
شخصی است که بچرغ صید نموده بوم در شب اصلا خواب نکند و روز از آشیانه
بیرون آید نقلست که نوشین کسری یکی را فرمود که بدترین مرغان را بکشند و بهیزمی که
بدترین هیزمها باشد کباب نماید و بدترین مردمان تناول کند ناکس بوم را گرفت
و بهیزم تلخه کباب کرد و بعامل ظالم داد گویند که چون بوم را بکشند یک چشم او گشاده ماند
و یک چشم او پوشیده هر که آن چشم گشاده را با خود دارد خوابش نبرد موش گیر
او را غلیواج نیز گویند و خاد و حدا نیز خوانند در رساله صید باین عبارت مذکور است که موش گیر
غریب ترین جانوران است دو تخم نهد و گاهی سه تخم هر سال سه بچه بیرون آرد و این صورت در غایت
غرابت و غریب گویند موش گیر بهترین جانوران است در حق همسایه زیرا که از گرسنگی

بهلاکت رسد قصد بچه و بیضهٔ همسایگان نکند **نظم** میکند مرد نکوی دین دار
جار و ناچار رعایت با جار در همه کار باد شد همدرد فرق چون سایه هما
نکرد نوبتی شخصی پرسید که این سخن راست است که غلیواج شش ماه ماده و شش ماه نر می
باشد جواب داد که این را کسی داند که یکسال غلیواج بوده باشد **کرگس** عرب
کرگس را عَلیف خوانند یعنی خبردار از کارها و او را بدرازی عمر و حدت بصر تعریف
کرده اند چنانکه گفته اند که از چهارصد فرسنگ مسافت چیز را ببیند و دیگر روش
از مشرق بمغرب رود و همچنین بوی مردار از دور شنود اگر بوی خوش بوی رسد
بیمار گردد بخیز خوردن حرص بسیار داشته باشد گاهی آنمقدار خورد که حرکت
نتواند کردن و گرفتار شود کرگس را با جفتش آنقدر محبت باشد که هرگاه جدا از وی
افتد از اندازه بمیرد در جوار خانهٔ راقم حروف درختی کلان بود بر آن کرگسی آشیانه داشته بود
یکمرتبه طفلان بیضهٔ او را شکستند او بار دیگر بالاتر از آن بر شاخی بلند آشیانه ساخت
و باز بیضه انداخت و بچه کشید بار دیگر طفلان محله بچگانش از درخت بر زمین انداختند
تنها بر خاک طپیده مرده اند کرگس هم فی الحال از درخت افتاده و غلطیده و طپیده
و مرده جان داد **بگلک** گویند جانوریست زیرک و بعضی از حکما گفته اند که نگاه داشتن
استخوان بگلک بار غم و اندوه از دل بیرون برد و اگر کسی در آب رود و چشم بگلک
همراه داشته باشد غرق نشود هر چند که شناختن نداند [illegible] جانوریست بغایت ضعیف
و قوی بسیار است چون خطر [illegible] و [illegible] شتری و شیر [illegible]
[illegible] و طبیعت [illegible] آنکه از [illegible] فرسنگ [illegible] مشهود [illegible]

باز آن بکنند طلب بان موقوف میکنند کبوتران نر مثل آدمیان نیز با یکدیگر تعشق ورزند و در وقت
جفت شدن سر و روی هم می بوسند لهذا در اصطلاح شعرا کبوتر دُم بوسه و قبله را گویند
و آواز او طوسفول است که ختم کبوتر بهار سال میرسد **طوطی** باصناف اوصاف
متصف است از انجمله در زمان معز الدوله دیلمی طوطی سفید نزد او آوردند که منقار
و پای وی سیاه بود و بر سر اکلیلی فستقی داشت و در زمان سلطان ابوسعید میرزا
طوطی سرخی برای او از هند آوردند طوطی سفید که منقارش سیاه بود نیز دیده شد
که پایش سرخ بود گویند هر کس بال طوطی خورد فصیح گردد و هر کس زهرهٔ او بناول
نماید لکنت زبانش بهتر آید **طاوس** عجب صورت بهترین طیور است در رنگا
رنگی رنگ و رونق و زیب و زینت پرهای وی بکمال رسد ماده وی در سالی یکبار
دوازده تخم کثیر نهد باز خود بسیار بازی کند و تخمش بشکند بنابرین بیضهٔ او را در زیر
ماکیان نهند و ماکیان آن بیضه ها زیاده از دو عدد محافظت نتواند کرد و در رسالهٔ
الصید آورده که از عجایب آنکه طاوس نر و ماده با یکدیگر مجامعت ننمایند بلکه چون نر
مست شود در گریهٔ چشم اشکی پدید آید طاوس ماده آنرا بخورد و از این سبب بیضه ها بار
آورد اما از بسیاری ثقات شنیده شد که تا چند نوبت جفت شدن طاوس را
مانند نوبت خروس و ماکیان مشاهده نموده اند و از غرایب آنکه چون چشم
طاوس بر طعام مسموم افتد آغاز رقص کرده فریاد زند غلام علیشاه دهلوی از زبان
میرزا مظهر جانجانان نقل میکنند که طاوسی بر زن جمیله عاشق بود گرد سرش میگشت
در قصها میبود زن وز افواه ملامتگران افتاده که معشوق جانوران است از طعنه مردم

غیرت بجا بهم رسانید آن طاووس رقص کنان نزدیکش رفت گفت چشم سومین کن
طاووس که عاشق جانباز بود چشم سومی او نهاد زن میل گرم در چشمش کشید و گفت
چشم دیگر پیش من نه طاووس که اختیار بدست بی تابی عشق داشت چشم دیگر هم پیش
گذاشت زن بیرحم میل گرم در چشم دیگرش نیز کشید طاووس نادیدنی برخاک طپید و
گوهر جان در قدم جانان نثار نمود زن نیز در حسرت همین ستم پس از چند روز در گذشت

خروس عالم بوقت نماز باشد چنانکه بعضی مجتهدین براین رفته اند که اعتماد
بر بانگ خروس کرده نماز تواند گذارد و در صحاح اخبار آمده که رسول صلی الله علیه
و سلم فرمود که خروس چون بانگ کند از فضل خدای چیزی طلبد زیرا که خروس
ملکی می بیند و بانگ کند و خروس بر ماده خود غیور است و بصفت سخاوت
مشهور گویند تطیر و فال بد گرفتن مردم به بانگ بی هنگام خروس و کشتن آن
بنابر آنست که چون کافه برایا بیمن معدلت کیومرث از جمیع مکاره و بلایا محفوظ
و محروس میبوده اند لاجرم او را برابر جان و جنان دوست می داشتند در حینی
که بمرض موت مبتلا بود اتفاقاً خروسی بی هنگام بانگ کرد و مقارن آن حال آن
بادشاه ارتحال نمود بنابر آن بانگ او را در آن زمان بفال بد گرفتند و در کشتن
او مبادرت مینمایند **دُرّاج** خروس دشتی بود او در هوای خوش و موسم
وزیدن باد شمال فربه شود و در هوای مکدر و وقت هبوب باد جنوب لاغر گردد
و از پرو تعبان ماند **کبک** از غایت شهرت احتیاج تعریف ندارد از غرایب آنکه
کبک ماده بمجرد شنیدن آواز کبک نر تخم نهد و گاه باشد که کبک ماده در خانه

بر پاهای خود خاک باشد و بیضه نهد و کبک دو آشیانه سازد و بیضه دهد اگر بچه نر شود کبک نر محافظت
نماید و کبک ماده بیضه را که بچه ماده برو گردد نگاه دارد و کبک نر ماده خود در غایت غیرت باشد و عمرش
سال عمر یابد هُدهُد قاصد حضرت سلیمان علیه السلام است بجانب بلقیس و او آب را در زمین چنان ببیند
که مردم در شیشه بینند گویند که هر کس پر هدهد را با خود نگهدارد بر دشمن ظفر یابد و اگر هدهد را
در خانه بیاویزند ساکنان آنخانه از ضرر سحر ایمن باشند فاخته با آدمی انسی تمام دارد لاجرم
پیوسته در موضعی که دست بآن رسد آشیانه سازد و در خانه که آشیانه فاخته باشد مار
نگردد زیرا که هر گاه آوازش بشنود بگریزد و فاخته جهت ساله شود و از زبان میرزا مظهر جانجانان
دهلوی نقلست که جوانی بیرحم یکی را از جفت فاخته شکار کرد فاخته دوم تاب تنهای نیاورده
خواست خود را هلاک سازد خس و خاشاک جیب نهد و فراهم آورد اخگری بسوزان بمنقار خود
برداشته بر آنخاشاک نهاد و بجنبانیدن پرها باد کرده تا آتش در گرفت و شعله بر خاست
خود را در آن افکنده بسوختن داد بیت عشق بازی است حیله سازی نیست : عشق بازی
لکن که بازی نیست : قمری آورده اند که چون قمری نر بمیرد ماده با دیگری جفت نگردد
در فراقش ناله کند تا وقتیکه بمیرد نظم صفت آنکس که ز اندوه مرده جان بدر از کف هجران
برده : زمند نباشد بجانان چالاک : بهم آسوده سر بالش خاک : نه شکایات ز دوری باقی
نه حکایات صبوری باقی چغرک مانند سایر طیور دانه می چیند و بی آنکه ناخن درنده داشته
باشد مثل سباع در خوردن گوشت خورد و بعضی از علما گفته اند که عمر چغرک هزار سال رسد
و نزد عمر به بلند بتحقیق گرفته بر آن رفته اند که چغرک بکثرت مجامعت مشغوف است بنا بر آن زندگی
او یکسال عمر نمی یابد فرستک و قبل خرستوک و قبل فرستنک طایریست بغایت معروف

معروف وازوی غرایب بسیار منقولست ازجمله آن که چون چشمش را آب کنند باز برود و بچه دهد
خفاش که دشمن بچگان ویست همواره کرفس در آشیانه خود اندازد که خفاش از بوی کرفس
بگریزد و دیگر آنکه اگر بچه وی را بزعفران رنگ نمایند بتصور آنکه او را علت یرقان
حادث شده فی الحال رفته یرقان بگیرد و دیگر آنکه از ثقات نقل کرده اند که نوبتی در سقف آشیانه
فراشتوک در خانه شخصی بود وی آن را ویران ساخته چون فراشتوک آمد آشیانه را ویران
دید آغاز اضطراب کرده بر بام جست و افغان میکرد تا وقتی که فراشتوک بسیار جمع آمدند هر یک
مقداری گل و خاشاک در منقار و چنگال داشتند بعد از آن همه از بام پایین شده در همان
موضع که آشیانه خراب شده بود بیک لحظه خانه دیگر ساختند و از آنجا فرا آنجا آمده و بیضه نهاد
و بعض مردم صادق القول نقل کرده اند که در خانه نشسته بودیم که آشیانه فرستک در نظر
بود ناگاه دیدیم که ماری قصد کرد که با آشیانه رفته بچگان فرستک را بخورد چون وی آنحال
مشاهده نمود بیرون دوید بعد از آنکه مار خود را با آشیانه او رسانید باز آمده نزدیک بمار
پرید چیزی در دهانش انداخت چنانکه بطاقت شده از سقف خانه بپایان افتاد جمعی بر جانب
او رابگشتند و در دهانش ملاحظه نمودند دیدند که فراشتوک خار خسکی در آنجا افکنده بود بدان
سبب شرّ او مندفع گردیده هر چند وقوع این امر بغایت مستبعد مینماید اما چون از ثقات استماع
افتاده بود بقلم آمده **عکه** بدزدی و خیانت موصوف است و بیضه خود را برگ درخت
پوشیده از نظر غایب سازد زیرا که اگر شب پره نزدیک تخم وی رود گنده شود و همچنین عکه
بیضه خود را نیز پنهان کند گویند غیر از آدمی و عکه و موش و مور هیچ جانوری خورد و نی
پنهان نگاه نمی دارد **غراب** چندین نوع باشد و طبیعت جمیع اصناف وی مجبول

را انست که در جای جفت شونمکه هرکس نه بیند و نداند لهذا بعضی علما بران رفته اند که زاغ مجامعت
میکند بمجرد آنکه طعمه منقار خود بر ماده دهد و قناعت کند و آنچه متفق علیه است آنست که غراب
با یک ماده مگر جمع و مواصلت جایز نمی دارند و ازینجهت ببُعد وفا منسوب اند لهذا در اشعار کشمیری
معشوق بیوفا را بزاغ مثل میزنند دیگر آنکه غرایب آنکه چون بچه زاغ از بیضه بیرون آید در
نظر پدر و مادر آنقدر کریه منظر نماید که چند روز گرد وی نگردند و در آن ایام رزاق علی
الاطلاق پشه را باشیانه کلاغ فرستد تا قوت بچگانش گردد هرگاه زاغ بچه پر برآرد پدر و مادر
تعهد حال نمایند دیگر آنکه کمال الدین ابیوردی گفت که در بازار مصر معرکه گیری کلاغی
بر دست خود نشانده بود گفت یا غراب وحد الله کلاغ بزبانیکه خوب مفهوم میشد گفت
لا اله الا الله محمد الرسول الله **کُلَنگ** جانوریست ابله و دنگ زیرا که در انوقت که در هوا می پرد
چون کسی دست جنباند و اشارت کند متوهم شده بطرف دیگر برود اما یک صفت نیک دارد
که چون مادرش پیر شود او را ضایع نگذارد و بهر جا برود او را همراه برد و در طعمه مدد نماید **قطعه**
شعری تو اگر بهشت خواهی :: جنت ته پای مادرانست :: حق گفت رضای مادران
جوی :: زیرا که رضای مادر آنست **حُباری** او را بفارسی تغدری گویند و وی مرغیست
تیز پرواز چنانکه نوبتی در بصره تغدری صید شده از چینه دانش سیاه دانه که در بلاد
شام میباشد بیرون برآمد و وی در طلب دانه حیله بسیار مینماید و آخر الامر از گرسنگی میمیرد
ضرب المثل شده اگر پری از جناح تغدری کنده شود و دیرتر بیرون آید از غصه بمیرد و گوشت
تغدری باتفاق صیادان لذیذترین لحوم طیور است **بَط** در وقتی که بط ماده بر سر تخم
یک لحظه نشسته از دور نگردد و در آخر ماه بچه از بیضه بیرون آورد و بط نوحه را دوست دارد

ابن سمیر بچه انرا بچهن خورند ۱۲

سمندر مرغیست که در میان آتش پیدا شود و پر و بالش نسوزد و گاه باشد که آتش از و شعله زند و در هیزم افتد و سمندر در میان آتش بچه کند گویند هزار سال عمر کند و بعضی از اهل خبر گفته اند که چون اجلش نزدیک رسد هیزم بسیار جمع کند و آتش در آن زند و خود را بسوزاند بعد از آنکه بر آن خاکستر باران بارد سمندر دیگر از میان آن ظاهر گردد والله اعلم و این جانور اکثر در ملک غور باشد چنانکه در ذکر آن گذشت **خفاش** که او را شب پره گویند و او طایریست بسیار غریب و موصوف باوصاف عجیب از جمله آن گوش و دندان و پستان و منقار و خصیه دارد و ماده وی حایض شود و بخلاف طایر دیگر بچه زاید و او را شیر دهد و پرواز کند و بخندد و مانند آدمیان عمرش دراز باشد و از جانوران پرنده سوای خفاش جانوری بچه نزاید و از چارپایان سوای سوسمار بیضه نیارد و از خفاش آنکه محل پروازش در شبانروزی دو ساعت باشد و از زمان صبح صادق تا زمان طلوع آفتاب و از حین غروب خورشید تا وقت غیبت شفق و سایر اوقات چشمش از دیدن عاطل می باشد دیگر آنکه در وقت پروازش بیرون آمده جانوران را خون خورد و خفاش در اثنای پرواز اورا صید کند و طعمه سازد و بعضی از علمای تفسیر گفته اند که خفاش بدعای حضرت عیسی مخلوق گشته بنابر آن صحبت مرغان دیگر ندارد و بمرغ مسیح شهرت دارد اما از غرایب آمور طیور غیر مشهور آنکه مذکور میگردد **نقلست** که بر سواحل دریای نیل مرغیست که سرش سفید است و باقی اعضایش سیاه و آن طایر از آن موضع بجای دیگر نرود و پیوسته ماهی آن بحر خورده و هر گاه در پرواز آید بلفظ فصیح گوید که الله فوق الفوق چنانکه هر کس این کلمه را بشنود **دیگر** در حدود مغرب مرغیست که او را آقاسون گویند

بودی همراه کشتی در پرواز باشند و هرگاه سفینه به محل خوف ناک رسد و یا بجائی منتهی شود
که از جانوری ضرری متصور است نوبت بانگ کنند و ملاحان کیفیت دانسته بتدارک آن
اشتغال مینمایند و دیگر گاهی جانوریست اتفاقاً شعله رو سر جهاز می نشیند اما بر چوب
تیر که استاده می باشند و آن را دبوس گویند فی الحال سفینه غرق میشود و هر چند ملاحان
توپ و تفنگ زنند ممتنع نمیشود شخصی صادق القول در نزد راقم حروف نقل کرد که
بر جهاز ما نشست اما از حیات نومید شدیم و جهاز آغاز ته شدن نمود که به یکبار آن
جانور آوازی کرد از سر جهاز برفت و بجال انداخت و ملاحظه کردیم مثل خایط آدمیان بود
و دیگر از غرایب طیور آنکه در حدود طبرستان مرغان کور از یکجنس بر درختان میباشند
و مرغان دیگر بچه گنجشکی هم از کثیف می آیند و مگس و پشه میگیرند و بآن مرغان می دهند
چون روز باخر رسد آن طیور این مرغان ضعیف مضیف را هم میگیرند دیگر در ولایت
زنگ مرغیست که بر درخت کافور بیضه می نهد هرگاه مار قصد بیضهٔ او کند او بیضه را
چنان بر چشم مار میزند که دیده اش از حدقه بیرون می افتد و بیضهٔ او نمی شکند و چون
بچه بیرون کند ماده پوست بیضه ها را نزد بچه خود می نهد و مار بواسطهٔ دیدن پوست بیضه
گرد بچه آن جانور نمیگردد و آن مرغ بر هیچ درختی آشیانه نمی سازد الا درخت کافور و دیگر در جزیره
سقلاب طایریست که هرگاه راه بر اهل کشتی مشتبه شود آن مرغ می آید و در پیش کشتی میپرد
ملاحان در عقبش میرانند و بطریق مستقیم میرسند و دیگر در هندستان مرغیست که در دهان
رنگ دارد و آن مرغ دهن خود را پر آب سازد و بر کوهی می نشیند دیگران خود را بوی میرسانند
و آب از دهانش میخورند و چون آب تمام شود باز بر سر شغل خود میرود و دیگر در ولایت

رنگ مرغ ایست که مار بخورد و بایں طریق که دم مار را میگیرد و وی پرد اگر مار قصد او میکند میگذارد
و باز در میان زمین او را می گیرد تا بدین زمین سختی میرساند انگاه رها کند تا بر زمین سخت
خورد و بمیرد بعد ازان نشسته آن مار میخورد اما دم و سر او می اندازد زیرا که اگر آنرا
هم بخورد کور شود و راقم حروف چند بار مشاهده کرد که کرگس این عمل با مار
بوقوع آورده یکبار مری شد که کرگسی مار را از زمین برداشت در هوا برد
مار در وپیچید هر دو بر زمین افتادند چون نیک ملاحظه کرده شد هر دو مرده بودند
و دیگر در فرهنگ جهانگیری آمده که چغنک با اول مضموم نام مرغیست که نر آن
یک بال دارد و بر یکجانب آن بال قلابی و ماده اش نیز یک بال دارد بر یکجانب
آن حلقه هرگاه فرود آیند از همدیگر جدا شده بدانه چیدن مشغول شوند همینکه میل
پرواز کنند نر آن قلاب را در حلقه بال ماده اندازد و با هم پرواز کنند و بزبان عربی
آنها را الانیفاک خوانند دیگر در یکی از کتب معتبره بنظر رسیده که در دریای
روم جزیره ایست موسوم بجزیره البطور و در آنجزیره اصناف مرغان را
یک صد و سی صنف یافته اند که غریب الاشکال و الاحوال اند و برین قیاس عجائب
ربع مسکون و غرایب عالم فیکون بسیار و بیشمار اند و احاطه آنهمه مقدور زبان
مقصور البیان و خامه شکسته اللسان نیست هل کان فی الایام غیر عجائب
و اعجب عجائب آنست که آدمی بغایت غافل و ذاهل هست حالانکه مضاجع و مقابر
آبا و اجداد و اصحاب و احباب خود می بیند و گلی از گلبن عبرت نمی چیند الهٰکم
التکاثر حتی زرتم المقابر و طرفه تر آنکه مال را که دوست ولیست در دنیا میگذارد و

و مظلمه را که دشمن او دست با خود میبرد اگر کسی را اندک جرمیه می بیند بهزار زبان شرح میکند
دگر خود مصدر هزاران قبایح شود در دلش هم خطور نکند تا به بیان چه رسد مردمان متمول
را خطاب قارونی دید خود در طلب سیم و زر بتحت الثری حرص رود خداوندان جاه
وحشم را به تنخواه نمرودی نوازد و خود بباب برودت و تکبر بآسمان تجری پرد خدای
عز و جل دوست داشته هیچ تن باوامر و نواهی وی نمی دهد و شیطان را دشمن نگاشته
حکم او بیرون نمیرود دنیا را بیوفا دانسته ثواب باقی بزند فانی نمیخرد و قیامت را حق
پنداشته از بازپرس آن اندیشه نمیکند **قطعه** آگاه فارغست ز ویرانهٔ جهان و
تعمیر کارخانهٔ دنیا بغفلت است ٭ ای لبسته دل بهیچ ده همه رفته گفت ٭ امید
پایداریت از عمر و دولت است ٭ از خون دل چه خاک اهل سبز کرده ٭ شاخی که
میوه حسرت و برگش ندامتیست ٭ در بزم قدس بهر تو مسند نهاده اند ٭ تن داده تن بجاه ضلال
اینچه حالت است **خاتمه** لله الحمد و المنة این نامهٔ ندرت علامه جریدة الاخبار است
بعنوان اختتام معنون و بزیب اتمام مزین شد و سال تاریخ هجری ازین رباعی مبرهن
رباعی چون زینت اختتام شد نقش بیان ٭ در معنی تاریخ دلم خواست زجان ٭ گفتا
جوز فکر پای اندیشه لبسود ٭ آمد برقم زبدهٔ اخبار جهان ٭ اگر بچشم انصاف دیده شود
گلستانیست مملو از انواع ریاحین مضامین دلنشین و مشحون باقسام گلهای معانی رنگین عبارتش
در عذوبت و سلاست سلسبیل و نسیم آسا و اشاراتش در لطافت چون
نسیم شمال و صبا نثرش نثره نسره را از اوج اعتبار انداخته و نقش نظم ثریا را پی
مقدار ساخته بسیار شبهای ما به وزن لسیده و دود چراغ سرمهٔ چشم گردیده که

این کارنامه از سواد بیاض آمده الحال التماس بیقیاس از ناظران سخن شناس آنکه
در تفضیح و تقبیح نکوشند بلکه اخلاق حسنه را کار فرمایند و بدبهای زیبای ذیل کرم و
یا باصلاح قلم بپوشند **مثنوی** شعرے اے پابسته در دام جهان ؛ دست همت برکشا خود
را رهان ؛ خویش را بشناس تا خود کیستی ؛ آمدی اینجا برای چیستی ؛ بهر کاری آمدی ماندے
بکار ؛ روز شد بیگاه آخر شرم دار ؛ در تجارت گر نگشتی مایه ور ؛ زاد راهے هست لازم در سفر
عمر رفت و جز ندامت نیست سود ؛ بارے این دم را غنیمت دار زود ؛ اعتبار
کار باشد بر اخیر ؛ عمر آخر گشت کارے پیش گیر ؛ آنچنان کارے که گر رنجے بری ؛
تا ابد خرم نشینی بر خوری ؛ می خرامی در گلستان وصال ؛ مثنوی گلچین ز بستان جمال ؛
یک زبان و یک دل و یک رو شوی ؛ یک طلب یک خواهش و یک خو شوی ؛ رسته از بند طبیعت
بیش کے ؛ هجر و وصل و قرب و بعد و کے تو که او شادی کدام و غم کدام ؛ فارغ از هر چیز باشی
والسلام ؛ اللهم ارنا الحق حقا و ارزقنا اتباعه و ارنا الباطل باطلا و ارزقنا اجتنابه آمین
یارب العالمین الحمد لله علی لطف الابتدا و حسن الاختتام فی هذا الکتاب المسمی به
زبدة الاخبار از تالیفات زبدة الفضلا و قدوة الفصحا بلبل هزار داستان
شیوه زبانی طوطی شکرین مقال باغستان شیرین بیانی شرافت مراتبت جناب
مولوی محمد حسن صاحب قادری کشمیری متخلص به شوقی مدظله که این نادره
تمثال مبارک فال از قالب طبع چون طائر زرین بال اوج گرای مقصود
گشته دست آموز روشنگران والانظر نکته پرور بسعی اهتمام هیچ
مدان خاکسار احقر العباد الله الصمد المدعو بالسید عبد الاحد قادری اندرابی

المو سوی المتخلص بہ زیرک عفی عنہ دلوالدیہ احسن الیہما رالیہ درکارخانہ اُستاد المنطبعین چوہدری امام بخش صاحب درمطبع چشمۂ نور امرت سر بتاریخ غرہ ماہ جمادی الثانی ۱۲۸۲ھ چنانچہ ازین قطعات تواریخ مفہوم میشود۔

قطعۂ تاریخ ہجری اقدس از سید عبد الاحد صاحب تخلص زیرک دام فیوضہٗ

بعنایات داور دادار
نزہت خاطر صغار وکبار
نثر خوشتر ز نثرۂ پروین
کہ ببال نگہ شدہ طیار
بسط اللہ ظلہ ابداً
خواست زیرک ز طبع فکر شعار

نو نہال امل رسیدہ ببار
در عبارات معنیٔ روشن
نظم بہتر ز لولوی شہوار
از افادات قدوۃ الفضلا
بر سر مخلصان صدق دثار
گفت ہاتف ز سال آن بازیب

دلکشا نسخہ شدہ مطبوع
جنت العدن تحتہا الانہار
سر عالم نمود ناظر او
شعر یہ قادری ذی مقدار
از پئے انطباع تاریخے
شدہ مطبوعہ زبدۂ اخبار
۱۲۸۲ھ

تاریخ عیسوی صوری ومعنوی ایضاً منہ دام برکاتہ

شد چو مطبوع نسخہ مطبوع
نکتہ باخاطر موید گفت
قطعۂ تاریخ ہجری بزبان دو
کتاب دلکشا اور نزہت آور
ز ہاتف اُسنے فوراً یہ ندا دی

دل ازین کار شکر بیحد گفت
یاوہ گو را زبان بریدہ خرد
الحمد للہ کہ دولت ہو گئی یار
برائے ناظرین کیا خوب چھاپی
سر اعدا تو کر پامال زیرک

بہر تاریخ عیسوی زیرک
شصت و پنج و ہزار و ہشتصد گفت ۱۸۶۵ء
کہ بخت نیک نے اب یاوری کی
کہ اسال طبعش مینے پوچھا
چھپی ہے زبدہ تاریخ اچھی
۲۸۲